

مشاهیر رجال
اسفراین



■ غلامرجب السنقری ■ احمد شاهد

بسم الله الرحمن الرحیم

مشاهیر رجال اسفراین

نویسنده:

جمعی از نویسندگان

ناشر چاپی:

بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

مشاهیر رجال اسفراین

مشخصات کتاب

سرشناسه : فسنقری، غلامرضا

عنوان و نام پدیدآور : مشاهیر رجال اسفراین/ غلامرضا فسنقری، احمد شاهد

مشخصات نشر : مشهد: بنیاد پژوهشهای اسلامی، ۱۳۷۹.

مشخصات ظاهری : ۳۳۶ ص.مصور

شابک : ۹۶۴-۴۴۴-۳۵۱-۹ ؛ ۹۶۴-۴۴۴-۳۵۱-۹

وضعیت فهرست نویسی : فهرستنویسی قبلی

یادداشت : کتابنامه: ص. [۳۲۱] - ۳۳۶

موضوع : اسفراین -- سرگذشتنامه

موضوع : اسفراین -- تاریخ

شناسه افزوده : شاهد، احمد

شناسه افزوده : بنیاد پژوهشهای اسلامی

رده بندی کنگره : DSR۲۰۷۳/س۶ف۵ ۱۳۷۹

رده بندی دیویی : ۹۵۵/۸۲۴۰۹۲۲

شماره کتابشناسی ملی : م ۷۹-۱۴۵۲۹

ص:۱

اشاره

فهرست

مقدّمه

روزگـار می گـذرد و انسانها پس از چنـد صـباحی دوباره به اصل خویش باز می گردنـد؛ امّا آن چه از انسانها باقی می مانـد، آثار نیک و بد آنهاست. آن چه موجب اسـتمرار فرهنگ و اندیشه بشـری و دوام و بقای تمدنها بوده، روشـنگری راه به وسـیله نخبگـان و مفـاخر فکری و فرهنگی است. اگر بخواهیم مقطعی خـاص از حیات ملّتی را بررسـی کنیم، بی شک بـدون بررسـی زندگی و آثار برجستگان علمی و فرهنگی آن قوم نمی توانیم این کار را انجام دهیم. به عبارت دیگر شناخت برهه ای از زمان بـدون در نظر گرفتن سازندگان آن معنایی نخواهد داشت؛ تا آن جا که وقتی ویژگی خاص آن زمان را بر می شـماریم، اوّلین شاخص اعتبار تاریخی و فرهنگی، حضور شخصیّتها و اندیشمندان و مفاخر فکری آن دوره است. نگارنده بر آن است تا از این منظر به اعتبار تاریخی و فرهنگی اسـفراین نظر بیفکند و نقش و اثر گذاری دانشوران این خطه و خرد ورزان آن را در پیدایش فرهنگ و تمدّن ایران اسلامی تقدیم نسل کنونی کند تا مشعلی باشد فرا روی نوخاستگان این مرزوبوم.

مسأله تـألیف کتابی در باب رجال اسـفراین در سال ۱۳۶۵ با شادروان دکتر محمّد جواد مشـکور در میان گذاشـته شد. پاسـخ شنیـدم که: «اسـفراین به واسـطه مردان نـامی اش در علـوم اسـلامی قبه الاسـلام است، بر شـما تکلیـف است که در این بـاره به پژوهش و تحقیق ادامه دهید.» نیز تشویق و راهنمائیهای ارزنده اسـتادم آقای دکتر سیّد نوراللّه کسایی، که در شـناخت مدارس نظامیّه و دانش آموختگان، مدرّسان، معیدان و کتابداران آن، از برجستگان روزگار خویش اند، اندیشه پرداختن به این مهم را قوّت بخشید.

در این کتـاب کوشـیده ایم ضـمن معرفی اجمالی زنـدگی و آثار علمی هر کـدام از دانشوران اسـفراین و آبادیهای آن به نکته های مهم دیگری نیز، که در شناخت آنها مؤثر است، اشاره کنیم.

شیوه تحقیق تا آن جا که متون تاریخی و جغرافیایی، معاجم رجال، تذکره ها، طبقات و... مربوط می شود، به شیوه تطبیقی و تا حدودی تحلیلی است. سعی

ص:۷

نگارنده بر آن بوده است تا از منابع دست اوّل بهره گیرد و منابع متعدد موافق و مخالف را ببیند، به همین سبب تا حدّ ممکن از نسخه های خطی موجود در کتابخانه های خارج و داخل کشور بهره برده است و نزدیک به ۱۲ سال، نهایت کوشش خود را حتی در یافتن نسخ خطی محلّی در کتابخانه های شخصی افراد به ویژه اسفراینی ها معمول داشته است. از این نظر، منابع این کتاب در بعضی موارد، نسخه های خطی منحصر به فرد و ناشناخته و تازه یاب است. و شاید برای فهرست نویسان کتب خطی در خور توجّه باشد.

از آقای احمد شاهد به خاطر همکاری صمیمانه و ارائه بعضی از نسخ خطی کم یاب [که در پانویس ها بدان اشاره شده است] سپاسگزارم. نیز از آقایان دکتر ایرج افشار و قدرت اللّه روشنی زعفرانلو که همواره مرهون رهنمودهای علمی ایشان بوده مراتب سپاس و قدردانی خود را اعلام می دارد. به دلیل این که بیشتر منابع استفاده شده در این کتاب به زبان عربی بوده است و با توجّه به بضاعت علمی اندک این حقیر، در ترجمه بخشهای مورد نظر احتمال خطا می رود، لذا از خوانندگان بزرگوار تقاضا دارد، سهل انگاریها واشتباهات را متذکّر شوند تا در چاپهای بعد در اصلاح آنها بکوشم. در این کتاب، دانشمندان بر حسب دانشی که در آن تفوّق بیشتری داشته اند و یا بدان اشتهار یافته اند، طبقه بندی شده اند. سپس هر دسته یا گروه را با التفات به عصری که در آن می زیسته اند و با توجّه به تاریخ وفات آنها تنظیم شده و در صورت عدم دست یابی به تاریخ دقیق، آنان در ردیف معاصرانشان قرار گرفته اند.

در پایان از تمام عزیزانی که به نحوی نگارنده را در نوشتن این کتاب یاری رسانده اند سپاسگزارم.

غلامرضا فسنقری

اسفراین

ص:۸

پیشگفتار

پیشگفتار

أَسفراین، یکی از ولایات خراسان بزرگ است، که در شمال غربی این سرزمین پهناور از قدیم الایّام وجود داشته و از جمله مراکز و کانونهای فرهنگ و تمدّن اصیل ایران

اسلامی به شمار است، این خطّه در طول تاریخ با نامهای أَسْپَرایین، أَسپراین، أسپرائیم،

أَسفرائین، سفراین، سبراین، أَسفرائن، اسپرائین، اسفران، اسفراین نقش عظیمی را در ایجاد فرهنگ و تمدّن اسلامی ایفا کرده است(۱).

اسفراین را «اسفران» نیز گفته اند(۲) و أسْفَران به معنای محل دانشوران آمده است. آن چنان که از تذکره ها و کُتُب متقدّمین بر می آید، از این سرزمین مردانی اندیشمند و دانشمندانی فاضل و آراسته به زیور دانش برخاسته اند و هر یک در عصر خویش، دارای مقامات و منشأ خدماتی ارزنده گردیده اند. از این دیار، محدثان، فقیهان، متکلّمان، مفسّران، ادیبان، کاتبان، پزشکان، ریاضی دانان، وزیران، عارفان، شاعران و سخنوران عالی قدری به منصّه ظهور رسیده اند و پیوسته در تدریس علوم و تعمیم معرفت و تنویر افکار کوشیده اند و علاوه بر اسفراین در خارج از حوزه این ولایت، مجلس درس و بحث علمی داشته اند و مجالس علمی نیشابور و بغداد و بعضی محافل علمی بلاد دیگر را با نور علم خویش روشنی بخشیده اند؛ پیوسته، بزرگانی چون ابوعوانه، ابونعیم، ابوحامد،

ص:۹

۱- احمدبن یحیی بن جابر بلاذری، فتوح البلدان، ص ۲۸۶ ؛ ابن واضح یعقوبی، البلدان، ص ۲۸۷؛ محمّد بن جریر طبری، تاریخ، تحقیق ابوالفضل ابراهیم، ج ۹، ص ۵۰۸؛تاریخ سیستان، ص ۲۵۱؛ابن رسته، الاعلاق النفیسه، ص ۱۷۱، مقدسی، احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم، ص ۳۱۱؛ ابوریحان بیرونی، قانون مسعودی، ج ۲، ص ۵۷۰؛ شریف ادریسی نزهه المشتاق فی اختراق الافاق، ج ۲، ص ۶۹۱ - ۶۹۰؛ عبدالکریم سمعانی، انساب، تحقیق بارودی، ج ۱، ص ۱۴۳؛ یاقوت حموی، معجم البلدان، ج ۱، ص ۱۷۷.

۲- غلام سرور لاهوری، خزینه الأَصفیاء، ج ۲، ص ۲۸۱؛ محمّد هاشم درویش، ولایت نامه، نسخه خطی ۹۳۴۱ کتابخانه آستان قدس رضوی.

ابواسحاق، ابوالمظفر، خاندان مهرجانی، خاندان بدیلیان خوش، کورانی، بوزانی، توثی، جوشقانی، ادکانی، گورپانی، کسرقی، آذری، بیدوازی، عارف رویینی و ... در مجالس علمی زبانزد خاص و عام بوده اند و به طفیل وجود علمی و نیک اندیشی آنها، جایگاه اسفراین در عالم اسلام کاملاً شناخته شده بوده است.

کثرت و درخشش محدّثان، فقیهان، متکلّمان و ادیبان، اسفراین را «قُبّه الاسلام» ساخته و این سامان، همواره مورد اقبال اهل فضل و دانش بوده است. اسفراین در میان

شهرهای خراسان «دارالعرفا» بوده است؛چرا که ارباب حال و اصحاب کمال از این محال

بسیار برخاسته اند(۱). و به زیور فضایل عرفانی و کمالات ربّانی، نیک آراسته اند.

شکوفایی بعضی از اقطاب اسفراینی بدان جا رسید که حتی سلسله ای به نام «نوریّه - اسفراینیّه - در بغداد با الهام از انوار عرفانیِ عارفانی چون نورالدین عبدالرحمان کسرقی

اسفراینی (م. ۷۱۷ ه . ق) و نورالدین عبد الرحمان اسفراینی ثانی به ارشاد و تربیت مریدان مشغول شدند(۲). پرتو افکار متعالی نورالدین عبدالرحمان کسرقی از آثار وی به نام کاشف الاسرار، که به کوشش هرمان لندلت با همکاری دانشگاه مک گیل کانادا و

دانشگاه تهران چاپ و منتشر شده، آشکار است و علاوه بر انوار افکار عرفانی، تبحّر فوق العاده وی در ادبیات فارسی به عنوان شاعری توانا و دانا به ظرایف و دقایق ادبی نیز

از این آثار هویداست(۳). در تفسیر قرآن، علاوه بر ابوالعباس احمدبن حسن اسفراینی (م. ۳۰۱ ه . ق) و ابوعبداللّه اسفراینی، که تفسیر الناسخ و المنسوخ را به رشته تحریر در آورد(۴)، باید از ابوالمظفّر اسفراینی (م ۴۷۱۰ ه . ق) نام برد، که اوّلین تفسیر قرآن را به زبان

۱- زین العابدین شروانی، بستان السیاحه، ص ۱۰۷.

۲- صفی الدین احمد قشاشی، سمط المجید، ص ۱۵۵.

۳- نورالدین عبدالرحمان کسرقی اسفراینی، کاشف الاسرار، کوشش هرمان لندلت، ص یک به بعد؛ آن ماری شیمل، خوشنویسی در فرهنگ اسلامی، ص ۱۴۱؛ نجیب مایل هروی، نقد و تصحیح متون، ص ۳۰۱؛ ابن کربلائی، روضات الجنان، ج ۲، ص ۵۹۱؛ جمال الدین شیخ محمّد باقری نمینی، تذکره اقطاب اویسی، ج ۴، ص ۹ - ۱۳

۴- ابوعبداللّه محمّد بن عبداللّه اسفراینی، الناسخ والمنسوخ، نسخه خطی شماره ۱۳۳۹۸ کتابخانه آستان قدس رضوی و نسخه خطی شماره ۴۳۶۳ کتابخانه آیه اللّه مرعشی نجفی در قم؛ نیز. نک: محمّد آصف فکرت، فهرست خطی کتابخانه آستان قدس رضوی، ص ۵۷۴.

فارسی به نام تاج التراجم فی تفسیر القرآن للاعاجم(۱) نوشت، او مسلمانان بسیاری را که به دین مبین اسلام گرویده بودند و به دلیل عدم توانایی بر زبان قرآن از فهم آن بی بهره

بودند، فایدتی تامّ و تمام رسانید.

در امر سیاست و حراست از کیان ایران و زبان و ادب پارسی در عصر طلایی سامانیان، شخصیتهای برجسته ای از پرورش یافتگان اسفراین، چون حمویه بن علی «سپهسالار خراسان» و ابو العباس فضل بن احمد اسفراینی (م. ۴۰۴ ه . ق) وزیر سلطان محمود غزنوی، که خدمتی به زبان فارسی کرد و در دوره او زبان فارسی زبان رسمی مکاتبات و دفاتر و دیوانهای دولتی بود، ظهور کردند. نیز تشویق و تقویت او بود که استاد

توس، حکیم ابوالقاسم فردوسی را در سرودن شاهنامه قوّت بخشید(۲).

۱- ابوالمظفرطاهر بن محمّد اسفراینی، تاج التراجم فی تفسیر القرآن للاعاجم،تصحیح نجیب مایل هروی و علی اکبر الهی خراسانی؛ همان مؤلف التبصیر فی الدین و تمییزالفرقه الناجیه عن الفرق الهالکین، به کوشش محمّد زاهد الکوثری، ص ۱۲ - ۱۰؛ داودی، طبقات المفسّرین، ج ۱، ص۲۱۳ - ۲۱۲؛ عبد الغافر فارسی، سیاق، انتخاب صریفینی، ص ۹۳۳؛ تاج الدین عبد الوهّاب سبکی، طبقات الشافعیه الکبری، ج ۵، ص ۶۴ - ۶۳؛ حاجی خلیفه کشف الظّنون، ج ۱ ص ۴۴۲؛ شمس الدین محمّد ذهبی، سیراعلام النبلاء، ج ۱۸ ص ۴۰۱؛ خیرالدین زرکلی، الاعلام، ج ۳ ص ۲۶۰.
۲- ابو نصر عتبی، تاریخ یمینی، ترجمه ابوالشرف ناصح بن ظفر جرفادقانی، ص ۳۳۷؛ ابو منصور عبد الملک بن محمّد ثعالبی، یتیمه الدهر فی محاسن اهل العصر، ج ۴ ص ۴۳۷، ناصر الدین منشی کرمانی، نسائم الاسحار - من لطائم الاخبار، به تصحیح و مقدّمه و تعلیق میر جلال الدین حسینی ارموی «محدّث» ص ۳۹؛ سدیدالدین محمّد عوفی، جوامع الحکایات و لوامع الروایات، به کوشش جعفر شعار، تهران، ۱۳۶۶ ش، ص ۲۳۲.

مفسران

۱ ابوالعباس اسفراینی (م. ۳۰۱ ه . ق)

ابوالعباس، احمد بن حسن اسفراینی ملقّب به ضریر (روشندل) از مفسّران قرآن مجید در قرن سوم هجری است. از زمان تولد و آغاز زندگی و چگونگی تحصیلات این مفسّر عالی قدر اطلاع چندانی در دست نیست. تنها دانشمندان و نویسندگانی که به نوشتن کتب طبقات و معاجم رجال همّت گماشته اند، ابوالعباس احمد بن حسن اسفراینی را در زمره مفسّران و مصنفان شیعه یاد کرده اند. به گفته شیخ طوسی کتاب المصابیح فی ذکر مانزّل فی القرآن فی اهل البیت از تألیفات ابوالعباس اسفراینی است و آن کتابی بزرگ و نیکو و پُر فایده می باشد. عده ای از اصحابمان از جمله شیخ ابو عبداللّه

محمد بن محمد نعمان مفید رَحمَهُ اللّه و حسین بن عبداللّه از احمد بن عبدون از ابو

عبداللّه احمد بن ابراهیم بن ابی رافع و او از ابوطالب محمّدبن احمد بن اسحق بن بهلول

نقل کرده است که: احمد بن حسن اسفراینی ضریر برای ما حدیث روایت می کرد[1].

بنا به گفته آیه اللّه سیّد حسن صدر در تأسیس الشیعه لعلوم الاسلام، ابوالعباس احمد بن حسن اسفراینی ضریر در طبقه سعدبن عبداللّه قمی است و در سال ۳۰۱ ه . ق دارفانی را وداع گفته است[2]. عین همین مطالب در رجال نجاشی و رجال سیّد بحرالعلوم و رجال ابن داود در باره ابوالعباس احمد بن حسن اسفراینی مفسر آمده است.

مامقانی در تنقیح المقال فی علم الرجال که از منابع فوق الذکر در شرح حال اسفراینی

۱- تقی الدین حسن بن علی بن داود حلّی، رجال، چاپ دانشگاه تهران، سال ۱۳۴۲، ص ۲۵؛ ابو جعفر محمّد بن حسن بن علی طوسی «شیخ طوسی»، الفهرست، به کوشش محمود رامیار، چاپ دانشگاه مشهد، ۱۳۵۱ ش، ص ۲۴.

۲- آیه اللّه سیّد حسن صدر، تأسیس الشیعه لعلوم الاسلام، شرکه النشر و الطباعه العراقیه المحدوده، ص ۳۳۲.

بهره برده است، می افزایـد که: از سـخنان و کلمات آنها مسـتفاد می شود که احمـدبن حسن مفسـر ضـریر، شـیعی مذهب بوده است(۱).

۲ قاضی ابو عبدالله اسفراینی (مفسر قرن چهارم)

قاضـی ابوعبدالله، محمّد بن عبداللّه بن علی اسـفراینی مفسّـِر قرآن و از دانشـمندان قرن پنجم هجری بوده است. در مورد تاریخ ولادت و وفات وی اطلاعی نداریم. منابع، تنها به کتاب تفسیر وی الناسخ و المنسوخ اشاره کرده اند. نسخه ای از این کتاب در کتابخـانه آیه اللّه مرعشـی نجفی در قم محفوظ است که، در سال ۱۰۲۲ ه . ق به خط نسـتعلیق شکسـته توسط کاتب آن حسن جـان بن سـمیع الـدین بن جلاـل الـدین بن قیام الـدین بن نظام الـدین تحریر شـده است. نسـخه عکسـیِ این کتاب در کتابخانه نگارنده موجود است. این نسخه خطی با نسخه خطی کتابخانه آستان قدس رضوی مقابله شده و اختلافات اندکی که داشته در حواشی آن درج شده است.

قاضـی اسفراینی در مقدمه این کتاب اذعان کرده است که تفاسیر ائمّه ثقات را مثل تفسیر مقاتل بن سلیمان و کلبی و تفاسیری دیگر از این دست از اسـتاد امـام ابواسـحاق ابراهیم بن محمّـد اسـفراینی و امام ابوالحسن علی بن حسن اسـفراینی حافظ، که از أئمّه حدیث و معروف به «ابن سـقا» است، و نیز از شـیخ عالم و زاهد ابوبکر محمّدبن سـعیدبن سـختویه اسـفراینی سـماع کرده است. وی در متن تفسیر الناسخ و المنسوخ گفته است:

«لَمْ أَعْتَمِدْ اِلاّ بِما صَحَّ عِنْدِی بِتَواترٍ و استقاصیهٍ أَوْ رُوِیَ فی الصِّحاحِ بغیر طعن الطاعِن ...»(۲).

بنـابر این، اسـفراینی، تنهـا بر احـادیثی که خبر آنها به تواتر صـحیح رسـیده و او با پژوهش دقیق بـدان دست یافته، اعتماد کرده است. وی در این کتاب پس از حمد و ثنای

۱- آیه اللّه العظمی سیّد محمّـد مهـدی و محمّـد صـادق و حسـین بحر العلوم طباطبائی، رجال فوائـد الرجالیّه، ج ۴، ص ۱۰۶؛ عبداللّه مامقانی، تنقیح المقال فی علم الرجال، المطبعه المرتضویّه النجف الاشـرف، سـنه ۱۳۵۲ ه . ق، ج ۱، ص۵۳ - ۵۴؛ عمر رضاکحاله، معجم المؤلّفین، احیاء التراث العربیّه، بیروت، لبنان، ج ۱، ص ۱۹۰.

۲- الناسخ و المنسوخ.

خداونـد به ضـرورت دانسـتن ناسـخ و منسـوخ پرداخته و دلاـیلی را برای وجـوب دانسـتن آن بر مفسّـرین اقـامه کرده و سـپس حکایت شـگفت انگیزی را از امام علی بن ابی طالب علیه السلام نقل کرده است. بدین شرح: «امام علی وارد مسجد کوفه شد؛ مردی را دید به نام عبداللّه

که از شاگردان ابو موسی اشعری بود. مردم بر او گرد آمده بودند و از او پیرامون تفسیر

قرآن سؤال می کردند و او قرآن را برای آنها تفسیر می کرد؛ امام علی از وی پرسید: آیا

ناسخ و منسوخ را می دانی؟ عبداللّه گفت: نمی دانم. امام علی علیه السلام فرمود: تو کیستی؟

گفت: ابومحیی. امـام فرمود: تو ابومحیی نیسـتی بلکه ابوعزّی هستی. پس امـام علی علیه السـلام گوشـهای آن مرد را گرفت و سخت پیچاند و فرمود: از این به بعد در مسجد ما قصّه مگو». بدین وسیله امام، ضرورت دانستن ناسخ و منسوخ و وجوب آن را در امر تفسیر قرآن بیان فرمودند.

اسـفراینی سـپس گفته است که: از عبداللّه بن عباس و عبداللّه بن عمر نیز روایت شده که مردی را که دانای به ناسخ و منسوخ نبوده از تفسـیر کردن قرآن و وعـظ کردن منع کرده انـد؛ نیز نقـل شـده که حـذیفه بن یمـانی تفسـیر قرآن و وعظ کردن مردم رابرای کسی که

عالم به ناسـخ و منسوخ نباشـد جایز نمی دانست. زیرا کسـی که مردم راوعظ می کنـد و برای آنها قرآن تفسـیر می کنـد، باید ناسخ و منسوخ را بداند تا این که به وسـیله آن حرام را از حلال و واجب را از جایز تشخیص دهد. او سپس دلیل و برهان خود را از کلام خداوند مبنی بر این که «در قرآن احکامی هسـتند که به وسیله احکام دیگر منسوخ می شوند». می آورد و به سوره بقره، آیه ۱۰۶ استناد می کند:

«ما نَنْسَـخْ مِنْ آیهٍ أَوْ نُنْسِـها نَأْتِ بخیرٍ مِنْهـا أَوْ مِثْلِهـا». پس خداونـد بلنـد مرتبه بـا این آیه احکامی از قرآن را با احکام دیگر و عبـاداتی را بـا عبـادات دیگر نسـخ کرد. و ثواب ناسـخ از ثواب منسوخ بیشتر است و در این آیه بیان نشـده است که کـدام آیه ناسخ است و کدام آیه منسوخ. بنابر این مفسّـِر باید اعتبار احکام منسوخ را بداند تا درست وعظ بگوید و درست تفسـیر کند و به وسیله آن حجّت و برهان و دلیل اقامه سازد.

قاضی ابو عبداللّه اسفراینی از شاگردان ابوطاهر عبدالرحمان بن احمدبن علك ساوی (م.۴۸۴ یا ۴۸۵ ه . ق) یکی از ائمّه شافعیه بوده است. به گفته یاقوت حموی: ابوالقاسم

اسماعیل بن محمّد بن فضل الحافظ و ابو عبداللّه محمّد بن عبداللّه بن علی بن محمّد

اسفراینی از ابوطاهر ساوی حدیث روایت کرده اند(۱). چنان که ذکر شد، تنها اثر باقی مانده از ابو عبداللّه اسفراینی، تفسیر الناسخ و المنسوخ است، وی در این کتاب در باب مسایل زیر، مطالب ذی قیمتی آورده است:

(۱) در حقیقت نسخ و اقسام آن

(۲) اختلاف اهل اصول در باره نسخ در کتاب و سنّت

(۳) نسخ جایز نزد تمام مسلمانان

(۴) ذکر حدّ نسخ و حقیقت آن

(۵) اگر سؤال کننده ای بپرسد، معنای کلام خداوند بلندمرتبه از این که آیه ای، آیه دیگر را نسخ می کند، چیست؟

(۶) اقسام منسوخ در قرآن (در ۵۵ سوره قرآن احکام منسوخ وجود دارد و در ۶ سوره احکام ناسخ هست و در ۵۳ سوره، نه ناسخ هست و نه منسوخ.)

اسفراینی باب ذکر منسوخ را به ترتیب سوره ها با تعداد آیات مکّی و مدنی و احکام ناسخ و منسوخ و نثری بسیار زیبا و روان و گویا به زبان عربی معرفی کرده است. در فصل

اول این کتاب نوشته است: این کتاب را بر وجه اختصار تألیف کردم، تا این که دانستن و

حفظ کردن آن برای هر کسی که اراده کند، سهل و آسان باشد(۲).

نسخه ای دیگر از تفسیر الناسخ و المنسوخ، قاضی ابوعبداللّه اسفراینی به شماره ۱۳۳۹۸ به خط نستعلیق شکسته توسط محمّد عبدالرحمان قادری در سال ۱۳۰۶ ه . ق در ناگپور تحریر شده است(۳).

۳ ابو المظفر اسفراینی

ابوالمظفر، شاهفور محمّد بن احمد بن شاهفور اسفراینی، امام، از چهره های برجسته اصحاب شافعی است. وی فقه را در نیشابور از امام الحرمین آموخت. ابوالمظفر از طبقه دوم محدّثین نیشابور سماع حدیث کرد. اعقاب وی نیز اشتغال به تحصیل

۱- یاقوت حموی، معجم البلدان، ج ۳، ص۱۷۹ - ۱۸۰.
۲- الناسخ و المنسوخ، ص ۳.
۳- الناسخ و المنسوخ، ص ۵۷۴.

داشتند و در زمره بزرگان علم و دانش به منصّه ظهور رسیدند. وی در ردیف فقیهان و محدّثان خراسان بوده و در قرن چهارم و پنجم می زیسته است کتابی تألیف کرده است به نام افحام الحسود فی آیه الورود. ابوالمظفراسفراینی در این کتاب از ابو سهل عبدالملك

بن عبدالملك بن عبداللّه مروسی، نقل روایت کرده است.(۱)

عبد الغافر فارسی در تلخیص اول و دوم منتخب سیاق تاریخ نیشابور، شماره ۸۲۳، شرح حال وی را آورده است(۲). ابوالمظفر شاهفور بن محمّد بن احمد بن شاهفور اسفراینی احتمالاً با ابوالمظفر شاهفور بن طاهر بن محمّد بن احمد اسفراینی مفسّر کبیر

تاج التراجم فی تفسیر القرآن للاعاجم، نسبتی نزدیك داشته است که شرح حال وی در

این کتاب مفصّل آمده است(۳).

۴ ابوالمظفر اسفراینی، اولین مفسّر قرآن به زبان فارسی (م. ۴۷۱ ه . ق)

اسم اشهر وی شاهفور معرّب شاهپور و در زبان عربی به معنای نجل الملك (شاهزاده) است. بعضی نام وی را طاهر نوشته اند. لقبش «عماد الدین» و کنیه اش «ابوالمظفر» می باشد. منابع، شاهفور بن طاهربن محمّد اسفراینی را، فقیه اصولی، مفسّرکبیر، متکلّم و از کبار ائمه اصول دین و از علمای قرن پنجم هجری معرفی کرده اند

امّا نام و نشان او را یکسان نیاورده بلکه به صورتهای ابوالمظفر طاهربن محمّد اسفراینی

طوسی، ابو المظفر شهفور بن طاهربن محمّد اسفراینی، طاهر بن محمّد اسفراینی مشهور به شاهفور و الشیخ الامام ابوالمظفر طاهربن محمّد اسفراینی ذکر کرده اند. از جزییات زندگی او اطلاع کاملی در دست نیست. آنچه مسلّم می نماید، این است که وی از محدّثان بنام روزگار خویش بوده و در علوم و فنون مختلف دست داشته است. شاهفوربن اسفراینی از اصحاب ابی العباس اصم و ابوعلی حامدبن محمّد الرّفاء و به قول

ذهبی از ابی مَحمِش استماع حدیث کرده است. ابن عساکر، وی را در شمار رجال طبقه

ص:۱۷

۱- نام کتاب را عبدالغافر فارسی افحام الحسود فی آیه الورود ضبط کرده امّا در مقدمه مصححان تاج التراجم: نجیب مایل هروی و علی اکبر الهی خراسانی ص هشت، به نام این کتاب افحام الحسودفی آیه الودود ضبط شده است.

۲- عبدالغافر فارسی، سیاق، ص ۳۶۹.

۳- تاج التراجم فی تفسیر القرآن للاعاجم، ص هشت.

چهارم اشاعره تحت عناوین امام اصولی و فقیه مفسّر ذکر کرده است. سبکی و داودی نیز با همین عناوین از او یاد کرده اند. سیّد مرتضی زبیدی نیز او را مدح کرده است.

در روزگار شاهفور، تحصیل علم و دانش جز با تحمّل رنج و سفرهای مکرّر و طولانی به مراکز علمی و مصاحبت و مجالست با ارباب دانش میسّر نبوده و شاهفور نیز چونان دیگر دانش پژوهان عصر خویش به قصد فراگیری دانش، سفرهای طولانی داشته است. ظاهراً شاهفور به نیشابور و بغداد، که از جمله مراکز علمی عصر او به شمار می رفته، آمد و شد داشته است. نیز در نیمه دوم سده پنجم هجری، چون توس، مرکز علمی و حوزه تدریس بزرگانی چون امام محمّد غزالی بوده، در آن جا رحل اقامت افکنده و به تدریس مشغول گردیده و به قول عبدالغافر فارسی، در آن جا سالیانی چند درس گفته است و طالبان علم و دانش از او بهره های فراوان برده اند. ابوالحسن حافظ از

وی اجازه نامه روایت حدیث داشته و از جمله شاگردان شاهپور است(۱).

شاهپور در توس با نظام الملک توسی، وزیر مشهور سلجوقیان آشنا شد و با او ارتباط پیدا کرد. ظاهراً ارتباط وی با نظام الملک بر نظرگاه او و نسبت به ملل و نحل بی تأثیر نبوده است، زیرا پر واضح است که یکی از درگیریهای روزگار نظام الملک مسأله فرقه های مذهبی و سیاسی بوده است، خاصه فرقه اسماعیلیان، که نه تنها خود نظام الملک در سیاستنامه به رد و طرد آنان توجّه داده، بلکه کتابهایی از قبیل التبصیر فی الدین اسفراینی نیز متأثر از سیاستنامه در زمینه ملل و نحل و در همین عصر تألیف شده است.

از جمله استادان شاهپور اسفراینی، استاد عبدالقاهر بن طاهر ابو منصور بغدادی درگذشته (۴۲۹ ه. ق) و او شاگرد ابواسحاق اسفراینی (در گذشته ۴۱۸ ه . ق) است. از مصاهرت این دانشمند یعنی ابوالمظفر اسفراینی و ابو منصور بغدادی نسلی مبارک پیدا شدند که به بلخ رفته، سلسله ای از علما و بزرگان آن شهر را تشکیل دادند و پس از وفات

۱- تاج التراجم فی تفسیر القرآن للاعاجم، ص هفت؛ التبصیر فی الدین، ص۱۲-۱۰؛ تاج الدین عبد الوهاب سبکی، طبقات الشافعیه الکبری، ج ۵، ص۶۴ – ۶۳؛ داودی، طبقات المفسرین، ج۱، ص۲۱۲ – ۲۱۳؛ سیاق، ص ۳۹۳؛ احمد منزوی، فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان، ج۱، ص۱۲؛ حاجی خلیفه، کشف الظنون، ج۱، ص۴۴۲؛ خیر الدین زرکلی، الاعلام، ج ۳، ص۲۶۰؛ شمس الدین ذهبی، سیر اعلام النبلاء، تحقیق شعیب ارنووط، ج۱۸، ص۴۰۱؛ سعید نفیسی، تاریخ نظم و نثر در ایران، ص۷۳۷ – ۷۳۶؛ محمّد رضا شفیعی کدکنی، حالات و سخنان ابو سعید- ابوالخیر،ص۱۳۵.

شاهفور به بلخ کوچ کردند و به تحصیل و تدریس پرداختند و به مقامات عالی رسیدند، چنان که ریاست مذهبی بلخیان و تولیت مدرسه نظامیّه بلخ به آنها منتهی می شد و ابن شاهفور (ابوالقاسم عبداللّه بن طاهربن محمّد اسفراینی، در گذشته ۴۸۸ ه. ق) در این مقام و مرتبه بود.

ابومنصور بغدادی، که در نیشابور می زیست، در سال ۴۲۹ ه . ق در جریان فتنه ترکمانان سلجوقی به اسفراین هجرت کرد. سُبکی(۱) از قول ابوالحسن بن نصر زبیدی فقیه به روایت ابوعبداللّه محمد بن عبداللّه فقیه می نویسد: چون ابو منصور به اسفراین درآمد،

اسفراینی ها از آمدنش بسیار شادمان شدند و مقدمش را گرامی شمردند به حدّی که وصف آن نتوان کرد. ظاهراً باعث هجرت ابومنصور به اسفراین، یکی ارادت بسیار زیاد او به استاد فقیدش ابو اسحاق اسفراینی (م. ۴۱۸ ه . ق) و شوق زیارت و مجاورت قبر او (کسی که برای اولین بار در جهان اسلام لقب رکن الدین گرفته بود و دیگر، دعوت و اصرار شاگرد و دامادش ابوالمظفر شاهفور بن طاهر بن محمّد اسفراینی. ابومنصور سر انجام در سال ۴۲۹ ه . ق فوت شد و او را در کنار قبر استادش ابواسحاق اسفراینی به خاک سپردند. (در آن زمان، مقبره ابواسحاق، زیارتگاه عموم بود) از این واقعه معلوم می شود شاهفور در سال ۴۲۹ ه . ق در اسفراین می زیسته و به احتمال قریب به یقین بین سالهای ۴۳۰ تا ۴۶۰ ه . ق اقدام به نوشتن کتاب تفسیر قرآن برای فارسی زبانان کرده و آن

را تاج التراجم فی تفسیر القرآن للاعاجم نامیده است. اگر ترجمه تفسیر طبری را در زمره تفاسیر فارسی به حساب نیاوریم، تفسیر اسفراینی، اولین تفسیر قرآن به زبان فارسی است و به علاوه یکی از متون کهن ادب فارسی در قرن پنجم ه . ق نیز به شمار می رود.(۲) از سخنان عبدالغافر فارسی در السیاق و ذهبی در سیراعلام النبلاء بر می آید که شاهفور در توس ماندگار شد و تا آخر عمر در آن شهر بود و به سال ۴۷۱ هجری در همان جا درگذشت. پس از فوت او فرزندانش به بلخ رفتند و در آن جا اقامت کردند.(۳)

شاهفور اسفراینی به زبان عربی شعر می سروده است:

۱- طبقات الشافعیه الکبری، ج ۵، ص۶۴ - ۶۳.

۲- سیاق، ص ۳۹۳، ۴۵۲، ۵۴۶ - ۵۴۵.

۳- داودی، طبقات المفسرین، ج ۱، ص۲۱۳ - ۲۱۲؛ نجیب مایل هروی و علی اکبر الهی خراسانی همان کتاب، ص نه؛ ابوالمظفر اسفراینی، التبصیر فی الدین، به کوشش محمّد زاهد الکوثری، ص ۱۱.

ليس الجواد هو البذول لماله

ان الجواد هو المحقر للندى

من غير شكر يبتغيه بجوده

كلّاو لا من لذاك و لا أذى

این دو بیت را نیز هلال بن العلاء از امام شاهفور اسفراینی نقل کرده است:

أتعجب ان يُقال عليّ دين

و قد ذهب الطريف مع التلاد

و لا وجبت عليّ زكات مالٍ

و هل تجبُ الزكاه على الجواد(۱)

آثار ابوالمظفر اسفراینی

با آن که دانشمندان معاصر شاهفور اسفراینی، دارای آثاری چندگانه و چندین گانه اندلیکن او را نگارشهای متعدد نبوده و به نوشتن دو اثر - یکی فارسی و دیگری عربی - بسنده کرده است. علت کمی مؤلّفات اسفراینی را باید در نحوه زندگی او جست و جو کرد. همچنان که گفته شد، او در مدت اقامت خود در توس، که بدون تردید همه دوران پختگی فکری او را در بر می گیرد، به تدریس و تربیت طالبان علم پرداخته و همین مسأله سبب شده که مجال بیشتری برای تألیف و تصنیف نداشته باشد. با این همه از شاهپور دو اثر ارزنده بر جای مانده است(۲).

۱ - التبصیر فی الدین و تمییز الفرقه الناجیه عن الفرق الهالکین: کتابی است به زبان عربی در پانزده باب که، در هر باب یکی از فرقه های اسلامی و غیر اسلامی، شعب آرا و مقالات آنها مورد نقد و بررسی اسفراینی قرار گرفته است. این کتاب در میان نگارشهای مربوط به ملل و نحل، اهمیّت فراوان دارد و با همه ایجاز و اختصار آن به قول هُرتن (Horten) متضمن نکته هایی است که حتّی در آثار مفصّل تری چون الفصل ابن حزم و الفرق بین الفرق بغدادی و الملل و النّحل شهرستانی نمی توان سراغ گرفت چرا که اسفراینی، پرورده اوضاع مذهبی سده پنجم هجری است که، عصر نهضتها، مقاومتها و گسترش فرقه های کلامی در تمدّن اسلامی می باشد و بدیهی است که زندگی در خراسان آن روزگار ونیز ارتباط با خواجه نظام الملک توسی، که با برخی از فرقه های تند آن دوره

۱- التبصير فی الدين، ص ۱۱.

۲- تاج التراجم فی تفسير القرآن، ص ۱۱، ۱۰ .

ستیز داشته، انگیزه ای بوده است در تألیف کتاب التبصیر فی الدین(۱).

این کتـاب را برای نخستین بـار در سال ۱۳۷۴ ه . ق/ ۱۹۵۵ م محمّـد زاهـدبن الحسن الکوثری با معرفی کتاب و شـرح احوال اسـفراینی و خارج کردن احادیث آن با افزودن تعلیقاتی بر حواشی تصحیح و با مقدمه استاد محمود محمّد الخضیری در مکتبه الخـانجی مصـر و مکتبه المثنی بغـداد چـاپ و منتشـر کرد. سـپس کمال یوسف الحوت با تحقیقات و یادداشت هایی در اَعلام کتاب، آن را به سال ۱۴۰۳ ه . ق/ ۱۹۸۳ م در بیروت. به وسیله انتشارات عالم الکتب به چاپ رساند(۲).

۲- رساله ای در اصول: عبد الغافر فارسی(۴۱۵ - ۵۲۹ ه. ق) در تاریخ نیشابور (المنتخب من السیاق) نوشته که اسفراینی رساله ای در اصول تصنیف کرده است(۳).

سبکی نیز در طبقـات الشـافعیه الکبری، کتابی در اصول به وی نسبت داده اسـت(۴) محمّـد زاهـد الکوثری در مقدمه خود در التبصـیر فی الـدین از رسـاله ای به نـام الاوسـط یاد می کنـد و می گویـد شاهفور، آن را در ملل و نحل نگاشـته اسـت(۵). این صحیح نیست زیرا سبکی و

فارسـی و داودی در طبقات مفسّـِرین، موضوع این کتاب را در اصول دانسـته اند. وی در مورد تاج التراجم هم نوشـته است که کتاب تاج التراجم در ایران به عنایت بعضـی از مستشـرقین چاپ شده در حالی که این کتاب تا آن زمان، نه تنها در ایران بلکه در هیچ جای دیگر از جهان چاپ نشده بود و تنها در سال ۱۳۵۷ ه. ش در ایران چاپ شده است، که بدان خواهیم پرداخت.

۳- تاج التراجم فی تفسـیر القرآن للاعاجم: مفصّل ترین، مهم ترین و به اعتباری نخستین تفسـیر قرآن به زبان فارسی است، اگر ترجمه تفسـیر محمّدبن جریر طبری را که در اصل تفسیری به زبان عربی است در نظر نگیریم بعضی منابع، که تفسیرسورآبادی را اولین

تفسیر فارسی نوشته اند، چندان صحیح نمی نماید زیرا ابوبکر عتیق سورآبادی تا سال

۱- التبصیر فی الدین، ص۱۴ و ۱۵.

۲- ابوالمظفر، التبصیر فی الدین، مقدمه کمال یوسف الحوت مکتبه المثنی ببغداد ۱۳۷۴ق / ۱۹۵۵م، ص۵،۶،۷.

۳- سیاق، انتخاب ابو اسحاق بن محمّد بن الازهر صریفینی، إعداد محمّد کاظم المحمودی، ص ۸۱۲.

۴- طبقات الشافعیه الکبری، ج ۵، ص ۱۱.

۵- التبصیر فی الدین، ص ۱۱.

۵۲۶ ه . ق زنده بوده و اسفراینی در گذشته ۴۷۱ ه . ق بوده، یعنی سورآبادی، ۵۵ سال پس از فوت اسفراینی هنوز حیات داشته است.

اهمیّت تاج التّراجم: در میان تفاسیر کهن فارسی، تاج التراجم، یکی از تفسیرهای با اهمیّت و در خور تأمّل است. نکته نخست، چگونگی بخش ترجمه آن و دیدگاه اسفراینی در زمینه ترجمه قرآن بر مبنای الفاظ و تعبیرات مفسران است، تاج التراجم، نقطه عطف دو دوره از ادوار ترجمه قرآن به شمار می رود زیرا ترجمه های شناخته شده و منسوب به پیش از سده پنجم هجری از نوع ترجمه تحت اللفظی و بدون توجّه به نظرگاههای تفسیری است و ترجمه های پس از سده پنجم، بیشتر بر پایه آرا و عقاید مفسّران می باشد. تحول و انتقال مترجمان از دوره نخست ترجمه قرآن به دوره دوم به احتمال قریب به یقین، تحت تأثیر نقد و نظر ابوالمظفر شاهفور اسفراینی بوده است. اسفراینی در دیباچه خود به نارسایی ترجمه های دوره نخست توجّه داده و به همین جهت،کتابش را تاج التّراجم، نام نهاده است.

نکته دیگر این که بسیاری از محقّقان معاصر و برخی از مشرکان سابق، با توجه به ظاهر برخی ترجمه ها و تفسیرها به «عدم تلائم» آیات قرآن معتقد شده اند(۱). و این نکته ای است که از ظاهر آیات استنباط می شود. به همین دلیل است که برخی از آنان فقدان انسجام در قرآن را عنوان کرده اند. این نظر انتقادی را بسیاری از مترجمان و مفسرانی که قرآن را به فارسی ترجمه و تفسیر کرده اند، نادیده گرفته، کمتر به نشان دادن

رابطه پنهان و دیر یاب موضوعات یک سوره و پیوند موضوعی و پوشیده آیات اهتمام ورزیده اند امّا شاهفور اسفراینی به این مسأله توجّهی شایان مبذول داشته و کوشیده است با نشان دادن سبب نزول آیات هر سوره پیوند معنایی جمیع یا بیشتر آیه های هر سوره را آشکار سازد. این نکته ای است دقیق که در همه تفاسیر کهن و جدید فارسی دیده نمی شود. به همین جهت، ترجمه و تفسیر هر سوره از سوره های قرآن در تفسیر تاج التراجم اسفراینی، دارای یک وجهه معنایی واحد است، که هر آیه داین آیه پسین و مدیون آیه پیشین می نماید(۲).

ص:۲۲

۱- نک: بهاءالدین خرمشاهی، مقاله «قرآن و اسلوب هنری حافظ» ذهن زبان حافظ، ص۱۴ – ۵.

۲- تاج التراجم فی تفسیر القرآن للاعاجم، ص سیزده.

نکته دیگری که بر ارزش این اثر می افزاید، این است که تاج التراجم اسفراینی، یکی از منابع کهن فارسی است، که برآرای کلامی و برخورد عقاید اشعری با دیگر فرقه ها اشتمال دارد و اسفراینی، موافق بانظرگاههای اشعری و مطابق با رأی شافعی، که مذهب او بوده، از این جدال کلامی دور نمانده و در بسیاری از موارد به نقد وبررسی، و گاه ردّ و طرد آرای معتزله و فِرق دیگر اهتمام ورزیده است.

از آن جایی که شاهفور اسفراینی در زمره فقیهان سده پنجم هجری به شمار می رود، علاوه بر مسائل کلامی، نکته های فقهی تاج التراجم نیز جالب توجّه است. این موارد در مباحث فقهی تفسیر تاج التراجم خصوصاً مواضعی که اسفراینی به فقه تطبیقی می پردازد، معلوم می شود.

نکته دیگر این که تاج التراجم اسفراینی شاید به لحاظ دقت در گویش اسفراینی آن روزگار در خور تحقیق و تدقیق باشد زیرا در روزگاری نگارش یافته که زبان فارسی در تمدّن اسلامی ایران، نقش چشمگیری داشته و از ساختی مفهوم و گویا بر خوردار بوده است(۱).

۵ ابوالفتوح اسفراینی (متوفای پیش از ۵۲۰ ه. ق)

ابوالفتوح، جنیدبن محمّد اسفراینی، شیخ صوفیه، مردی استوار، فاضل و حافظ کلّ قرآن بود. وی قرآن را در یک شبانه روز ختم و برای نماز شب، شب زنده داری می کرد و به حقوق صوفیه می پرداخت(۲).

۶ ابوالحسن اسفراینی (قرن پنجم ه . ق)

ابوالحسن، علی بن محمّد بن حسین بن حمید مقری بزاز اسفراینی کبیر فاضل از حافظان قرآن و صاحب قرائت بود. وی از محدثان بزرگ به شمار می رفت. ابوالحسن اسفراینی از ابو محمّد حسن بن محمّد بن اسحاق ازهری و ابو عمر و احمدبن محمّدبن عیسی صفّار اسفراینی، و ابوالحسن محمّد بن محمّد بن یحیی فقیه اسفراینی و طبقاتشان

۱- تاج التراجم فی تفسیر القرآن للاعاجم، ص ۱۵، ۱۴ .

۲- عبدالغافر فارسی، سیاق، ص ۶۹۳.

سماع حدیث کرد(۱).

۷ صدرالدین اسفراینی (۷۹۸ – ۸۴۹ ه. ق/ ۱۳۹۵ – ۱۴۴۵ م)

صدر الدین، محمّد بن محمّدبن علی بن محمّد علی اسفراینی، مفسر، فقیه، متکلم و از دانشمندان برجسته قرن نهم هجری است. وی در ماه صفر سال ۷۹۸ ه . ق در اسفراین به دنیا آمده و در سال ۸۴۹ ه . ق در مکّه چشم از جهان فرو بست. او از خود آثاری ارزنده به یادگار گذاشته است:

۱) حاشیه بر تفسیر بیضاوی

۲) حاشیه بر الحاوی در فقه

۳) رساله ای در ردّ مذهب الاتّحاد(۲).

ص:۲۴

۱- عبدالغافر فارسی، سیاق، ص ۵۷۵ .

۲- جلال الدین سیوطی، نظم العقیان، ص۱۶۵؛ عمررضا، کحاله، معجم المؤلفین، ج۱۱، ص۲۵۱.

محدّثان

۸ رجاءبن سندی اسفراینی (قرن دوم هجری)

ابومحمّد، رجاءبن سندی نیشابوری اسفراینی از محدثان قرن دوم هجری و رکنی از ارکان حدیث بود. حاکم نیشابوری، وی را در ردیف محدّثان و تابعین تابعین بعد از اصحاب رسول اکرم برشمرده است(۱). زادگاه رجاءبن سندی مهرگان اسفراین است. بنابه گفته سمعانی از دانشمندان مشهور قرن ششم هجری، احمد بن حنبل از رجاءبن سندی اسفراینی حدیث روایت کرده و از جمله شاگردان وی بوده است. فرزندان و اَعقاب رجاء ابن سندی، که از مهرگان اسفراین برخاسته اند، بسیارند؛ از جمله محمّد بن رجاء سندی،ابوبکر محمّد بن عبداللّه بن مهدی بن ابی مهدی مهرجانی، ابوهاشم اسماعیل بن عبداللّه بن مهرجان مهرجانی، ابوبکر محمّد بن محمّد بن رجاء بن سندی، که شرح احوال هر یک از آنها بعد از این خواهد آمد(۲).

۹ ابو بکر مهرجانی اسفراینی (م. ۲۹۰ ه. ق)

ابوبکر، محمّد بن رجاء بن سندی مهرجانی اسفراینی حافظ، از محدّثان مهرجان (معرّب مهرگان) اسفراین و فرزند محدّث مهرجانی، رجاءبن سندی است. ابوبکر محمّد بن عبداللّه بن مهدی بن ابی مهدی مهرجانی از وی سماع حدیث کرده و در ردیف شاگردان وی به شمار است. ابوعبداللّه حاکم نیشابوری در تاریخ نیشابور کنیه وی را «ابوعبداللّه» نوشته است(۳). در حالی که بعضی دیگر «ابوبکر» ضبط کرده اند. از آثار

۱- حاکم نیشابوری تاریخ نیشابور، تصحیح و تعلیقات شفیعی کدکنی، ص ۸۶.

۲- انساب، ج ۱۲، ص ۴۹۴.

۳- تاریخ نیشابور، ص ۹۷.

محمّد بن رجاءبن سندی اسفراینی کتاب الصحیح علی شرط مسلم می باشد.

اسفراینی در سال ۲۹۰ ه . ق بدرود حیات گفته و رُخ در نقاب خاک کشیده است(۱).

۱۰ ابوبکر سعدانی مهرجانی

ابوبکر، محمّدبن عبداللّه بن مهدی بن ابی مهدی سعدانی مهرجانی نیشابوری اسفراینی، از قصبه مهرجان اسفراین است بعضی منابع، سعدانی را شعرانی نوشته اند(۲). پدرش به «عبدک» ملقّب بود. ابوبکر سعدانی از جمله شیوخی به شمار می رود که برای تحصیل دانش حدیث بسیار سفر کرده است. وی در خراسان از محمّد بن یحیی ذُهْلی و محمّد بن رجاء سندی و در ری از محمّد بن مقاتل و در عراق از عمر بن شبّه و ابوسعید اشجّ و در حجاز از عبداللّه بن شبیب سماع حدیث کرد، سپس به روایت حدیث پرداخت. ابو علی حافظ و ابو سعید بن ابی بکر بن ابی عثمان و جماعتی دیگر از وی روایت کرده اند و از جمله شاگردان ابوبکر سعدانی اسفراینی به شمار می آیند(۳). یاقوت حموی، جغرافیدان قرن ششم هجری در ذیل کلمه مهرجان، ضمن وصف این آبادی، به نقل از ابوسعد سمعانی، وی را در زمره دانشمندان مهرجان آورده و شماری از دانشمندانی را، که سعدانی اسفراینی محضرشان را درک کرده، نوشته و به بعضی از شاگردان او نیز اشاره کرده است(۴).

۱۱ ابوهاشم مهرجانی (قرن سوم هجری)

ابو هاشم، اسماعیل بن عبداللّه بن مهرجان مهرجانی بغدادی، از محدّثان قرن سوم هجری است. اصل وی از مهرجان اسفراین است. جدّ وی اهل بغداد بوده و ابو هاشم نیز منسوب به جدّش است و بغدادی شهرت دارد. ابوهاشم از محمّد بن حماد مقری سماع حدیث کرد. ابو کریمه عبدالعزیز بن محمّد بن عبدالعزیز صیداوی مؤذن از وی حدیث

۱- انساب ج ۱۲، ص۴۹۴؛ الوافی بالوفیات، ج ۳، ص ۷۰؛ معجم المؤلفین، ج ۹، ص ۳۰۷.

۲- تاریخ نیشابور، ص ۱۲۶.

۳- انساب، ج ۱۲، ص ۴۹۴.

۴- معجم البلدان، ج ۵، ص۲۳۳.

روایت کرده است(۱).

۱۲ ابوبکر محمّد بن رجاء بن سندی اسفراینی (م. ۲۸۶ یا ۲۹۰ ه. ق)

ابوبکر، محمّدبن محمّد بن رجاء بن سندی اسفراینی، امام، حافظ و مصنّف و از صاحب نظران برجسته در علم حدیث است. به گفته حاکم نیشابوری، وی مردی بسیار دیندار، با ایمان و از پیشتازان روزگار خویش در دانش حدیث بود(۲). به گفته سمعانی، وی داناترین فرد خاندانش در حدیث و حافظ ترین آنها بود. ابوبکر اسفراینی از جدّش و اسحاق بن ابراهیم و عمر بن زراره و احمدبن حنبل و ابو ربیع زهرانی و ابوبکر بن ابی شُیَبْه و محمّد بن عبداللّه بن نُمَیرْ و ابراهیم بن مُنْذِر حرامی و محمّدبن یحیی بن ابی عمر، سماع حدیث کرد. ابو حامد بن شرقی و مؤمل بن حسن ازوی حدیث روایت کرده اند. ابوبکر اسفراینی کتاب المسند الصحیح علی شرط مسلم را تصنیف کرده است(۳). سمعانی، تاریخ در گذشت وی را سال ۲۸۶ ه . ق ضبط کرده امّا صفدی در الوافی بالوفیات، سال ۲۹۰ ه . ق نوشته است(۴).

۱۳ ابوالحسن مهرجانی تاجر

ابوالحسن، محمّد بن عبداللّه بن محمّد بن حسن مهرجانی تاجر، مشهور به ابوالحسن، ابن ابی احمد، از دانشمندان ثقه در علم حدیث بود. وی، برادر ابی نصر بن مهرجان است. ابوالحسن مهرجانی از ابن احید القطان و بشر اسفراینی و حجاجی و ابن عمرو بن حمدان و أبی احمد حافظ [پدرش] حدیث نقل کرده است او کتاب صحیح مسلم را از ابی احمد جلودی استماع کرده است. به علاوه در نیشابور و بغداد و جاهای

دیگر از وی سماع حدیث کرده و از جمله استادانِ مسلّم ابوالحسن مهرجانی است.

۱- انساب ،ج ۱۲، ص۴۹۵ - ۴۹۴.

۲- شمس الدین ذهبی، تذکره الحفّاظ، ج ۲، ص ۶۸۶؛ محمّد بن جعفر کتانی الرساله المستظرفه، بیروت، ۱۳۳۲ ه. ق، ج ۲، ص ۲۷؛ ابن عماد حنبلی؛ شذرات الذهب، ج ۲ ص ۱۹۳؛جلال الدین سیوطی، طبقات الحفّاظ، ص ۲۹۸؛ اسماعیل پاشابغدادی، هدیه العارفین واسماء المؤلفین و آثار المصنّفین، ج ۲، ص۲۰ - ۱۹.

۳- انساب، ج ۱۲، ص ۴۹۶.

۴- معجم المؤلفین، ج ۱۱ ص ۲۱۷؛ صفدی، الوافی بالوفیات، ج ۳، ص ۷۰.

عبدالغافر فارسی، این اخبار را از ابوصالح مؤذن نقل کرده است(۱).

۱۴ ابو زکریّا اسفراینی

ابوزکریّا، یحیی بن الحسین اسفراینی از محدّثان و از تابعین تابعین بعد از صحابه رسول اکرم صلی الله علیه و آله می باشد. زادگاه وی، قریه جوربد اسفراین است(۲).

۱۵ ابوعبداللّه اسفراینی (م. ۲۵۹ ه. ق)

ابو عبدالله، محمّد بن یحیی بن موسی اسفراینی، از محدّثان و حافظان به شمار می رفته و مردی متقن و معروف به «حَیَّوَیْه» بوده است. از زمان تولد و آغاز زندگی او

اطلاع دقیقی نداریم امّا به گفته ذهبی و ابن عماد حنبلی، وی جزو محدّثان اسفراین است

که در ذی الحجه سال ۲۵۷ ه . ق از سعید بن عامر ضُبَعِی و طبقاتش سماع حدیث کرد. ابوعبداللّه اسفراینی، از ابو نصر هاشم بن قاسم و جمعی دیگر حدیث روایت کرده است. ابوعوانه اسفراینی (م ۳۱۶ ه. ق) در محضر وی درس آموخت و ابوالعباس سراج و ابن خزیمه نیز از او حدیث روایت کرده اند و از جمله شاگردان وی به شمار می روند. ابو عبداللّه اسفراینی سر انجام در روز ترویه سال ۲۵۹ ه . ق در گذشت ظاهراً «حَیَّوَیْه» لقب پدرش بوده است؛ حاکم نیشابوری نیز «حَیَّوَیْه» را لقب پدرش یحیی می داند(۳).

۱۶ ابو عبداللّه خوشی اسفراینی

ابوعبدالله، محمّد بن اسد خوشی اسفراینی، امام، حافظ واز استادان فنّ حدیث بود.وی یکی از دانشمندان و محدّثان برجسته و طالبان دانش حدیث می باشد، که در این راه، سفرهای علمی بسیاری داشته و رنج و مشقّتهای زیادی کشیده است. ابو عبداللّه خوشی در بغداد از فضیل بن عیاض و اسماعیل بن عُلّیه و وکیع بن جرّاح و عبداللّه بن

مبارک و سفیان بن عیینه و بقیّه بن ولید و ولید بن مسلم و طبقاتشان سماع حدیث کرد.

۱- فارسی، ص۵۲ - ۵۱ .

۲- فارسی، ص ۱۰۵ .

۳- تاریخ نیشابور، ص ۱۰۰؛ تذکره الحفاظ، ج ۲، ص ۵۵۴؛ العبر، ج ۲، ص ۱۹؛ ابن عماد حنبلی، ج ۲، ص ۱۴۰؛ الوافی بالوفیات، ج ۵، ص ۱۸۸؛ یافعی، مرآه الجنان، ج۲، ص ۱۷۰؛ سیوطی، طبقات الحفّاظ، ص ۲۴۲.

محمّد بن عبد الوهاب فراء و ابو حاتم و ابراهیم حربی و ابوبکر چغانی (نیز صغانی یا شغانی) و ابولبید شاهی و جماعتی دیگر از وی حدیث روایت کرده اند. نیز به گفته ابن ماکولا، لیث بن عبده و حسن بن سلیمان مصر قبیطه نیز از وی روایت کرده اند و از شاگردان ابو عبداللّه خوشی می باشند.

ذهبی به نقل از اسحاق بن راهویه در باره محلّ وفات خوشی گفته است، «خوشی» در نیمه راه خراسان قرار دارد و گفته شده از قرا اسفراین است(۱).

سمعانی، ابو عبداللّه خوشی را «ثقه» خوانده است. ابوعوانه اسفراینی، مؤلّف کتاب المسند نوشته است که خوشی در سن ۲۵ سالگی در بغداد حدیث می کرد. بنابر این بدون شک وی از محدثان بزرگ قرن سوم هجری بوده است.

ابن عقده به نقل از عبداللّه بن اُسامی کلبی، ابو عبداللّه محمّد بن اسد خوشی را «ثقه»

و «جَیِّدُالفَهْم» معرفی کرده است(۲). از تاریخ وفات وی اطلاعی در دست نیست.

۱۷ بدیل خوشی (م. ۲۶۰ ه. ق)

بدیل بن محمّد بن اسد خوشی اسفراینی از زاهدان و محدّثان مشهور قرن سوّم هجری است. فرزندان و خاندان وی در خوش مشهورند و خوش قریه معروفی در اسفراین است. ابن فندق، ابوالحسن علی بن زید بیهقی در تاریخ بیهق می نویسد: «بدیلیان خوش از اولاد بدیل بن محمّد بن اسد خوشی اسفراینی اند و قرارگاه اصلی ایشان جوربد بوده است و جوربد نیز از قرای اسفراین از اعمال نیشابور است.»(۳) بدیل

خوشی در نیشابور اقامت کرد. ابو عبداللّه حاکم نیشابوری نیز در تاریخ نیشابور از او یاد کرده است. بدیل خوشی از معاصران طبری مورّخ مشهور بوده و طبری وی را می شناخته است، چنان که طبری در تاریخ خود در حوادث سال ۲۶۰ه . ق در جریان واقعه بین یعقوب لیث صفاری و حسن بن زید طایی می نویسد:«وقتی یعقوب در تعقیب حسن بن زید به طبرستان می رفت از اسفراین و نواحی آن می گذشت در اسفراین یکی

۱- تاریخ نیشابور، ص ۹۵؛ یاقوت حموی، معجم البلدان ج۲، ص ۳۷۳؛ تذکره الحفاظ، ج ۲، ص ۴۶۰؛ طبقات الحفاظ، ص ۱۹۸.

۲- انساب، ج ۳، ص۱۴۷، ۲۳۱.

۳- ابن فُنْدُق، تاریخ بیهق، ص۱۳۵.

بود که او را می شناختم. طالب حدیث بود و نامش بدیل کشی [خوشی]، که دینداری و امر به معروف می کرد و عامّه اسفراینیان وی را اجابت می کردند. «وقتی یعقوب لیث آن جا فرود آمد به بدیل پیغام فرستاد و خبر داد که در دینداری همانند اوست و با وی هم عقیده است و همچنان با او ملایمت کرده تا این که بدیل نزد وی رفت. چون یعقوب بر بدیل دست یافت به بندش کرد و وقتی به نزدیک ساریه[ساری]رسید، حسن بن زید به مقابله وی آمد. سرانجام یعقوب بدیل را به چنگ حسن بن زید انداخت و حسن بی زید عاقبت بدیل بن محمّد خوشی را کُشت و قبرش در قصر شهریار معروف است و زیارت می شود(۱).»

بنا به گفته ابوالحسن علی بن زید بیهقی، ابوبکر عبدالله بن محمّد بن مسلم جوربدی (۲۳۹ - ۳۱۸ ه. ق) داماد بدیل خوشی است. سهمی (م. ۴۲۷ ه. ق) مؤلف تاریخ جرجان می نویسد: «در کتاب جدّم ابراهیم بن موسی خواندم که احمد بن محمّد قحطان از بدیل

بن محمّد خوشی حدیث نقل می کرده واو نیز از مؤمل به اسماعیل و او نیز از هلال راسبی و هلال از قتاده حدیث روایت می کرده است»(۲). حاکم نیشابوری در جای دیگر از بدیل بن محمّد به بدل بن محمد بن اسد خوشی اسفراینی یاد کرده است(۳).

۱۸ ابوالفضل کورانی (م. حدود ۳۰۰ ه. ق)

ابوالفضل، عباس بن ابراهیم بن عباس کورانی اسفراینی از مشایخ و محدّثان اسفراینی قرن سوم هجری است. وی در کوران از شهرهای قدیم اسفراین به دنیا آمد و در همان جا نشو و نما کرد. ابن اثیر(۴) و یاقوت حموی(۵) ضمن وصف آبادی کوران اسفراین، ابوالفضل، عباس بن ابراهیم بن عباس کورانی را از جمله دانشمندان این حوزه

۱- محمّد بن جریر طبری، تاریخ، تحقیق محمّد ابوالفضل ابراهیم، ج ۹، ص ۵۰۸؛ حمزه بن یوسف سهمی، تاریخ جرجان، حیدرآباد دَکَن ۱۳۶۹/ ۱۹۵۰، ص ۱۳۰.

۲- حمزه بن یوسف سهمی، تاریخ جرجان، ص ۱۳۰.

۳- تاریخ نیشابور، ص ۱۱۲.

۴- عزّالدین ابوالحسن ابن اثیر، اللباب فی تهذیب الانساب ، ج ۲، ص ۵۷ کُوران: بالضم و آخره نون مِنْ قُراء اسفرایین.

۵- معجم البلدان، ج ۴، ص ۴۸۹.

بر شمرده اند. ابو سعد سمعانی، که در آبادیهای اسفراین در پی کسب علم آمد و شد داشته و مردان نامی و دانشمندان این ولایت را می شناخته و در حلقه های درسی خانگی اندیشمندان این سامان حضور یافته و بهره های علمی زیادی گرفته، به استادان ابوالفضل

کورانی و بعضی از شاگردان وی اشاره کرده است. به گفته وی، ابوالفضل کورانی از ابواحمد شعثم بن اصیل عجلی و محمّد بن یحیی ذُهْلی و محمّد بن حَیَّوَیْه اسفراینی (۲۵۹ ه. ق) درس آموخته و از آنان حدیث روایت می کرده است؛ نیز ابوالحسن محمّد بن محمد بن یعقوب حجاجی و جماعتی دیگر از ابوالفضل کورانی حدیث روایت کرده اند و در ردیف شاگردان وی به شمار می روند(۱).

حاکم نیشابوری درتاریخ نیشابور، ابوالفضل کورانی را در زمره دانشمندان و محدثان قرن سوم هجری ذکر کرده است. به گفته وی، شیخ، اهل اسفرایین و از قریه کوران بوده و در حدود سال ۳۰۰ ه . ق وفات یافته است(۲).

۱۹ محمّد اسفراینی (م. ۳۱۳ ه. ق)

محمّد بن حسن بن ابراهیم اسفراینی از محدّثین و صاحبان مسانید است. وی در قرن سوم هجری می زیسته و در دهه اول قرن چهارم هجری به سال ۳۱۳ ه . ق چشم از جهان فرو بسته است(۳).

۲۰ ابو عوانه اسفراینی (بعد از ۲۳۰ – ۳۱۶ ه. ق)

ابو عوانه، یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم بن یزید اسفراینی، محدّث و فقیه شافعی و از حافظان و صاحبان مَسانید در عالم اسلام است. وی در حدود سال ۲۳۰ ه . ق در ولایت اسفراین به دنیا آمد. و در همان جا نشو و نما کرد. سپس برای تحصیل و استماع حدیث به نقاط مختلف ایران، عراق، حجاز، یمن، مصر و شام سفر کرد و از محضر عالمان بزرگ زمان بهره مند شد. به گفته سمعانی، ابو عوانه از موثّقین در ثبتِ حدیث بود.

۱- انساب، ج ۱۱، ص ۱۶۶.

۲- تاریخ نیشابور، ص ۶۹؛ تاریخ نیشابور، تصحیح و تعلیقات محمّد رضا شفیعی کدکنی، ص ۱۴۰، ۲۵۴.

۳- سید علی، مؤید ثابتی، تاریخ نیشابور، تهران، انجمن آثار ملی، ص ۲۸۷.

وی در مرو از محمّد بن عبداللّه بن قهزاد، در نیشابور از محمّد بن یحیی ذهلی و مسلم بن

حجّاج و محمّدبن رجاء بن سندی اسفراینی و ابوحاتم رازی، در فارس از یعقوب بن سفیان فسوی، در بغداد از سعدان بن نصر بزّاز، در بصره از عمر بن شبه نُمیری در کوفه

از محمّد بن اسماعیل أَحْمَسی، در مکّه از محمّد بن عبداللّه بن یزید مقری، در مصر از یونس بن عبدالاعلی صدفی، در رمله از موهب بن یزید رملّی، در دمشق از شعیب بن عمر، در مَصیصَه از یوسف بن سعید بن سالم، در حِمْص از عطیّه بن بقیّه بن ولید، در رُها

از عبدالسلام بن ابن فَرْوَه رُهاوی، در موصل از علی بن حرب طائی، در صنعای یمن از ابراهیم بن بره صنعانی و اسحاق بن ابراهیم دبری، در واسط از احدبن سنان قطان، در اهواز از موسی بن سفیان جندیشاپوری، در اصفهان از یونس بن حبیب و در گرگان از احمد بن یحیی سابری و جماعت زیاد دیگری سماع حدیث کرد(۱). به علاوه در المسندِ خود، از مشایخ و استادانی چون پدرش اسحاق بن ابراهیم، ابوداود سجستانی، ابوزرعه

رازی، ابراهیم حربی، ابن ابی الدنیا، ابوزرعه دمشقی و عبداللّه بن احمد بن حنبل نام برده است. او در مصر، فقه شافعی را از ربیع بن سلیمان مرادی و ابو ابراهیم مُزَنی فرا گرفت(۲). سپس به اسفراین بازگشت. ابو عوانه نخستین کسی بود که مذهب شافعی و کتابهای او را در اسفراین رواج داد. وی پنج بار حجّ گزارد(۳).

اَبُوعَوانه در سال ۲۹۲ ه . ق در گرگان حدیث روایت کرده و ابوبکر احمد بن ابراهیم اسماعیلی، ابو احمد عبداللّه بن عَدِی و ابو احمد غَطریفی از ابو عوانه حدیث نقل

۱- ابوعوانه اسفراینی، الصحیح المسند، مطبعه جمعیه دائره المعارف العثمانیه، حیدر آباد دَکَن، هند، ۱۳۶۲ ه . ق، ج ۱، ص ۳۴۴، ج ۴ ص ۳۸؛ معجم البلدان، بیروت، ج ۱، ص۱۷۷ – ۱۷۸؛ انساب، ج ۱، ص۲۲۴ – ۲۲۳؛ طبقات الشافعیه الکبری، ج ۳، ص ۴۸۷؛ شمس الدین محمّد ذهبی، العِبَرفی خبرِ مَنْ غَبَر، تحقیق صلاح المنجد فؤاد سیّد، الکویت، ۱۹۶۱ م، ج ۲، ص ۱۶۵؛ اللباب فی تهذیب الانساب، ج ۱، ص ۴۳؛ الرساله المستظرفه، ص ۲۷؛ سیر اعلام النبلا، ج ۱۴، ص۴۲۱ – ۴۲۰، ابن عماد حنبلی، شذرات الذهب، ج۲، ص۲۷۴؛ ابن خلّکان، وفیات الاعیان، ج ۶، ص۳۹۴ – ۳۹۳؛ ابن تغری بردی، النجوم الزاهره، دارالکتب المصریه ۱۹۳۲ م، ج ۳، ص ۲۲۲؛ یافعی، مرآه الجنان، ج ۲، ص ۲۶۹ – ۲۷۰؛ تاریخ نیشابور، ص ۱۳۰.

۲- ابو عوانه اسفراینی، الصحیح المسند، مطبعه جمعیه دائره المعارف العثمانیه، حیدر آباد دَکَن، هند، ۱۳۶۲ ه . ق، ج ۱، ص۴۸، ۴۹، ۲۰۸، ۲۰۹؛ عبدالکریم سمعانی، همان کتاب، ج ۱، ص۲۲۴ – ۲۲۳؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۱۴، ص ۴۲۰ – ۴۱۷.

۳- وفیات الاعیان، بیروت، حققه احسان عباس، دار صادر ۱۳۹۸ / ۱۹۷۸، ج ۶، ص۳۹۴ – ۳۹۳؛ یاقوت حموی، معجم البلدان، دار صادر بیروت، ج ۱، ص ۱۷۸.

کرده اند(۱). نیز در میان افرادی که ابو عوانه روایت کرده انـد، نام کسانی چون ابن حَبّان بُستی،(۲). سلیمان بن احمد طَبَرانی ابو علی حسین بن حافظ و ابوبکر احمد بن علی منجویه اصفهانی حافظ و اَبُونُعَیْم عبدالملک بن حسن اسفراینی (م. ۴۰۰) دیده می شود(۳). حاکم نیشابوری از ابوعوانه یاد کرده و گفته است که در احادیثی که وی استماع کرده بود و در اَلْمُسْنَدِ وی ثبت است، نظر کردم، صحیح بود. آخرین روایت کننده از ابوعوانه اسفراینی، ابو سعد محمّد بن عبدالرحمان کنجرودی است، که در زمره شاگردان ابوعوانه به شمار می رود(۴).

ابو عوانه، زمانی که در مَصِّیصه به تحصیل دانش حدیث اشتغال داشته، نامه ای به برادرش محمّد ابن اسحاق نوشته است. این دو بیت از آن نامه است در فراق برادر:

فَإنْ نَحْنُ اِلْتَقَیْنا قَبْلَ مَوْتٍ

شَفِینَا النَّفْسُ مِنْ مَضَضِ العتابِ

وَ اِنْ سَبَقَتْ بِنَا أَیْدِی الْمَنایا

فَکَمْ مِنْ غائِبٍ تَحْتَ التُّرابِ

معنی این دو بیت به نظم فارسی چنین است:

گر بماندیم زنده بردوزیم

جامه ای کز فراق چاک شده

ور بمیریم عذر ما بپذیر

ای بسا آرزو که خاک شده

بنا به گفته ابن خَلِّکان به نقل از خواهر زاده ابو عوانه، محدّث حسن بن محمّد اسفراینی، وی در سلخ ذی الحجّه سال ۳۱۶ ه . ق رُخ در نقاب کشید. پیکر او را در داخل

شهر اسفراین، در سمت چپ دروازه نیشابور، نزدیک مقبره امام ابو اسحاق اسفراینی، (م. ۴۱۸ ه . ق) (که در سمت دروازه نیشابور است) و قبر استاد ابومنصور بغدادی (م – ۴۲۹ ق) دفن کردند. مقبره ابو نُعَیْم عبدالملک بن حسن ازهر اسفراینی (م–۴۰۰ه . ق) نیز

در کنار قبر اَبُوعَوانه است.

ابن خَلِّکان سپس از ابو عبداللّه بن محمّد بن محمّد عمر صفّار اسفراینی نقل می کند

که می گفت: جدّم عمر بن صفّار اسفراینی وقتی به مشهد استاد ابو اسحاق اسفراینی می رسید به خاطر احترام آن بزرگوار داخل آرامگاه وی نمی شد، بلکه عَتَبه المشهد وی

ص:۳۳

۱- حمزه بن یوسف سهمی، تاریخ جرجان، ج ۴۴۸.

۲- محمّد بن حبّان بُستی، کتاب المجروحین، به کوشش محمود ابراهیم زاید، بیروت، ۱۳۹۶ ق، ج ۱، ص ۱۶۹.

۳- المسند، ج ۴، ص ۲؛ انساب، ج ۱، ص ۲۲۴؛ معجم البلدان، ج ۱، ص ۱۷۸.

۴- انساب، ج ۱، ص۲۲۴ – ۲۲۵.

را می بوسید، زیرا بارگاه ابواسحاق، مقام بلندی داشت ؛ و ساعتی به خاطر هیبت و عظمت وی به حالت تعظیم و توقیر می ایستاد، سپس با احترام از آن جا عبور می کرد و چون به مشهد ابوعوانه می رسید برای وی تعظیم و تکریم بیشتری قایل می شد؛ و بیش از یک ساعت به حالت احترام می ایستاد(۱). از آثار بر جای مانده ابو عوانه المسندالصحیح است. این کتاب مستخرجی بر صحیح مسلم محسوب می شود. او در این کتاب احادیث

وی را با اسانید خویش فراهم آورده و بر پایه ابواب فقهی مرتب کرده و در پایان برخی بابها، احادیثی چند افزوده است. این اثر از مَسانید مشهور اهل سنّت می باشد و برای نخستین بار در حیدر آباد دَکَن هندوستان به سال ۱۳۶۲ ش / ۱۳۸۶ ه . ق به چاپ رسیده است(۲).

برای رواج این مُسْنَد در بین محدّثین عالم اسلام، خوانندگان پژوهشگر را به فهرست صریفینی ارجاع می دهیم(۳). از مختصر همین اثر نسخه هایی در دار الکتبِ خدیویّه مصر محفوظ است(۴)

۲۱ ابوبکر جوربدی اسفراینی (۲۳۹ – ۳۱۸) ه. ق

ابوبکر، عبداللّه بن محمّد بن مسلم جوربدی اسفراینی، رحّال، حافظ، محدّث، مصنف، منسوب به آبادی «جوربد» از قرای اسفراین است. وی در ماه رجب سال ۲۳۹ه . ق در این آبادی چشم به جهان گشود. جوربدی اسفراینی از جمله دانشمندانی

۱- وفیات الاعیان، ج ۶، ص ۳۹۴؛ ج ۶ ص ۳۹۴؛ طبقات الشافعیه الکبری، ج ۳، ص ۴۸۸؛ جمال الدین عبدالرحیم اسنوی، طبقات الشافعیه، به کوشش عبداللّه جبوری، ج ۲، ص۲۰۴ – ۲۰۳؛ جلال الدین عبدالرحمان سیوطی، طبقات الحفّاظ، تحقیق علی محمّد عمر، ص ۳۲۷؛ معجم المؤلفین، ج ۱۳، ص ۲۴۲؛ محمّد بن عبدالغنی ابن نقطه، التقیید لمعرفه الرواه و السنن و المسانید، حیدر آباد دکن ۱۳۶۲ ش / ۱۳۸۸ ه . ق، ج ۲، ص ۳۱۸ وی تاریخ وفات ابو عوانه اسفراینی را سال ۳۱۳ ه . ق ذکر کرده است. حاجی خلیفه، کشف الظّنون، ج ۲، ص ۱۰۷۵؛ الاعلام، ج ۹، ص ۲۵۶؛ محمّد حسن خان اعتماد السلطنه، مطلع الشمس، ج ۳، ص ۱۵۲.

۲- المسند.

۳- عبدالغافر فارسی، السیاق یا کتاب السیاق لتاریخ نیسابور، الحلقه الاولی من تاریخ نیشابور المنتخب من السیاق انتخاب ابراهیم بن محمّد صریفینی، اعداد محمّد کاظم المحمودی، قم ۱۳۶۲ ش / ۱۴۰۳ ه. ق، ص ۸۳۳.

۴- فهرست الکتب العربیّه، مطبعه دارالکتب الخدیویّه مصر، سنه ۱۳۰۸ – ۱۳۱۰ ه . ق، ج ۱، ص ۴۱۱.

است که برای کسب علم و دانش کانونهای علم و معرفت در جهان اسلام را درنوردیده و به منظور درک محضر علمای بزرگ عصر خویش، سفرهای طولانی کرده است

بی شک یکی از استادان وی بدیل خوشی (م. ۲۶۰ ه. ق) می باشد. زیرا جوربدی، داماد بدیل خوشی بوده و طبعاًاز محضر وی دانش لازم را برگرفته است. به علاوه، درمصر از یونس بن عبدالأعلی و ابو عمران موسی بن عیسی بن حمّاد زُغْبَه و در شام از

عباس بن ولید بن مزید و در بیروت از حاجب بن سلیمان مَنبجی و در عراق از حسن بن محمّد زعفرانی و محمّد بن اسحاق صاغانی/ صغانی و در حجاز از محمّد بن اسماعیل بن سالم صائغ و در خراسان از محمّد بن یحیی ذُهْلی و در ری از ابوزُرعه رازی و محمّد

بن مسلم بن واره سماع حدیث کرد، که در زمره استادان وی بودند.

ابوبکر احمد بن علی بن حسین بن شهریار رازی و ابو عبداللّه محمّد بن یعقوب و ابو علی حسین بن علی حافظ و ابو محمّد مَخْلَدی و ابو احمد محمّد بن محمّد بن اسحاق حافظ وابو عبداللّه حسین بن محمّد بن احمد بن محمّد ماسرجسی و علی بن عیسی بن ابراهیم حیری و ابو عبداللّه بن أَخْرَم و ابن عدی، که هر دو از محدثین موثّق در ثبت

حدیث بودند، از ابوبکر جوربدی اسفراینی حدیث روایت کرده اند و از شاگردان وی به شمارند. حاکم نیشابوری، ابوبکر جوربدی اسفراینی را باعبارت: «کان من أَثبات المجوِّدین الجوّالین فی اقطار الارض» معرفی کرده است.

یاقوت حموی به نقل از ابو محمّد عبداللّه بن محمّد بن علی معدّل و او به نقل از عبداللّه بن محمّد بن محمّد بن مسلم جوربذی اسفراینی گفته است که: در ماه رجب سال ۲۳۹ ه . ق در روستای جوربذ متولد شد و ابو محمّد عبداللّه بن محمّد بن علی معدّل افزوده است که عبداللّه بن محمّد بن مسلم اسفراینی در سال ۳۱۸ ه . ق دار دنیا را وداع

گفت(۱). یافعی نیز در مرآه الجنان، در حوادث سال ۳۱۸، تاریخ فوق را تأیید کرده است(۲).

۱- انساب، ج۳، ص۳۹۱، ۳۹۲؛ معجم البلدان، ج۲، ص۱۸۰؛ تذکره الحفّاظ، ج۳، ص۷۹۲؛ العبر، ج۲، ص۱۷۳؛ ابن تغری بردی، النجوم الزاهره، ج۳، ص۲۲۸؛ سیراعلام النبلاء ج۱۴، ص۵۴۷، ۵۴۸؛ شذرات الذهب، ج۲، ص۲۷۹؛ اسماعیل پاشا بغدادی، هدیه العارفین، ج۱، ص۴۲۴؛ معجم المؤلفین، ج۶، ص۲۴۱.
۲- یافعی، مرآه الجنان، ج ۲، ص ۲۷۷.

۲۲ ابو عبداللّه محمّد بن جنید اسفراینی

ابوعبدالله، محمّد بن الجنید اسفراینی از محدّثان و تابعین تابعین بعد از صحابه است(۱).

۲۳ ابو عبداللّه محمّدبن بحر اسفراینی

ابو عبدالله، محمّد بن بحر اسفراینی، از محدّثان و دانشمندان و علمای عالَم اسلام است. حاکم نیشابوری، وی را در زمره تابعین تابعین بعد از صحابه پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در تاریخ نیشابور ضبط کرده است(۲).

۲۴ هارون ارغیانی

هارون بن عمرو ارغیانی از محدّثین و علمای ولایت ارغیان است(۳).

۲۵ ابوالعباس احمد بن شاذان نیشابوری اسفراینی

ابوالعباس احمد بن شاذان بن محمّد نیشابوری اسفراینی از علمای اسلام و از محدثینی است که از ناحیه اسفراین به منصّه ظهور رسیده اند(۴).

۲۶ ابوحامد احمدبن اسحاق نیشابوری اسفراینی

ابوحامد، احمد بن اسحاق نیشابوری اسفراینی از محدّثین و از جمله دانشمندانی است که مدّتی در نیشابور ساکن بوده و در آن شهر حدیث روایت کرده است. حاکم نیشابور، وی را در طبقه ششم علمای نیشابور نوشته است. چون مدّتی در نیشابور ساکن بوده، او را نیشابوری نیز گفته اند(۵).

۱- تاریخ نیشابور، ص۱۰۵؛ تاریخ نیشابور، تلخیص خلیفه نیشابوری، ص ۳۸.

۲- تاریخ نیشابور، ص۱۰۵.

۳- تاریخ نیشابور، ص ۳۸.

۴- تاریخ نیشابور، ص ۱۳۲.

۵- تاریخ نیشابور، ص ۱۳۱.

۲۷ ابوبکر رازی اسفراینی

ابوبکر، محمّد بن عبداللّه بن عبدالعزیز بن شاذان صوفی رازی اسفراینی واعظ از محدثان قرن چهارم هجری است. وی در نیمه اوّل قرن چهارم هجری می زیسته و در سال ۳۷۷ ه . ق چشم از جهان فرو بسته است(۱).

۲۸ ابوسعید خوشی اسفراینی

ابو سعید، محمّد بن بدیل بن محمّد بن اسد خوشی محدّث و از خاندان بدیلیان خوش است.

۲۹ ابوبکر عبداللّه خوشی اسفراینی

ابوبکر عبداللّه بن محمّد بن بدیل بن محمّد بن اسد بدیلی خوشی شافعی، شاگردا و نوه ابو سعید خوشی است.

بنا بر گزارش علمی ابوالحسن علی بن زید بیهقی، که خود از نوادگان خاندان بدیلیان خوش است، عبداللّه خوشی اسفراینی نیز متولّی امر قضا در اسفراین بوده است. وی از جدش ابوسعید، حدیث روایت می کرد. احمد بن ابی سعد نیشابوری از شاگردان ابوبکر عبداللّه بدیلی خوشی اسفراینی بوده و از او حدیث روایت می کرده است.

۳۰ حسین خوشی (متولد. ۳۷۰ ه. ق)

حسین بن ابراهیم بن بدیل از محدثان و دانشمندان قرن چهارم و پنجم هجری است. اصل وی از جوربد اسفراین است و به دلیل سکونت و اقامت در خوش اسفراین به «خوشی» مشهور است. حسین خوشی نوه بدیل بن محمّد بن اسد خوشی است. وی در سال ۳۷۰ ه . ق در بیهق چشم به جهان گشوده و در نیمه اول قرن پنجم هجری وفات یافت.

۳۱ شیخ ابوالحسن خوشی (متولد ۳۷۳ ه. ق)

شیخ ابوالحسن، علی بن ابراهیم بن بدیل بن محمّد بن اسد خوشی از دانشمندان و

۱- یافعی، مرآه الجنان، ج ۲، ص ۴۰۶.

متولیان امر قضا در اسفراین بوده است. شیخ ابوالحسن در شوال سال ۳۷۳ ه . ق ولادت یافته است. او جدّ جدّه ابوالحسن علی بن زید بیهقی (ابن فندق) مؤلّف تاریخ بیهق از

طرف پدری بوده است حسین بن ابراهیم بن بدیل، که ذکرش گذشت، برادرِ اوست و بدیل بن محمّد بن اسد خوشی جدِّ اوست. برادرِ دیگر او، ابو محمّد عبداللّه بن ابراهیم

است.

۳۲ ابومحمّد خوشی (متولد ۳۷۹ ه. ق)

ابو محمّد، عبداللّه بن ابراهیم بن بدیل بن محمّد بن اسد خوشی از دانشمندان قرن چهارم و پنجم هجری و از محدّثان بنام ولایت اسفراین است. ابو محمّد خوشی از جمله اعضای خاندان بدیلیان خوش است که به دانش شهره اند و تولیت امر قضا در اسفراین بر عهده آنها بوده است. ابو محمّد، کوچکترین فرزندِ خاندانِ بدیلیانِ خوش است. او بنا به

گفته ابن فندق، در ذی الحجّه سال ۳۷۹ ه . ق متولد شده است. از تاریخ وفات وی اطّلاعی در دست نیست(۱).

۳۳ ابو محمّد اسفراینی (م. ۳۴۰ه. ق)

ابو محمّد بن اسحاق بن ازهر اسفراینی،خواهرزاده ابو عوانه اسفراینی(۲) (م. ۳۱۶ ه . ق) و پدر ابو نُعَیم اسفراینی (م. ۴۰۰ ه. ق) محدّث مشهور است. ابو محمّد

اسفراینی، محدّث، ثقه و از جمله دانش پژوهانی است که در طلب حدیث، بسیار سفر کرده و به مقام علمی «رحله» دست یافته است. وی از دانشمندان بلند آوازه اسفرایین است. ابو محمّد اسفراینی، همراه دایی خود، ابوعوانه اسفراینی حافظ، برای تحصیل دانش حدیث به بلاد اسلامی سفر کرد. وی از ابو بکر بن رجاء و کجّی وابن ضُرَیْس و عبداللّه بن احمد و یوسف قاضی و ابو خلیفه و دیگران سماع حدیث کرد. ابو عبداللّه حاکم نیشابوری از او حدیث نقل کرده و گفته است که وی محدّث زمان خویش و از نیکوترین مردم بود. بنا به گفته ذهبی، علی بن محمّد بن علی اسفراینی و عبدالرحمان بن

۱- سیاق، ص ۴۳۷؛ ابوالحسن علی بن زید بیهقی ابن فُنْدُق، تاریخ بیهق، ص ۱۳۵.

۲- تاریخ نیشابور، ص ۱۵۹.

محمّد بن بالُویه و جماعتی دیگر از ابو محمّد اسفراینی حدیث روایت کرده اند و در زمره شاگردان وی به شمارند. ابو محمّد اسفراینی سرانجام در سال ۳۴۶ه . ق به سرای جاوید شتافت.(۱)

۳۴ ابوعلی خوشی

ابوعلی، محمد بن عمروبن نضر نیشابوری خوشی از محدّثان و دانشمندانی است که به نیشابور کوچیده و در آن جا حدیث روایت کرده است. به سبب اقامت در شهر نیشابور وی را نیشابوری گفته اند. اصل او از آبادی خوش اسفراین است. حاکم نیشابوری در تاریخ نیشابور، وی را در زمره محدّثان و علمای اسلام و از تابعین بعد از صحابه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آورده است.(۲)

۳۵ داوُد اسفراینی

داوُد بن محمّد بن نصیر اسفراینی از مشایخ حدیث اهل اسفراین بوده است، حاکم نیشابوری در تاریخ خود از او یاد کرده است.(۳) وی تألیفاتی نیز دارد.

۳۶ ابو نضر اسفراینی (م. ۳۷۸ه. ق)

ابو نضر، شافع بن محمّد بن یعقوب اسفراینی، نوه ابوعوانه اسفراینی و از محدّثان قرن چهارم هجری است. بنا به گفته سهمی، مؤلّف تاریخ جُرجان، ابو نضر اسفراینی در سال ۳۷۷ه . ق در گرگان، حدیث روایت می کرد. وی از شاگردان ابن حَوْصا بوده است. سهمی، این حدیث را از ابونضر اسفراینی به نقل از ابن حَوْصا در تاریخ جرجان ثبت کرده و سندش را به صورت معنعن از طریق عبداللّه بن زید به رسول اللّه صلی الله علیه و آلهرسانده است: «خَرَجَ یَستَسْقی فَلَمّا أَرادَ أَنْ یَدْعُوَ اسْتَقْبَلَ القبلهَ وَ حَوَّلَ رداءَهُ.»(۴) حاکم نیشابوری

۱- سیراعلام النبلاء، ج۱۶، ص ۵۰.

۲- تاریخ نیشابور، ص۹۹.

۳- تاریخ نیشابور، ص۹۹.

۴- حمزه بن یوسف سهمی. تاریخ جرجان، ص ۱۸۹. ترجمه حدیث : «خارج شد تا طلب باران کند پس هنگامی که خواست دعا کند رو به قبله ایستاد و ردایش را بدورش پیچید».

نیز از وی یـاد کرده و او را در طبقه شـشم دانشـمندان نیشـابور و در زمره علمـای اسـفراین، که در نیشـابور سـکونت داشـته، بر شمرده است.(۱)

۳۷ ابو سهل اسفراینی

ابـو سـهل، بشربن محمّـد بن حسن بن قـاسم بن محمش اسـفراینی از محـدّثین معروف و «ثقه» بود. وی در گرگـان از ابو بکر اسماعیلی و ابو محمّد، حسن بن محمّد بن اسحاق اسفراینی و ابو احمد بن عدی و طبقاتشان سماع حدیث کرد.(۲)

۳۸ ابو مصعب اسفراینی

ابو مصـعب، محمّـد بن یعقوب بن اسـحاق بن ابراهیم بن یزید اسـفراینی از محدّثان قرن چهارم هجری است. پدر وی ابو عوانه اسـفراینی است. او بـدون شک تحصـیلات اوّلیه را در خـدمت پـدرش، که از دانشـمندان طراز اول عصـر خویش واز صاحبان مسانید بود، گذراند. حاکم نیشابوری، ابومصعب اسفراینی را در زمره محدّثین اسفراین ذکر کرده است.(۳)

۳۹ ابو طیب حمدانی اسفراینی ادیب

ابو طیّب، احمد بن محمد بن حمدان حمدانی مشهور به «ادیب اسفراینی» از دانشمندان و محدّثان «ثقه» بوده است.(۴)

۴۰ ابو زکریا اسفراینی

ابو زکریا، یحیی بن محمّد بن سهل اسفراینی از محدّثان و علمای اسفراین بوده است.(۵)

۱- تاریخ نیشابور، مقدمه، ۱۶۳؛ سیر اعلام النبلاء، ج۱۶، ص۳۸۸.

۲- سیاق، ص ۲۴۵.

۳- تاریخ نیشابور، ص۱۸۱.

۴- سیاق، ص ۱۰۱.

۵- تاریخ نیشابور، ص۱۹۱.

۴۱ ابو نصر سراج کوشکی (قرن چهارم)

ابو نصر، حسن بن محمّد بن محمد بن عبداللّه کوشکی مشهور به «ابو نصر سراج أصم» برادر زاده ابوالقاسم سراج کوشکی محدّث است. وی از بشر بن احمد اسفراینی (م. ۳۹۰ه . ق) حدیث نقل می کرد.(۱) ابو نصر سراج کوشکی منسوب به کوشک یا کوشکی یا کوشکان یا کوسکان اسفراین است و آن محلّه ای است که به آبادی جوشقان یا جوسقان می پیوندد و در قدیم به شهر کهن اسفراین چنان نزدیک بوده که بنا به قول یاقوت حموی گویی محلّه ای از شهر اسفراین آن روزگار بوده است.(۲)

۴۲ ابو محمّد بدل اسفراینی

ابو محمّد، بدل بن محمّدبن سهل بن یحیی اسفراینی، از محدّثان قرن چهارم هجری است. وی در گرگان از ابوالعباس سراج وحسن بن سفیان و محمّد بن سعید ریاشی حدیث روایت می کرد. سهمی در تاریخ جرجان نوشته است که اسهم بن ابراهیم از ابو

محمّد بدل بن محمّد بن سهل بن یحیی اسفراینی حدیث روایت می کرد و او از ابو محمّد اسفراینی از محمّد بن سعید قاضی و او از احمد بن عبداللّه و او از یحیی بن سلام و از

مثنی بن صباح و از عمر بن شعیب از قول پدرش و او از جدش که رسول اللّه صلی الله علیه و آله فرمود «أَلاـ اَدُ لُّكُمْ عَلی أشرافِ اهل الجنّهِ؟ قالوا : بلی یا رسولَ اللّه، قالَ: هُمْ علماءُ أُمّتی، الکواکبُ زینهُ السَّماءِ والعلماءُ زینهُ أُمَّتی.(۳)

۴۳ ابو سهل دهقان اسفراینی (ح ۳۲۳ – ۳۹۰ ه. ق)

ابو سهل، بشربن احمد بن بشر اسفراینی معروف به «دُهْقان یا دِهقان»، مردی محدّث و جوّال بود(۴). به گفته سمعانی، لفظ دِهقان به کسی اطلاق می شود که بر ناحیه ای از قُری مقدّم و صاحب آب و ملك و جوانمردی و بخشندگی و به آن مشهور باشد. ابو سهل

۱- سیاق، ص ۲۷۷.

۲- معجم البلدان، ج۲، ص ۱۸۴.

۳- تاریخ جرجان، ص ۱۳۰.

۴- العِبَر، ج۲، ص۳۵۵؛ تاریخ نیشابور، ص ۱۵۷.

دهقان اسفراینی در عصر خویش، شیخ ناحیه اسفراین بود. وی رحّاله ای با شهامت و محدّث زمان خود بود. او در خراسان از ابو بکر محمّد بن محمّد بن رجاء اسفراینی (م. ۲۸۶ه. ق) و احمد بن سهل بن مالک اسفراینی و جعفر سامانی و ابراهیم بن علی ذُهْلی سماع حدیث کرد. ابو سهل، سفری علمی به عراق کرد و در بغداد از ابو بکر جعفر بن محمّد بن حسن فریابی و ابو محمّد، عبداللّه بن محمّد بن ناجیه و ابو بکر محمّد بن یحیی بن سلیمان مروزی سماع حدیث کرد . در موصل نیز از ابو یعلی احمد بن علی بن مثنی تمیمی مسند وی را سماع کرد. ابو محمّد عبداللّه بن حسین نیشابوری ناصحی، قاضی خراسان در بغداد از بشربن احمد حدیث نقل کرده است(۱).

بنا به گفته سمعانی در انساب : «جماعتی از علما در خراسان و عراق از جمله ابو سهل بشر بن احمد بن بشر بن محمود بن اشرس بن زیاد بن عبدالرحمان بن عبداللّه اسفراینی دهقان از اهالی اسفراین هستند.» به گفته عبدالغافر فارسی: « بشر بن احمد بن

سهل اسفراینی «ثقه» معروف در نیشابور از اصحاب اصم و عبداللّه بن یوسف سماع حدیث کرد. وی در سال ۳۷۰ه . ق مسندش را بر حسن بن سفیان قرائت کرد. سمعانی نیز تصریح کرده است که: «مردم، مسند حسن بن سفیان را بر قرائت ابو سهل اسفراینی سماع کردند. مجلس املایی در نیشابور برای وی برقرار ساختند و چند مرتبه ابو سهل برای این درس حاضر شد. ابو بکر محمّد آبادی و ابو عبداللّه مخلدی و ابوالحسن اسفراینی و محمّد فراتی استوایی و ابو عبداللّه حاکم نیشابوری حافظ و ابو بکر احمد بن محمّد بن غالب برقانی حافظ از وی سماع حدیث کردند. از دیگر شاگردان ابو سهل اسفراینی، حسن بن محمّد بن عبداللّه کوشکی و ابو نصر سراج اصم، پسر برادر ابوالقاسم سراج کوشکی، می باشند، که از وی حدیث نقل کرده اند و نیز عبداللّه بن محمّد بن زکریا بن یحیی بن محمّد بن عبداللّه جوهری (م. ۴۲۳ه. ق) از بشربن احمد اسفراینی و محدّثین طبقه وی یکی از صحاح را سماع کرد و از بشر بن احمد روایت نمود. ابو سهل اسفراینی به بغداد و موصل نیز سفر علمی داشته و مدتی در آن شهرها املای حدیث کرده و سرانجام در شب جمعه هفتم ماه شوّال سال ۳۹۰ه . ق در سنّ هفتاد و چند سالگی دار فانی را وداع گفته است. بنابر این، زمان تولد وی تقریبا حدود

۱- انساب، ج۵، ص۴۲۳، ۴۲۴؛ راوندی، راحه الصدور و آیه السرور به سعی و تصحیح محمد اقبال، ص۴۷۵.

سال ۳۲۳ه . ق بوده است.

۴۴ ابو نُعَیم اسفراینی (۳۱۰ – ۴۰۰ه . ق)

ابو نعیم، عبدالملک بن حسن بن محمّد بن اسحاق ازهری اسفراینی، عالم، محدّث، ثقه، رحله(۱)، از دانشمندان قرن چهارم هجری است. وی در ربیع الاول سال ۳۱۰ه . ق چشم به جهان گشود. ابو نعیم، نوه دختری ابو عوانه اسفراینی (م. ۳۱۶ق . ق) است. وی فراگیری دانش را در محضر پدرش و جدّ مادری اش ابو عوانه اسفراینی از محدّثان بزرگ روزگار خویش بود، آغاز کرد. در شش سالگی تمام مسند ابو عوانه را به شیوه «سماع»

تحصیل کرد و ابو عوانه به ابو نعیم و گروهی که همراه او در محضر ابو عوانه تحصیل دانش می کردند، به تمام کتابها ومسموعاتش اجازه روایت داد. ابو نعیم از پدرش، ابو محمّد، حسن بن محمّد اسحاق وابو نعیم عبدالملک بن عدی جرجانی و ابو عمران جونی و ابو بکر عبداللّه بن محمّد بن مسلم اسفراینی (م. ۳۱۸ه . ق) در سن هشت سالگی و سپس از ابو بکر محمّد بن عبدک شعرانی و اصم و ابو عبداللّه محمّد بن یعقوب

حافظ و ابوطیّب خیّاط و طبقاتشان سماع حدیث کرد.

ابو نعیم اسفراینی ۹۰ سال زندگی کرد. وی سالهاروایت حدیث می کرد و احفاد را به اجداد ملحق می ساخت. طالبان و جویندگان حدیث از بلاد دیگر به اسفراین نزد وی می آمدند و در حلقه درس وی شرکت می کردند و مقام علمی «رحله» در اسفراین با وی بود. سپس او را به سال ۳۹۹ه . ق به نیشابور بردند و در خانه شیخ ابوالحسن بیهقی ساکن

شد. قضات و فقها به حضور وی می رسیدند و المسند را از وی درس می گرفتند. فرزندانش نیز می آمدند و مجلس سماع حدیث ابو نعیم از مردم، پُر بود؛ آن چنان که دیگر مانند آن مجلس برای استماع حدیث در نیشابور، کسی یاد نداده است.

۱- رحله : این لقب بر دانشمند بزرگوار و مشهور اطلاق می گردید و بر بلندی مقام و شهرت عالمگیر آن دانشمند دلالت می کرد تا آن جا که مردم از اطراف و اکناف دنیا و شهرهای مختلف به منظور کسب دانش بسیار و معرفت مفید او راهی درگاهش می شدند. این لقب به مردان و زنان یکسان اطلاق می گردید و از جمله زنان دانشمند که لقب رحله یافتند شیخه صالحه «رحله الدنیا» زینب دختر کمال الدین احمد بن عبدالرحیم مقدسی بود که ابن بطوطه او را دیده و در سال ۷۲۶ه . ق در شهر دمشق اجازه برای ابن بطوطه صادر کرد. عبدالرحیم غُنَیمه، تاریخ دانشگاههای بزرگ اسلامی، ترجمه دکتر نوراللّه کسائی، ص ۲۹۳.

زین الاسلام وعثمان محمی و ابوصالح مؤذن و عبدالحمید بُحتری و برادر بزرگش عبداللّه و ابوالمعالی عمر بن محمّد بن حسین بسطامی و ابوبکر بن ابی زکریّا مزکی و

شیب بن احمد بستیغی خبّاز و فاطمه دختر دُقاق از او سماع حدیث کرده اند. عبدالغافر فارسی نوشته است: شنیدم که تمام مسند ابو عوانه اسفراینی به وسیله زین الاسلام از ابو نعیم اسفراینی روایت شده است. ابو محمّد استوایی و ابوالعلای صاعد استوایی (۳۴۳ - ۴۳۰ه . ق) و ابو علی مُلقابادی در اسفراین از ابو نعیم سماع حدیث کرده و از جمله شاگردان اویند(۱). ابن فُندق در تاریخ بیهق نوشته است که : «ابو نعیم عبدالملک [حسن بن] محمّد اسفراینی، مردی بوده است، عالم و محدّث، و بسیار حدیث کند و از وی روایت کنند و وی را در ناحیت بیهق، فرزندان بودند. از مشایخ و رؤسا و اکابر، از ایشان خواجه

ابو نعیم احمد بن محمّد و فرزند او خواجه زکی، علی بن ابی نعیم جدّ سیّد اجلّ عزیز و

سیّد اجلّ یحیی رَحمهُما اللّه وخواجه امیرک بروقنی داماد وی بود و خواجه ابو علی بروقنی و خواجه ابو نعیم نبیرگان این خواجه ابو نعیم بودند.»(۲)

ابو نعیم اسفراینی پس از ۹۰ سال زندگی، سرانجام در ربیع الاول سال ۴۰۰ه . ق وفات یافت و به دیار جاوید شتافت.(۳)

بنا به گفته ابن خلکان، ابو نعیم اسفراینی در جوار استادش ابو عوانه اسفراینی در داخل شهر اسفراین در سمت چپ ورودی دروازه نیشابور [دروازه شرقی شارستان اسفراین کهن، که به مقبره چهل امام مشهور است]مدفون است.(۴)

۴۵ ابو حامد اسفراینی (۳۴۴ – ۴۰۶ه. ق)

شیخ ابو حامد، احمد بن ابی طاهر محمّد بن احمد اسفراینی به سال ۳۳۴ه . ق در اسفراین به دنیا آمد.(۵) وی از نوجوانی نزد تنی چند از شیوخ اسفراین همچون ابراهیم بن

۱- سیاق، ص۱۳۳، ۴۰۱، ۴۴۶، ۵۰۰، ۵۰۱؛ سیر اعلام النبلاء، ج۱۷، ص ۷۱-۷۳.

۲- تاریخ بیهق، ص ۳۱۱.

۳- سیاق، ص ۵۰۱.

۴- وفیات الاعیان، ج۶، ص۳۹۴.

۵- معجم البلدان، ج۱، ص۱۷۸؛ وفیات الاعیان، ج۱، ص ۷۴؛ نیز نک: دایره المعارف بزرگ اسلامی، ج۵، ص۳۱۸.

محمّد بن عبدک شعرانی اسفراینی، دانش حدیث آموخت. اوبرای ادامه تحصیل در سال ۳۶۳ه . ق وارد بغداد شد، و در آن جا نزد ابوالحسن بن مرزبان و ابوالقاسم دارکی به آموختن فقه شافعی پرداخت. همچنین از ابوالحسن دار قطنی، ابو بکر اسماعیلی و عبداللّه بن عدی جرجانی فن حدیث را استماع کرد.(۱) ظاهرا شیخ ما در دوران تحصیل و طلبگی گرفتار فقر مالی بوده و بعضی منابع نوشته اند وی مدّتی به حمّالی اشتغال داشته

است؛(۲) امّا سبکی به نقل از سلیم رازی نوشته است که اسفراینی نخست شغل دربانی و نگهبانی داشته است.(۳)

ابو حامد از سال ۳۷۰ه . ق در دارالخلافه بغداد به تعلیم و تعلّم مشغول شد تا ریاست آن سواد اعظم به او اختصاص یافت و تا پایان عمر به این کار اشتغال داشت. به گفته خطیب بغدادی، که خود در مجلس وی حضور می یافته است، بسیاری از دانشمندان سرشناس آن زمان در درس وی شرکت می کردند(۴) و گفته شده هفتصد فقیه در درس ابو حامد اسفراینی حضور می یافتند. از جمله شاگردان و روایت کنندگان اسفراینی می توان از ابو طیّب طبری، ابوالحسن ماوردی، احمد محاملی و حسن بن محمّد خَلّال و ابوالحسن علی بن حمدون فَسَنقَری نام برد.(۵)

به گفته یاقوت حموی، ریاست مذهب شافعی در بغداد به ابو حامد اسفراینی منتهی می شد. مردم درباره او می گفتند: «لَو رَآهُ شافعی لَفَرِحَ بِه»(۶) یعنی اگر محمّد بن ادریس شافعی در سلسله پیروان خویش چنین فقیه جلیلی مشاهده می کرد، بسی مسرور می شد. ثعالبی که معاصر ابو حامد بوده، در یتیمه الدهر نوشته است که: ابو حامد

اسفراینی در فقاهت و تدریس به مقامی رسید که در عهد خویش، یگانه اعظم و مشارالیه

۱- خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ج۴، ص۳۶۹ - ۳۶۸؛ شذرات الذهب، ج۳، ص ۱۷۹-۱۷۸؛ یحیی بن شرف نووی، تهذیب الاسماء، ج۱، ص ۲۱۰ - ۲۰۸.

۲- آدام متز، تمدّن اسلامی در قرن چهارم هجری، ج۱، ص۲۱۳.

۳- شهاب الدین دُلجی، الفلاکه والمفلوکون، ص ۱۲۴-۱۲۳؛ آدام متز، همان.

۴- تاریخ بغداد، ج۴، ص۳۶۹ - ۳۶۸؛ انساب، ج۱، ص۲۲۸ - ۲۲۶؛ دانشوران ناصری، ص ۲۸۴.

۵- تاریخ بغداد، همان جا؛ ابو اسحاق شیرازی، طبقات الفقهاء، ص۱۳۴ - ۱۲۷؛ تاریخ بیهق، ص ۲۲۰؛ شهاب الدین دُلجی ۳۰۰ تن ذکر کرده است. طبقات الفقهاء، ص ۱۲۴ - ۱۲۳ و ابن اثیر تعداد شاگردان وی را ۴۰۰ تن نوشته است. (ج۹، ص ۱۸۴ - ۱۸۳).

۶- معجم البلدان، ج۱، ص ۱۷۸.

افاضل گردید.(۱)

نووی، ابو حامد اسفراینی را پیشوای شافعیان عراق و شیخ المذهب(۲) خوانده و شیخ

ابو السعادات مجدالدین مبارک بن اثیر در کتاب جامع الاصول فی احادیث الرسول صلی الله علیه و آله وی را مروّج علم فقه و مجدّدِ فن فروع در رأس سده چهارم هجری قمری شمرده است.(۳)

آرای فقهی ابو حامد در منابع فقهی شافعی بسیار مورد توجّه بوده(۴) و سبکی پاره ای

از آرای خاص او را گرد آورده است.(۵) برخی حکایات تاریخی، بیانگر منزلت بسیار زیاد ابو حامد نزد سران حکومت بوده است.(۶)

مقام قبول و مرتبت اعتبار ابو حامد به آن جا رسید که ابو غالب فخرالملک، وزیر مجدالدوله دیلمی و سایر ارکان خلافت و امرای دارالسّلام (بغداد) به زیارت او می رفتند

واز اقطار ممالک اسلام، وجوهات و زکات به حضور او می فرستادند تا در مصارف مقرّر و موارد مخصوص مبذول دارد. ابو حامد به شاگردان خود، ماهانه شصت دینار شهریه می داد و در دیگر کارهای خیر، اموال بسیاری مصرف می کرد؛ چنان که یک سال، چهار هزار دینار، زرِ مسکوک به حُجاج بخشید.(۷)

شهاب الدین دُلجی در کتاب الفلاکه والمفلوکون نوشته است که: ابو حامد احمد بن محمّد بن احمد اسفراینی، قاضی بغداد، صاحب جاه و بلند مقام بود. گویند وقتی چیزی بین او و خلیفه اتّفاق افتاد، ابو حامد به خلیفه نوشت: «بدان که تو قادر نیستی مرا از

مقامی که خدا گماشته عزل کنی؛ امّا من به آسانی می توانم دو یا سه کلمه به خراسان بنویسم و تو را از خلافت عزل کنم.»(۸)

سبکی دو بیت شعر نقل کرده است که بیانگر مقام شامخ علمی ابو حامد اسفراینی

۱- ثعالبی، یتیمه الدهر، ج۴، ص۴۳۷-۴۳۹.

۲- تهذیب الأسماء واللغات، ج۱۲، ص۲۰۸ - ۲۱۰.

۳- ابن اثیر، مجدالدین، ج۱۲، ص۲۲۲.

۴- تهذیب الأسماء واللغات، ج۱۲، ص ۲۰۸ - ۲۱۰.

۵- طبقات الشافعیه الکبری، ج۴، ص۶۸؛ محمّد بن احمد عبادی، طبقات الفقهاء الشافعیه ص ۱۰۷.

۶- طبقات الشافعیه الکبری، ج۴، ص ۶۸ - ۷۴.

۷- دانشوران ناصری، ص ۲۸۴ به نقل از تاریخ منتظم ابن جوزی.

۸- الفلاکه والمفلوکون، ص ۱۲۳ - ۱۲۴.

است:

اَبُو حامد فی العِلْمِ امثالُ أَنْجُمِ

و فی النقد کالابریز اُخْلِصَ بالسُّبکِ

فَأَوَّلُهُمْ مِنْ اسفراینَ نَشْؤُهُ

و ثانیهُمُ الطوسیُّ والثالثُ السُّبکیّ(۱)

ابو

حامد در سال ۳۹۸ه . ق در جریان درگیریهای فرقه ای در بغداد مورد آزار قرار گرفت و ناچار مدّتی در محله دار قطنی اقامت کرد.(۲) سرانجام ابو حامد در سن ۶۱ سالگی به سال ۴۰۶ه . ق در بغداد وفات یافت و پس از تشییع انبوه مشایخ و عامه مردم، که در دارالسلام فراهم آمده بودند، خطیب جامع منصور، ابو عبداللّه مهتدی، بر جنازه اش نماز خواند. جنازه اش تا سا ۴۱۰ ه . ق دفن نشد. سپس جسدش را به دارالحرب برده، دفن کردند.(۳) مهمترین آثار ابو حامد اسفراینی عبارت اند از :

۱ - التعلیقه الکبری : بسیار مفصل و از منابع اصلی مکتب شافعی عراق و گروهی از

فقهای مکتب خراسان بوده است.

۲ - اصول فقه : این کتاب را سبکی دیده بوده است.(۴)

۳ - البستان : این کتاب را ابن خلّکان به ابو حامد نسبت داده است.(۵)

۴۶ ابو بکر محمّد خوشی اسفراینی (م. ۴۰۶ه. ق)

ابو بکر، محمّد بن احمد بن عبدالوهاب خوشی اسفراینی(۶) حافظ از برجستگان علم حدیث بود. ابو بکر خوشی در پی تحصیل دانش حدیث، سفرهای علمی زیادی داشته است؛ از این رو تذکره نویسان وی را «رحّال» خطاب کرده اند. وی از ابو حمد بن عدی و طبقاتش سماع حدیث کرد. ابو مسعود بجلی گفته است که از حاکم نیشابوری شنیدم می گفت: شهادت می دهم که ابو بکر خوشی، احادیث مالك و شعبه و ثوری و مسعر را،

۱- طبقات الشافعیه الکبری، ج ۱۰، ص ۱۹۰.

۲- ابن اثیر، کامل، ج۹، ص۲۰۸؛ نیز نک: دانشوران ناصری، ص ۲۸۶، ۲۸۷.

۳- وفیات الأَعیان، ج ۱، ص ۳۵.

۴- طبقات الشافعیه الکبری، ج۴، ص۷۴ - ۶۸.

۵- وفیات الأعیان، ج۱، ص۷۳.

۶- تاریخ نیشابور، ص ۱۰۰.

که بیش از بیست هزار حدیث بود، حفظ می کرد. خوشی از پیشگامان علم حدیث بود.(۱) ابن عماد در سال ۴۰۰ هجری به نقل از ناصرالدین گفته است که: ابو بکر خوشی اسفراینی حافظ، محفوظات حدیثی اش بیش از معاصران وی بود. وی سرانجام در سال ۴۰۶ ه . ق به عالَم باقی کوچید. این بیت در بدیع البیان در باره وی آمده است:

محمّد بن احمد ذاك ابو

بكر وفا تحفظا فقربوا(۲)

ذهبی سال وفات وی را ۳۵۴ه . ق نوشته است، که ظاهرا باید سال ولادت ابو بکر خوشی باشد.

۴۷ ابوالقاسم علی توثی اسفراینی (م. ۴۰۸ه. ق)

ابوالقاسم، علی بن طاهر توثی اسفراینی از محدّثان اسفراین است. و در روستای توث چشم به جهان گشود و به همین سبب منسوب به این روستاست. امروزه نام این آبادی توی [= جشن، عروسی]می باشد و تا آمدن مغولان به اسفراین و مطیع شدن دژ صعلوك بر فراز ارتفاعات توی، این روستا توث (= جشن) بوده و سپس به همان معنا به توی، که واژه ای از ترکی مغولی می باشد تغییر نام یافته است. ابوالقاسم توثی نیز همچون

دیگر دانشمندان قرن چهارم و پنجم هجری برای تحصیل علم سفرها کرده و محضر دانشمندان عالم اسلام را درك نموده است. وی در بغداد از ابو محمّد جوهری سماع حدیث کرد. سپس به زادگاهش بازگشت و درسال ۴۰۸ه. ق(۳) در کنار نهر آب و درخت چنار کهنسالی، که به روزگار ابوالقاسم علی توثی در جوار بقایای آتشکده توث و آرامگاه زید قد برافراشت، رخ در نقاب خاك کشیده است. به نظر نگارنده یکی از دو آرامگاه ویران شده این مکان به ابوالقاسم علی توثی تعلق دارد.

۴۸ ابو بکر احمد رازی اسفراینی (م. پیش از ۴۳۰ه. ق)

ابوبکر، احمد بن علی رازی اسفراینی حافظ، ثقه ای سودمند و از چهره های مطمئن و

۱- معجم البلدان، ج۲، ص۴۰۶؛ تذکره الحفّاظ، ج۳، ص۱۰۶۴؛ طبقات الحفّاظ، ج۵، ص۴.

۲- شذرات الذّهب، ج۳، ص ۱۸۴.

۳- معجم البلدان، ج۲، ص۵۵.

درخشان و از برجستگان علمای حدیث بود. وی در اسفرایین از شافع بن محمّد و زاهر سرخسی و ابن محمّد مخلدی و طبقاتشان املای حدیث کرد. ابو صالح مؤذن از او حدیث نقل کرده است. ابو بکر احمد رازی اسفراینی در میانسالی در حدود سال ۴۳۰ه . ق چشم از جهان فروبست.(۱)

۴۹ ابو نضر طیّب اسفراینی

ابو نضر، طیّب بن احمد بن محمّد بن موسی اسفراینی از محدّثان قرن پنجم هجری است. وی مردی صالح و مستور بود.(۲) ابو عبداللّه فارسی از جمله شاگردان وی بوده واز او حدیث روایت کرده است.(۳)

۵۰ محمّد بن منصور اسفراینی

محمّد بن منصور، اهل اسفراین است. وی مدّتی در نیشابور به روایت حدیث پرداخته است.بدین سبب او را نیشابوری نیز گفته اند. محمّد بن منصور در تاریخ نیشابور

تألیف حاکم نیشابوری در ردیف محدّثان و علمای ولایت اسفراین ثبت است.(۴)

۵۱ شوکر اسفراینی

شوکربن عبداللّه اسفراینی از محدّثان و علمای اسلام و از اهالی اسفراین است. وی مدّتی در نیشابور اقامت گزید و حدیث روایت می کرد.(۵)

۵۲ ابو عبداللّه اسفراینی

ابو عبداللّه، محمّد بن فراس اسفراینی نیشابوری محدّث، مدّتی در نیشابور به روایت حدیث پرداخته است، به همین خاطر او را نیشابوری نیز گفته اند. حاکم نیشابوری از او

۱- تذکره الحفاظ، ج۳، ص ۱۰۸۷؛ طبقات الحفاظ، ص ۴۲۱.

۲- سیر اعلام النبلاء، ج۱۷، ص۵۲۲ - ۵۲۱.

۳- عبدالغافر فارسی، سیاق، ص۴۲۱.

۴- تاریخ نیشابور، ص ۱۲۷.

۵- تاریخ نیشابور، ص ۸۸.

یاد کرده و در زمره محدّثین آورده است.(۱)

۵۳ ابو سعید، عبدالرحمان اسفراینی

ابو سعید، عبدالرحمان بن محمّد بن حسن اسفراینی محدّث، مردی صالح، عفیف و پاکدامن بود. وی از الحاکم، ابوالحسن علی بن محمّد سقا و طبقاتش سماع حدیث کرد. ابو عبداللّه فارسی از ابوسعید اسفراینی حدیث روایت کرده است.(۲)

۵۴ ابوالحسن علاء اسفراینی

ابوالحسن، علاء بن محمّد بن محمّد بن یعقوب بن سلیمان بن داود اسفراینی، مردی زاهد، ثقه و دانشمندی بزرگ بود. وی بسیار سماع حدیث کرد. از بُشر اسفراینی (م. ۳۹۰ ه .ق) و ابوالقاسم جبرئیل بن محمّد و طبقاتشان نقل حدیث کرد و صحیح بخاری را از

کشمیهنی روایت نمود. از تاریخ ولادت و وفات وی اطلاعی به دست نیامد.(۳)

۵۵ ابوالمعالی فضل ادکانی اسفراینی

ابوالمعالی، فضل بن عبداللّه بن محمّد بن عبده ادکانی اسفراینی فقیه، مردی استوار و معروف بود. عبدالغافر فارسی نوشته است: وی به نیشابور آمد و از آخرین محدّثین طبقه دوم ونیز از زین الاسلام الکثیر واحمد مغربی سماع حدیث کرد.(۴)

۵۶ مظفر اسفراینی تمیمی

مظفر بن عبدالحمید بن احمد بن بشر اسفراینی تمیمی، عالمی عفیف و پاکدامن و محدّثی صالح و ثقه بود. وی بسیار سماع حدیث کرده و احادیث زیادی را روایت نمود. مظفر اسفراینی در طلب حدیث به نیشابور سفر کرد، سپس به نقل حدیث پرداخت. ابو عبداللّه فارسی از جمله شاگردان وی بوده است و از اسفراینی تمیمی حدیث روایت

۱- تاریخ نیشابور، ص ۱۲۷.

۲- سیاق، ص ۴۸۵.

۳- سیاق، ص ۶۰۸.

۴- سیاق، ص ۶۲۷.

کرده است.(۱)

۵۷ ابو سعد مظفر اسفراینی (زنده تا سال ۴۱۵ ه.ق)

ابو سعد، مظفر بن محمّد اسفراینی از محدّثین و علمای اسفراین است. وی بنا به گفته فارسی در قدیم به نیشابور آمده مردی استوار و معمر بود. ابو سعد اسفراینی از اصحاب اصم سماع حدیث کرد. پس از اصحاب اصم، از حیری نیز در ماه محرم سال ۴۱۵ه. ق حدیث آموخت.(۲)

۵۸ ابو سعید حکیم اسفراینی (م. قبل از ۴۱۸ ه.ق)

ابو سعید، حکیم بن احمد بن محمّد بن اسماعیل اسفراینی، شیخی خویشتن دار و صالح و منسوب به خانواده ای عدالتخواه بود. وی از الحاکم ابوالحسن سقای اسفراینی و امام ابو اسحاق اسفراینی (م. ۴۱۸ ه.ق) و طبقاتشان سماع حدیث کرد و سپس به روایت حدیث پرداخت. ابو عبداللّه فارسی از وی حدیث نقل کرده است واز شاگردان وی می باشد.(۳)

۵۹ ابو یحیی احمد اسفراینی

ابو یحیی، احمد بن بشر بن محمود نیشابوری اسفراینی، از محدّثان و دانشمندانی است که حاکم نیشابوری در تاریخ نیشابور، در طبقه ششم علمای نیشابور و کسانی که در این شهر ساکن بوده اند و از شیوخ نیشابور حدیث نقل کرده اند، ثبت و ضبط کرده است.(۴)

۶۰ ابوعلی حسن برازوائی اسفراینی (م – حدود ۴۲۰ و اندی ه.ق)

ابو علی، حسن بن علی بن محمّد مقری برازوایی اسفراینی محدّث، از ابوعلی محمّد بن علی بن شاذان حافظ اسفراینی و ابوالحسن علی بن حسن بن مردوست جوینی وابو

۱- سیاق، ص ۶۸۵.

۲- سیاق، ص ۶۸۷.

۳- سیاق، ص ۳۲۷، ۳۲۸.

۴- تاریخ نیشابور، ص ۱۳۱.

نصر شافعی بن محمّد اسفراینی و طبقاتشان حدیث روایت کرده است. ابو علی اسفراینی سرانجام در سال ۴۲۰ و اندی وفات یافت.(۱)

۶۱ ابو نصر ابن ابی العباس اسفراینی (م – ۴۲۳ ه.ق)

ابو نصر، محمّد بن احمد بن عبدوس جرجانی معروف به «ابن ابی العباس اسفراینی» محدّث است. وی بنا به گفته سهمی مؤلف تاریخ جرجان در نیشابور ساکن بود. در نیشابور و گرگان از ابو بکر اسماعیلی حدیث روایت می کرده، وعاقبت در نیشابور در ماه

ذی القعده سال ۴۲۳ ه. ق وفات یافت.(۲)

۶۲ ابوالفضل محمّد اسفراینی (م – ۴۲۲ ه.ق)

ابو الفضل، محمّد بن احمد بن ابراهیم بن عیسی بزاز اسفراینی محدّث پسر «ابو نُعَیم اسفراینی» محدّث مشهور است. وی از ابو بکر اسماعیلی و ابو سهل، بشر بن یحیی تمیمی سماع حدیث کرد. ابوالفضل اسفراینی در سال ۴۲۲ ه. ق از دار دنیا رفت. حافظ ابوالحسن عبدالغافر فارسی (م – ۵۲۹ ه .ق) اخبار مربوط به اسفراینی را از احمد بن عبدالملک مقری (= مؤذن ابو صالح) بر گرفته و در منتخب سیاق تاریخ نیشابور ثبت و ضبط کرده است.(۳)

۶۳ ابوالفضل سهیل اسفراینی

ابوالفضل، سهیل بن سهل بن بشر بن احمد اسفراینی از محدّثان و استادان معروف و مشهور اسفراین بود. بنا به گفته فارسی، وی از ابوالحسین سماع حدیث کرد. او در مدرسه نظامیّه نیشابور تدریس می کرد. وی از استادان و ارکان مدرسه نظامیه بود.(۴)

۱- سیاق، ص ۲۷۴ – ۲۷۵.

۲- تاریخ جرجان، ص ۴۱۹.

۳- سیاق، ص ۱۹.

۴- سیاق، ص ۳۸۶.

۶۴ ابو یعلی محمّد اسفراینی

ابو یعلی، محمّد بن ربیع بن منصور اسفراینی از دانشمندان علم حدیث بود. وی سفرهای علمی زیادی به منظور دانش اندوزی به بلاد اسلامی داشته وسپس به تدریس پرداخته است. بنا به گفته سهمی (م. ۴۲۷ ه .ق)، ابو یعلی اسفراینی در گرگان از محمّد

بن هیثم حدیث روایت می کرد. سهمی به نقل از ابو احمد بن عدی، این خبر را نقل کرده است.(۱)

۶۵ ابو علی حسین اسفراینی

ابو علی، حسین بن محمّد بن طلحه رئیس، قاری و ادیب بود. در نیشابور از ابو طاهربن خزیمه و ابو زکریا جوزقی سماع حدیث کرد.(۲) وی به لحاظ اصل و نسب، ثروت، جوانمردی و سیادت از مشایخ خراسان به شمار می رود. عبدالغافر فارسی، درباره صفات برجسته او در شرح احوال پسرش، ابوالحسن محمّد (م. ۴۸۷ ه .ق)، سخن به میان آورده است.(۳) فرزند دیگرش ابوالقاسم علی (م. ۴۸۷ ه .ق) از دانشمندان و محدثان اسفراین است.

این خانواده به «بیت رئاسه» یا «بیت ریاست» مشهورند.(۴) سوّمین پسر وی ابو طلحه (۴۷۸ - ۵۴۶ ه .ق) است که در اسفراین متولی امر قضا بود. سمعانی شرح احوال وی را به طور مفصل نوشته است.(۵) ابو علی اسفراینی در سال ۴۲۷ه. ق وفات یافت.

۶۶ ابو بکر محمّد اسفراینی (م. قبل از ۴۲۷ ه .ق)

ابو بکر، محمّد بن ابی سعید بن سختویه اسفراینی، مردی عادل و ثقه بود. سهمی گفته است که: ابو بکر اسفراینی مدتی در گرگان اقامت گزید و در آن جا از بشر اسفراینی

نقل حدیث کرد، سپس از گرگان عازم مکّه شد.(۶)

۱- تاریخ جرجان، ص ۲۵۶.

۲- سیاق، ص ۳۰۲ - ۳۰۱.

۳- سیاق، ص ۶۴.

۴- سیاق، ص ۵۹۰.

۵- عبدالکریم سمعانی، التحبیر، ج۱، ص ۳۵۰.

۶- تاریخ جرجان، ص ۴۱۹.

ابو بکر اسـفراینی، صحیح بخاری را ازابو هیثم در مکه فرا گرفت واز ابو بکر اسماعیلی و ابو احمد بن غطریف و بشر اسفراینی و ابوالحسـین بن مظفر؛ که از استادان وی بودند، نقل حدیث کرد. عبدالغافر فارسی، اخبار ابو بکر اسفراینی را از قول ابو صالح مؤذن حافظ نقل کرده است.(۱)

۶۷ حجاج سختوی اسفراینی

حجاج بن محمّد بن ابی سـعید سـختوی تاجر اسفراینی، از برجستگان علم حدیث و ثقه بود. سختوی، صحیح بخاری را نزد ابو هیثم کشمیهنی آموخت. پدرش از مجاوران

مکّه مکرّمه بود. سختوی اسفراینی پس از تحصیل دانش حدیث به روایت حدیث پرداخت.(۲)

۶۸ ابو بکر محمّد حدّادی اسفراینی (م. ۴۴۶ ه.ق)

ابـوبکر، محمّـد بن ابی علی حـدّادی اسـفراینی حافـظ و صوفی بود و در خراسـان، عراق و حجـاز بسـیار، املاـی حـدیث کرد. حدادی اسفراینی در پی تحصیل دانش حدیث از ابن مخلص و ابوالقاسم صیدلانی و از مشایخ خراسان سماع حدیث کرد و در جمادی الاخر سال ۴۴۶ه. ق در اسـفراین در گذشت. عبدالغافر فارسی به نقل از محمّد بن یحیی سختوی، اطلاعات فوق الذکر را آورده است.(۳)

۶۹ ابو عقیل شُرَیْح اسفراینی (قرن چهارم ه.ق)

ابو عقیـل، شـریح بن عقیـل اسـفراینی، از محـدّثان قرن چهارم هجری است. بنا به گفته سـهمی مؤلف تاریـخ جرجان، اصل ابو عقیل از اسفراین است. وی در گرگان از اسحاق بن

ابراهیم حنظلی و ابو مروان حدیث روایت می کرد. ابو بکر اسماعیلی و ابو احمد بن عدی از جمله شاگردان ابو عقیل اند.

۱- سیاق، ص ۴۴.

۲- سیاق، ص ۳۲۵.

۳- سیاق، ص ۳۶.

ابو بکر اسماعیلی نیز در گرگان به نقل از استاد خود، ابو عقیل اسفراینی، حدیث روایت می کرد. ابو عقیل اسفراینی از اسحاق بن ابراهیم حنظلی و او از وکیع و او از شعبه

و شعبه از حکم و او از عماره بن عمیر و او از قول مادرش به نقل از عایشه نقل کرده است

که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: انَّ اطیبَ ما أَکَلَ الرجلُ مِنْ کَسْبِهِ و ولده مِنْ کَسْبِهِ.

این حدیث را ابو بکر اسماعیلی به نقل از استاد خود، ابو عقیل اسفراینی در گرگان روایت کرده سهمی نیز در تاریخ خود ثبت نموده است.(۱) حاکم نیشابوری از ابو عقیل با عنوان «شریح بن عقیل بن رجاء بیهقی» یاد کرده است.(۲)

۷۰ محدّثه بنت ابی العباس فضل بن احمد اسفراینی وزیر

از جمله زنانی که در قرن چهارم به دانش حدیث پرداخته اند، دختر ابوالعباس فضل بن احمد اسفراینی وزیر است. منشی کرمانی در نسائم الاسحار من لطائم الاخبار و

عقیلی در آثار الوزراء درج کرده اند که ابوالعباس «... دختری داشت محدّثه چنانچه کبار محدّثان، اسناد حدیث بسیار بدو کرده اند.»(۳)

۷۱ ابوالفضل رافعی اسفراینی (م. ۴۴۵ ه.ق)

ابوالفضل، محمّد بن عیسی رافعی اسفراینی، دانشمند، محدّث، بزرگوار و از خانواده ای ثروتمند بود. وی محضر شیوخ بسیاری را درک کرد و احادیث بسیاری بر گرفت. تمام ثروتش را در راه رونق دانش حدیث و طالبان و جویندگان این دانش انفاق کرد. رافعی اسفراینی در خراسان و عراق بسیار املای حدیث کرد. وی نزد قاضی ابو عمر هاشمی تلمّذ کرد و سُنن ابی داود را از هاشمی آموخت. عبدالغافر فارسی از ابو صالح مؤذن نقل کرده است از پسر رافعی اسفراینی شنیدم که پدرش در سال ۴۴۵ ه. ق در گذشت.(۴)

۱- تاریخ جرجان، ص ۱۸۸، ۱۸۹.

۲- تاریخ نیشابور، ص ۸۸.

۳- ناصرالدین منشی کرمانی، نسائم الاسحار، ص ۴۰؛ عقیلی، آثارالوزراء، ص ۱۵۰.

۴- سیاق، ص ۴۹.

۷۲ ابوالقاسم هبّه اللّه محمّد اسفراینی

ابوالقاسم، هبه اللّه محمّد بن محمّد بن عیسی اسفراینی، مردی پاکدامن، صالح و دانشمند بود. وی در طلب حدیث بسیار سفر کرد و احادیث بسیاری را به روش «سماع» و «املاء» از استادان و دانشمندان فنّ حدیث کسب کرد. سپس به نقل حدیث و تدریس پرداخت. ابو عمر بن مهدی از شاگردان ابوالقاسم اسفراینی بود. ابو بکر سختوی اسفراینی به نقل از ابو عمر بن مهدی از ابوالقاسم هبّه اللّه اسفراینی، حدیث روایت کرده است.(۱) عبدالغافر فارسی در المنتخب من السیاق ذیل رقم ۱۶۱۱ شرح احوال او را به دست داده است.

۷۳ ابوالحسن محمّد اسفراینی (م. ۴۸۷ ه .ق)

ابوالحسن، محمّد بن حسین بن محمّد بن طلحه بن عمر رئیس، فرزند ابوعلی اسفراینی، دانشمند، ادیب، محدّث و از جهت اصالت و فضیلت و شعر از نیکان روزگار بود. پدرش از مشایخ خراسان و رؤسا و پیشگامان شیوخ خراسان از جهت اصالت و ثروت و برجستگی و فراست و سیادت معرّفی شده است. ابوالحسن اسفراینی، نوه دخترِی قاضی ابو عمر بسطامی و خواهرزاده امام موفّق، سیّد مؤیّد، از سلاله ریاست وامامت است. وی در زمینه شعر وادب مشهور بوده است. او دیوان شعری هم دارد. عبدالغافر فارسی در شرح حال ذیل رقم ۱۱۳ نوشته است که : «وی بارها به نیشابور آمد و از او سماع حدیث کرده ایم. بر طریق جوانمردان می رفت، خوشگذران و بی رنج و زحمت بود. دیوانها و اشعار را حفظ می کرد. از الزیادی و ابوالحسن سقاء و ابو سعید صیرفی حدیث نقل می کرد. در گرگان نیز از سهمی (م. ۴۲۷ ه .ق) و دیگران سماع حدیث کرد و در سال ۴۸۷ ه. ق از دنیا رفت. از جمله اشعار دلنشین و ملیح او، قصیده ای

است که برای خواجه نظام الملک توسی - وزیر مشهور سلجوقیان - سروده است که مطلع آن با این بیت آغاز می شود:

لیهن الهوی إِنّی خلعت عذاری

و ودعت من بعد المشیب وقاری

خواجه نظام الملک توسی بدو گفت: «اَیُّها الشّیخ بالرّفا و السن [کذا] فقال: «یا مولانا

ص:۵۶

۱- سیاق، ص ۷۲۵.

هذه التَّهنيهُ منك أَحَبّ اليّ من شعری.» این مطلب را از برادر خواجه نظام الملک، ابوالقاسم، که حکایت می کرد شنیدم.(۱)

۷۴ ابوالقاسم اسفراینی ابن امام شاهفور (م. ۴۸۸ ه.ق)

ابوالقاسم، عبداللّه بن طاهربن محمّد اسفراینی، «ابن امام شاهفور» و سبط امام ابو منصور عبدالقاهر بن طاهر بغدادی، ساکن بلخ و امام بلخیان و مُذَکّر و مفتی و از مشایخ

آنها بود. پدرش مفسر کبیر ابوالمظفر شاهفور اسفراینی مؤلف تفسیر تاج التراجم فی تفسیرالقرآن للاعاجم و مادرش دختر ابو منصور بغدادی است. ابوالمظفر اسفراینی مدّتی در بلخ ساکن بود. پس از وی فرزندش ابوالقاسم اسفراینی در آن جا ماندگار شد. مسلما استادان اولیه ابوالقاسم اسفراینی پدرش و جد مادری اش ابو منصور بغدادی، ساکن اسفراین (م. ۴۲۹ در اسفراین)، بوده اند. وی علاوه بر پدر و جدش از طبقه دوم محدثین سماع حدیث کرد. ابوالقاسم اسفراینی، صحیح مسلم را از ابوالحسین به قرائت

پدرش امام سماع کرد و در بلخ به روایت حدیث پرداخت. ابوالحسن نیز از وی روایت کرده است. اسفراینی در شهور سنه ۴۸۸ه . ق در گذشت.(۲)

۷۵ ابو سعید شرمقانی (۴۶۲ - ۵۳۸ ه.ق)

ابو سعد شرمقانی خطیب، منسوب به «شرمَقان»(۳) از نواحی اسفراین خراسان است. عجم این ناحیه را «جرمقان» گویند. ابو سعد شرمقانی، خطیب بلده شیخ بود. وی در نیشابور از ابو تراب عبدالباقی بن یوسف مراغی و ابوبکر بن خَلَف شیرازی و جدّش احمد بن خالد مشرف و در جرجان از ابوالقاسم ابراهیم بن علی خلالی سماع حدیث

۱- سیاق، ص ۶۴.

۲- سیاق، ص ۴۵۲.

۳- شرمقان نام دو ناحیه است: ۱) شرمقان اسفراین که در ناحیه ای کوهستانی است و بین آن جا تا نیشابور چهار روز راه است. به گفته یاقوت حموی: «فارسی زبانان ، آن جا را «جرمقان» گویند. این آبادی سپس به چرمران تغییر نام داده وامروز از شرمغان فقط تپه ای باقی مانده است. اسفراینی ها، این آبادی را «سامران» می نامند. ۲) شرمقان نسا که احمد بن محمّد بن حمدون بن بندار ابوالفضل شرمقانی، فقیه و ادیب (م۳۱۶) منسوب به این ناحیه است.

کرد. ابو سعد شرمقانی در ذی القعده سال ۴۶۲ه. ق در شرمقان به دنیا آمده و در سال ۵۳۸ه. ق رحلت کرده است.(۱)

۷۶ ابوالعباس یعقوب شرمقانی

ابوالعباس، یعقوب بن یوسف بن حسن شرمقانی از محدثان و از تابعین تابعین بعد از صحابه رسول اکرم صلی الله علیه و آله است. حاکم نیشابوری در تاریخ نیشابور وی را در زمره دانشمندان و محدثان ذکر کرده است.(۲)

۷۷ ابو علی مهرجانی (۴۷۰ – ۵۵۰ ه.ق)

ابو علی، حسن بن معتز بن فضل بن محمّد بن سعید بن محمّد مهرجانی، اهل اسفراین، شیخی جلیل القدر و از مشاهیر آن شهر بود. ابو علی مهرجانی به نیکوکاری و احسان به فقرا و غُرَبا شهرت داشت وی از ابوالحسن محمّد بن حسین طلحه اسفراینی سماع حدیث کرد.

سمعانی در کتاب تحبیر خود نوشته است: در اسفراین احادیث اندکی از او سماع کردم.(۳)

ص:۵۸

۱- معجم البلدان، ج۳، ص ۳۳۸.

۲- تاریخ نیشابور، ص ۱۴۷.

۳- التحبیر، ص ۲۱۶ – ۲۱۵.

۷۸ ابو عمران اسحاق اسفراینی (م. ۲۸۴ ه.ق)

ابـو عمران، اسـحاق بـن ابراهیم یزیـد نیشـابوری اسـفراینی از پیشوایـان بزرگ فقه و حـدیث بـود. وی در قرن سـوم هجری می زیست. ابو عمران اسـفراینی، فرزندی دانشـمند تربیت کرد. فرزند او، ابو عوانه اسفراینی صاحب مسند است، که شرح حال وی را در

طبقه محدّثین اسفراین به طور مفصل به دست داده ایم.(۱)

۷۹ ابو یعقوب اسحاق اسفراینی (۲۱۵ – ۲۸۵ ه.ق)

ابو یعقوب، اسـحاق بن موسـی بن عمران اسـفراینی، امـام، فقیه، حافـظ و شـیخ خراسان بود. بیهقی به نقل از ابو عبـداللّه حاکم نیشابوری، ابو یعقوب اسـفراینی فقیه را یکی از پیشوایان شافعیه و از کسانی که بسـیار در طلب حدیث به بلاد اسلامی کوچیده اند، معرفی کرده است. این فقیه اسفراینی ، فقه را نزد ابو ابراهیم مزنی آموخت و المبسوط را

از ربیع سـماع کرد و در خراسان و عراق عرب و عراق عجم و حجاز و مصـر و شام املای حدیث نمود. نیز در خراسان، از قتیبه بن سـعد، ابراهیم بن یوسف واسـحاق بن راهویه و... و در جبال از محمّد بن مقاتل و ابن احمد و در بغداد از منصور بن مزاحم و محمّد بن بکّار سـماع حدیث کرد. ابو یعقوب اسـفراینی از شـعبی حدیث روایت می کرد. وی مصـنفات بسیاری دارد. بنا به گفته محمّد بن عبدك اسـفراینی، ابو یعقوب اسفراینی به سال ۲۸۵ ه .ق) در اسـفراین بدورد حیات گفت. بعضی سال ۲۸۴ه. ق را سال درگذشت وی دانسته اند. تذکره نویسان، مدت عمر وی را ۷۰ سال نوشته اند، در حالی که از ائمه اثبات در حدیث بود. با توجه به مدّت عمر و سال وفات وی، می توان سال تولد وی را

۱- تاریخ نیشابور، ص ۳۹.

حدود سال ۲۱۵ ه . ق تخمین زد.(۱)

۸۰ ابو حفص عمر اسفراینی (م. ۳۴۵ ه .ق)

ابـو حفص، عمر بن محمّـد بن مسـعود اسـفراینی، مردی فقیه و صالـح بود.(۲) وی فقه را نزد ابـو اسـحاق مروزی آمـوخت. در خراسان و عراق سـماع حـدیث کرد و سـپس به نقل حـدیث پرداخت. ابن صـلاح در طبقات به نقل از حاکم نیشابوری، شـرح حال او را نوشته

است.(۳)

۸۱ ابو جعفر محمّد جوشقانی (م. ۳۵۰ ه .ق)

ابو جعفر، محمّد بن علی جوشـقانی اسـفراینی منسوب به جوشـقان، از قُرای اسفراین و متصل به این شهر، است.(۴) بنا به گفته سمعـانی، جماعتی از علما از جوشـقان ظهور کرده انـد که از آن جمله ابو جعفر محمّـد بن علی جوشـقانی اسـفراینی است. ابو اسحاق ابراهیم بن محمّد اسفراینی (م. ۴۱۸ ه .ق) فقیه، متکلّم و اصولی مشهور از جمله شاگردان ابو جعفر جوشقانی اسفراینی است. عبدالغافر فارسـی در منتخب من السیاق، وی را ابو جعفر محمّد بن علی جرمقانی(۵) نوشته امّا سمعانی، وی را جوشقانی ثبت کرده است. ابو سـعد سـمعانی در جوشـقان اسفراین در حلقه درس ابو حامد جوشقانی (م. ۵۴۰ ه .ق) امام و فقیه مشـهور قرن شـشم حضور یافت. اطلاعاتی که وی برای تدوین و تألیف کتابهای انساب و تحبیر خود، جمع کرده، مورد استفاده ووثوق است. ابو جعفر

۱- صفدی، الوافی بالوفیات، ج۸، ص ۴۱۹؛ ابن عساکر، تاریخ دمشق، ج۲، ص ۳۹۵؛ سیر اعلام النبلاء، ج۱۳، ص ۴۵۶ - ۴۵۸؛ معجم المؤلفین، ج۲، ص۲۳۶.

۲- تاریخ نیشابور، ص ۱۶۹.

۳- طبقات الشافعیه، ج۱، ص ۷۶ به نقل از طبقات ابن صلاح ورقه ۷۳ / ذیل عمر بن محمّد بن مسعود.

۴- معجم البلدان، ج۲، ص۱۸۴.

۵- جرمَقـان از نـواحی و آبادیهـای اسـفراین اسـت، یـاقوت حمـوی آن را «شـرمَقان» نوشـته است و گفته است که عجم آن را «جرمقان» می گویند، امروزه این آبادی به نام چرمران و سارمران تغییر یافته است و در شـمال غربی اسـفراین واقع است، احمد بن محمّد بن احمد بن خالد ابو سـعد شرمقانی خطیب ۴۶۲ - ۵۳۸ ه .ق و ابوالفضل شـرمقانی فقیه منسوب بدانجاست.(یاقوت، معجم البلدان، ج۳، ص۳۲۸).

جوشقانی در حدود سال ۳۵۰ ه . ق وفات یافت.(۱)

۸۲ ابو علی محمّد اسفراینی مشهور به «ابن سقاء» (م. ۳۷۲ ه.ق)

ابو علی، محمّد بن علی بن حسین اسفراینی حافظ، امام، واعظ و فقیه شافعی معروف به «ابن سقا» از دانشمندان قرن چهارم هجری است. بنا بر شواهد و قراین، وی در نیمه اوّل قرن چهارم هجری در اسفراین به دنیاآمد. بنا به گفته ابو عبداللّه حاکم

نیشابوری، ابو علی اسفراینی از حافظان و جویندگان حدیث و از معروفان به کثرتِ تصنیف دانش حدیث نسبت به شیوخ معاصر خویش است. حاکم نیشابوری از او با عنوان «رحّال» یاد کرده است. ابن سقا، محضر صالحین و پیشوایان صوفیه عالَم اسلام را

به روزگار خویش درک کرده است. وی در خراسان، عراق، جزیره، شام، واسط، کوفه و بصره به تحصیل علم حدیث پرداخته و در قزوین، گرگان و طبرستان املای حدیث کرده است.(۲)

بنا به گفته ذهبی، ابن سقّاء، شاگرد ابو عوانه اسفراینی (م. ۳۱۶ ه .ق) بود. ضمن سفرهای علمی به سرزمینهای اسلامی و شهر و دیار مسلمین از ابو عروبه حرّانی و محمّد بن زبان مصری و یحیی بن ساعد وابوالحسن بن جوصاء و علی بن عبداللّه بن مبشّر واسطی و طبقات آنها سماع حدیث کرد. وی فقیهی شافعی و واعظی صالح و دیندار بود. حاکم نیشابوری از وی حدیث روایت کرده است. ابن سقاء پدر علی بن محمّد سقاء اسفراینی است. شیخ بیهقی و پسرش و همچنین ابو سعید محمّد بن احمد مروزی کرابیسی از او روایت کرده اند و از جمله شاگردان ابن سقاء به شمارند.

تاج الدین علی بن احمد، ابن روزبه، ابوالوقت سجزی، ابو اسماعیل انصاری و احمد بن محمّد در بوشنگ و ابو علی محمّد بن حسین بن شاذان در اسفراین در حلقه درس املای حدیثِ ابن سقاء اسفراینی دانش حدیث آموخته اند؛ نیز زکریا بن یحیی مقدسی و ابراهیم بن محمّد بن یوسف فریانی و محمّد بن عبدالرحمان قشیری و عبیداللّه بن عمر از

وی بهره علمی برگرفته اند. محمّد بن معافی صیداوی و طبقه اش و حافظ محمّد بن احمد

۱- انساب، ج۳، ص۴۰۹ - ۴۱۱.

۲- معجم البلدان، ج۱، ص۱۷۸.

جاروی از ابن سقاء حدیث روایت کرده اند.(۱) ابن سقاء درذی القعده سال ۳۷۲ه. ق در اسفراین وفات یافته است.(۲)

۸۳ ابوالحسن اسفراینی «ابن سقا» (م. ۴۱۴ ه.ق)

قاضی ابوالحسن، علی بن محمّد بن علی بن حسین بن شاذان بن سقاء اسفراینی، امام، حافظ، ناقد و از فرزندان ائمه حدیث است. وی کتابهای بزرگان علم حدیث را سماع، املاء وتصنیف می کرد. قاضی ابوالحسن اسفراینی از ابوالعباس اصم و ابو عبداللّه، محمّد بن یعقوب بن اخرم و علی ین حمشا و محمّد بن عبداللّه بن صفار و ابو

طیّب محمّد بن عبداللّه شعیری و ابوالحسن طرائفی و ابو منصور محمّد بن قاسم عتکی و

ابو سهل بن زیاد قطان و جماعتی دیگر از بزرگان حدیث و طبقات آنها در نیشابور و بغداد و ... نقل حدیث کرد.

ابوبکر بیهقی و نوه اش حکیم بن احمد اسفراینی و جماعتی دیگر از ابوالحسن ابن سقاء اسفراینی نقل حدیث کرده اند. وی به سال ۴۱۴ ه. ق بدرود حیات گفت.(۳)

۸۴ ابوالعباس فضل بن محمّد اسفراینی

ابوالعباس، فضل بن محمّد تعلیقی اسفراینی (مشهور و ثقه) از حاکم سقاء، کتابت حدیث را فرا گرفت و سماع حدیث کرد. ابو عبداللّه فارسی از او حدیث روایت کرده است. از تاریخ ولادت و وفات وی اطلاعی در دست نیست.(۴)

۸۵ ابو اسحاق اسفراینی (ح ۳۳۷ – ۴۱۸ ه.ق)

رکن الدین ابراهیم بن محمّد بن ابراهیم بن مهران اسفراینی، فقیه و متکلّم اشعری

۱- تذکره الحفاظ، ج۳، ص ۱۰۰۳ - ۱۰۰۲؛ شذرات الذّهب، ج۳، ص۸۱؛ جلال الدین سیوطی، طبقات الحفاظ، ص۳۹۷.

۲- سیر اعلام النبلاء، ج۱۷، ص ۳۰۵ - ۳۰۶.

۳- سیر اعلام النبلاء، ج۱۶، ص ۳۵۱ - ۳۵۰، ج۱۷، ص ۳۰۶، ۳۰۵.

۴- سیاق، ص ۶۲۵، ذیل رقم ۱۳۹۸.

است.(۱) از آغاز زندگی و نحوه تحصیلات او اطلاع دقیقی در دست نیست و شرح حال نویسان، زادگاه و سال تولد او را تصریح نکرده اند امّا براساس نوشته ذهبی، که عمر او را بیش از هشتاد سال ذکر کرده، می توان حدس زد که وی در حدود سال ۳۳۷ه . ق در اسفراین به دنیا آمده است.(۲)

وی در اسفراین از ابو جعفر محمّد بن علی جوشقانی اسفراینی (م. ۳۵۰ه .ق) سماع و روایت حدیث کرده است.(۳)

ابو اسحاق درجوانی (حدود ۳۵۱ ه .ق) در طلب علم به عراق رفت و در بغداد اقامت گزید. در آن جا تحصیلات علمی را به انجام رساند و از محضر بسیاری از محدّثان و فقیهان و متکلّمان زمان بهره گرفت. وی از ابوبکر اسماعیلی و ابو بکر محمّد بن یزداد بن مسعود و ابو محمّد عبدالخالق بن حسن سقطی و ابو احمد غطریض و محمّد بن محمّد بن ررمونه و ابو بکر شافعی و ابو محمّد دعلج بن احمد سجزی و طبقاتشان سماع حدیث کرد. روزگاری به تصنیف و افاده وتدریس مشغول شد تا این که از علمای متبحّر در علوم و جامع الشرایط امامت و پیشوایی در زبان عربی، فقه، کلام، معرفت قرآن و سنّت نبوی گردید وبه درجه «اجتهاد» رسید.(۴) به گفته عبدالغافر فارسی: ابو اسحاق پیرایه ملک خاور بود و مشرق زمین به وجود وی آذین داشت.(۵) هر چند از تاریخ بازگشت وی از عراق به زادگاهش بی اطلاعیم امّا همین قدر می دانیم که قاضی ابو طیّب طبری، اصول فقه را در اسفراین از او فرا گرفته است. وی پس از مدّتی به اصرار نیشابوریان به نیشابور رفت، و قاضی ابو طیّب طبری در آن جا برای او مدرسه ای ساخت که در آن به تدریس و روایت حدیث پرداخت.(۶) به گفته حاکم نیشابوری، نخستین مدرسه ای که بنیاد شد، مدرسه ابو اسحاق اسفراینی بود.(۷) در تاریخ نیشابور آمده که این

۱- وفیات الاعیان، ج۱، ص ۲۸.

۲- العبر، ج۲، ص۲۳۴.

۳- انساب، تحقیق معلمی یمانی، ج۳، ص ۴۱۰ - ۴۰۹؛ ابن عساکر دمشقی، تبیین کذب المفتری، ص ۲۴۴ - ۲۴۳.

۴- سیاق، ص ۱۵۱.

۵- سیاق، ص ۱۵۱.

۶- وفیات الاعیان، ج۱، ص۲۸.

۷- طبقات الشافعیه الکبری، ج۳، ص۱۱۳؛ آدام متز، تاریخ تمدن اسلامی در قرن چهارم هجری، ج۱، ص۲۱۰.

مـدرسه، پیش از نظامیّه نیشابور بنا شـد.[(۱)] امّـا به نظر نگارنـده قبـل از آن ، مدارسـی در نیشابور بوده و ابن فُنـدُق ازمدرسـه بیهقیّه، که امام ابوالحسن محمّد بن شعیب بیهقی فقیه

شافعی (م. ۳۲۴ ه .ق) در نیمه اوّل قرن چهارم در کوی سیّار نیشابور ایجاد کرده، خبر

داده است.(۲) نیز پیش از مـدرسه ابو اسـحاق اسـفراینی در نیشـابور، بنـا به گفته عوفی در جوامع الحکایـات و لوامع الروایات، :ابوالعبـاس فضـل بن احمـد اسـفراینی که تا سال ۴۰۱ه. ق وزیر سـلطان محمـود غزنـوی بود، در بلـخ مـدرسه ای بنـا کـرد.[(۳)] کتابخانه ای نیز به نام ابو اسحاق اسفراینی در نیشابور وجود داشته که از ساخته های ابو اسحاق اسفراینی بوده است.(۴)

بر اسـاس گفته حـاکم نیشابوری، عـامه شـیوخ نیشـابور، کلاـم و اصول را از ابو اسـحاق اسـفراینی آموخته انـد و مردم عراق و خراسان، دانش او را ستوده اند و به علم وی اقرار

کرده انـد. حـاکم نیشـابوری، ده جزو از احـادیث ابـو اسـحاق را برگزیـد و در تـاریخش ذکر کرد؛ نیز ابـو بکر منجویه، حـافظ اصـفهانی، هزار حدیث را از او نقل نمود و برای او مجلس املایی در مسـجد عقیل نیشابور منعقد ساخت.(۵) رجال شناسان از ابو اسحاق تجلیل فراوان کرده اند و او را «ثقه و ثبت» [مورد اطمینان] دانسته اند.(۶)

در قرن چهارم هجری، علمای اسـلام نیز در زمره بزرگان صاحب لقب در آمدند. ابو اسـحاق اسفراینی، نخستین دانشمندی بود که لقب «رکن الدین» یافت.(۷) وی فقیهی مجتهد و متبحّر در علوم، کوشا در عبادت، پرهیزگار و خویشتن دار بود. آراء فقهی و اصولی ابو اسـحاق در منـابع مختلف شافعی مورد توجّه قرار گرفته است.(۸) از جمله نظرات اصـولی وی این بود که قرآن با سنّت نسخ می شود؛ نیز وی قول به مصیب بودن هر

۱- سیدعلی مؤید ثابتی ، تاریخ نیشابور، ص ۲۴۳.

۲- ابوالحسن علی بن زید بیهقی ابن فندق، تاریخ بیهق، ص ۱۵۸؛ تاریخ ادبیات ایران، ج۱، ص ۲۶۵.

۳- نصراللّه فلسفی، چند مقاله تاریخی و ادبی، ص ۲۰۳.

۴- محمّد بیک پریور، کتابخانه های استان خراسان، ص ۲۲.

۵- طبقات الشافعیه الکبری، ج۳، ص۱۱۲؛ معجم المطبوعات، ج۱، ص۴۳۶، ۴۳۵.

۶- سیاق، ص۱۵۲-۱۵۱.

۷- تمدن اسلامی در قرن چهارم هجری، ج۱، ص۲۱۷.

۸- تهذیب الاسـماء واللغات، ج۱، ص۱۷۰ - ۱۶۹؛ محمّدبن احمد عبادی، طبقات الفقهاء الشافعیه، به کوشـش گوستاویتسـتام، لیدن ۱۹۶۴م، ص ۱۰۴؛ تاج الدین سبکی، همان کتاب، ج۴، ص ۲۶۰ - ۲۵۹.

مجتهدی را از امام شافعی نمی دانست و آن را رد می کرد. درباره نقش او در کلام اشعری گفته اند که ابو اسحاق اسفراینی، باقلانی وابن فورک سه تن بودند، که مذهب اشعری را با تلاش خود استحکام بخشیدند.(۱) چنان که وقتی صاحب بن عبّاد چون به ذکر باقلانی و ابن فورک و اسفراینی که معاصر و هم از اصحاب شافعی بودند، رسید، به اصحاب خویش گفت: «باقلانی دریایی غرق کننده واسفراینی آتشی سوزنده و ابن فورک شمشیری است بُرنده.»(۲)

ابو اسحاق اسفراینی، در مجلس سلطان محمود غزنوی با علمای کرّامیّه مناظره ای داشته، که ابو المظفر اسفراینی (م. ۴۷۱ ه .ق) آن را بدین شرح ضبط کرده است: عالم کرّامی از ابو اسحاق پرسید: «آیا رواست که بگویند خدای در عرش است وعرش جایگاه اوست؟» وی در این باره تقدیری مخالف با عقاید کرّامیان کرد. سرانجام سلطان محمود غزنوی، خود کرّامیان را براند. چون وزیرش ابوالعباس فضل بن احمد اسفراینی (م. ۴۰۴ ه .ق) وارد شد، سلطان محمود گفت: «کجا بودی؟ این همشهریِ تو، خدای کرّامیان را به سر ایشان به زد.»(۳) نیز ابو اسحاق در جامع نیشابور در مسأله روح شرح کرد که «روح آفریده است.»

نفوذ کلام ابو اسحاق چنان بود که ابوالقاسم ابراهیم بن محمّد نصرآبادی، پیر زمان، اذعان داشته است که من بر دست ابو اسحاق اسفراینی مسلمان شدم و محمّد فرّا (فراز) را گواه گرفته است.(۴) همچنین مناظره وی با قاضی عبدالجبار معتزلی درباره مشیّت الهی و معصیت بندگان، که قاضی معتزلی را به سکوت واداشت، حاکی از توان اسفراینی در بحث کلامی است.(۵)

مناظره صاحب بن عبّاد و ابو اسحاق اسفراینی که منجر به خلاصی ابن فورک از زندان شد نیز اهمیّت دارد و آن به این شرح است که: صاحب بن عبّاد، ابن فورک را به

ص:۶۵

۱- تهذیب الاسماء واللغات، ج۱، ص ۱۷۰-۱۶۹.

۲- طبقات الشافعیه الکبری، ج۴، ص ۲۶۲ - ۲۶۱.

۳- ابوالمظفر اسفراینی، التبصیر فی الدین، به کوشش کمال یوسف الحوت، ص ۱۱۲؛ سعید نفیسی، در پیرامون تاریخ بیهقی، ج۱، ص ۵۸۶.

۴- بدیع الزمان فروزانفر، ترجمه رساله قشیریه، ص ۱۹.

۵- طبقات الشافعیه الکبری، ج۳، ص۱۱۴.

تعصّب گرفته ودر خانه تاریکی در ری حبس کرده بود تا این که ابو اسحاق اسفراینی، نزد صاحب بن عبّاد آمد و هر روز میان ایشان مباحثات بود. روزی در باغی مباحثه می کردند، به بحث «خَلقُ الافعال» که رسیدند، کار بالا گرفت تا این که صاحب بن عبّاد

دست دراز کرد واز درختی سیبی کَند و گفت: «این، نَه فعل من است؟» ابو اسحاق گفت: «اگر فعل تواست باز به همان جا باز گردان.» صاحب بن عبّاد خاموش شد و گفت: «مراد خواه» ابو اسحاق گفت: «مراد من، خلاصی ابن فورک است.» صاحب فوری خلاص فرمود.(۱)

عبدالغافر فارسی به نقل از ابو صالح مؤذن از قول ابو حازم عبدوی، نوشته است که از امام ابو اسحاق شنیدم که می گفت: بعد از بازگشت از اسفراین آرزو دارم در نیشابور بمیرم تا این که نیشابوریان بر من نماز گزارند، سرانجام حدود پنج ماه از این سخن ابو

اسحاق نگذشته بود که در روز عاشورای سال ۴۱۸ه. ق که اتّفاقا بارانی هم بود، چشم از جهان فرو بست. جنازه او را به مقبره حیره حمل کردند و امام موفّق بر او نماز گزارد و در مشهد ابو بکر توسی (طرسوسی) دفن شد. سه روز بعد پسرش با خلق عظیمی از اسفراینی ها آمدند و در میدان حسین نیشابور بر او نماز گزاردند و جنازه ابو اسحاق را به اسفراین آوردند و در آرامگاهش در دروازه شرقی اسفراین (شرق مقبره شیخ آذری) که به دروازه نیشابور مشهور است، به خاک سپردند. مقبره او تا سده ششم هجری قمری، زیارتگاه عموم بود و مردم به وی تبرّک می جستند و از او استجابت دعوات داشتند. پس از آن بنا به گفته ابن خلّکان، چهل تن از ائمّه علوم اسلامی درجوار ابو اسحاق اسفراینی

دفن شدند که بسیار مورد احترام مردم بودند.(۲)

ابو اسحاق، شاگردان نام آوری تربیت کرد از جمله ابو منصور بغدادی (م.۴۲۹ه .ق)، قاضی ابو طیّب طبری، ابو عبداللّه حاکم نیشابوری، ابوبکر احمد بن حسین بیهقی، ابوالقاسم قشیری.(۳) بسیاری از دانشمندان، ابو اسحاق اسفراینی را از مفاخر اسلام دانسته اند؛ چنان که ابوالمظفر اسفراینی در فصل سوم کتابِ التبصیر فی الدین به معرفی

ص:۶۶

۱- ابن اسفندیار، تاریخ طبرستان، تصحیح عباس اقبال، ص ۱۲۴؛ معجم المصنفین، ج۴، ص ۳۱۰ - ۳۰۹.

۲- سیاق، ص ۱۵۲-۱۵۱؛ انساب، ج۱، ص۲۲۵.

۳- وفیات الاعیان، ج۳، ص ۳۹۴ - ۳۹۳.

مفاخر اهل اسلام و بیان فضایل اهل سنّت و جماعت پرداخته، در باره ابو اسحاق اسفراینی گفته است: «زنان از زادن فرزندی چون امام اسحاق اسفراینی عقیم مانده اند.»

به روزگار وی چون او دیده نشده است .ابو اسحاق بر دشمنش سختگیر بود و شیطان را از خود دور می راند. وی تصانیفی در اصول توحید واصول فقه به طور جداگانه دارد، که در هر کدام از فنون مذکور معجزه کرده است.(۱)

آثار

۱ - جامع الجلی والخفی در اصول دین و ردّ بر مخالفین در پنج مجلّد، و آن کتابی

است که مانندش در اسلام تصنیف نشده و هیچ کدام از پیشوایان علوم دینی مثل این کتاب ننوشته اند و به دلیل این که پژوهشی نیکو و تحقیق و تفحصی محکم برای تألیف این کتاب به عمل آمده، کسی به خود اجازه نداده که به نقض آن بپردازد، و این ناشی از

باریک اندیشی و دقّت ابو اسحاق اسفراینی در تألیف آن است. این کتاب مشتمل بر ظرایف و دقایق فقهی است.(۲)

۲ - المختصر فی الردّ علی أهل الاعتزال والقدر (در اصول دین)

۳ - الوصف والصّفه (در اصول)

۴ - تحقیق الدّعاوی (ردّیه ای بر مقالات ملحدین و مبتدعین)

۵ - شرح الاعتقاد (شرحی بر اعتقاد استاد ابو اسحاق اسفراینی)

۶ - ترتیب المذهب (در اصول)

۷ - المختلف فی الاصول (در اصول فقه)

۸ - کتاب المناقضات

۹ - شرحی بر المولدات ابن حدّاد (در فقه شافعی)

۱۰ - المناظره (بین استاد ابو اسحاق و قاضی عبدالجبّار)

۱۱ - نورالعین فی مشهد الحسین(۳) (در باب چگونگی واقعه کربلا و شهادت امام

۱- شذرات الذهب، ج۳، ص ۲۱۰؛ سیاق، ص ۱۵۲.

۲- ابوالمظفر اسفراینی، التبصیر فی الدین، ص ۱۹۳؛ حاجی خلیفه کاتب چلبی، کشف الظنون، ج ۱، ص ۵۳۹.

۳- ابو اسحاق اسفراینی، نورالعین فی مشهدالحسین، به کوشش محمّد حسین همدانی، ص ۲، ۱۳۲.

حسین علیه السلامو اشارت اهل بیت)

این کتاب در ۲۸ رجب سال ۱۲۹۹ه. ق به کوشش حاج محمّد حسین فرزند حاج امان اللّه همدانی در بندر بمبئی هندوستان به زیور چاپ آراسته گردیده است.

۱۲ – منازل الأئمّه(۱) (در هفت فصل) فصل اوّل: درحسن اجتماع والدین و صیانت حال پدر و مادر از سفاح و فساد. فصل دوم: در حُسن تربیت و صیانت در فقه وخطابه. فصل سوم: در براعت در علوم.فصل چهارم: جسارت در تنفیذ امور. فصل پنجم: در حُسن معامله. فصل ششم: در تدبیر و نظر در حال و مال. فصل هفتم: در زُهد و پرهیزگاری.

۸۶ ابو عبداللّه اسفراینی (زنده تا سال ۴۲۸ ه.ق)

قاضی ابو عبداللّه، مهدی بن علی اسفراینی از فقها و محدّثان قرن پنجم هجری است. سبکی در شرح احوال وی نوشته است: مختصری لطیف در فقه از قاضی ابو عبداللّه مهدبن علی اسفراینی دیدم که در آن مسائل فقهی را واضح و روشن ذکر کرده بود. ابو عبداللّه اسفراینی در اوّل این کتاب از ابوالقاسم عبدالملک بن بشران این حدیث را نقل

کرده است. «اِنَّ الملائکةَ لَتَضَعَ أَجْنِحَتَها لِطالبِ الْعِلمِ رضا بما يَصْنَعُ.» و اسفراینی یادآور شده است که این حدیث را در سال ۴۲۸ه. ق از ابوالقاسم عبدالملک بن بشران در بغداد سماع کردم ونیز در این کتاب از ماوردی وخطیب بغدادی نقل حدیث شده است. اسفراینی حدیث فوق الذکر را در خطبه کتابش با شعری از ماوردی که برای جماعتی از اهل بصره سروده، آورده است:

و فی الجَهْلِ قَبْلَ الْموتِ موتٌ لِأَهْلِه

فَأَجسادُهُمْ قَبْلَ القبورِ قُبُورُ

و إنّ امْرءا لم يَحْیَ بآلْعِلمِ مَيِّتٌ

فَلَيْسَ لَهُ حتّی النُشُورِ نُشُورُ

و ابو بکر خطیب برای بعضی از اهالی بصره چنین سروده است:

بِفِقْهٍ تَستَطِيلُ عَلی الرّجالِ

وَ تزهُو فی المَحافِلِ بالکمالِ

اِذا وقع القیاسُ بِکُلِّ عِلمٍ

فَحالُ الفقهِ يَعْلُو کُلَّ حالِ

وَ مَنْ طَلَبَ التَّفَقُّهَ و انتَحاهُ

أناف بِرَأسِهِ تاجُ الجمال...

تاریخ ولادت و وفات وی به طور دقیق مشخص نیست. همین قدر می دانیم که قاضی

۱- ابو اسحاق اسفراینی، منازل الأئمّه، نسخه عکسی، ص ۱ و ۲.

ابو عبداللّه مهدی بن علی اسفراینی تا سال ۴۲۸ ه . ق در قید حیات بوده و در بغداد در محضر استادان به تحصیل دانش فقه وحدیث مشغول بوده است.(۱)

۸۷ ابو بکر اسکاف اسفراینی

ابو بکر، محمّد بن عبدالجبار بن علی ابو بکر بن امام ابی القاسم اسکاف اسفراینی، متکلّم سلیم النفس و از جمله دانشمندان وعلمای برجسته اسفراین و از فرزانگان وادی علم و دانش بود. وی مدّتی امام «جامع منیعی» بود. از ابو اسحاق اسفراینی (م. ۴۱۸ ه .ق

) و اصحاب اصم سماع حدیث کرد. وی در نیشابور می زیست.(۲) ابوالفضل قومسی از وی حدیث روایت کرده است.(۳) ابو بکر اسکاف سرانجام در نیشابور درگذشت و در مقبره «شاهنبر»(۴) رُخ در نقاب خاک کشید.

۸۸ ابوالقاسم اسفراینی

ابوالقاسم، عبدالملک بن احمد اسفراینی از فقها و محدّثان قرن پنجم هجری است. مردی استوار و عفیف بود. وی از الحاکم سقاء و قاضی و ابو اسحاق اسفراینی سماع حدیث کرد.(۵)

۱- طبقات الشافعیه الکبری، تحقیق محمود محمّد الطناحی - عبدالفتاح محمّد الحلو، ج۵، ص ۳۴۹ - ۳۴۸؛ معجم المؤلفین، ج۱۳، ص ۳۰ - ۲۹.

۲- سیاق، ص ۶۷، ۶۶.

۳- التحبیر، ج۲، ص ۲۷۰.

۴- شاهنبر، محلّه ای بوده است در قسمت بالای نیشابور کهن. سمعانی و به پیروی از او ابن اثیر و دیگران در سبب این نامگذاری آورده اند که در صدر اسلام، وقتی مسلمانان وارد خراسان شدند، در محلّ مزبور بسیاری از ایشان شهید شدند و به همین دلیل، آن جا را «شهید انبار» گفتند که بعد «شاهنبر» شد. یاقوت حموی، آن را «شاه هنبر» ضبط کرده است. عطار نیز در شرح حال عبداللّه منازل ، که به تصریح الحاکم ابو عبداللّه نیشابوری در تاریخ نیشابور، در مقبره شاهنبر مدفون است، می گوید: «و خاک او در شهید انبار است.» (شفیعی کدکنی، تعلیقات تاریخ نیشابور، ص ۲۹۱ به نقل از انساب، ص ۳۲۸ب و اللباب، ج۲، ص۹ و معجم البلدان، ج۳، ص ۳۱۶ و تذکره الاولیاء چاپ نیکلسون، ج۱، ص۱۰۹)

۵- سیاق، ص ۵۱۰.

۸۹ ابو منصور بغدادی اسفراینی (م. ۴۲۹ ه .ق)

ابو منصور(۱)، عبدالقاهر(۲) بن طاهر بن محمّـد تمیمی(۳) بغـدادی اسـفراینی، فقیهی اصولی، شـافعی مـذهب و عالم در علم کلام وحساب، ادیب و شـاعر، نحوی و دانـای به علم عروض بود. وی در بغـداد چشم به جهـان گشود. ازتاریـخ ولادت وی اطلاعی در دست نیست. ابو منصور در بغداد نشو ونما کرد. تاج الدین عبدالوهّاب سبکی در شـرح حال اونوشـته است که: ابو منصور، پیشوایی بزرگوار و بلنـد پـایه بود و نـام او به دانشوری تـا بلاد دور دست شـهرت یـافت و بیشترِ اهـل خراسـان در آن روزگار از دانش وی برخوردار شدند و او خود از عمروبن نجید، و ابو عمرو محمّد بن جعفر بن مطر و ابو بکر اسماعیلی، و ابو بکر بن عدی و دیگران سماع حدیث و کسب علم کرد.(۴)

بنا به گفته عبـدالغافر فارسـی، وی همراه پـدرش ابو عبداللّه طاهربن محمّد بغدادی تاجر، که مردی صاحب مال بود، به نیشابور آمـد، و اموالش را بر اهـل علم وحـدیث انفـاق کرد. پسـرش ابو منصور نیز مـالش را در راه علم انفـاق کرد تـا حـدّی که خود نیازمند شد، و

از دانش و معلومات خود نیز مالی نیندوخت. او مردی سـخاوتمند و پاکدل وخوش اخلاق بود؛ در چندین علم تصـنیف کرد و در فنون مختلف سر آمد معاصران خویش گشت. وی هفده فن را تدریس می کرد. او دانش فقه را از امام ابو اسحاق اسفراینی آموخت، و بعـد از اسـتاد ابو اسـحاق، برایش مجلس املای حـدیث در مسـجد عقیل نیشابور بر پا ساختنـد، که سالها در آن جا درس گفت. وی محضـر شیوخ و استادان زیادی را درک کرد و شاگردان بسیاری از محضر وی بهره مند شدند؛ از جمله ناصر مروزی و

۱- شـمس الـدین سـامی در قـاموس اعلام ترکی، کنیه او را «ابوالمنصور» با حرف تعریف «اَل» ضـبط کرده که صـحیح نیست. ج۱، ص۷۶۳؛ نیز نک؛ ابو منصور بغدادی، الفرق بین الفرق، ترجمه و تعلیقات محمّد جواد مشکور، ص ۱۳ - ۱۰ .

۲- در ترجمه دائره المعـارف اسـلام به ترکی نـام او «عبـدالقادر» آمـده که احتمالاًـ غلـط چـاپی است؛ نیز نک: دایره المعارف اسلام، به انگلیسی و فرانسه تحت عنوان البغدادی: E= al Baghdadi: Ecyclopedia of Islam F= alBaghdadi Ecyclopedia Det, Islam

۳- در کتاب «فوات الوفیات» محمّد بن شاکربن احمد کتبی م. ۷۶۴ ه .ق طبع مصر ۱۲۹۹ ه .ق ، ج۱، ص۲۹۸، نسبت او «تیمی» آمده که ظاهرا تصحیف شده و صحیح همان «تمیمی» است.

۴- طبقات الشافعیه الکبری، ج۳، ص۲۴۲ - ۲۳۸.

زین الاسلام قشیری، که دو تن از ائمّه علوم اسلامی زمان بودند.

ابو منصور همچنان در نیشابور می زیست تا این که در سال ۴۲۹ه . ق با فتنه ترکمانان سلجوقی مواجه گشت و ناگزیر به ترک نیشابور شد و به اسفراین هجرت کرد.(۱) سبکی از قول ابوالحسن بن نصر زبیدی فقیه، به روایت ابو عبداللّه محمّد بن عبداللّه فقیه می نویسد: «چون ابو منصور به اسفراین آمد، اسفراینیان از آمدنش بسیار شادمان شدند و مقدمش راگرامی داشتند؛ به حدّی که وصف آن نتوان کرد.»(۲) ظاهرا سبب هجرت او به اسفراین، یکی ارادت بیش از حدّ به استاد فقیدش ابو اسحاق اسفراینی (م.۴۱۸ ه . ق) و شوق زیارت و مجاورت قبر او بود، و دیگر، دعوت و اصرار شاگرد و دامادش ابوالمظفر شاهپور اسفراینی (م. ۴۷۱ ه .ق)، صاحب تفسیر تاج التراجم فی تفسیر القرآن للاعاجم و مؤلف التبصیر فی الدین و تمییز الفرقه الناجیه عن الفرق الهالکین.(۳) ابوالمظفر در التبصیر فی الدین نوشته است که: «اهل سنّت وجماعت در آن روز، کسی جز ابو منصور را، که دارای تصانیفی در تمام دانشها وعلوم خاص و عام باشد، نداشت و ابو منصور در معارف وعلوم بسیاری یگانه روزگار خویش بود.(۴) ابوالمظفّر در کتاب التبصیر خود از برگزیده های بحث های استادش استفاده کرده است. از مصاهرت ابوالمظفر، نسلی مبارک پدید آمد، که به بلخ رفتند و سلسله ای از علما و بزرگان آن شهر را تشکیل دادند.(۵)

ابو منصور پس از هجرت به اسفراین در سال ۴۲۹ه. ق مدّتی کوتاه زندگی کرد و در همین سال در این شهر درگذشت.(۶) بنا به گفته ابن عساکر، «ابو منصور را در کنار قبر استادش ابو اسحاق اسفراینی به خاک سپردند، و قبر آن دو بزرگوار چنان به هم چسبیده که گویی دو ستاره اند که از یک جا طلوع کرده اند و دو کوکبند، که برجی بلند آن دو را به هم پیوسته است.»(۷) ابن خلّکان می نویسد: «ابو منصور در فنون عدیده، خاصّه در علم

۱- سیاق، ص ۵۴۵.

۲- طبقات الشافعیه الکبری، ج۳، ص۲۴۲ - ۲۳۸.

۳- محمّد جواد مشکور، ترجمه الفرق بین الفرق، مقدمه، همان صفحات.

۴- التبصیر فی الدین، به کوشش کمال یوسف الحوت، ص ۱۹۴.

۵- ترجمه الفرق بین الفرق، مقدمه، همان صفحات.

۶- سیاق، ص ۵۴۶ - ۵۴۵؛ وفیات الاعیان، ج۱، ص۲۰۳.

۷- ابن عساکر، تبیین کذب المفتری، ص ۲۳۵.

حساب ماهر بود واو را تألیفات سودمندی است، نیز عارف به فرایض و نحو بود. اشعار ذیل از او است:(۱)

یا مَنْ عدا ثم اعتدی ثُمّ اقْترفْ

ثُمَّ انتهی ثُمّ ارعوی ثُمَّ اعترفْ

ابشر بقولِ اللّه ِفی تنزیله

ان یَنتهوا یَغفِرلَهُمْ ما قَدْ سَلَف(۲)

آثار : سبکی این کتابها را به ابو منصور نسبت می دهد:

۱) الملل و النحل. ۲) نفی خلق القرآن. ۳) کتاب الصفات. ۴) کتاب الایمان و اصوله. ۵) کتاب المدی عن اصول الهدی. ۶) کتاب العماد فی مواریث العباد. ۷) کتاب شرح مفتاح ابن القاص. ۸) کتاب نقض ما عمله ابو عبداللّه الجرجانی فی ترجیح مذهب ابی حنیفه.

۹)کتاب الوط ء التام (معروف به التقاء الختانین) ۱۰) ابن صلاح می گوید که کتابی از او در باره معنای تصوّف و صوفی دیدم که در آن هزار گفته از اقوال صوفیّه را به ترتیب حروف

معجم گرد آورده بود. باری، ابو منصور در همه تصانیف خود در حُسن ترتیب آنها بی اندازه مبالغه کرده است. علاوه بر اینها، کتابهای ذیل را هم محمّد بن شاکر کتبی به او نسبت داده است.

۱۱) تأویل متشابه الاخبار. ۱۲) تفسیر القرآن. ۱۳) فضائح المعتزله. ۱۴) الکلام الوعید. ۱۵) الفاخر فی الاوایل والاواخر. ۱۶) ابطال القول بالتولد. ۱۷) فضائح الکرّامیّه.

۱۸) تفضیل الفقیر الصابر علی الغنی الشاکر. ۱۹) التحصیل فی اصول الفقه. ۲۰) الفرق بین الفرق (این کتاب با مقدمه وحواشی و تعلیقات و ترجمه نکته های اعتقادی شیخ مفید در

عقاید امامیّه اثنی عشریّه به خامه و اهتمام استاد فقید محمّد جواد مشکور به چاپ رسیده است.)

بنا بر گفته شادروان محمّد جواد مشکور؛(۳) بیشتر کتابهای یاد شده یا از بین رفته و یا به آنها دسترسی نیست. از تألیفات ابو منصور آنچه بنا بر فهرست کتابخانه ها باقی مانده عبارت است از:

۱) اصول الدین، که نزد اهل علم به «تبصیر البغدادیه» معروف است. این کتاب را

۱- ابن خلکان، وفیات الاعیان، همان صفحه.

۲- طاش کپری زاده، مفتاح السعاده، ج۲، ص۴۰۹ - ۴۰۸ به نقل از سبکی و مصرع بیت دوم را چنین آورده است: «ابشر بقول اللّه فی آیاته».

۳- ترجمه الفرق بین الفرق، مقدمه، ص ۱۲ - ۱۰، چاپ چهارم سال ۱۳۶۷، ناشر کتابفروشی اشراقی.

پروفسور ریتر در سال ۱۹۲۸م در استانبول به طبع رسانیده و موضوع آن بحث در اصول وعقاید دین اسلام از نظر کلام است.

۲) الملل والنحل، نسخه های این کتاب در مکتبه عاشر افندی استانبول و مکتبه اوقاف بغدادی است.

۳) کتاب تفسیر الحسنی.

۴) فضائح القدریه، خلاصه این کتاب در الفرق بین الفرق در فصل سوم از باب سوم آمده است.

۵) التکمله فی الحساب، یک نسخه از آن در کتابخانه «لاله لی» استانبولی است.

۶) کتاب فی المساحه .

۷) تأویل المتشابهات فی الاخبار و الآیات.

۹۰ ابوالحسن اسفراینی (زنده تا سال ۴۳۱ ه.ق)

ابوالحسن، علی بن احمد سهیلی اسفراینی، فقیه، متکلّم، جدلی، محدّث و از دانشمندان نیمه اول قرن پنجم هجری قمری است. از آغاز زندگی او اطلاعی به دست نیامد. ابن عساکر در تاریخ دمشق از ابوالحسن اسفراینی یاد کرده و نوشته که وی در مسجد جامع اموی دمشق حدیث می گفته است. آثار او عبارتند از:

۱) ادب الجدل

۲) کتاب فی الرد علی المعتزله و بیان عجزهم(۱)

۹۱ ابو سعد اسفراینی

ابو سعد، اسماعیل بن ابراهیم بن محمّد بن ابراهیم اسفراینی فقیه، پسر رکن الدین امام ابو اسحاق اسفراینی (م. ۴۱۸ ه .ق) است. وی دانشمندی اصیل، ثقه و از فضلا و عالمانی است که همواره عامل به علم خویش بوده اند. ابو سعد اسفراینی در عراق دانش فقه آموخت و در بغداد و نیشابور سماع حدیث کرد.(۲)

۱- تاریخ دمشق، ج۲، ص ۱۱۱، ۴۲۹، ۴۳۰؛ طبقات الشافعیه، ج۳، ص ۲۹۲؛ معجم المؤلفین، ج۷، ص۱۷.

۲- سیاق، ص ۱۸۳.

۹۲ ابوالحسین اسفراینی

ابوالحسین، محمّد بن محمّد بن یحیی بن عامر فقیه اسفراینی از فقیهان و محدّثان قرن پنجم هجری است.(۱) عبدالغافر فارسی، کنیه وی را «ابوالحسن» نوشته است. ابوالحسن علی بن محمّد بن الحسین بن الحمید مقری بزاز اسفراینی از جمله شاگردان ابوالحسین اسفراینی فقیه به شمار می رود و از وی سماع حدیث کرده است.(۲)

۹۳ ابو محمّد اسفراینی

ابو محمّد، عبداللّه بن محمّد اسفراینی معروف به «سیاه ابی شیخ»، مردی فقیه، با تقوا و ثقه در حدیث بود. بنا به گفته عبدالغافر فارسی، ابو محمّد اسفراینی مردی فقیه و دانشمند امّا به لحاظ مالی فقیر بود. وی از هیچ کس چیزی نمی پذیرفت و در فقرش بردباری و در مجاهدت مبالغه می کرد. ابو محمّد اسفراینی در مجاهدت با نفس بی نظیر بود. پرهیزکاری زیاد از حدّ، وی را از نقل حدیث باز می داشت. در بغداد و دیگر بلاد اسلامی سماع حدیث کرد و دانش فقه را در بغداد آموخت. ابو صالح مؤذن از جمله شاگردان ابو محمّد اسفراینی بود و از وی حدیث روایت می کرد. ابو محمّد اسفراینی، پایان عمر خود را در بغداد گذراند و همان جا جان به جان آفرین تسلیم کرد.(۳)

۹۴ ابوالقاسم اسکاف اسفراینی (م. ۴۵۲ ه.ق)

ابوالقاسم، عبدالجبار بن علی بن محمّد بن حسکان اسفراینی، فقیه و متکلّم و معروف به «اسکاف» از افاضل عصر و سران فقها و متکلّمان اشعری است. وی امام دُوَیْره بیهقی و مردی بسیار بزرگ بود. اسکاف از شاگردان ابو اسحاق اسفراینی واز مبرّزین در فتوا به شمار است. در فقه و زهد و وَرَع در زمان خود مانند نداشت. وی بر

طریق فقهای سلف می رفت. اسفراینی از اصحاب اصم و ابن یوسف سماع حدیث کرد.(۴)

ص:۷۴

۱- تاریخ نیشابور، ص ۱۰۹.

۲- سیاق، ص ۵۷۵.

۳- سیاق، ص ۴۳۶.

۴- سیاق، ص ۶۸،۵۲۲؛ سیراعلام النبلاء، ج۱۸، ص۱۱۷.

ابوالقاسم اسکاف (= اسکافی) اسفراینی استاد درس علم اصول در مدرسه بیهقیّه نیشابور بود. امام الحرمین جوینی عبدالملک بن عبداللّه (م. ۴۷۱ ه .ق) استادِ غزالی در این مدرسه(۱) نزد اسکاف اسفراینی، اصول می آموخت.(۲) بیهقی بزرگ، امام ابوالحسن محمّد بن شعیب بیهقی (م. ۳۲۴ ه .ق) مدرسه بیهقیه نیشابور را بنا کرد، که آن را مدرسه

«کوی سیّار» نیشابور نیز گفته اند. ابو سعید ابن ابی ناصر مروزی نیز از اسفراینی حدیث

روایت کرده و از جمله شاگردان اوست.(۳)

ابوالقاسم اسکاف یا اسکافی اسفراینی سرانجام در روز دوشنبه، ۲۸ صفر سال ۴۵۲ ه . ق درگذشت و در مقبره شاهنبر (نیشابور) دفن شد.(۴)

۹۵ ابوالفتح بانی ارغیانی (۴۱۵ یا ۴۲۶ – ۴۹۹ ه .ق)

ابوالفتح، الحاکم سهل بن احمد بن علی بن احمد بن حسن بانی ارغیانی، مردی فاضل و از پیشوایان و برجستگان فقهای عصر خویش بود. بنا به گفته سمعانی و ابن اثیر،

وی به سال ۴۲۶ه. ق دربان (بام امروز) از آبادیهای ولایت «ارغیان» زاده شد. امّا سبکی

سال ولادتش را ۴۱۵ه. ق نوشته است. ارغیانی ابتدا نزد شیوخ مرو فقه آموخت. و در نزد ابو طاهر سنجی / اسفنجی و ابوالقاسم سرخسی تلمّذ کرد. پس از آن به مرو رود رفت و نزد قاضی ابو علی حسین بن محمّد مرو رودی شاگردی نمود و همان جا ماند تا از طریقت وی و از محضر قاضی ابو علی فارغ التحصیل شد. ابوالفتح ارغیانی، دانش اصول را در توس، نزد امام شاهپور اسفراینی آموخت نیز تفسیر تاج التراجم فی تفسیر

القرآن للاعاجم را نزد اسفراینی، که از تألیفات اوست، فرا گرفت.

ارغیانی نزد امام الحرمین ابوالمعالی جوینی به تکمیل معارف در فقه واصول پرداخت. نیز در مجلس اومناظره کرد واو کلامش را پسندید و در اصول امام اسماعیل حکم توسی، شریك و همگام وی شد. سپس به حج رفت و شیوخی را که درعراق و حجاز و جبال (ری واصفهان) درك کرده بود، ملاقات کرد. نیز بعضی از مسموعات خود

۱- نوراللّه کسائی، مدارس نظامیه، ص ۹۳.

۲- تاریخ بیهق، ص ۱۵۸؛ تاریخ ادبیات ایران، ج۲، ص۲۲.

۳- سیاق، ص ۵۲۲.

۴- سیاق، ص ۶۷.

را، که در خراسان شنیده بود، از آنها سماع کرد. ارغیانی در بازگشت از حج علاقه به تصوّف یافت؛ پس به اشاره ابوالحسن سمنانی مناظره و بحث و جدل را ترک کرد. خانقاهی نیز برای صوفیه از اموال خالص خود ساخت وخود، جز در هنگام تدریس انزوا گزید. بقیّه اموالش را هم برای قرائت قرآن روزه داری و... باقی گذارد. او در حال هوشیاری و پرهیزگاری و حُسن حال و دوام مشاهده و ذکر دعا و قرائت قرآن روزگار گذراند تا این که در اوّل محرّم سال ۴۹۹ه. ق چشم از جهان فرو بست.

ابوالفتح ارغیانی از ابو عثمان صابونی و ابوالحسین عبدالغافر صحیح مسلم را سماع کرد. وی از ابو حفص بن مسرور و ابو سعد گنجرودی و ابو عثمان بحیری و امام ناصر مروزی و طبقاتشان- بیشتر به نقل از احمد بیهقی - احادیث پراکنده ای را سماع کرد. او

قرآن را بر ابو عبداللّه خبّازی قرائت و از او سماع حدیث کرد واز ابو نصر اسفراینی برادر ابواسحاق اسفراینی، معجم بغوی را فرا گرفت و صحیح بخاری را نزد سعید عیّار

تحصیل کرد. ابوالفتح ارغیانی، مدّتی مجلس املای حدیث منعقد ساخت؛ نیز در بوسنج از ابوالحسن داودی و در هرات از ابو عمر ملیحی و جماعتی دیگر سماع حدیث کرد.(۱)

۹۶ ابوالفتح محمّد حدّاد کوفی اسفراینی (زنده تا سال ۵۱۱ ه .ق)

ابوالفتح، محمّد بن علی حدّاد کوفی اسفراینی، از جمله دانشمندان جامع الأَطراف به شمار می رفت. وی در علومِ فقه، اصول، نحو وادبیات صاحب نظر بود. ابوالفتح از محدّثان بزرگ روزگار خویش سماع حدیث کرد. وی مسندِ ابی عوانه اسفراینی را از زین الاسلام و صحیح مسلم و صحیح بخاری و دیگر کتب معتبر حدیث را از خطیب ابوالمکارم فضل بن محمّد بن سعید قرشی هروی و ابو قرّه حاتم بن منصور بن اسماعیل هروی سماع کرد. ابوالفتح اسفراینی عمری پر برکت یافت. او در روز جمعه، ۲۳ ماه رمضان سال ۵۱۱ه. ق از اسفراین به نیشابور رفت.(۲) در اواخر عمر به تصوّف روی آورد و از بزرگان این طایفه شد. پدرش علی حدّاد نیز از شیفتگان راه طریقت واز مریدان شیخ

۱- سیاق، ص ۳۸۴ - ۳۸۳؛ وفیات الأعیان، ج۲، ص۱۵۲؛ معجم البلدان، ج۱، ص ۱۵۳؛ ۳۳۲؛ عبدالحسین زرّین کوب، فرار از مدرسه، ص ۱۸۴؛ مدارس نظامیه، ص ۱۰۲.

۲- سیاق، ص۸۵،۷۶.

ابوسعید ابی الخیر بود. پس از فوت شیخ ابو سعید و آگاهی یافتن ابوالفتح از مقام و منزلت معنوی شیخ ابو سعید، ابوالفتح اسفراینی عازم میهنه و زیارت شیخ ابو سعید شد. او با کمک به فرزندان شیخ ابو سعید ارادت خویش را به شیخ و طریقت او ابراز می داشت. چون به میهنه رسید و شب را در آن جا ماند به توصیه شیخ که در عالم خواب بدان دست یافته بود، عازم سرخس شد و به خدمت بانوفله که از بزرگان و مریدان شیخ ابو سعید ابی الخیر بود، رسید و به او ارادت یافت. پس از فوت بانو فله به خدمت ابوالقاسم قشیری رسید و از بزرگان طریقت گشت و سرانجام در سلک عارفان حق وفات یافت.(۱) محمّد بن منوّر در اسرارالتوحید حکایتی نقل کرده است که بیانگر چگونگی ورود ابوالفتح به جرگه صوفیان است.(۲)

۱- محمّدبن منوّر، اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید، با مقدمه دکتر علی اصغر حلبی، ص ۳۰۱ - ۳۰۰.
۲- حکایت: «ابوالفتح محمّـد بن علی الحدّاد گفت پدر من سالها خدمت شیخ کرده بود و چون شیخ را وفات رسیده بود او غایب بود، چون باز آمد در خانه نشست و هر سال دونوبت به زیارت شیخ شدی به میهنه، و من به دست وی فرزندان شیخ را چیزها فرستادمی و بر آن مراعات به حضرت شیخ تقرّب کردی. و پدرم پیوسته حکایتهای شیخ بر می گفتی و صفت چهره و روی و موی مبارک او می کردی. چون پدرم به رحمت خدای تعالی رسید مرا در دل افتاد که به زیارت شیخ ابو سعید روم. چون به کنار میهنه رسیدم توقف کردم تا شب در آمد و به شب در میهنه شدم و غسل بکردم و بر درِ مشهد دوگانه بگزاردم و سر فرو بردم خوابم ببرد. شیخ را به خواب دیدم بدان صفت که پدرم شرح داده بود، مرا گفت گردِ فرزندان ما مگرد. اگر خواهی که راه خدای تعالی در آموزی به نزدیک بانوفله شو به سرخس. من بیدار شدم و حالی پای افزار در پای کردم و به سرخس شدم به نزدیک بانوفله . و او از بزرگان و مریدان شیخ بود و چون شیخ را وفات رسید او را فرموده بود که به سرخس شود به خانقاه پیر ابوالفضل حسن رحمه اللّه علیه، و او چنان کرد و بر دست او آن جا کارها رفت و مرید بسیار پدید آمد و این طایفه را ازو روشناییها بود و اکنون آن خانقاه را خانقاه بانوفله گویند. و من به خدمت او شدم و مرا در خدمت او بسی روشنایی بود در راه دین. و چون او را وفات رسید پیش ابوالقاسم قشیری شدم و او مرا پرسید که از کجا می آیی؟ من حکایت خواب که دیده بودم با او بگفتم او بگریست از کرامات شیخ و گفت مرا بانوفله حادثه افتاده است، که من به سرخس بودم به مهمّی، چون به آن جا رسیدم همه ائمّه و بزرگان متصوفه شهر وولایت به استقبال من آمدند الاّ بانوفله که نیامد و مرا توقع بود که به سلام من آید و نیامد، من از آن برنجیدم. شبی مصطفی را علیه الصلوه والسلام به خواب دیدم که مرا گفت که احمد بانوفله از پس درها باز ایستاده است و تو هنوز به درها می شوی، تو را به سلام او باید شدن. من از خواب بیدار شدم و دیگر روز به حکم اشارت مصطفی علیه الصلوه والسلام به زیارت بانوفله شدم. و این محمّـد حدّاد از بزرگان این طایفه گشت به اشارت شیخ و ارشاد بانوفله رحمهم اللّه.».

۱۹۷ابو حامد اسفراینی اسکافی (م. ۵۱۹ ه.ق)

ابـو حامـد، احمـد بـن عبـدالجبّار بـن علی بـن حسـکان فقیه از دانشـمندان و فقیهـان قرن پنجم هجری است. پـدرش ابوالقاسـم اسفراینی اسکافی معروف به ابوالقاسم اسکاف [کفشگر، کفّاش]از سران فقها و متکلّمان روزگار خویش بود، که شرح احوال او پیش از این مـذکور آمـد. فرزنـدش ابـو حامـد، دانش فقه را نزد پـدر آمـوخت و ریزه خـوار خـوان دانش او بود. ابو حـامد اسفراینی اسکافی در سال ۵۱۹ ه . ق از دنیا رفت.(۱)

۱۹۸ابو محمّد اسفراینی (۴۷۸ – ۵۴۶ ه.ق)

ابو محمّـد، طلحه بن حسـین بن محمّـد بن طلحه اسـفراینی مهرجانی، اهل اسـفراین واز خانـدان مشـهوری است. وی مـدّتی در اسفراین، متولّی امر قضا بود. رفتار و کردار وی پسند اسفراینی ها آمد. او در جوانی در امور حکمرانی دست داشت، سپس آن امور را کنـار نهاد و به علم و دانش اشـتغال یافت و کتاب التنبیه را حفظ کرد. ابو محمّـد اسـفراینی از برادر بزرگش ابوالحسـن محمّد بن حسـین بن طلحه مهرجانی (م. ۴۸۷ ه .ق) و ابوالفتیان، محمّـد بن عبدالکریم رواسـی حافظ و دیگران سـماع حدیث کرد.

سمعانی گفته است احادیث اندکی از او استماع کردم و از او زمان ولادتش را پرسیدم، گفت: «در غَرّه شوّال سال ۴۷۸ه. ق در اسفراین به دنیا آمدم». ابو محمّد اسفراینی در پنجم ذی الحجه سال ۵۴۶ه . ق در اسفراین، به طور ناگهانی در دهلیز حمام، در حالی که محبوس شده بود، وفات یافت.(۲)

۱۹۹ابو یعقوب توثی اسفراینی (۴۷۹ – ۵۴۶ه. ق)

ابو یعقوب، یوسف بن ابراهیم بن موسـی توثی اسـفراینی در سال ۴۷۹ ه .ق در توث (توی امروز) از آبادیهـای اسـفراین به دنیا آمـد. وی دانشـمندی صالـح و فقیهی برجسـته بود. ابو یعقوب از ابو بکر، عبدالغفّار شـیروی و ابو علی، نصـراللّه خشـنامی و ابو حامد،

احمد بن علی بن محمّد بن عبدوس و جماعتی دیگر از محدّثان سماع حدیث کرد.

ص:۷۸

۱- سیاق، ص ۱۴۷.

۲- التحبیر، ج ۱، ص ۳۵۰.

ابو سعد سمعانی محدّث و مؤلف انساب و تحبیر در توث اسفراین در مجلس املای حدیث ابو یعقوب توثی حضور یافت و از او حدیث آموخت. ابو یعقوب مدّتی به مرو رفت و چندی در آن جا اقامت کرد؛ سپس به اسفراین بازگشت و در زادگاه خویش به تدریس پرداخت. حلقه درس خانگی ابو یعقوب توثی همواره محلّ اجتماع دانشمندان و طالبان علم و دانش بود که از اقصی نقاط عالم اسلام در این کانون علمی گرد می آمدند. ابو یعقوب توثی تا پایان عمر در توث زندگی کرد و سرانجام در ماه رجب سال ۵۴۶ ه .ق چشم از جهان فرو بست. پیکرش را در کنار مقبره ابوالقاسم علی توثی در کنار نهر آبی درجنب درخت چنار کهنسال توث به خاک سپردند.(۱)

۱۰۰ ابو نصر محمّد راونیری (م. ۵۲۹ ه .ق)

ابو نصر، محمّد بن عبداللّه بن محمّد راونیری ارغیانی، فقیه شافعی، مردی نیکوکار و با سیرتی استوار و اهل راونیر ارغیان بود. وی امامت مسجد عقیل نیشابور را بر عهده داشت. ابو نصر راونیری در نظامیه نیشابور، نزد ابوالمعالی جوینی دانش فقه آموخت. نیز احادیث زیادی از ابو سهل محمّد بن احمد بن عبیداللّه حفصی، ابوالحسن علی بن احمد واحدی، ابو بکر احمد بن علی بن خلف شیرازی و جماعت دیگری سماع کرد. سپس مفتی نیشابور شد. سمعانی محضر ابو نصر راونیری را درک کرد و بنا به گفته خودش راونیری، اجازه نامه ای نسبت به آنچه نزد او سماع کرده بود، نوشت. ابو نصر محمّد راونیری در اوایل سال ۵۲۹ ه .ق از جهان رخت بر بست و به حق پیوست.(۲)

۱۰۱ ابوالعباس راونیری (م. ۵۳۴ ه .ق)

ابوالعباس، عمربن عبداللّه بن محمّد راونیری ارغیانی، خطیب، فقیه، صالح، استوار، نیکو سیرت و بسیار خیّر بود. وی اهل راونیر، یکی از قری و مرکز ولایت ارغیان بود. او

برادر ابو نصر محمّد بن عبداللّه بن محمّد راونیری ارغیانی (م. ۵۲۹ ه .ق) و ده سال و

۱- معجم البلدان، ج۲، ص۵۵؛ التحبیر، ج۲، ص۳۸۵.

۲- انساب، ج۱، ص۶۷ - ۱۷۰؛ وفیات الاعیان فی انباء ابناء الزمان، تحقیق محمّد محی الدین عبدالحمید، ج۳، ص۳۵۸؛ ابن اثیر، اللباب فی تهذیب الانساب، ج۱، ص۹۳۱؛ همائی، جلال الدین، غزالی نامه، ص ۳۱۹.

اندی از او بزرگتر است. ابوالعباس راونیری برای تحصیل به نیشابور آمده بود. او فقه را در نظامیه نیشابور از ابوالمعالی جوینی آموخت. مدّتی در آن جا اقامت کرد، سپس به زادگاهش بازگشت وازاستاد ابوالقاسم قشیری، ابوالحسن علی بن احمد واحدی، ابو حامد احمد بن حسن ازهری، ابو نصر احمدبن محمّد بن محمّد بن مسیب ارغیانی، ابوالقاسم مطهر بن محمّد بحیری و ابو بکر محمّد بن قاسم صفّار سماع حدیث کرد. سمعانی در نیشابور اسباب نزول قرآن را فرا گرفت و همراه با ابوالقاسم دمشقی در محضر ابوالعباس راونیری املای حدیث کرد.

بنا به اظهار سمعانی، ابوالعباس عمر راونیری، اجازه نامه ای نسبت به آنچه نزد وی سماع و درک کرده بود، برایش نوشت. ابوالعباس راونیری سرانجام در ۲۲ ماه رمضان سال ۵۲۴ ه .ق وفات یافت.(۱)

۱۰۲ ابوالمعالی عبدالملک راونیری (م. ۵۴۹ یا ۵۵۰ ه .ق)

ابوالمعالی، عبدالملك راونیری، اهل راونیر ارغیان و از فقهای قرن ششم هجری قمری است. وی پسر ابوالعباس عمر بن عبداللّه بن محمّد راونیری فقیه (م. ۵۳۴ ه .ق) و برادر ابو شجاع راونیری فقیه و از اعضای خاندان راونیری مشهور است، که در عصر خویش به علم حدیث و دانش فقه در نیشابور مشهور بودند. بنا به گفته سمعانی، وی همراه او در مرو سماع حدیث کرد واز صاعد بن سیّار هروی حدیث گفت. وی در اواخر سال ۵۴۹ یا اوایل سال ۵۵۰ ه .ق بعد از واقعه غُز در نیشابور درگذشت.(۲)

۱۰۳ ابو شجاع محمّد راونیری (ولادت ۴۷۰ ه .ق – ...)

ابو شجاع، محمّد بن عمر بن عبداللّه بن محمّد ارغیانی، فقیه، حافظ، اهل مناظره، نیکو سیرت، دیندار و پرهیزکار بود. وی در سال ۴۷۰ ه .ق در روستای راونیر ارغیان زاده شد. راونیری، نخست دانش فقه را نزد امام عمروبن محمّد سرخسی و امام ابراهیم مرو رودی آموخت. مدّتی در مرو اقامت کرد، سپس به نیشابور منتقل شد. وی مفتی

۱- انساب، ج۶، ص۵۲ – ۵۳.

۲- انساب، ج۶، ص۵۲ – ۵۳.

شهر نیشابور بود و بعد از عمویش امامت مسجد عقیل نیشابور را بر عهده داشت و در آن مسجد وعظ می کرد. او از ابو بکر شیروی سماع حدیث کرد. سمعانی نوشته است که در اواخر سال ۵۲۹ ه .ق به نیشابور وارد شدم و پدر ابو شجاع راونیری و عمویش ابو نصر محمّد راونیری را درک کردم؛ پسر ابوالعباس عمر راونیری یعنی ابو شجاع محمّد راونیری، که مردی صالح، فقیه و پرهیزکار بود، همراه ما احادیث بسیاری در مرو سماع کرد. ازوی احادیث اندکی در نیشابور سماع کردم، که از ابو سعد علی بن عبداللّه بن ابی

صادق حیری و ابوبکر عبدالغافر بن محمّد شیروی سماع کرده بود. از تاریخ وفات ابو شجاع اطلاعی به دست نیامد.(۱)

۱۰۴ ابو حامد جوشقانی (م. ۵۴۰ ه .ق)

ابو حامد، محمّد بن عبدالملک جوشقانی، امام و فقیه مشهور نیمه دوم قرن پنجم و نیمه اول قرن ششم هجری است. وی منسوب به جوشقان، روستایی متصل به اسفراین است. ابو حامد جوشقانی، امامی فاضل ومتدین ونیکو سیرت بود وهمواره به عبادت و آنچه به وی مربوط بود، می پرداخت. او دانش فقه را نزد ابو حامد غزالی آموخت و از ابو

عبداللّه محمّد بن ابی نصر حمیدی حافظ در بغداد و از ابو بکر، احمد بن علی بن خلف شیرازی در نیشابور و دیگران سماع حدیث کرد. ابو سعد سمعانی، دانشمند نامی قرن ششم هجری، مؤلف دو اثر ارزنده انساب و تحبیر در جوشقان اسفراین در حلقه درس ابو حامد جوشقانی حضور یافت.

سمعانی گفته است که به خانه ابو حامد جوشقانی اسفراینی در جوشقان وارد شدم و با ابو حامد دیدار کردم. در این دیدار، دوبیتی را که ابو نصر عبدالرحیم بن ابوالقاسم

قشیری برای او سروده بود، برایم خواند:

رب أخ سمته فراقی

وکنت مِنْ قبل أَصطفیه

ذاک لأنّی ارتحیت رشدا

فلاح اَنْ لا فلاح فیه

ابو سعید سمعانی در سال ۵۳۷ ه .ق نزد ابو حامد جوشقانی املای حدیث کرد. او

۱- انساب، ج۶، ص۵۲ - ۵۳؛ طبقات الشافعیه الکبری، ج۶، ص۱۶۴.

سال وفات جوشقانی را بعد از سال ۵۴۰ ه .ق ضبط کرده است.(۱)

۱۰۵ ابوالمظفر جوشقانی (زنده تا سال ۶۵۳ ه .ق)

ابوالمظفر محمود بن علی بن ابی بکر بن احمد بن جوشقانی اسفراینی، محدّث، منجم و شاعر قرن هفتم هجری است. وی مؤلف کتاب مواقع النجوم و مطالع أَهِلَّهِ الاسرار والعلوم است. این کتاب به انشای محی الدین ابو عبداللّه محمّد بن علی بن محمّد بن احمد غربی حاتمی طائی در سال ۶۵۳ ه .ق تحریر شد و عبداللّه بن فضل اللّه هروی

در ماه صفر سال ۷۵۲ ه .ق در بغداد آن را منزّه گردانید. نسخه عکسی مواقع النجوم

جوشقانی در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران موجود است.(۲)

۱۰۶ محمّد قاضی بیدوازی (قرن سیزدهم)

محمّد قاضی بیدوازی یا قاضی محمّد بیدوازی، فرزند ارشد ملّامیرزا بن موسی الرضا بیدوازی، کاتب بزرگ قرآن است. قاضی بیدوازی در بیدواز به دنیاآمد، ابتدا نزد پدر بزرگوارش در مکتب به فرا گرفتن قرآن مشغول شد. مدّتی برای تحصیل در نجف بود. وی در علوم اسلامی استاد مسلّم شد، سپس به خراسان بازگشت و مدّتی در مشهد در حوزه های علمیه به تدریس پرداخت. نقل است که روزی محمّد قاضی بیدوازی به شاگردان خود اعلام کرد از فردا برای درس حاضر نخواهم شد، و باید به فکر استاد باشید. طلاب سبب ترک تدریس را از او پرسیدند. استاد بیدوازی در پاسخ گفت: می خواهم به زادگاهم باز گردم. می گویند: مشهد با این مقام علمی که دارید، به شما نیازمند است و اقامت در آبادی چون بیدواز در شأن شما نیست. او پاسخ داد که چون من با کمک مردم آن ناحیه تحصیل کرده ام، سزاوار است در بین آنها باشم. بنابراین به زادگاه

خویش بازگشت.

روزی حاکم قوچان، علما و فضلای قوچان را دعوت می کند.(۳) مشکلی پیش می آید،

۱- انساب، تحقیق معلمی یمانی، ج۳، ص۴۰۹، ۴۱۰، ۴۱۱؛ معجم البلدان، ج۲، ص۱۸۴.

۲- ابوحامد جوشقانی اسفراینی، مواقع النجوم، میکروفیلم شماره ۲۷۲۱ و عکس شماره ۶۰۱۸ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران.

۳- در این زمان، بیدواز جزو آبادیهای قوچان بوده است.

که علما از حل آن درمانـده می شونـد. حاکم قوچان دسـتور می دهـد قاضـی محمّـد بیـدوازی را بیاورنـد. ایشان کتابی را که حاوی حل آن مسأله فقهی بوده با آدرس دقیق ذکر می کند و حاکم قوچان جایزه ای به او می دهد.(۱)

قاضی محمّد بیدوازی از همدوره های مرحوم آخوند خراسانی بوده است.

۱- حکایت مذکور، نقل قولی است از مرحوم پدر حجه الاسلام بابایی، امام جمعه موقت اسفراین.

ریاضیدانان و منجّمان

۱۰۷ ابوالمظفر یا ابو حاتم اسفراینی (م. قبل از ۵۱۵ ه.ق)

خواجه ابو حـاتم اسـفراینی از مشـاهیر حکما و معاریف منجّمان و دانشـمندان اسـفراینی به شـمار می رود که در نیمه دوم قرن پنجم هجری و اوایـل قرن شـشم هجری می زیسـته است. وی از منجمـان وریاضـیدانان دربـار ملکشـاه سـلجوقی و از معاصـران خواجه نظام الملک توسی وحکیم عمر خیام نیشابوری است. خواجه نظام الملک توسی، وزیر سلجوقیان در سال ۴۶۶ یا ۴۶۷ ه .ق به فرمان ملکشاه سـلجوقی برای بسـتن رصد، گروهی از اعیان منجمان وریاضـیدانان مشهور را به اصفهان احضار کرد. عمر خیام وابو حاتم اسـفراینی را نیز از خراسان بخواست و غرض از جمع ایشان، علاوه بر بسـتن رصد، آن بود که نوروز ایرانیان را روز رسیدن آفتاب به اوّل نقطه بُرج حمل (فروردین)

قرار دهند، در حالی که قبل از آن، نیمه برج حوت بود. بنا بر گفته ابوالفداء در این سال

(۴۶۶ ه .ق) سلطان ملکشاه سلجوقی، عمل رصد را انجام داد؛ در حالی که گروهی از دانشمندان و منجمان از جمله عمر خیام وابوالمظفر اسفراینی بر کار رصد نظارت داشتند.

برخی منابع، اسفراینی را با کنیه ابوالمظفر و بعضی با کنیه ابو حاتم آورده اند. از آن جایی که یکی از منجمان به نام ابوالمظفر اسـفزاری نیز در آن جمع حضور داشـته، شـرح حـال این دو دانشـمند بـا هم خلط شـده است. به هر حال، ابوالمظفر یا ابو حاتم اسـفراینی از جمله کسانی است که به اصـلاح تقویم ایرانی همّت گماشته اند. این تقویم، که به انتساب جلال الدین ملکشاه به تقویم جلالی مشهور گردید، تا این زمان از دقیقترین تقویمهای رایج به شمار می رود.

ابو حاتم اسفراینی که در کار زیج ملکشاهی با خیام همکاری داشت، خود، اسبابی

ص:۸۴

اختراع کرد که عیار مسکوکات را مشخص می ساخت «ترازوی غش و عیار» خوانده می شد. گفته اند سبب مرگ او این بود که ترازوی خود را به سلطان سنجر تقدیم کرد و سلطان آن را به خازن خویش که «سعادت» نام داشت سپرد. خازن، که درجواهرات خزانه سلطان تقلّب کرده و در ضرب مسکوکات خیانت بسیار کرده بود و از بازخواست سلطان اندیشه داشت، به تصور آن که آن ترازو سبب کشف خیانت او خواهد گردید و گرفتار خشم سلطان خواهد شد، آن را خُرد کرد و در زیر خاك پنهان ساخت. چون ابو حاتم، آگاه شد و زحمات چندین ساله اش را بر باد رفته یافت، دلتنگ وغمگین گردید و از آن اندوه رنجور و بر اثر آن بیمار شد و بدرود حیات گفت.(۱)

۱۰۸ ابوالعلاء بهشتی (م. ۷۴۹ ه.ق)

علاءالدین محمّد بن احمد بیهقی اسفراینی یا علاءالدین محمّد بن احمد بهنسی یا ابوالعلاء بهشتی معروف به «فخر خراسان» فقیه و ریاضیدان شیعی مذهب قرن هشتم هجری است. زادگاه وی اسفراین است؛ از زمان تولد و وفاتش اطلاعی به دست نیامد. نام او را، احمد بن محمّد و محمّد بن محمّد و لقبش را شمس الدین و فخرالدین و حسام الدین نیز گفته اند. درباره دوران زندگانی او نیز میان محقّقان اختلاف نظر شدید

دیده می شود. برخی او را متعلّق به سده های ۹ و ۱۰ هجری شمرده اند.(۲)

در وقایع السنین خاتون آبادی آمده است که ملّابهشتی، شاگرد خواجه نصیرالدین توسی می باشد و شرحی بر تجریدالاعتقاد وی نوشته و آن را ربیع الاول سنه ۷۴۱ ه.ق در اسفراین به پایان رسانده است. از این شرح معلوم می شود که بهشتی در قرن هشتم هجری می زیسته و شیعه امامی بوده است.(۳) در دیباچه این شرح از نظام المله والدین امیر

ص:۸۵

۱- ابوالفداء، المختصر فی اخبارالبشر، ج۲، ص۱۹۱ - ۱۹۲، چاپ بیروت، لبنان؛ مدرس رضوی، ترجمه میزان الحکم، تألیف خازنی، ابوالفتح عبدالرحمان، ص ۹۰ - ۱۳۲ - ۱۳۴، انتشارت بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۶ش؛ نوراللّه کسایی مدارس نظامیه، ص ۲۱.

۲- محمّد تقی مدرس رضوی، احوال و آثار خواجه نصیرالدین طوسی، ص۴۲۹، ۴۳۰؛ غلامرضا ریاضی، دانشوران خراسان. GAL, I/۲۹۳,۴۷۰, ۱۱/۹۲۳; GAL, S, I/ ۶۵۰, ۸۵۰, ۱۱/۲۹۴-۲۹۵

۳- خاتون آبادی، ص ۳۶۵.

ابوالرضا شیخ محمود بن امیر منصور ناصرالدین اقبوقا بتکچی اسفراینی، که ظاهرا در آن دوران حاکم شهر اسفراین بوده است،(۱) نیز یاد می کند. به گفته دولتشاه سمرقندی: «مولانا معین الدین جوینی[مولانا جوینی اسفراینی] در علم، شاگرد مولانا فخرالدین خالدی اسفراینی است که این مولانا میان علما به «بهشتی» مشهور و شرح فرائض را او نوشته است.»(۲)

زنجانی در انتقاداتی که بر صفحات ۶۵ - ۶۶ کتاب آثار الشیعه کرده، بر شیعه بودن ابوالعلاء بهشتی تصریح نموده و نوشته که شرح موسوم به تفریدالاعتماد فی شرح تجرید

الاعتقاد تألیف حسام الدین محمّد بن احمد بهشتی اسفراینی از علمای شیعه قرن هشتم

هجری است.(۳)

آثار

(۱) شرح القصیده الطنطرانیه. این قصیده از احمد بن عبدالرزاق طنطرانی و در ستایش خواجه نظام الملک حسن توسی سروده شده است. نسخه های خطی این شرح در برلین و پاریس نگهداری می شود.(۴)

(۲) تفرید الاعتماد فی شرح تجرید الاعتقاد خواجه نصیرالدین توسی. ابوالعلاء، این

شرح را در ۲۲ ربیع الاخر سال ۷۴۱ ه .ق / ۱۳۴۰م در اسفراین به پایان رسانده است.(۵)

(۳) رساله فی الحساب والجبر والمقابله: این رساله، شامل دو مقاله، یکی در حساب و دیگری در جبر و مقابله است. هدف ابوالعلاء از تألیف این رساله، بیشتر، رفع نیاز فقیهان

۱- آقا بزرگ تهرانی، الذریعه، ج۴، ص ۲۱۴؛ مدرس رضوی، احوال و آثار خواجه نصیرالدین توسی، ص ۴۳۰؛ مجلس شورای اسلامی، فهرست خطی، ج۱۹، ص ۵۶۶ - ۵۶۷.

۲- دولتشاه سمرقندی، ص ۲۵۷.

۳- عبدالعزیز جواهرالکلام، دایره المعارف الاسلامیه، ش ۱، ص ۱۶.

۴- آلوارت، VI/۵۹۴؛ دوسلان ۱/۲۲۴؛ عمررضا، کحاله، ج۹، ص۱۲۲؛ حاجی خلیفه، ج۲، ص ۱۲۴۷، ۱۳۴۱.

۵- احوال و آثار خواجه نصیرالدین طوسی؛ نسخه خطی شماره ۱۵۱۰۹ آستان قدس رضوی فقط بخش الهیات و نسخه شماره ۳۸۳۰ مجلس شورای اسلامی (قسمتی افتاده است) و شماره ۳۹۶۳ مجلس شورای اسلامی (نسخه کامل است). [این کتاب موضوع رساله کارشناسی ارشد آقای براتعلی حاتمی در دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرج می باشد. تحقیقات قابل توجهی با راهنمائیهای استاد قراملکی روی این اثر ارزشمند انجام گرفته، امید است پس از تکمیل آن به زیور چاپ آراسته گردد.]

در مسایل مربوط به ارث و غیر آن بوده است. مؤلف در دیباچه گوید: «این رساله، شامل حداقل مطالبی است که فقیه باید از حساب و جبر و مقابله بداند. به همین مناسبت، این رساله، «مالابُدَّ للفقیه فی الحساب والجبر والمقابله» نیز نامیده شده است. برخی به خطا، این دو عنوان را متعلق به دو رساله مستقل از یکدیگر شمرده اند. این اثر، رساله بهشتیّه

نیز خوانده شده است. شرح بهشتی، که ملک محمّد بن سلطان حسین اصفهانی تألیف

کرده است، شرح همین رساله است. شماری از نسخه های خطی این رساله در کتابخانه های مجلس شورای اسلامی، آستان قدس رضوی، دانشکده ادبیات و دانشکده الهیات تهران نگهداری می شود.(۱)

(۴) المآب فی شرح الآداب یعنی آداب البحث والمناظره محمّد بن اشرف حسین سمرقندی. برخی از نسخه های این کتاب در آستان قدس رضوی، برلین، پاریس و لیدن نگهداری می شود.(۲)

(۵) الفوائدالخراسانیّه فی شرح الفوائض السراجیّه تألیف سراج الدین محمّد بن محمود بن عبدالرشید سجاوندی حنفی (سده ۶ق)؛ کتابی مشهور در تقسیم ارث که شرحهای بسیار بر آن نوشته شده است.(۳) برخی از نسخه های خطی شرح ابوالعلا اسفراینی در ایندیا افیس، اوپسالا، پترزبورگ و قاهره نگهداری می شود.(۴)

۱۰۹ ابوعلی اسفراینی

ابو علی، حسین بن احمد اسفراینی، یکی از نیکان اسفراین و اندیشمندان و فضلا و چیره دست ترین نویسندگان و نکته سنجان این دیار است. وی دانای به علم نجوم نیز بوده است. ابو منصور ثعالبی نیشابوری، دانشمند قرن چهارم هجری در کتاب تتمه الیتیمه، که ذیلی است بر یتیمه الدهر فی محاسن اهل العصر، وی اشعار زیر را در شرح

۱- مجلس شورای اسلامی / فهرست، ص همانجا؛ الهیات / فهرست، ص ۳۰۰، ۳۰۱؛ دانش پژوه، ص ۲۰۸.

۲- آقا بزرگ تهرانی، ص ۱۳/۱۲۸، بغدادی، اسماعیل پاشا، ص ۲/۱۵۶ و نیز نک: عمررضا کحاله، ص ۹/۱۲۲؛ آلوارت (Ahlwardt)، ص VI/۵۹۴ ؛ بلوشه(Blochet) ، ص۲۲۹؛ ورهووه(Voorhoeve)، ص ۲۹۱؛ فهرست آستان قدس رضوی، ص ۴۸۹.

۳- حاجی خلیفه، ج ۲، ص ۱۲۴۷،۱۳۴۱.

۴- نک: GAL,I/۴۷۰;Gal, S, I/۶۵۰

حال او آورده است:

یا ایُّها الشیخ الجلیل الذی

فی غیر مغناه یذلّ العزیز

طالَ مقامی و انتَهَتْ غُربَتی

و مسّنی الضّر و أَنت العزیز

ای شیخ بزرگوار، انسان عزیز در غربت (غیر از زادگاهش) خوار می شود، اقامت من طولانی شد وغربت من به پایان رسید و زیان دیدم، در حالی که تو عزیز و بزرگواری!

و یقول :

قد قُلْتُ لمّا أن کساه الرّدی

یوم الثلاثا برده الهالک

یا ملک الموت تسلّمته

منی فسلّمه إلی مالک(۱)

گفتم : وقتی که مرگ، روز سه شنبه، تن پوش نابودی بر او پوشاند، گفتم: ای ملک الموت او را از من گرفتی، پس او را به مالک جهان بسپار!

ص:۸۸

۱- ثعالبی، ج۲، ص۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹.

کاتبان و خطاطان

۱۱۰ ابو علی اسفراینی

ابو علی اسـفراینی طبیب و کاتب دیوان رسایل سامانیان و منشی مخصوص سلطان بزرگ ابو ابراهیم اسماعیل سامانی در اواخر قرن سـوم هجری بـود. در این زمـان، ابو علی اسـفراینی نزدیـک به هشـتاد سـال سن داشـته است. بـا توجّه به تاریـخ مرگ امیر اسماعیل سامانی (م. ۲۹۵ ه .ق) که اسـفراینی در هشـتاد سالگی در خدمت وی و در زمره دیوانیانش بوده است، زمان ولادت اسـفراینی را اوایـل قرن سوم هجری می توان فرض کرد واواخر قرن سوم هجری را نیز می توان زمان فوت وی حـدس زد؛ چرا که ابو علی کاتب اسـفراینی در این هنگام به همراه کاروانی از بخارا عازم ری شده است و با سـیمجور، در حالی که لباسـهای سـاده ای چـون بازرگانـان متوسـط الحـال پوشـیده بـوده انـد در بیت الحکمه و محـل طبـابت محمـد زکریـا رازی که در محله «نگارستان» شهر ری قرار داشته حضور به هم رسانیده بوده اند. مأخذ سخن ما کتابی است که آقای خسرو معتضد به نام محمّد زکریای رازی پزشک مشـهور و کاشف الکل به صورت داسـتانی نوشـته و متأسـفانه منابع کتاب به طور دقیق مشـخص نشده و زمینه تفحص بیشتر را فراهم نکرده است.(۱)

۱۱۱ مصطفی اسفراینی

مصـطفی اسـفراینی، کـاتب والی نیشـابور در دوره فرمـانروایی امیر اسـماعیل سامـانی (۲۸۷ - ۲۹۵ ه .ق) و معاصـر ابـو علی اسفراینی، کاتب و منشی مخصوص امیر اسماعیل سامانی، بوده است.

۱- معتضد، خسرو، محمّد زکریای رازی، ص ۶۶، ۷۱، ۷۳، ۸۳، ۱۰۹،۲۰۷.

وقتی ابو علی اسفراینی کاتب و ابوالقاسم سیمجور برای مداوای امیر اسماعیل سامانی در طلب محمّد زکریای رازی از بخارا راهی ری شدند، ابوالقاسم سیمجور به اسفراینی اشاره می کند و می گوید از دانشمندان ری سخن بگو. ابو علی اسفراینی می گوید: همین طبیب جوانی که او را «مرده زنده کن» و «کیمیاگر» می خوانند [منظور زکریای رازی پزشک نامی ایران است] شخصیّت کمی نیست. شهرت او از نیشابور تا بغداد به همه جا رسیده است. «مصطفی اسفراینی» که کاتب والی نیشابور هست به من نوشته که بیماران از سراسر خراسان عازم ری می شوند و او را ملاقات می کنند.»(۱) از گزارشهای ابو علی اسفراینی به وجود مصطفی اسفراینی در دستگاه دیوانی نیشابور پی می بریم، که با ابو علی اسفراینی همشهری خود مکاتبه و مراسله داشته است و نیز معلوم

می شود که اسفراینی ها در دوره سامانیان در عرصه های سیاسی، دیوانی و نظامی حضور فعّال داشته اند، خاصه حمویه بن علی، اهل فریمان اسفراین و از نسل انوشیروان ساسانی، که از طرف مادر اسفراینی و بنا بر گفته حاکم نیشابوری، اهل فریمان اسفراین است و نیز ابوالعباس فضل بن احمد اسفراینی، که در این دوره متصدی امر پُست برید مرو بوده و در زمان فایق و سبکتکین به مقامات کدخدایی و وزیری رسیده است.

۱۱۲ محمّد بن سیّد اسفراینی خطاط (زنده تا سال ۷۱۱ ه.ق)

وی از مردم اسفراین بوده و خطی بس خوش داشته است. در سال ۷۱۱ ه.ق کتاب بیان الحقایق رشیدالدین فضل اللّه را تحریر کرده که اصلش در کتابخانه قلیچ علی پاشا در ترکیه و میکروفیلم آن به شماره ۵۶۸ در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران محفوظ است.(۲)

۱۱۳ پاکان اسفراینی (زنده تا سال ۷۳۱ ه.ق)

ابو بکر بن علی بن محمّد اسفراینی معروف به «پاکان» از خوشنویسان قرن هشتم هجری است. نسخه ای خطی و نفیس از کلیّات عطّار نیشابوری به خط پاکان اسفراینی در

۱- محمّد زکریای رازی، ص۳۳.

۲- رشیدالدین فضل اللّه همدانی، بیان الحقایق، میکروفیلم شماره ۵۶۸ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران.

کتابخانه سلطنتی سابق تهران نگهداری می شود که در ماه شعبان المعظم سال ۷۳۱ ه .ق به پایان آمده است. این کتاب ۳۱۱ برگ دارد، که در هر برگی ۱۰۸ بیت نوشته شده است و بر روی هم بالغ بر ۳۳۵۰۰ بیت می شود. این نسخه از این حیث جالب است که هیچ یک از کتابهای مشکوکِ منسوب به عطار نیشابوری در آن نیست. این نسخه بسیار نفیس و تذهیب شده است.(۱)

۱۱۴ شریف اسفراینی کاتب (قرن دهم هجری)

محمّد اسفراینی مشهور به «شریف» از خطاطان قرن دهم هجری است. وی خط نستعلیق را در حدّ ممتاز کتابت می کرده است. نسخه ای از ترجمه حدیث اربعین ملّاعبدالرحمان جامی به شماره (Iük. Fy. ۱۰۹۵) در کتابخانه دانشگاه استانبول با خط نستعلیق ممتاز کاتب «محمّد المشهور بالشریف الاسفراینی» موجود است که جایگاه شریف اسفراینی در بین خطاطان قرن دهم هجری از آن معلوم می شود. بدین شرح:

«ترجمه حدیث اربعین ملاعبدالرحمان جامی».

این رساله مشتمل است بر چهل قطعه، که همه بر بحر رمل سروده شده و هر یک ترجمه حدیثی و کلمتی جداگانه است. تاریخ ترجمه، بنا بر آنچه در آخر رساله آمده، سال ۸۶۶ ه .ق است.(۲)

۱۱۵ میرزای بیدوازی

میرزای بیدوازی، فرزند ملّاموسی الرضا بیدوازی از علمای قرن سیزدهم و از کاتبان قرآن است. کتابت ۱۹۹ جلد قرآن کریم با خط زیبا و با دست توانای میرزا بیدوازی، او را

در زمره کاتبان بزرگ عالم اسلام در آورده است. وی در بین اهالی بیدواز و اسفراین به

«ملّامیرزا» شهرت دارد. ملّامیرزادر روستای بیدواز متولد شد ونزد علمای این آبادی به

تحصیل علوم اسلامی مخصوصا علوم قرآنی پرداخت. ملّامیرزا در روستای بیدواز با

۱- بدری اتابادی، فهرست نسخ خطی کتابخانه سلطنتی، ج۲، ص۷۵۹،۸۰۵؛ سدیدالدین محمّد عوفی، لباب الالباب، تصحیح سعید نفیسی، ص ۷۴۵.

۲- توفیق هاشم پور سبحانی و حسام الدین آق سو، فهرست نسخه های خطی فارسی کتابخانه استانبول، ص ۴۸۰.

حداقل امکانات زندگی می کرد، امّا آوازه او از حوزه اسفراین، قوچان، شیروان و مشهد فراتر رفت.

ملّامیرزا علاوه بر کتابت قرآن، کار صحافی ، تذهیب، تجلید و شیرازه، تهیه جوهر و مرکب و... را خود انجام می داد.

وی تا پایان عمر به تدریس قرآن اشتغال داشت و از این طریق امرار معاش می کرد و ضمن تدریس بنا بر سفارش طالبان به کتابت قرآن مشغول بود. قرآنهایی که تاکنون به خط ملّامیرزا دیده شده است، عبارتند از(1) 1)جلد ۳۴ که در سال ۱۲۵۶ کتابت شده است؛ ۲) جلد ۸۰ که به سال ۱۲۶۸ ه .ق به سفارش شخصی به نام فرج اللّه تهیه شده است (جیبی) ۳)جلد ۱۲۸ تاریخ کتابت آن جمعه سوم صفر ۱۳۳۱ ه .ق است (قطع خشتی بزرگ)؛ ۴)جلد ۱۳۳ که به سال ۱۲۸۶ ه .ق کتابت شده و در روستای قزاقی در دست خانواده مرحوم حاج پیر علی ایمانی است (قطع جیبی)؛ ۵)جلد ۱۷۱ که در سال ۱۳۵۰ ه .ق تحریر شده است.

بنا به گفته امام جمعه موقت اسفراین حاج آقای بابایی، که از علمای برخاسته از همین آبادی است، تاکنون کسی در ایران و دنیای اسلام به اندازه مرحوم ملّامیرزای بیدوازی کتابت قرآن نکرده است. قرآنهای نوشته شده این عالم بزرگ تاجلد یکصد و هشتاد و یکم آن به دست آمده است. نیز بیاض و شرح صحیفه سجادیه ای به خط او در بیدواز در منزل آقای محمّد جعفر هژبری نگهداری می شود، که به خط بسیار زیبایی تحریر شده است. ملّامیرزا در پایان به جلدی از قرآن، امضای «ابن موسی الرضای بیدوازی»، تاریخ کتابت و شماره قرآنهایی را که تاکنون نوشته، به دست داده است.

وی سرانجام در سن ۱۲۰ سالگی به رحمت خدا پیوست. جنازه اش با شتر به مشهد مقدس انتقال یافت و در صحن مطهر علی بن موسی الرضا علیه السلام به خاک سپرده شد. از بزرگان بیدواز نقل است: شتری که جنازه بیدوازی را حمل کرده و به مشهد برده بود، چون بازگشت و به منزل ملّامیرزا رسید، مانند ابر اشک می ریخت و دیگر لب به علوفه

۱- نیز نک، گزارش میرزای بیدوازی کاتب ۱۹۹ جلد قرآن کریم، روزنامه رسالت دوشنبه ۲۶ مرداد ماه ۱۳۷۷، ص ۴ مصاحبه خبرنگار روزنامه رسالت با نگارنده غلامرضا فسنقری و امام جمعه موقت اسفراین حجه الاسلام بابایی.

نزد تا جان سپرد. این کاتب، ۲ پسر و ۴ دختر داشته است، که پسران او از جمله محمّد قاضی از علمای برجسته نجف اند.

۱۱۶ میرزا سنگلاخ (۱۱۸۵ – ۱۲۹۴ ه.ق)

میرزا محمّد علی اردغانی قوچانی اسفراینی معروف به «خامه روان» و متخلّص به «سنگلاخ» از رجال شهیر قرن سیزدهم هجری قمری در ممالك اسلامی است. وی از خطاطان و شاعران بلند پایه این قرن است و در نثر سبک خاصّی دارد. میرزا سنگلاخ در سال ۱۱۸۵ ه .ق در اردغان اسفراین چشم به جهان گشود. اصل وی از خاندان قرائی قوچان بود. منابع او را میرزا سنگلاخ خراسانی خبوشانی نوشته اند زیرا «اُردغان» در آن زمان از آبادیهای خبوشان (= قوچان) محسوب می شده و امروز از آبادیهای اسفراین است. خامه روان در لغت فارسی وعربی نیز دست داشت. در فنون خط، مهارتی زایدالوصف داشت. از خطوط، به ویژه نستعلیق، شکسته ونسخ را خوش می نوشت، امّا فنّ غالبش قلم نستعلیق بود و درآن صنعت اعجاز می کرد و واقعا استاد بود و وی خطوط را نیز نیکو می شناخت.

سنگلاخ مردی درویش مسلك و بی توجه به دنیا و درعین حال بلند پرواز بود. او نزدیک به ۱۱۰ سال از عمر پُر برکتش را در نهایت عزّت نفس و نیکنامی گذرانید ودر تمام عمر طولانی خویش، همسری انتخاب نکرد وغیر از هنر، فرزند نخواست.

خامه روان، نیمی از عمر خود را در گردش و سیاحت گذراند واز فحوای اشعاری که در مدح برخی اشخاص سروده است، بر می آید که او آسیای میانه، آسیای صغیر، هندوستان وافغانستان را درنوردیده و محضر بسیاری از استادان و دانشمندان و هنرمندان سرزمینهای فوق الذکر را درک کرده و با آنها تماس داشته است. وی ۲۵ سال در عثمانی و مصر گذرانید و کارش پر رونق بود. محمّدعلی پاشا، خدیو مصر برای نوشتن کتیبه ای به دور مسجد جامع محمّد علی پاشا در قاهره، او را با احترام پذیرفت و

کمـال اکرام در حق وی روا داشت. میرزا، چنـدی در اسـلامبول (=اسـتامبول) توقـف کرد؛ در این مـدّت، اعیـان آن دولت در اکرام و تعظیمش بسیار کوشیدند.

یکی از خصوصـیّات میرزا سـنگلاخ یادگـاری دادنِ نمونه ای از خـط خود، به علاـقه منـدان بوده است. علاوه بر کتیبه مسـجد جامع محمّدعلی پاشا در مصر، از جمله آثار ارزشمند میرزا سنگلاخ سنگ نبشته مرمر عظیمی برای تربت مطهر حضرت رسول صلی الله علیـه و آله است به طـول ۷۰/۲ و عرض ۳۰/۱ متر و گویا مـدت ۸ سال بر روی آن کار کرده است. سـطح این سـنگ نبشته تقریبا پوشیده از عبارات مختلف و متن اصلی آن یک «بسم اللّه الرحمن الرحیم» به قلم یک دانگ کتیبه نستعلیق خوش و تمامی خطوط و نقوش آن برجسته است، که رقم دارد: «راقمه سنگلاخ خامه روان».

چون حمل آن سـنگ نبشـته برای سـنگلاخ بسـیار دشوار بود، آن را به محمّد علی پاشا تقدیم و توقع پاداش گزاف داشته، که چون از دریـافت آن مـأیوس گردیـده است عین سـنگ را بـا کشتی از مصـر به اسـتانبول انتقـال داد و به همـان هوس آن را به سلطان عبدالعزیز خان

سلطان عثمانی تقـدیم داشت و چون از این سوی هم سودی ندیـد، متاع خود را به وساطت و اقدام میرزا جعفرخان مشـیرالدوله که در آن اوان در اسـتانبول می زیست، از راه قفقـاز، به ایران بازگردانیـد و در تبریز، به معرض تماشای اهالی گـذاشت، و در صدد بود که با وسایل آن را به مشهد منتقل کند که پس ازمرگ آن را بر گور او نهند، ولی مدّتها

گـذشت و به این آرزوی خـود نرسـید و همچنـان سـنگ در مزار سـید ابراهیم تـبریز بر دیـوار منصـوب بود که میرزا سـنگلاخ درگذشت واو را در مقابل همان سـنگ درجوار مزار امامزاده سیّد ابراهیم به خاک سپردند. روزنامه ایران عهد ناصری نوشت: «میرزا سنگلاخ

در یکصد و ده سالگی شب جمعه هجدهم محرم وفات نمود. مریض نبود، احوالش بهم خورد، مرده است.»(۱)

میرزا سـنگلاخ رقمهـای مسـجع خود را به دنبـال خطوط خود می نهاده است واز هزار متجاوز ، در کتابی به عنوان درج جواهر جمع کرده که به سال ۱۲۷۲ه . ق در مصر به

۱- روزنامه ایران - عهـد ناصـری ۱۲۹۸ - ۱۲۹۱ ه .ق شـماره ۳۱ صفر المظفر ۱۲۹۴؛ محمّد جابانی، سـرزمین و مردم قوچان، ج۴، ص ۲۱۹؛ نیز در المآثر والآثار و منتظم ناصری، تاریخ وفات وی ۱۷ صفر سال ۱۲۹۴ در ۱۱۰ سالگی ضبط کرده اند.

چاپ رسیده است(۱) و از آن جمله است رقمهای : سنگلاخ رفته به فکر، فرّه گدا، شکر بیز عالی طبع، صدر مقام، رفته بسر، دولت مند، سلمان سان، مؤیّد، نشسته نجم، خامه روان، دبیر کبیر، میرزا سنگلاخیه، ابوالبشر، روشن ضمیر، بی عیال و یال و...

سنگلاخ کنایه ای است از وقار این شخصیّت. دوستان میرزا سنگلاخ اشعار بسیاری در مدح و منقبت او سروده اند. این اشعار را میرزا جمع آوری و در کتابی به نام مجمع الاوصاف(۲) تدوین کرده است. این کتاب دو سال پیش از مرگ میرزا در سال ۱۲۹۲ه . ق در تبریز به چاپ رسیده است. این کتاب علاوه بر اشعار ممدوحان میرزا سنگلاخ، حاوی اشعار بسیار خوب اوست. اهل ادب، اشعار وی را، که در چگونگی زندگی اش سروده است، بسیار قوی یافته اند و آنها را کمتر از اشعار ناصر خسرو قبادیانی نمی دانند.

یکی دیگر از آثار میرزا محمّد علی سنگلاخ خامه روان، تذکره الخطاطین(۳) است که در تبریز به چاپ رسیده است از جمله نکات قابل توجّه در این کتاب، که بر معرفت میرزا

سنگلاخ به خط و شناخت خطاطان روزگار دلالت دارد، این است که او خطوطِ استادان گذشته را، که بدون نام خطّاط بوده، از روی گردش حروف و مکتب آنان تشخیص داده و این ابهام را برطرف کرده است. نیز امتحان الفضلاء را جزو آثارش باید نام برد(۴)، که تذکره خوشنویسان است و در دو مجلد با خط خوش و چاپ زیبا به سال ۱۲۹۱ ه .ق در تبریز چاپ و نشر شده است. نمونه ای از اشعار او را در این جا می آوریم:

سِحْرِ حلال در شناخت احوال

من از جور این کوژ پشت کبود

همی بردرم هر زمان دفتری

چو تاریخ تیمار خواهد نوشت

جهان از دل من کنون مسطری

ز من رنج گردد همه رنجها

منم رنجها را مگر مصدری

بلای مرا دختر روزگار

بزاید مگر هر زمان مادری

حوادث ز من نگسلد زان که هست

یکی را سر اندر دم دیگری

نخورده یکی ساغر غم تمام

دمادم فراز آرَدم ساغری

ص:۹۵

۱- میرزا سنگلاخ، درج جواهر، چاپ مصر، سال ۱۲۷۲ ه .ق .

۲- همو، مجمع الاوصاف، چاپ تبریز، سال ۱۲۹۲ ه .ق .

۳- همو، تذکره الخطاطین، چاپ تبریز، سال ۱۲۹۵ه . ق.

۴- همو، امتحان الفضلا، چاپ تبریز سال، ۱۲۹۱ ه .ق .

مرا چرخ صد شربت زهرداد

که ننهادم اندر دهان شکری

من آن سنگلاخم که بگشاد روح

ز چشم من آبی ز دل آذری

زمانه ندارد به از من پسر

نهانم چه دارد، چه بد اختری

تن ارشد سپر پیش تیر بلا

مر او را زبانی است چون خنجری

اگر بی عرض، جوهری کس ندید

مرا گو ببین بی عرض، جوهری

شگفت این که با این همه زنده ایم

تواند چنین زیست نام آوری

معتمدالدوله نشاط اصفهانی در قصیده ای در مدح میرزا سنگلاخ، دانش و هنر خطاطی او را چنین می ستاید:

علم اندرنقطه ای وان نقطه در منقار اوست

چون که سربرخط نهد،آن نقطه زیرپاستی

سلسله جنبان خطش در سیه چشم مداد

دید مجنون را بگفتا بهتر از لیلا ستی

تصویر میرزا در ابیاتی که درحواشی نقاشی ای از چهره وی آمده است:

این فلک رفعتی که می بینی

مَلَکی در لباس انسان است

معدن علم وفضل و آداب است

منبع عقل ونقل وایقان است

ناظمِ این کتاب مرغوب است

جامع این خجسته دیوان است

سال عمرش به یکصد و اندی است

خُور تابنده خراسان است

عقل و دینی به هم شده ترکیب

لقبش سنگلاخ دوران است

خواهرزاده میرزا سنگلاخ «قدس اسفراینی مشهدی» متخلّص به «فرهنگ» در مدح خال خود چنین می سراید:

مؤیّد سنگلاخ آن راد، استاد

که رشک آرد به خطش نقش ارژنگ

مر او را می رسد در کشور خط

نگین و مسند و دیهیم واورنگ

پسندیدند اشعار من از لطف

تخلّص مرحمت کردند فرهنگ

۱۱۷ ملّامحمّد شریف (زنده تا سال ۱۲۹۶ ه.ق)

ملّامحمّد شریف، از شاگردان مولانا ملّاسماعیل عارف روئینی اسفراینی (م. ۱۲۸۰ ه.ق) است. ملّامحمّد، حکمت را در خدمت عارف فرا گرفت. گهگاهی نیز اشعاری می سرود و «شریف» تخلّص می کرد. وی در زمره کاتبان قرن سیزدهم هجری قمری به

شمار است. کتابهای اسرار العرفان(۱) و انوار العرفان(۲) عارف اسـفراینی به خط ملّامحمّد شریف است. ملّامحمّد در روستای ایرج اسفراین به دنیا آمد و در آن جا نشو و نما کرد.

تولیت آستان مقدس امامزاده حسین بن علی بن موسی الرضا علیه السلامدر فریمان بر عهده او بوده است. این مراتب از احکام صادره از طرف خوانین شادلو - که در این زمان حاکم فریمان بوده اند - معلوم می شود.

متن حکم اول : «چون امامزاده واجب التعظیم والتکریم جناب شاهزاده حسـین بن علی بن موسـی الرضا علیه السـلام در فریمان بقعه شـریف و مبارکشـان برقرار است و عالی جناب آخونـد ملّامحمّـد شـریف از جانب رؤسای شـریعت مطهّرّه متولّی آسـتان مبارکه می باشـد و دو نفر ولـد دارند، ملّاحبیب اللّه و ملّافضل اللّه و هر دو طلاب علوم دینیّه و روضه خوان و دعاگوی دولت ابـد مدّت قاهره می باشـند و از جانب امنای هر کدام ماهی دو تومان و مقدار دو خروار غلّه هم مسـتمرّی در حقّ ایشان بر قرار نموده تا به دعاگویی دولت ابد مدّت مشغول گردند. به تاریخ شهر رمضان المبارک ۱۲۹۱ ه .ق »

متن حکم دوم :

«اهالی صـفحات اسفراین را اعلام آن که جناب غلام سهام آخوند ملّامحمّد شریف و ملّاحبیب اللّه پسر او و ملّاحسن برادر او از جانب این خادم شریعت مطهره چنین بوده

باشد که متولی بارگاه مزار ماهرالانوار شاهزاده حسـین فرزند امام ثامن علی بن موسـی الرضا علیه السـلام و شغل و عمل ایشان خـدمت این آسـتانه بوده است و هم چنین فرزنـد وی حبیب اللّه، که از طلاب علوم دینیّه اند واز همه جهت اسـتحقاق دارد که صیغه عقد را مثل

نکاح و بیع و سایر عقود را جاری کند، به شرط جریان عقد علی قانون شریفه والسلام

۱- ملّااسماعیل عارف روئینی اسفراینی، اسرارالعرفان، نسخه خطی آقای مجیدی - اسفراین.

۲- ملّااسماعیل عارف روئینی اسفراینی، اسرارالعرفان، نسخه خطی آقای مجیدی - اسفراین.

علی مَنِ اتَّبَعَ الْهُدی. حَرَّرَهُ فی شهر رجب ۱۲۹۶ ه .ق .»

آخوند ملّامحمّد شریف از اعزّه صدیقان بوده است و برخی از احفاد او در ایرج، آب بخش و اسفراین زندگی می کنند، که از آن جمله می توان سیّد سلطان و آقای مجیدی را نام برد.

۱۱۸ علاّمه زردی (م. ۳۳۸ ه .ق)

علامه، احمـد بن محمّـد بن عبـداللّه زَردی منسوب به زرد یکی از روسـتاهای اسـفراین است.(۱) علامـه زردی، مردی ادیب و لغوی بود. وی در این دیار به لحاظ براعت و بلاغت و پیشـرفت در معرفت اصول و ادب یگانه عصـر خویش به شمار می رفت علامـه از نظر جسـمی مردی ضـعیف البنیه و مریض احوال بود. بر مـاده الاـغ لاـغری سوار می شـد امّا هرگاه لب به سـخن می گشود، علما ازقـدرت سـخنوری اش متحیّر می شدنـد. علامه زردی از دانشـمندانی چون ابو عبـداللّه محمّد بن مسیّب ارغیانی (م.۳۱۵ ه .ق) و ابو عوانه

اسفراینی (م. ۳۱۶ ه .ق) و نزدیکان آنها احادیث بسـیاری را سماع کرد. وی از ادبا و علمای معروف بود و در مدرسه دارالسنه نیشابور درس می گفت و املای حدیث می کرد.(۲)

حاکم نیشابوری نقل می کند که از اسـتاد زردی در منزلمان شنیدم که می گفت - «...إِنَّ اللّه َ إِذا فَوَّضَ خَلْقَه إِلی واحدٍ یَخُصُّهُ لما منهم وَفَّقَهُ لِسِـدادِ السیرهِ و أَعانَهُ بِإِلهامِهِ، مِنْ حَیْثُ رحمتِهِ تَسَعُ کُلَّ شـی ءٍ و لِمِثْلِ ذلک(۳)...»(۴) و نیز نقل می کنـد که از علامـه زردی شـنیدم می گفت علم بر دو قسم است: علم مسـموع و علم ممنوح؛ می گویم این معنـا از شـعر مولاـ امیرالمؤمنین علی علیه السلام گرفته شده است:

۱- معجم البلدان، ج۳، ص۱۳۶؛ تاریخ نیشابور، ص ۷۹.

۲- انساب، ج۶، ص ۲۸۰ - ۲۸۱؛ معجم الادبا، ج۴، ص۲۰۹ - ۲۱۰.

۳- ترجمه : «چـون خداونـد اداره امور مردم را به فردی واگـذارد که او را از میـان آنهـا بـدان کـار مخصوص گردانیـده است، توفیق رفتار صـحیح به او عطا می فرمایـد و به الهام خویش او را مددی رساند، زیرا که رحمت خداوند همه چیز را فرا گرفته و بر چنین امری نیز احاطه دارد.»

۴- معجم الادبا، ج۴، ص ۲۱۰.

فَإنَّ العَلمَ عِلمان

فَمَکسُوبٌ و مطبوعُ

و لا یَنفَعُ مکسوبٌ

إذا لم یکُ مطبوعُ(۱)

ابوبکر، احمـد بن محمّد بن سـفیان بن یعقوب بن ابی الزرد زردی، جدِّ اعلای اوست. علاّمه زردی از احمد بن عبید بن ناصح روایت می کرد و ابـو بکر محمّـد بن ابراهیم بن مقری از وی روایت می نمـود. وی سـرانجام در مـاه شـعبان سـال ۳۳۸ه . ق از سرای فانی به سرای جاوید شتافت.(۲)

۱۱۹ ابو یوسف یعقوب اسفراینی (م. ۴۸۸ یا ۴۹۸ ه.ق)

ابـو یوسـف، یعقوب بن سـلیمان بن داود اسـفراینی محـدّث، فقیه اصولی، ادیب، لغوی و شـاعر بود.(۳) از ابتـدای زندگی وی اطلاعی در دست نیست. ابو یوسف در جست وجوی دانش و سـماع حـدیث به شام و عراق سـفر کرد و ساکن بغـداد شد. وی دانش فقه را نزد قاضـی ابـو طیّب طـبری، که از شـاگردان ابـو اسـحاق اسـفراینی بـود، آموخت. ابویوسف، مردی فقیه بود و به اصول اشعری، معرفتی نیکو داشت.

ابو یوسف پس از تحصـیل علم به روایت حدیث پرداخت چنان که ابو سـعید در ذیل از او یاد کرده و تفلیسـی نیز از او حدیث نقل نموده است. او در زمره شاگردان ابو یوسف به

شمار است. وی ازخط نیکویی بر خوردار بوده است.(۴)

دکتر عبدالحسین زرین کوب در توصیف وضعیّت علمی نظامیّه بغداد نوشته است: «این مدرسه هم کتابخانه ای مرتب داشت و هم بیمارسـتان... تنوّع ذخایر آن (کتابخانه بغـداد) هم موجب می شـد که کتابـدارانش از بین ادیبان نام آور انتخاب شوند. ادبا بدان سـبب که غالبا از هر علمی بهره هایی حاصل می کردند برای کار کتابداری، آمادگی بیشتر نشان می دادند. در واقع یک کتابدار نظامیّه - نامش ابو یوسف [اسفراینی]متوفی

ص:۱۰۰

۱- میرزا محمّد باقر خوانساری اصفهانی، روضات الجنّات فی احوال العلماء والسادات، ج۱، ص ۲۳۱.

۲- انساب، ج۶، ص ۲۸۱.

۳- تاریخ نیشابور، مقدمه، ص ۱۳۰؛ فوات الوفیات، ج۴، ص ۳۳۶ - ۳۳۵.

۴- جمال الدین اسنوی، طبقات الشافعیه، ج۱، ص ۸۴-۸۲؛ تاج الدین سبکی، طبقات الشافعیه الکبری، ج۵، ص۳۵۹؛ اسماعیل پاشا بغدادی، هدیه العارفین، ج۲، ص۵۴۵.

(۴۹۸ه . ق) خود ادیبِ پُرمایه ای به شمار می آمد.»(۱)

بنا به گفته یاقوت حموی، ابو یوسف اسفراینی، مدّتی خازنی دارالکتب نظامیّه بغداد را بر عهده داشت و در این سمت بود تا در سال ۴۹۸ه . ق در گذشت و محمّد بن احمد ابیوردی (م. ۵۰۷ ه .ق) جانشین وی گردید.(۲)

ابو یوسف اسفراینی، آثار ارزنده ای را تألیف کرده است:

۱ - شرائط الخلافه.

۲ - محاسن الأدب واجتناب الَّریب یا محاسن الآداب.

۳ - بدائع الأَخبار و روائع الأَشعار

۴ - قلائد الحکم و فرائد الکلم علی بن ابی طالب.

۵ - سیر الخلافه (= سیرالخلفا)

۶ - المستظهری در امانت(۳).

۷ - الفوائد والقوائد : مجموعه ای است از کلمات قصار حضرت علی علیه السلام نسخه ای از آن در کتابخانه مروی تهران نگهداری می شود، که محتملاً از خطوط اواخر قرن ششم هجری است.(۴) اسنوی، تاریخ وفات ابو یوسف اسفراینی را ۲۰ ذی القعده سال ۴۸۸ ه .ق ذکر کرده امّا سبکی سال ۴۹۸ ه .ق را ترجیح داده است.(۵)

۱۲۰ ابوالحسن علی فندورجی اسفراینی (۴۸۹ – ۵۴۹ ه .ق)

ابوالحسن، علی بن نصربن محمّد بن عبدالصمد فندورجی در سال ۴۸۹ ه .ق در آبادی فُنْدُورَج (معرب فُنْدُورَه)، که دیهی است از اسفراین در نواحی نیشابور، متولّد

شد. وی سپس به اسفراین آمد و در این شهر سکونت کرد. فندورجی، دانشی وافر و

معرفتی تمام در علم لغت، ادب، خط وبلاغت داشت و دارای اشعاری ملیح و پسندیده و

ص:۱۰۱

۱- فرار از مدرسه، ص ۵۶.

۲- معجم الادبا، ج۱۷، ص ۲۳۷ - ۲۳۴.

۳- معجم المؤلفین، ج۱۳، ص ۲۴۹ به نقل از ابن عبدالهادی، کتاب فی تراجم رجال، ج۱، ص ۱۱۲؛ بروکلمان، تاریخ ادب

العربی، ج ۱، ص ۳۵۱،۵۹۴.

۴- ابن یوسف شیرازی، فهرست کتابخانه سپهسالار، ج ۲، ص ۱۴۷.

۵- طبقات الشافعیه، ج ۱، ص ۸۴؛ طبقات الشافعیه الکبری، ج ۵، ص ۳۹۵.

نثر نیکو بود و نیز ید طولایی در کتابت رسایل داشت.

در سال ۵۲۸ه . ق وارد بغداد شد. مدّتی در آن جا اقامت کرد و از دانشـمندان و فضـلای بغداد بهره گرفت. سـپس به خراسان بـاز گشت و کتابهـایی در بـاره دیوان وزارت تـألیف کرد.(۱) بـه گفتـه سـمعانی، او کتب را در دیـوان وزیر و سـلطان انشـا می کرد.(۲) وی از خواص وزیر طـاهر بن فخر الملک [بن نظام الملک وزیر سـلطان سـلیمان سـلجوقی] بود و کاتب دیوان سـلطان گردید. ابوالحسن در نیشابور ازعبدالغفار شیروی (= عبدالغفار محمّد بن الحسین(۳) شیروی) و غیره سماع حدیث کرد.(۴)

فُنْدُورجی اسـفراینی، اشعار عربی را نیکو می سرود. سمعانی، اشعاری را از وی آورده و گفته است که شعرش را در اسفراین و مرو و بلخ از گفته خود وی نوشته ام.(۵)

ابن اثیر، جریـان قتل وی را در حوادث سال ۵۴۹ ه .ق ثبت کرده است: «هنگـامی که به سال ۵۴۹ غزها به اسفراین حمله و این شهر را خراب کردند و کشـته های زیادی از اسـفراینیان بر جای گذاشـتند. از جمله کسانی که به قتل رسـید، ابوالحسن نصربن احمد فندورجی بود.»(۶) فندورجی، که شوق دیدار اسـفراین و اسـفراینی ها را داشـته [و ظاهرا مدّتی در اسـفراین نبوده است] این اشعار را سروده است:

سقی اللّه فی أرض اسفرایین عُصْبَتِی

فَما تَنْتَهِی الْعُلیاءُ اِلاّ إِلَیْهِمُ

و جَرَّبْتُ کُلَّ النّاسِ بَعْدَ فِراقِهِمْ

فَمَازِدتُ اِلاّ فَرطَ ضَنٍّ عَلَیهِمُ(۷)(۸)

۱۲۱ ابوالفتح محمّد اسفراینی «ابن معتمد» (۴۷۴ – ۵۳۸ ه .ق)

شیخ محمّد بن فضل بن محمّد بن معتمد، امام شافعی، واعظ، صوفی، متکلم اصولی

۱- معجم الادبا، ج۱۵، ص۹۸؛ سمعانی، انساب، ج ۱۰، ص۲۴۸.

۲- انساب، ج ۱۰، ص ۲۴۸.

۳- عبدالکریم سمعانی، التحبیر، ج ۱، ص۵۹۶ – ۵۹۵.

۴- انساب، ج ۱۰، ص۲۴۹.

۵- عزالدین ابن اثیر، کامل، ج ۱۱، ص ۱۸۲.

۶- معجم الادبا، ج۱۵، ص۹۸، معجم البلدان، ج ۱، ص۱۷۷.

۷- معجم الادبا، ج۱۵، ص۱۰۸ – ۹۸.

۸- ترجمه : (خداونـد خانـدان و دودمـان مرا در اسـفراین سـیراب فرمایـد بزرگواری و برتری جز به ایشان ختم نمی شود. تمام مردم را بعد از دوری از آنان آزمودم، بمن چیزی نیفزود، مگر محبّت قومم).

ابوالفتح یا ابوالفتوح اسفراینی به سال ۴۷۴ ه .ق در اسفراین زاده شد. وی مردی بسیار دانشمند، فصیح، سخندان، بدیهه گوی و خداجوی بود و به مال و منال دنیا هیچ توجهی نمی کرد. ابن معتمد از جوانی دنبال تحصیل علم رفت. در نیشابور از ابوالحسن مداینی و

در همدان از شیرویه بن شهردار و دیگران سماع حدیث کرد. حافظ ابن عساکر و ابن سمعانی و دیگران از وی روایت کرده اند. ابن عساکر گفته است که وی در فصاحت و حاضرجوابی در هنگام ایراد خطابه، برترین فردی بود که تاکنون دیده ام. وی دارای سلامتی درعقیده و سجایای کریمه خصال حمیده و بی توجّه به صاحبان مقامات عالیه بود، و به ارشاد خلق و بذل نفس در یاری دادن حقّ روی می آورد و در دین استوار بود. ابن سمعانی و ابن نجّار، وی را به سخندانی و نکته پردازی و شیرین بیانی ستوده اند. ابوالفتح اسفراینی از برجستگان مذهب اشعری در عصر خویش بود. در تصوّف، گامی استوار و سخنی ظریف و دقیق دارد.(۱)

ابن معتمد اسفراینی به سال ۵۱۵ یا ۵۱۶ ه .ق به بغداد رفت و در رباط شیخ الشیوخ منزل کرد و در مدرسه نظامیّه بغداد به وعظ پرداخت و آشکارا به طرفداری از شافعیه سخن گفت و مورد تأیید پیروان مذهب شافعی قرار گرفت؛ چنان که المُسْتَرْشدباللّه خلیفه

عباسی در مجلس وعظ او شرکت می کرد و وی را سلام می داد.(۲) چون ابوالفتح اسفراینی در حمایت مذهب اشعری به ایراد خطبه پرداخت، حنبلیان بر وی شوریدند. پس فتنه ها برخاست والمسترشد امر به اخراج ابوالفتح اسفراینی کرد. بنابراین، او تا روی کار آمدن

المقتضی، خلیفه عباسی از بغداد خارج شد؛ سپس بازگشت و در بغداد ساکن گشت.(۳)

در سال ۵۲۱ ه .ق ابوالفتح اسفراینی در حضور ابن صُدفه وزیر به طرفداری از اشاعره وعظ کرد و در نتیجه فتنه ها برخاست و خونها ریخته شد. بدین سبب ابوالفتح سنگسار شد و فقها به قتل وی فتوا دادند ولی قرار شد توبه و اسلام خویش را تجدید کند تا از کشتن وی درگذرند. بالاخره او را برای دومین بار از بغداد اخراج کردند. بنابراین، ابوالفتح اسفراینی عازم اسفراین شد.(۴)

۱- طبقات الشافعیه الکبری، ج۶، ص ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲.

۲- نوراللّه کسائی، مدارس نظامیه، ص ۱۷۳ به نقل از کاملِ ابن اثیر، ج۸، ص ۳۱۰.

۳- طبقات الشافعیه الکبری، ج۶، ص ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲.

۴- ابن جوزی، مرآه الزمان، ج۴، ص ۱۸۴، ۱۲۵.

بنا به گفته قزوینی:«ابوالفتح، مدّتی در بغداد بزیست، سپس تصمیم گرفت به خراسان برگردد. پیروان و دوستان بغدادی اش، خواهش و تمنّا کردند که از سفر به خراسان صرف نظر کند واز آنان دوری نجوید. وی در پاسخ گفت: شاید خدای تعالی در این سفر، قبر مرا درجوار مردی صالح قرار دهد. در بین راه خراسان، روزی که به بسطام رسید، پیک اجل سر رسید و درجوار شیخ بایزید بسطامی دفنش کردند.»(۱)

بنا به گفته سبکی : وی مبتلا به شکم درد شد و به سال ۵۳۸ در گذشت.(۲) ماه فوت او

رمضان یا ذی الحجه ذکر شده است.(۳)

حکایات و خوابهای زیادی از عرفا و بزرگان در باره آمدن ابوالفتح اسفراینی به بسطام و کرامات و ارتباط عرفانی و معنوی وی با بایزید بسطامی نقل کرده اند. سر دسته عارفان

زمان خویش، عیسی بن عیسی بسطامی، می گوید: «شبی در خواب بایزید را دیدم، فرمود: شیخ الشیوخ آمد؛ هنوز هیچ نیاسوده بود که بدورد حیات فرمود. من جای قبری داشتم، که در کنار مزار شیخ بایزید بسطامی بود. قبر آینده خود را به ابوالفتح اسفراینی

بخشیدم زیرا او را بدین جایگاه از خود، سزاوارتر دیدم.»(۴)

جماعتی از اهل بسطام حکایت کرده اند که متولّی مسجد ابویزید او را درخواب دید، در حالی که به او می گفت: فردا برادرم می آید و مهمان من است. پس زمان موعود، ابوالفتح اسفراینی آمد و پس از سه روز اقامت در بسطام در گذشت بنا به گفته سبکی، این خبر به گونه دیگری نیز نقل شده است.(۵)

ابوالفتح اسفراینی، کتابهای زیر را تألیف کرده است:

۱) بیان التقلب

۲) کشف الاسرار در تصوّف

۳) بثّ الاسرار

۴) کتابٌ فی الاصول

۱- قزوینی، آثار البلاد، ص۷۹.

۲- طبقات الشافعیه الکبری، ج۶، ص۱۷۲.

۳- ابن جوزی، همانجا؛ عمر رضا کحاله، معجم المؤلفین، ج۱۱ص۱۲۹.

۴- قزوینی، آثارالبلاد، ص۷۹.

۵- طبقات الشافعیّه الکبری، ج۶، ص۱۷۱.

۵) نثار القلب(۱)

ابن شاکر، ابیاتی از اشعار قاضی ابو یوسف اسفراینی را در فوات الوفیات آورده است، که ما به ذکر دو بیت آن اکتفا می کنیم:

انَّ الّذی قسم المعیشه بیننا

قد حضنی بالسّعی فی الافآقِ

متشتّتا لا استَقَرُّ بِبلْدَهٍ

فی کُلِّ یومٍ اُبتلی بفراقِ(۲)

۱۲۲ تاج الدین اسفراینی (م. ۶۸۴ ه.ق)

علّامه تاج الدین، محمّد بن محمّد بن احمد اسفراینی یا محمّد بن محمّد بن احمد بن سیف الدین اسفراینی، مشهور به فاضل اسفراینی از دانشمندان نحوی و لغوی قرن هفتم

هجری قمری است. از زمان تولد و چگونگی تحصیل وی اطلاع دقیقی به دست نیامد. امّا آثار ارزنده ای از وی باقی مانده که نسخ خطی چندی از آنها در کتابخانه های جهان

محفوظ است. فاضل اسفراینی در سال ۶۸۴ ه.ق در گذشته است.

آثار

۱) شرح مصباح مطرزی در نحو، به زبان عربی، که شرح مصباح ناصر مطرزی می باشد و «ضوء المصباح»(۳) یا «الضوءُ علی المصباح» نامیده شده است. نسخه های خطی این کتاب به شماره های ۶۲۸۷ و ۳۸۹۱ و ۴۴۴۸ در کتابخانه آستان قدس رضوی بخش خطی محفوظ است و در سال ۱۸۵۰ میلادی این کتاب در لکنهو هندوستان به طبع رسیده است.

۲) فاتحه الاعراب باعراب الفاتحه.

۳) لب الألباب فی عللم الاعراب(۴)، که به دستور شمس الدین صاحب دیوان نوشته

۱- معجم المؤلّفین، ج۱۱، ص۱۲۹.

۲- محمّد بن شاکر کتبی، فوات الوفیات.

۳- معجم المطبوعات، ج۱، ص۴۳۶.

۴- معجم المؤلفین، ج۱۱، ص۱۸۰ به نقل از جلال الدین سیوطی، بغیه الوعاه، ۹۴، اسماعیل پاشا بغدادی، هدیه العارفین، ج۲ ص ۱۳۴؛ بغدادی، ایضاح المکنون، ج۲، ص ۱۵۳؛ حاجی خلیفه، کشف الظنون، ص ۱۵۴۶، ۱۵۴۵؛ الذریعه، ج۱۸، ص ۲۸۳ و Minga na: Catalogue of a arabic Manuscripts ۹۷۵, ۹۷۶, Brocklman, ۹, I: ۲۹۵, ۲۹۷, S,I:۵۲۰

شده است.(۱)

۴) اللبـاب فی النحو(۲) مشـتمل بر مقـدمه و چهـار قسـم اسـت که مقـدمه در تصـریف کلمه، قسم اول در اعراب، قسم دوم در معرب، قسـم سـوم درعوامـل و قسـم چهـارم در مقتضـی اِعراب اسـت، کـه در تاریـخ ۲۰ رمضـان سال ۸۸۴ ه .ق تحریر شــده است.(۳)

۱۲۳ فضل اللّه اسفراینی

فضل اللّه بن عثمان بن محمّد اسـفراینی از دانشمندان و مؤلّفان اسفراین است. در باره سال تولد و وفات و چگونگی زندگی و تحصیلات وی اطلاعی به دست نیامد. تنها مدرک و سند به دست آمده در باره وی نسخه ای از شرح ابیات عربی کلیله و دمنه است که در کتابخـانه ملّی پـاریس نگهـداری می شود و مؤلفش، فضـل اللّه بن عثمان بن محمّـد اسـفراینی، آن را به نام ربیب الدوله والدین افتخار خراسان «ابوالحسن علی مستوفی» مزیّن کرده است.

ص:۱۰۶

۱- الذریعه، ج۱۸، ص ۲۸۳، ش ۱۲۰.

۲- نسـخه هـای خطی این کتاب به شـماره های ۳۹۰۲ و ۱۳۹۲۵ که اولی تحریر سـال ۸۳۱ ه .ق و در سـال ۱۱۴۵ ه .ق توسط نادرشاه افشار به کتابخانه آستان قدس رضوی وقف شده است.

۳- محمود فاضـل فهرست نسـخه هـای خطی کتابخانه دانشـکده الهیات و معارف اسـلامی مشـهد، ج۲، ص۴۳۶؛ نسخه خطی شماره ۱۲۸۷ کتابخانه الهیّات و معارف اسلامی مشهد.

نویسندگان

۱۲۴ سعدالدین اسفراینی (م. بعد از ۷۸۱ ه.ق)

سعدالـدین، محمّـد بـن عمر بن محمّـد بن علی اسـفراینی مکّی، مردی فاضـل و از علمـای قرن هشـتم هجری است. سـعدالدین اسفراینی، اخبار مکّه ابوالولید ازرقی را

خلاصه کرده و آن را زُبده الأعمال و خلاصه الأفعال نام نهاده است. اسـفراینی در مقدمه این کتاب می گوید: «... امّا بعد، این رساله ای است مشـتمل بر فضیلت مکه، خدایش شریف بداراد، و چگونگی ساختن کعبه... آن را مختصر کردم، از تاریخ مکه و ساختمان آن، کعبه و اهمیّت و عظمت آن، از کتابی که حافظ ابوالولید، محمّد بن عبداللّه بن ابی

الولید غسّانی ازرقی شافعی مکّی جمع کرده است.

پس از این که از قرائت آن بر شـریف ابی الیمن محمّـد بن احمـد بن قاسم بن عبـدالرحمان بن ابی بکری عمری قرشـی شافعی مکی حوازی در مسجدالحرام برابر «ناودان» فارغ شدم. در سیزدهم صفر مختوم به خیر و ظفر.»(۱)

اسـفراینی درباره این کتاب می افزایـد: در سال ۷۶۲ ه .ق برای آن که تـذکره ای برای خودم باشـد و وسـیله رغبت طالبان قرار گیرد آن را زبده الاعمال وخلاصه الافعال نام

گذاردم و آن را در دو فصل مرتب کردم: اول در فضـیلت کعبه، که دارای ۵۴ بخش است و دوم در فضیلت مدینه، که در ۲۵ بخش آمده است.

معجم المؤلفین به نقل از کشف الظنون، ص ۳۹۰، تاریخ وفات وی ۵۸۱ ه .ق آمده است.(۲)

۱- ابوالولید ازرقی، اخبار مکه، تحقیق رشدی صالح ملحس، ترجمه وتحشیه دکتر محمود مهدوی دامغانی، ص ۱۶ و ۱۵.

۲- هدیه العارفین، ج۲، ص۱۰۵.

سعدالدین اسفراینی علاوه بر تلخیص تاریخ مکّه، ازرقی، احادیثی را نیز در فضایل حج بر آن افزوده است.(۱)

امّا به نظر می رسد ۷۸۱ ه .ق صحیح باشد، زیرا اسفراینی تا سال ۷۶۲ ه .ق مشغول تلخیص، تاریخ مکه بوده است.

۱۲۵ عصام الدین اسفراینی (م. ۹۴۳یا ۹۵۱ ه .ق)

عصام الدین، ابراهیم بن محمّد بن عربشاه اسفراینی، ادیب، فاضل، متکلّم، منطقی، اشعری اصول و حنفی فروع بود. وی در اسفراین به دنیا آمد. از تاریخ ولادت او اطلاعی در دست نیست.عصام الدین از شاگردان عبدالرحمان جامی به شمار می رود و به «ملّاعصام» معروف است.(۲) ملّاعصام در ادبیات عرب، تفسیر قرآن، فلسفه و منطق دستی توانا داشت. به گفته بدوانی: «ملّاعصام الدین اسفراینی در وادی عربیّت سر آمد بوده، وی بر سوره محمّد صلی الله علیه و آلهتفسیری نوشته که حال او از آن معلوم می شود.»(۳)

او نبیره دختری مولانا عصام الدین خوافی، صدر استاد سلطان محمود میرزا، بود. به گفته خواندمیر: «مولانا عصام الدین ابراهیم اسفراینی به لطف طبع وحدّت ذهن و تکمیل علوم محسوس و معقول و مهارت در فنون مفهوم و معقول، سرآمد علمای عالی شأن است و از زمان خاقان منصور به کمال اشتغال نموده به این مرتبه ترقی فرمود و در مدرسه شریفه شاهرخ میرزا مدرس گشته، ابواب افاده بر روی روزگار طلبه بگشود و در ماه رجب سنه ۹۲۶ ه .ق به واسطه حدوث بعضی از امور از دارالسلطنه هرات به بخارا شتافت و در آن ولایت متوطن شد واز وفور انعام و احسان عبیداللّه خان بهروز گردید.»(۴)

عصام الدین ابراهیم اسفراینی از بزرگان علمای هرات در زمان سلطان حسین بایقرا بود. وی پس از استیلای ازبکان به بخارا رفت و عبیداللّه خان ازبک وی را بسیار گرامی

داشت.او در آن جا به تدریس مشغول شد و برای رباعیی که عبیداللّه خان سروده بود،

۱- معجم المؤلفین، ج ۱۱، ص۹۳.

۲- مدرس تبریزی، ریحانه الادب، ج۴، ص ۱۴۰، ۱۴۱.

۳- عبدالقادر بدوانی، منتخب التواریخ، ج ۲، ص ۱۸۷.

۴- خواندمیر حبیب السیر، ج۴، ص۳۵۸.

۶۵۶ معنا نوشت.(۱)

ملّاعصام در طول مدّت تدریس خود شاگردان بسیاری تربیت کرد و آثار ارزنده ای از خود به یادگار گذاشت؛ لذا مورخان و تذکره نویسان او را از علمای خراسان و ماوراءالنهر

بر شمرده اند؛(۲) از جمله شاگردان وی ابوالفتح حسینی (م. ۹۷۶ ه .ق) متکلم و فقیه امامی است که در ماوراءالنهر، نزد اسفراینی دانش آموخت.(۳)

از آغاز نسخه خطی حاشیه تفسیر بیضاوی ملّاعصام بر می آید که وی به سال ۹۴۳ ه .ق در گذشت.(۴)

آثار بسیار ارزشمندی از عصام الدین اسفراینی باقی است که از عمق دانایی حکایت می کند؛ این نوشته ها عبارتند از:

۱ - منطق (فارسی)(۵)

۲ - میزان الادب (در صرف و نحو و بیان و غیرها)

۳ - بیان النسب بین القضایا

۴ - تقسیم القضیّه

۵ - الاستعارات البدیعه

۶ - اطول شرح تلخیص مفتاح خطیب دمشقی است که در مقابل شرح تفتازانی «اطول» نامیده است.

۷ - شرح شافیه ابن حاجب در تصریف

۸ - شرح شمایل ترمذی

۹ - حاشیه تفسیر بیضاوی (نسخه خطی شماره ۴۳۹۳ کتابخانه مجلس شورای اسلامی)

۱- نفیسی تاریخ نظم و نثر در ایران، ص ۷.

۲- غلامرضا ریاضی، دانشوران خراسان، ص ۳۲۳.

۳- احمد بن حسین قمی، خلاصه التواریخ، ج۱ ص۵۶۱؛ کحاله، ج۴، ص ۳۷۵، ۳۷۶،۳۷۷.

۴- عصام الدین اسفراینی، حاشیه تفسیر بیضاوی، نسخه خطی شماره ۴۳۹۳ کتابخانه مجلس شورای اسلامی.

۵- تعداد بیش از ۱۳ نسخه خطی از آثار عصام الدین اسفراینی در بخش خطی کتابخانه آستان قدس رضوی به شماره های

۸۱۴۴، ۸۱۴۵، ۱۰۳۷ – ۶۲۷۰، ۱۳۰۴۵، ۴۰۵۵، ۱۰۶۲، ۳۹۶۹، ۵۷۴۵ – ۱۱۸۴، ۳۹۵۱، ۷۰۶۲، ۱۲۷۹۲، محفوظ می باشد.

۱۰ – حاشیه شرح عقاید نسفیه تفتازانی

۱۱ – حاشیه کبری سیّد شریف جرجانی

۱۲ – حاشیه تحریرالقواعد المنطقیه

۱۳ – حاشیه شرح جامی

۱۴ – تفسیر سوره محمّد صلی الله علیه و آله

۱۵ – حاشیه انوار التنزیل بیضاوی (نسخه خطی شماره ۱۹۳۳ کتابخانه مجلس شورای اسلامی و نسخه خطی شماره ۴۷۴۹ کتابخانه آخوند همدانی.

۱۲۶ ملّاعصام عبدالملک اسفراینی (۹۷۸ – ۱۰۳۷ ه.ق)

عبدالملک بن جمال الدین بن صدرالدین بن عصام الدین عصامی اسفراینی مشهور به «ملاعصام» در سال ۹۷۸ ه.ق در مکه به دنیا آمد. محبّی، ماده تاریخ ولادت وی را «نِعْمَ المولودُ ذا» ثبت کرده است. ملّاعصام از پدر و عمویش قاضی علی بن صدرالدین مشهور به حفید وعبدالکریم بن محبّ الدین قطبی و سیّد علّامه محمّد مشهور به میرپادشاه و شیخ عبدالرئُوف مکّی درس آموخت و امام محمّد علی بن علان و قاضی تاج الدین مالکی و عبداللّه بن سعید باقشیر و علی بن جمال و خطیب احمد البری مدنی و

دیگران از او دانش آموختند. ملّاعصام در تدریس، توفیق زیادی یافت ومشهور شد و در تحقیق و پژوهش به حدّ عالی رسید. بعضی از دانشمندان معاصر وی اعتراف کرده اند که روزگار، چونان امام الحرمین عبدالملک اسفراینی ندیده است.

ملّاعصام، در ادبیات عرب و صرف و نحو و شعر و عروض و قافیه به درجه اجتهاد رسید. وی در حدود ۶۰ اثر که برخی از آنها در هدیه العارفین آمده است. آقا بزرگ

تهرانی، او را در ردیف شعرای اسفراین آورده است؛ نیز دیوان شعری به عربی داشته، که ابیاتی از آن در خلاصه الاثر ثبت است. آثار دیگرش عبارتند از:

۱ – شرح، شرح الشذور ابن هشام در نحو

۲ – شرح ارشاد، در نحو

۳ – حاشیه بر شرح القطر للمصنّف

۴ – شرحی بر خزرجیه

۵- حاشیه بر شرح قواعد شیخ خالد(۱)

۶ - شرحی بر منظومه شمنی در اصول حدیث

۷ - منظومه الغاز النحویه و شرح آن

۸ - بلوغ الارب من کلام العرب

۹ - شرحی بر رساله استعارات سمرقندی کبیر

۱۰ - شرحی بر رساله استعارات سمرقندی صغیر

۱۱ - شرح ایساغوجی

۱۲ - شرح الکافی در عروض و قوافی

۱۳ - التسهیل در عروض

ملّاعصام فقط به اقرا و تدریس و تصنیف و تألیف مشغول بود و او را همدم و مونسی نبود، از این رو تألیفاتش از شروح مفید و متون متین به ۶۰ عدد رسید و لقب خاتمه المحقّقین یافت. وی در زمره ارباب فضل و یقین و زهد و صلاح و تقوا به شمار است.

قاضی تاج الدین مالکی، خطاب به ملّاعصام اسفراینی سؤالاتی منظوم سروده و ملّاعصام آن را پاسخی منظوم داده است.

این ابیات از ملّاعصام اسفراینی به عنوان نمونه نقل می شود

أهدی لمجلسه الکر

یم فرائدا تهدی الیه

کالبحر یمطره السَّحاب

و ماله فضل علیه

ملّاعصام اسفراینی سرانجام در مدینه منوّره در سال ۱۰۳۷ ه .ق چشم از جهان فروبست و در بقیع مدفون گشت.(۲)

۱۲۷ شیخ حسین عصامی اسفراینی (م. ۱۰۷۴ ه .ق)

او برادر شیخ شرف الدین یحیی بن عبدالملک العصامی است. شیخ حسین، مردی ادیب بود. وی مقامات حریری را از حفظ

داشت. ابن معصوم در شرح احوال وی متنی

ص:۱۱۱

۱- سـلافه العصر، ص ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴؛ محبّی، خلاـصه الاثر، ج۳، ص۸۶ - ۸۷ - ۸۸؛ بغدادی، هدیه العارفین، ج۱، ص۶۲۸؛ الذریعه، ۳ق، ج۹، ص۷۸۵؛ معجم المـؤلفین، ج۶، ص۱۸۱؛ فهرست الخـدیویه، ص ۳/۱۷۸؛ فهرست دارالکتب المصـریه، ج۲، ص ۹۹ - ۱۳۷؛ تاریخ الادب العربی، ج۱۱، ص ۳۸۰ - ۵۱۳.

۲- سلافه العصر، ص ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴.

العصامی

شیوا به زبان عربی به رشته تحریر درآورده و چند بیت از اشعار شیخ حسین اسفراینی را که برای سیّد محمّد کبریت المدنی سروده، بر آن افزوده است:

جمعت فی رحله انشأتها ادبا

و کان من قبل فیه ای تشتیت

وَقَد اقرّ لک الراوون حین بدت

تمیس فی حلتی درٌّ و یاقوت

لا تعجبوا ان جلت عنکم غیاهبکم

فانّها جذوهٌ من نار کبریت(۱)

بنا به گفته آقا بزرگ تهرانی، شیخ حسین اسفراینی و برادرش شرف الدین یحیی، بعد از مرگ پدرشان ملّاعصام در مدینه منوره ساکن شدند.(۲)

۱۲۸ شیخ شرف الدین یحیی اسفراینی (م. ۱۰۷۴ ه.ق)

شیخ شرف الدین، یحیی بن عبدالملک بن جمال الدین بن صدرالدین بن عصام الدین اسفراینی، ادیب و شاعر قرن یازدهم هجری است. وی د رمکه متولد شد. او دست پرورده پدر بزرگوارش ملّاعصام اسفراینی است. ابن معصوم در سلافه العصر، شرح حال

او را به نیکوترین وجه با تعبیراتی همچون «أنموذج النجباء من معاشرالادباء» معرفی کرده است. محمّد امین بن فضل اللّه محبّی در خلاصه الأثر فی اعیان القرن الحادی عشر او را در زمره بزرگان و برجستگان قرن یازدهم هجری ذکر کرده و ابیاتی ازاشعارش را شاهد آورده است.

شیخ شرف الدین سرانجام در ربیع الاول سال ۱۰۷۴ ه.ق در مدینه، در گذشت و در جوار پدر بزرگوارش در قبرستان بقیع به خاک سپرده شد.(۳)

۱۲۹ عبدالملک بن حسین بن عبدالملک العصامی (م. ۱۱۱۱ ه.ق)

وی از دانشمندان و مورخان قرن یازدهم هجری است، شرح احوال جدّ، پدر و عمویش در این اثر به طور جداگانه آمده است. پر واضح است که وی در خانواده ای که مهد علم و دانش بوده، پرورش یافته است. پدرش او را به نام پدر بزرگوار خود، امام

۱- سلافه العصر، ص ۲۷۶؛ خلاصه الاثر، ج۴، ص۴۷۲، ۴۷۳، ۴۷۴.

۲- الذریعه، ص ۳ ق ج۹، ص۷۲۵ شماره ۴۹۹۸.

۳- سلافه العصر، ص ۲۷۵ - ۲۷۲؛ خلاصه الأثر، ج۴، ص۴۷۴ - ۴۷۲؛ الذریعه، ۳ق ج۹، ص۷۲۵، شماره ۴۹۹۸.

الحرمین عبدالملک مشهور به ملّاعصام (۹۷۸ - ۱۰۳۷ ه .ق)، «عبدالملک» نامید. عبدالملک بن حسین عبدالملک اسفراینی در سال ۱۰۴۹ ه .ق در مدینه متولد شد و همان جا به تحصیل علم و دانش پرداخت. وی در سال ۱۱۱۱ ه .ق در گذشت. آثار باقی مانده از وی عبارتند از:

۱ - سمط النجوم العوالی (در تاریخ)

۲ - قید الأَوابد(۱)

۱۳۰ محقّق نوغانی

عبدالحسین بن محمّد حسین مشهور به «محقق نوغانی» از علمای بام و صفی آباد اسفراین است. او در حدود سی سال به تدریس علوم عربی پرداخت. نیز در منبر، خطبه های نهج البلاغه را به طرز پسندیده ای قرائت می کرد.(۲)

۱۳۱ شیخ محمود حلبی

شیخ محمود حلبی، فرزند غلامرضا از محدثان بام و صفی آباد اسفراین است. وی در بام اسفراین چشم به جهان گشود. از تاریخ وفات و چگونگی زندگی وی اطلاعی به دست نیامد.(۳)

۱۳۲ شیخ مرتضی عیدگاهی

شیخ مرتضی شهید عیدگاهی، فرزند شیخ عبدالکریم، از علمای بام و صفی آباد اسفراین است. وی در سال ۱۳۰۳ ه .ق در بام و صفی آباد تولد یافت.او در علوم دینی ماهر، در منبر یگانه و ممتاز و محل وثوق و اعتماد عموم بود.(۴)

۱- سلافه العصر، ص ۲۷۶؛ خلاصه الاثر، ج۴، ص۴۷۴ - ۴۷۲.

۲- غلامرضا ریاضی، دانشوران خراسان، ص ۳۲۳.

۳- دانشوران خراسان، ص ۳۲۴.

۴- دانشوران خراسان، ص ۳۲۴.

۱۳۳ شیخ حسین شکرانی

(۱۳۲۷ ه .ق - ۱۴۲۱ه . ق)

شیخ حسین شکرانی، فرزند ملارضا در سال ۱۳۲۷ ه .ق در روستای کوران اسفراین زاده شد. وی از دانشمندان و علمای معاصر اسفراین است. شیخ حسین، تحصیلات مقدماتی را در مدرسه فصیحیّه سبزوار در آبان ماه سال ۱۳۳۶ ه .ق آغاز کرد. وی در آن موقع ۹ ساله بود. و پس از سه سال در ادبیات عرب به کمال رسید. در این زمان، اشعار عربی حاج ملّاهادی سبزواری حکیم را از حفظ داشت و به همین دلیل از استادش یک سکّه طلا ـ و چندین مجلد کتب ارزنده جایزه گرفت. استادش آیه اللّه فقیه سبزواری چون شیخ حسین را دارای هوش سرشار یافت، طی نامه ای او را به علمای مشهد و تهران معرفی کرد. شیخ حسین بر این اساس مدّتی در مشهد به تحصیل علوم پرداخت و بنا به اظهارات خودش علاوه بر زبان عربی، تمام کتب سطوح خارج را نزد علمای طراز اول آن زمان از جمله آیه اللّه سیّد یونس اردبیلی، آیه اللّه میلانی، آیه اللّه فقیه سبزواری، حاج میرزاحسن آزاد منجیری و ... فرا گرفت. سپس برای ادامه تحصیل به تهران رفت و در مدرسه آقا محمود نزد آیه اللّه ابوالقاسم کاشانی (در کوچه پامنار تهران) و آیه اللّه چهل ستونی شاگردی کرد. شیخ حسین پس از آن به تدریس علوم پرداخت و در مدرسه علمیّه حاجی حسین در مشهد و بیشتر مدارس علمیّه آن حوزه به تعلیم و تربیت شاگردان همّت گماشت. وی بر اثر فشار و ستم رژیم پهلوی و به گلوله بستن علمای مشهد به اسفراین بازگشت و در روستای زرق آباد کُنج عزلت گُزید.

نگارنده به اتّفاق آقای احمد شاهد در تاریخ ۲۱/۸/۱۳۷۷ برای گفت و گو با این روحانی دانشمند عازم منزل وی شدیم. با این که بیش از صد سال از سنّ پربرکت وی گذشته بود هنوز این کتابها را از حفظ داشت: اشعار حاج ملّاهادی سبزواری به زبان عربی اعم از منطق وحکمت، دُرّه بحرالعلوم، معلقات سبعه، گلستان سعدی، اشعار

ص:۱۱۴

سیوطی و غالب شواهد اشعار عربی. شیخ حسین به سال ۱۳۱۳ه ش تأهل اختیار کرد که حاصل آن، سه پسر و سه دختر است. دیگر یادگارهای معنوی و آثار قلمی ایشان به شرح ذیل است:

۱ - عروس صحرا (تحریر سال ۱۳۹۷ه ق)؛ آن داستان دختری است از طایفه خودکانلو خراسان از بندار یک حسین آباد اسفراین تا باغ دکتر اسماعیل خان سامی راد از قریه کرک سملقان بجنورد در ۵۳ سال قبل.

۲ - کشف امامزاده کوران (نوشته سال ۱۴۱۲ ه .ق / ۱۳۷۰ ه ش)

۳ - تذکره اعلام المتقین فی رجال اسفراین

۴ - شناخت تاریخی جامعه شناسی اتکان(ادکان) اسفراین

۵ - ترجمه اسرارالعرفان ملّااسماعیل عارف روئینی اسفراینی

۱۳۴ قدرت اللّه روشنی زعفرانلو

(متولد ۱۳۱۲ه ش)

استاد قدرت اللّه روشنی زعفرانلو، از دانشمندان و مترجمان و خراسان شناسان معاصر ایران است. وی به سال ۱۳۱۲ش در روستای پرتان اسفراین چشم به جهان گشود. پدر وی محمّد ابراهیم خان روشنی زعفرانلو در آغاز دوره پهلوی حاکم قوچان و شیروان بود و مادرش بی بی قمر روشنی زعفرانلو نام داشت.

روشنی از چهره های شاخص محافل علمی و تاریخی ایران است. بزرگ منشی، ایران دوستی، فرهنگ پروری، نوع دوستی و تواضع از خصوصیات اخلاقی بارز این دانشمند فرزانه است. از این رو، استاد روشنی، تکیه گاه و راهنمایی ارزشمند برای پژوهشگران اسفراینی است، و محفل او کانون امیدواری و دلگرمی اهل دانش است.

روشنی اصالتا کُرمانج و از بزرگان ایل زعفرانلوست. او را در زمره کُردشناسان و

دانشمندان کُرد زبان ایران می توان به شمار آورد.

روشنی، تحصیلات ابتدایی را در اسفراین و دوره متوسطه را در مشهد تمام کرد. هوش سرشارش او را به دانشگاه تهران هدایت کرد و در رشته زبان انگلیسی دانشگاه تهران به تحصیل پرداخت، سپس در اداره انتشارات و روابط فرهنگی دانشگاه تهران شروع به کار کرد واز سال ۱۳۴۷ش در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران در پُست معاونت مشغول به کار شد.

روشنی در کنار مشاغل اداری، به ترجمه از زبان انگلیسی کوششی تمام داشت و از این طریق خدمتی شایان به فرهنگ ایران زمین کرد. وی با دو مجله راهنمای کتاب و

آینده همکاری مستمر داشت و مقالات ارزنده ای نیز در آنها به چاپ رساند.

منزل روشنی در تهران، کانون دانشمندان طراز اول ایران از قبیل زریاب خویی، فتح اللّه مجتبایی، ایرج افشار، منوچهر ستوده، محمّد تقی دانش پژوه، تکمیل همایون و

بسیاری از اندیشمندان نامی ایران است.

روشنی براساس علاقه ای که به زادگاه خویش دارد، اسفراین شناسی و خراسان شناسی را آغاز کرد و دراین راستا کتابها و مقالات پُرباری چاپ و منتشر ساخت.

روشنی زعفرانلو بنا به درخواست خود در مهر ماه سال ۱۳۵۹ بازنشسته شد، و در حال حاضر به اتفاق همسر دانشمند خویش خانم آذرمیدخت اخوّت که از اعضای کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران و از خانواده بزرگی است به تحقیق و پژوهش اشتغال دارد. تنها فرزند ذکور وی امیر حسام روشنی زعفرانلو است که در رشته پزشکی دانشگاه بندر عباس مشغول تحصیل است. نتیجه و حاصل سالها تلاش علمی این بزرگ مرد اسفراینی کتابها، مقالات و ترجمه هایی است به شرح زیر:

کتابها و ترجمه های چاپ و منتشر شده

– سفر نامه فرخ خان امین الدوله مخزن الوقایع نوشته حسین بن عبداللّه سرابی، به

کوشش قدرت اللّه روشنی زعفرانلو – کریم اصفهانیان، انتشارات اساطیر، چاپ اول ۱۳۶۱ش.

– اسناد و مدارک فرخ خان امین الدوله در پنج مجلد

- سه سفرنامه، هرات، مرو، مشهد، به اهتمام قدرت اللّه روشنی زعفرانلو، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۷ش.

- سفرنامه خراسان و کرمان، افضل الملک، به کوشش قدرت اللّه روشنی زعفرانلو، انتشارات توس، ۱۳۵۸ش.

- سفرنامه خراسان و سیستان، تألیف کلنل چارلز ادوارد بیت، ترجمه قدرت اللّه روشنی - مهرداد رهبری، سال ۱۳۶۵.

- سفرنامه های سهام الدوله بجنوردی، چاپ اول، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران - ۱۳۷۴ه . ش.

- سفرنامه کنتارینی، ترجمه قدرت اللّه روشنی زعفرانلو، انتشارات امیرکبیر

- امیر کبیر و دارالفنون، نوشته قدرت اللّه روشنی زعفرانلو، کتابخانه مرکزی دانشگاه

تهران، سال.

- دو سفرنامه کلات، انتشارات فرهنگ ایران زمین

- راپورت مملکت خراسان، سیاحت نامه حاجی محمّد میرزای مهندس در ارض اقدس، به کوشش قدرت اللّه روشنی، دفتر ششم میراث اسلامی ایران.

مقالات

- سمنگان در اسفراین، در کتاب نامواره دکتر محمود افشار، جلد ۳ ص ۱۲۸۴.

- دو جای تاریخی در اسفراین، در مجله آینده سال ۱۰، اسفند ماه ۱۳۶۳.

- دشت خوارزم در اسفراین، در نامواره دکتر محمود افشار.

- تپه های تاریخی بام و صفی آباد، در یکی قطره باران، بزرگداشت استاد فقید زریاب

خوئی.

- اسفراین - بلقیس، در کتاب «شهرهای ایران» به کوشش محمّد یوسف کیانی، جلد

دوم، جهاد دانشگاهی تهران، ۱۳۶۶.

- سدّ مهار یا بند مهار در اسفراین، در کتاب هفتاد مقاله تاریخی ج۱ بزرگداشت استاد فقید دکتر غلامحسین صدیقی، گرد آوری یحیی مهدوی - ایرج افشار، سال ۱۳۶۹.

- مقاله اسفراین، در دایره المعارف بزرگ اسلامی ج نهم.

- ترجمه چند مقاله (حرف ب) از دانشنامه جهان اسلام.

- طوایف کرد زعفرانلو، چهارمین کنگره تحقیقات ایرانی، شیراز ۱۳۵۳.

- مقاله ای برای شرکت در «همایش فرزانگان کرد» سنندج ۱۳۷۵.

- بزرگداشت حبیب یغمایی (یغما ۲۳) با همکاری دکتر ایرج افشار،

- شبکه ارتباطی راههای خراسان، اوّلین سمینار بین المللی جاده ابریشم، شهریور ماه ۱۳۶۹، تهران - مشهد.

- داستان کوتاه، در مجله وحید دوره چهاردهم، شماره پی در پی ۱۹۳ تیرماه ۱۳۵۵، ص ۲۳۲ - ۲۳۵

۱۳۵ ابوبکر یا ابو عبداللّه محمّد اسفراینی «ابن صفّار» (م. ۶۴۶ ه.ق)

ابوبکر(۱) یا ابو عبداللّه (۲) محمّد بن محمّد بن عمر بن صفار اسفراینی صوفی، مشهور به «ابن صفار»، شیخی صالح و اصیل بود. وی در دمشق سکونت گزید و صحیح مسلم را از

مؤیّد توسی سماع واز اوحدیث روایت کرد. نیز از زینب الشریعه و جماعتی دیگر سماع حدیث کرد.ابن صفار اسفراینی، قاری دارالحدیث علی بن صلاح بود.

اسفراینی با لحنی خوش قرآن تلاوت می کرد و بیشتر ساکنان دمشق به فیض می رسیدند.

زین العابدین فارقی، شرف فزاری، بهاءالدین ابن مقدسی، جلال الدین نابلسی قاضی و علاءالدین بن شاطبی از شاگردانش بودند و از او حدیث روایت کرده اند. وی پدر فقیه مجدالدین عبدالرحمان شافعی [اسفراینی] است. ابن صفار سرانجام در ذی القعده سال ۶۴۶ ه .ق در شمشاطیه چشم از جهان فرو بست.

۱۳۶ شیخ عمر صفّار اسفراینی

شیخ عمر صفار اسفراینی، امام، اجلّ زاهد عارف مکاشف، بزرگِ عصر و علاّمه عهد و صاحب کشف و صاحب ولایت و مقتدای خلق بود. وی به شیخ ضیاءالدین حاتمی جوینی مؤلفِ فرائدالسمْطَیْنِ ارادت داشته است و از مریدان او بوده است. شیخ عمر صفّار ابتدا در خدمت شیخ حاتمی جوینی کارها کرده و چند بار راه کعبه کوفته و مجاورت حرم نموده است. کرامات زیادی از او پدید آمده که در کتب نوشته شده است.

۱- سیراعلام النبلاء، تحقیق شعیب ارنووط، ج۲۳، ص ۲۵۸

۲- وفیات الاعیان، ج۶، ص ۳۹۳ - ۳۹۴.

شیخ حاتمی جوینی به شیخ عمر صفّار عنایات و توجّهات زیادی داشته است. گویند عمر صفّار اسفراینی فردی متموّل و املاك بسیار داشته است، با وجود این از دسترنج خود می خورده است. شاید این به خاطر عمل به گفته حضرت رسول صلی الله علیه و آله که فرموده است» «هرگز کسی غذایی بهتر از دسترنجش نخورده است.» باشد.

شیخ عمر صفّار چهار سال و هفت ماه پیش از پیر مرادش شیخ ضیاءالدین حاتمی جوینی درگذشت و در اسفراین مدفون است.(۱)

۱۳۷ استاد ابویعقوب اسفراینی «شیخ جنّی»

شیخ ابویعقوب اسفراینی از عارفان سده هفتم هجری است و به شیخ جنّی مشهور است. وی از مریدان شیخ ضیاءالدین جوینی به شمار می رود.(۲)

۱۳۸ شیخ عمر اسپنجی ارغیانی

شیخ عمر اسپنجی ارغیانی امام اجّل، از عرفای هفتم هجری است. وی از معاصران شیخ عمر صفار اسفراینی و استاد ابویعقوب اسفراینی «شیخ جنّی» است. وی در آبادی «اسپنج» از ولایت ارغیان به دنیا آمد و به آن جا منسوب است. شیخ عمر اسپنجی ارغیانی مردی زاهد و از دنیا بریده بود و به غایت پرهیزگار و نیکوکار و صاحب کرامات

بود. وی خرقه از دست حاتمی جوینی گرفت و مدّتها با شیخ حاتمی مصاحبت داشته است وی سرانجام در اسپنج چشم ازجهان فرو بست و در آن جا دفن است.(۳)

۱۳۹ شیخ رضی الدین علی لالا (م. ۶۴۲ ه.ق)

رضی الدین، علی بن سعید جوینی اسفراینی مشهور به رضی الدین علی لالا اسفراینی، از اقطاب صوفیّه و بزرگان سلسله کبرویه است. وی از اعاظم اولیاست. او عموزاده حکیم سنایی است. پدرش همراه حکیم سنایی، عزیمت کعبه کرد و در خسرو

۱- نجیب مایل هروی، در شبستان عرفان، ص ۸۵.

۲- نجیب مایل هروی، در شبستان عرفان، ص ۵۹.

۳- نجیب مایل هروی، در شبستان عرفان، ص ۸۷.

شیرگیر که از اعمال ولایت جوین است، کدخدا شد. شیخ رضی الدین علی لالا نیز در خسرو شیرگیر ولادت یافت.(۱) وی مردی متقی و موحد بود و در مجاهدت و بی آلایشی و ترک دنیا از برجستگان روزگار خویش بود. بنا به گفته ابن کربلایی: علی لالا با پای پیاده

بسیار سفر کرده و محضر ۳۱۳ تن از مشایخ بزرگ عصر خویش را درک کرد تا این که به مصاحبت نجم الدین کبری نایل آمد. تربیت او را مجدالدین شرف الدین بغدادی بر عهده داشت.(۲) علی لالا ابوالرضا بابارتن هندی را در هند دیده و محضر او را درک کرده است.(۳)

جامی در نفحات الانس نیز گوید: شیخ به صحبت بسیاری از مشایخ رسیده واز دست ۱۲۴ تن ایشان، که مکمل بوده اند، خرقه پوشیده و پس از مرگش ۱۱۳ خرقه از آن جمله از او باقی مانده است.(۴) قاضی نوراللّه شوشتری در وصف الحال او گوید: «خواجه اهل حال و لالای عترت و آل بود.»:

در بندگی تو آن که یکتاست

لالا علی، علی لالاست.(۵)

شیخ احمد ذاکر گورپانی از اقطاب صوفیه سلسله کبرویه، از شاگردان نام آور رضی الدین لالاست. وی شاگردان زیادی داشته، از جمله شیخ عبداللّه در ولایت نسا (که

دارای کرامات عالیه بوده و در کوهستانی در جانب کریستان می نشست). نیز نورالدین عبدالرحمان کسرقی اسفراینی از ارادتمندان رضی الدین علی لالاست.(۶) درویش محمّدهاشم در ولایت نامه اسلاف و اخلاف این سلسله را بیان کرده است:

شیخ نجم الدین کبری بعد از آن

راهنما و پیشوای سالکان

شیخ مجدالدین بغدادی مست

بعد نجم الدین شیخت با وی است

هم رضی الدین علی لالای مست

بعد مجدالدین شیخ و هادی است

بعد از ایشان شیخ احمد مقتداست

گور پا نیست لقب بدرالدجاست

۱- تذکره الشعراء، ص ۱۶۶.

۲- روضات الجنان، ج۲، ص ۵۹۳ - ۵۹۴.

۳- اصول تصوّف، ص ۲۳۴ - ۲۳۶.

۴- دولتشاه سمرقندی، همان جا.

۵- نفحات الانس، ص ۴۳۹.

۶- کاشف الاسرار، ص ۲۱ - ۲۴.

بعد ایشان هادی و مولاستی

عبدالرحمان کاسفراینیستی...(۱)

غلام سرور لاهوری، وفات و محل مرگ رضی الدین علی لالا را سال ۶۴۲ ه .ق در ادکان اسفراین ثبت کرده است.(۲) هر چند منابع در باب محل دفن وی اختلاف کرده اند امّا این قول مقرون به صواب می نماید زیرا شیخ بیشتر عمر خود را در اسفراین گذرانده و جانشین وی نیز شیخ احمد ذاکر گورپانی بوده است، که اکنون خانقاه وی در فاصله اندکی در غرب ادکان قرار دارد. امین احمد رازی نیز محل دفن وی را اسفراین ثبت کرده است.(۳) شادروان دکتر زرین کوب محل دفن رضی الدین علی لالا ـ را گورپان ذکر کرده است.(۴) این گفته دور از ذهن است، چون تنها شیخ احمد ذاکر گورپانی در خانقاه گورپان دفن است.

۱۴۰ شیخ احمد ذاکر گورپانی (۶۳۷ – ۶۶۹ ه .ق)

بدرالدجا(۵)، شیخ جمال الدین احمد گورپانی از عرفای بزرگ قرن هفتم هجری و از اقطاب سلسله کبرویّه است؛ او را سلطان الذاکرین گویند. وی در شوّال سال ۶۳۷ یا ۶۳۹ ه .ق در گورپان اسفراین به دنیا آمد. فضایل و کمالات وی بسیار بوده است. گورپانی از اصحاب شیخ رضی الدین علی لالا (م. ۶۴۲ ه .ق) و شیخِ شیخ نورالدین عبدالرحمان کسرقی اسفراینی (۶۳ – ۷۲۲ ه .ق) است. شیخ احمد گورپانی، طریق تصوّف را از شیخ علی لالا ـ آموخت و به نوبه خود، به دایره ارشاد شیخ نجم الدین کبری (م. ۶۱۸ ه .ق) و

شیخ مجدالدین بغدادی (م. ۶۱۶ ه . ق) پیوست.(۶)

از این که وی طیّ چه مراحلی به این درجه از عرفان رسیده، اطلاع دقیقی به دست ما نرسیده است امّا از گفته نورالدین عبدالرحمان کسرقی اسفراینی، که از مریدان وی و از

عارفان پر آوازه قرن هفتم و هشتم هجری بوده و سلسله نوریّه – اسفراینیّه در بغداد

۱- محمّد هاشم درویش، ولایت نامه، نسخه خطی شماره ۹۳۴۱ کتابخانه آستان قدس رضوی.

۲- غلام سرور لاهوری، خزینه الاصفیا، ج۲، ص ۲۶۷ – ۲۶۸.

۳- هفت اقلیم، ج۲، ص۲۹۶؛ نجیب مایل هروی، در شبستان عرفان، ص ۸۵.

۴- دنباله جستجو در تصوف ایران، ص ۱۰۴.

۵- ولایت نامه، نسخه خطی کتابخانه آستان قدس رضوی، شماره ۹۳۴۱.

۶- مقدمه کتاب، ص نه؛ روضات الجنان، ج۲، ص ۳۰۰.

منسوب بـه وی است، می تـوان تـا حـدودی اطلاعـاتی پیرامـون شخصـیّت علمی و عرفـانی اش بـه دسـت آورد. نورالـدین عبدالرحمان کسرقی در اثر عرفانی بسیار ارزنده خود کاشف الاسرار گفته است: «در مبدأ حالت، این ضعیف به کوی زهد فرو افتاده از

شراب مقامات مقرّبان و از ذوق مشارب مریـدان و شوق مشـتاقان بی خبر بود و در آن وقت در خدمت شـیخ احمد گورپانی – قـدس اللّه روحه العزیز – که این ضـعیف مرید خاصّ اوست، جماعتی درویشان بودند که شـیخ ایشان را به خلوت می نشاندی امّا چون این شـیخ مردی اُمّی و نیز کَلُّ اللسان بود، نفس این ضعیف منقاد ارادات او نمی شد، از بهر آن که این ضعیف را نظر به ظاهر حال آن بزرگ بود و آن مهابت ولایتی که آن پیر را در باطن

حال بود، این ضـعیف از قالب طلب می کرد امّا چون خداوند را در حقّ این ضـعیف کرامتی بود از جمله درویشان عزیز را که معروف است به پور حسن [عزّالدین پورحسن اسـفراینی عارف و شاعر قرن هفتم هجری] به سر وقت این ضعیف انداخت. پس آن عزیز، کـه سـعادتش دایم بـاد، سـخنی چنـد از شـیخ و طریقه او را شـرح کرد و از شـرایط ذکر وخلـوتی که ایشـان را بـود، حکایت گفت تا آن وسـیلتی شد که این ضعیف را داعیه ارادت شیخ برخاست و اثر او در دل پدید آمد، و این حال در ولایت اسفراین در دیهی بود که آن

را کسـرق گویند و بر کنار آن دیه بر شمال قبله خلوتخانه ای بود که آن معروف است به خلوتخانه شیخ ابو بکر کتانی – قدس اللّه روحه العزیز – پس این ضعیف با آن عزیز در آن

جا باز کشید...».(۱)

بنـا به نوشـته ابن کربلائی در کتـاب روضـات الجنان (تألیف در سال ۹۹۲ ه .ق): خصوصـیّت شـیخ احمـد گورپانی، تصوّف زاهدانه و خاموشی بود و روش ذکر قوی خفی(۲)

مشروط به(۳) نفی و اثباتِ او شهرتی داشت تا حدّی که مِنْ بعد در مکتب علی همدانی

۱- کاشف الاسرار، ص ۱۹ – ۲۱.
۲- ذکر خفی : آن است که نه در مقـام علم و نه شـهود، بلکه بی آگاهی نفس باشـد. به عبارت دیگر، ذاکر زبان سـر و سـر را ببندد؛ و گه غیبت بنده با غیبت حق موافق شود: «فاذا تَحَقَّقَتِ الاذکار فنی العبد و ذکره و بقی المذکور بصفاته».
۳- نفی : مقابـل اثبـات، در فلسـفه معـادل سـلب و مقابـل ایجاب است. نزد عارفان نفی صـفت بشـریت است و به اثبات، اثبات سلطان حقیقت اراده کرده انـد. زیرا که محو، ذهاب کلی بود ونفی کُلّ، جز بر صـفات نیفتد. زیرا در حال بقاء بشـریت، فنا در ذات صورت نگیرد. پس بایـد که نفی صـفات مـذمومه به اثبـات خصال محموده باشـد «یعنی نفی دعوی بود انـدر دوستی حق تَعـالی به اثبات سـعی.» و گفته انـد که «مراد از نفی، نفی اختیار بنـده باشـد به اثبات اختیار حقّ». سـید جعفر سـجادی، فرهنگ

اصطلاحات و تعبیرات عرفانی کتابخانه طهوری، چاپ سوم، سال ۱۳۷۵ش، ص۴۰۲، ۷۹۶.

[۷۱۳ – ۷۸۶ ه .ق ۷۱]او را [گورپانی را] مؤسس ذکر چهار ضربی(۱) می دانستند. در این باب چنین روایت شده است که : «در قریه جورفان [= گورپان] از اعمال اسفراین درختی است؛ وی در زیر آن درخت حضرت رسول صلی الله علیه و آله را دید که وی را تلقین ذکر چهار ضربی نموده [است]. قبل از آن درویشان خصوصا عزیزانی که مقیّد به سلسله کبرویّه بوده اند، ذکر، حمایل می فرموده اند.»(۲)

بنا به گفته جامی در نفحات الأُنس : «شیخ پس از مرگ پیر ارشادش [رضی الدین علی لالا (م. ۶۴۲ ه .ق)] تا سال ارتحال خود به مدّت ۲۷ سال به ارشاد خلایق اشتغال داشت. در نیاز به خدا واستغنا از ما سوی بی بدل بود؛ چنان که روزی شیخ سعدالدین حموی، عارف نامی و مرید کامل شیخ کبری به جورفان رسید و کسی را گسیل داشت و شیخ احمد را طلبید که مرا از باطن اشارتی شده تا همچنان که شیخ علی لالا برای تو اجازه نامه نوشته، من هم بنویسم.»(۳)

شیخ چون نیّت عزلت کرده بود پاسخ فرستاد: «من خدای تعالی را به اجازه نامه نخواهم پرستید.»(۴)

شیخ علاءالدوله سمنانی، این سخن شیخ احمد را بسیار تبجیل فرموده است.(۵) شیخ

۱- ذکر چهار ضربی: طریقه آن این است که :«کلمه طیّبه لااله الّااللّه را منقسم به دو قسم ساخته لااِلهَ را از جانب راست خود بر می آورند و اِلّااللّه را به جانب چپ، که دل در آن جانب است، فرود می آورند، و قاعده ذکر چهار ضربی گفتن آن است که سالک مربع نشیند و دستها را بر سر زانو بنهد و چشم بر هم نهاده از درون دیده نظر بر میان دو ابروی خود یا در میان حلقه های اللّه باید داشت و استحضار صورت شیخ نموده و کلمه لا را از بالای ناف بر آورد و کلمه اِلهَ را به جانب پستان راست فرود آورد و کلمه اِلّا را به سوی بالای سر آورد و کلمه اللّه را به جانب پستان چپ فرود آورد، با رعایت شدّ و مدّ کلمه اللّه را. و معنای کلمه را چنین به خاطر بگذراند که نمی خواهم هیچ چیز غیر از خدا، تا آلهه باطله أَفَرَأَیتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلهَهُ هَواهُ منفی گشته، باطن از کدورت آلهه صفات نفسِ اَمّاره مُصَفّا گردد و در خلوت ذکر خفی قوی به شرط نفی واثبات می باید گفت. و در فضیلت ذکر خفی مقتدایان رسایل مشحون به دلایل تألیف نموده اند.» ابن کربلایی، روضات الجنان، ج۲، ص۳۰۰ – ۳۰۴.

۲- روضات الجنان، ج۲، ص۳۰۰.

۳- نفحات الانس، ص ۴۳۸ – ۴۳۹.

۴- نفحات الانس، ص ۴۳۹.

۵- اصول تصوف، ص ۲۳۹.

تألیف کتابی نکرده و دفتری جمع نیاورده ولی کلمات عالی از وی منقول است؛ گوید، «مراقبه، کسی را روا بود که یک هفته نخورده باشد، چون آوازه پایی بشنود در خاطرش نیاید که این کس از برای من طعام می آورد.» این عبارت شیخ را غلام سرور لاهوری در خزینه الاصفیاء چنین نقل کرده است که: وقتی شیخ احمد یکی از مریدان را دید که

مراقبه کرده بود، کفش بیرون کرد و چند کفش محکم در پس گردن او بزد، مرید گفت: «مراقبه کرده ام، شیخ چرا رنجش می فرمایند؟» فرمود که: «مراقبه، کسی را روا باشد که

یک هفته طعام نخورده باشد، چون آواز پایی بشنود در خاطرش نیاید که این کس برای من طعام می آورد.»(۱)

در نسب شیخ احمد ذاکر در بعضی تذکره ها جوزقانی و جوزجانی و جورفانی یاد شده است؛ ضبط جوزقانی و جوزجانی ناشی از اشتباه کاتبان نسخ خطی و عدم شناخت این مکان جغرافیایی است؛ چنان که برخی از نویسندگان که در باب عرفان و تصوّف قلم زده اند، جورفان را جوزقان کرده اند به گمان این که منظور، جوزقانِ مشهد است؛ چنان که

احمد مجاهد در آثار غزالی(۲) و عبدالرفیع حقیقت(۳) مرتکب این خطا شده اند، در حالی که در کتب معتبر مثل روضات الجنان ابن کربلایی، به وضوح جورفانی ضبط شده است(۴) که معرّب گورپانی است و گورپان از آبادیهای جنوبی اسفراین است. خانقاه و غار عبادتگاه شیخ احمد ذاکر در گورپان مشهور است. استخری نیز به خطا جوزقانی ضبط کرده و نوشته است که جوزقان از آبادیهای مشهد است.(۵)

قدیمی ترین سندی که گواه مسلم صدق گفتار ماست، قصیده ای عرفانی است از ابوالمیامن نجم الدین محمّد بن محمّد ادکانی اسفراینی (م. ۷۷۸ ه .ق) به نام «حلیه الاولیاء» که زادگاه و جایگاه خانقاه شیخ احمد ذاکر گورپانی به «فارسی» در آن درج

ص:۱۲۵

۱- خزینه الاصفیا، ج۲، ص ۲۷۶؛ اصول تصوف، ص ۲۳۸؛ ماه طلعت عنقا، تذکره طلعت مجموعه نغمه های پراکنده، ص۱۶۶، ۱۶۷.

۲- احمد مجاهد، آثار غزالی، جدول سلسله ها.

۳- علاءالدوله سمنانی، خمخانه وحدت، ص ۲۱، وی به غلط شیخ احمد ذاکر گورپانی را جوزقانی همدانی ثبت کرده است و تاریخ وفات وی را نیز اشتباه نوشته است.

۴- روضات الجنان، ج۲، ص ۳۰۰.

۵- اصول تصوف، ص ۲۳۸.

شده و سلسله انتساب خرقه و تلقین شیخ به نظم آمده است:

این چنین گوید فقیر بی نوا ابن شرف

بوالمیامن کُنیت و نامش محمّد یاد دار

بر شمارم نام پیران طریقت یک به یک

تا ز من چون من نمانم این بماند یادگار

شیخ من بی شبهه رکن الدین علاءالدوله است

شیخ او دان نوردین حق به بغدادش قرار

شیخ او شیخ احمدونسبت ورا با«گورپان»

شیخ او دردل رضی الدین علی لالا نگار

شیخ او دان شیخ مجدالدین بغدادی و باز

شیخ اوخوان شیخ نجم الدین بوداوازکبار...(۱)

نسبت سلسله عرفانی شیخ احمد ذاکر گورپانی به حضرت ختمی مرتبت محمّد مصطفی صلی الله علیه و آله ختم می شود.

در تذکره اقطاب اویسی نیز وصفی زیبا از مقام و منزلت عرفانی و روحانی شیخ احمد ذاکر آمده است. در این اشعار به خطا جورفانی یا گورپانی به صورت «جوزجانی» آمده است:

بشارت داد حق بر جوزجانی[گورپانی

]که ای واقف به اسرار نهانی

تو چون احمد، دلیل راه مایی

دل اهل ولا را رهنمایی

چو بینی کشتی جانی به گرداب

پی آزادی اش چون نوح بشتاب

تو را دست و زبان و گوش ماییم

تو را در ساغر جان، جوش ماییم

تو چون نایی تهی از پای تا سر

تو را گه باده ایم و گاه ساغر

تو باشی کاروان سالار مقبل

درای حضرت حق در قوافل

به حقجویان نشانِ بی نشانی

سراج روشن این کاروانی(۲)

علاءالدوله سمنانی در خُمخانه وحدت، سلسله اقطاب طریقه ذهبیه کبرویه را به نظم بیان در آورده است و به شیخ احمد ذاکر نیز اشارتی دارد:

از پی او [علی لالا] شیخ احمد رهنماست

هادی عشاق کوی مرتضاست

جوقانش [جورفانش] بود جای لامکان

شد مکان آن ولی کامران(۳)

نیز در تذکره اقطاب اویسی به صراحت به جانشینی احمد گورپانی پس از فوت

۱- نجم الدین محمّد بن محمّد ادکانی، نسخه خطی شماره ۴۷۹۵ کتابخانه ایاصوفیا ترکیه؛ میکروفیلم شماره ۱۲۹ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران.

۲- تذکره اقطاب اویسی، ج۳،ص۳۰۷.

۳- خمخانه وحدت، ص ۲۴ - ۲۵.

رضی الدین علی لالا پیر مراد و شیخ گورپانی اشاره شده است:

چو لالا را سر آمد زندگانی

اشارت شد زحق برجوزجانی[جورفانی(1)]

و پس از این که شیخ جمال الدین احمد گورپانی درگذشت، شیخ نورالدین عبدالرحمان کسرقی اسفراینی عارف بزرگ جهان اسلام (۶۳۹ – ۷۱۷ه . ق)، که سلسله «نوریّه اسفراینیه» در بغداد به نام او توسط شاگردانش ادامه یافت، جانشین وخلیفه گورپانی شد طریقت کبرویه به وی منتهی گردید:

شیخ نورالدین که بود از اسفران

از پی احمد عَلَم زد درجهان

عبدِ رحمان، نام آن نام آور است

در طریقت، عبد مولا حیدر است(2)

در وصیّت امیر سیّد علی همدانی، در رساله ای منسوب به وی، سلسله انتساب خرقه و تلقین شیخ احمد ذاکر گورپانی بدین شرح آمده است:

«... الشیخ الذاکر احمد الجورفانی [گورپانی] و هو صحب الشیخ الکامل السایر رضی الدین علی لالا و هُوَ صحب الشیخ الشهید مجدالدین البغدادی و هو صحب الشیخ الامام العلامه سلطان المحدثین قطب المحققین مهبط الانوار الغیبیه معدن الاسرار القدسیّه نجم الحلق والدین المعروف بالکبری و هُو صحب الشیخ عمارا البدلیسی وهو صحب الشیخ ابا نجیب عبدالقاهر السهروردی وهو صحب احمد الغزالی و هو صحب ابا بکر النَّساج و هو صحب اباالقاسم الکرکانی و هو صحب ابا عثمان المغربی وهو صحب ابا علی الکاتب وهو صحب ابا علی الرودباری وهو صحب اباالقاسم الجنید وهو صحب سریاالسقطی وهو صحب المعروف الکرخی وهو صحب الامام علی الرضا وهو صحب اباه الامام موسی الکاظم و هو صحب اباه الامام جعفر الصادق وهو صحب اباه الامام محمّدا الباقر وهو صحب اباه الامام علیّا زین العابدین و هو صحب اباه الامام الحسین

الشهید وهو صحب الامام الوصی صاحب الآیات الجلی باب مدینه العلم ومخزن الاسرار النبی اسداللّه الغالب المرتضی علی بن ابی طالب کرّم اللّه وجهه وهو صحب سیّد المرسلین و امام المتقین سلطان بارگاه نبوّت خورشید فَلَک رساله مهتر کاینات خلاصه موجودات حبیب حضرت اِله محمّد رسول اللّه علیه افضل الصلوات و علی جمیع الأَنبیاء

۱- تذکره اقطاب اویسی، ج۳، ص۲۸۹.

۲- اصول تصوف، ص ۵۶۳؛ محمّد معصوم شیرازی، طرائق الحقائق، ج۳، ص ۷۰.

والمرسلين والحمد للّه ِربّ العالمینَ.»(۱)

از جمله القابی که منابع برای شیخ احمد ذاکر گورپانی ذکر کرده اند، بدرالدّجاست:

بعد از ایشان [علی لالا] شیخ احمد مقتداست

کوز ربانیش لقب بدرالدجاست(۲)

شیخ احمد گورپانی تتبع اشعار شیخ مصلح الدین سعدی بسیار کرده و از آن جمله ترجیع بندی است که بند اوّلش این است:

من مستم و رند و لااُبالی

وین شیوه مراست لایزالی

با مشغله جهان چه کار است

می خواهم و یار و جای خالی

خمخانه کوی یارِ یکدل

هرگز نگذارم آن حوالی

خشت سرِ خُم کنیم بالش

خاك در آن صنم نهالی

از عشق بتان خلاصه وصل است

باقی است وساوس خیالی

بر خیزم و دست یار گیرم

بی یار چرا قرار گیرم(۳)

در مورد سال وفات شیخ احمد ذاکر گورپانی منابع اختلاف کرده اند؛ بعضی سال ۶۶۹ ه .ق را ذکر کرده اند و برخی روز شنبه سلخ ربیع الاخر سنه ۶۶۷ ه .ق را نوشته اند

امّا قول متواتر همان سال ۶۶۹ ه .ق است. غلام سرور لاهوری، تاریخ وفات شیخ احمد ذاکر را به نظم کشیده و مادّه تاریخ سال فوت وی را بدین شرح بیان کرده است:

حسن دوران جمال دین احمد

ذات او بود ماهتاب جمال

سال ترحیل آن جمال جهان

کن رقم قطب آفتاب جمال[۶۶۹ه . ق(۴)]

شیخ گورپانی، معاصر ابقاخان بن هلاکوخان مغول بود و در ایام سلطنت وی وفات

۱- امیر سیّد علی همدانی، رساله، میکروفیلم شماره ۳۷۱ دانشگاه تهران. (از مجموعه سه رساله از امیر سیّد علی همدانی که در این میکروفیلم محفوظ است، در رساله اول (به عربی) پس از بیان برخی آداب نظیر عزلت و صحبت... این وصیت نامه آمده است.) نیز نک: اصول تصوف، ص ۱۴۰ - ۱۴۱. بعضی از قلم افتادگی ها یا کم دقّتی ها از این وصیّت نامه در این کتاب مشاهده می شود. محققین مُدَقِّق را به میکروفیلم یا نسخه خطی این رسالات ارجاع می دهیم.

۲- درویش، محمّد هاشم، ولایت نامه، نسخه خطی، شماره ۹۳۴۱، کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی.

۳- هفت اقلیم، ج۲، ص۴۵۶.

۴- نفحات الانس، ص ۴۲۸؛ خزینه الاصفیا، ج۲، ص۲۷۶.

یافت و در مقبره گورپان اسفراین به خاک سپرده شد(۱) خانقاه شیخ احمد ذاکر، که آرامگاه وی نیز در آن جا قرار دارد، در گورپان اسفراین پابرجاست.(۲)

در شمال شرقی گورپان در کمر کوهی در فاصه ۷۰۰ متری خانقاه شیخ احمد ذاکر، غاری است مشهور به عبادتگاه شیخ احمد ذاکر و به احتمال قوی، درختی که ابن کربلایی از آن یاد کرده ورسول خدا صلی الله علیه و آله در زیر آن، ذکر چهار ضربی را به گورپانی تلقین فرمود، در کنار این غار بوده است.

۱۴۱ شیخ پورحسن اسفراینی (قرن هفتم هجری)

قدوه المحققین شیخ عزّالدین اسفراینی، متخلّص به پورحسن در اشعار فارسی و حسن اوغلی در اشعار ترکی، از عارفان، شاعران و بزرگان اسفراین در قرن هفتم هجری است.(۳) وی در نیمه اوّل قرن هفتم هجری در اسفراین به دنیا آمد.(۴) او مرید شیخ جمال الدین احمد ذاکر گورپانی بود. هر چند ذکر او داخل سلسله اولیاست امّا در شاعری نیز کامل بوده واشعار فارسی وترکی نیکو می سروده است.(۵) از آغاز زندگی و زمان تولد او اطلاع دقیقی به دست نیامد؛ همین قدر می دانیم که نورالدین عبدالرحمان کسرقی اسفراینی (۶۳۷ - ۷۱۷ ه .ق) در کاشف الاسرار نوشته است که پورحسن به عنوان نماینده شیخ احمد ذاکر گورپانی، اجازه تلقین و ارشاد داشته و وی [کسرقی]به دست پورحسن در ولایت اسفراین در خانقاه ابو بکر کتانی در شمال روستای کسرق اسفراین تلقین یافته؛(۶) و این زمان قبل از رفتن شیخ نورالدین عبدالرحمان کسرقی اسفراینی به بغداد یعنی سال ۶۷۵ بوده است. با توجه به زمان لازم برای رسیدن پورحسن به این درجه عرفانی می توان حدس زد که وی تقریبا در حدود چهل سالگی بوده است وتخمینا

ص:۱۲۹

۱- روضات الجنان، ج۲، ص۳۰۴؛ تذکره اقطاب اویسی، ج۳، ص۳۱۴؛ علاءالدوله، سمنانی، العروه، ص ۵۷۴ - ۵۷۵.

۲- دکتر محمّد حسین پاپلی یزدی، فرهنگ آبادیها و مکانهای مذهبی کشور، ص ۴۹۸.

۳- آذربیگدلی، تذکره آتشکده، ص ۲۵۵؛ هفت اقلیم، ج۲، ص۳۰۰؛ الذریعه، ۱ق، ج۹، ص ۱۵۹.

۴- دانشوران خراسان، ص ۲۸۲.

۵- تذکره الشعراء، ص ۱۶۵ - ۱۶۶.

۶- کاشف الاسرار، ص ۲۰.

باید تولد پورحسن در نیمه اول قرن هفتم هجری و وفاتش در نیمه دوم همان قرن بوده باشد.

در نسخه خطی منتخب الاشعار، دانشکده الهیات تهران چنین آمده است: «او را در انواع علوم و اقسام کمالات، حظّی و بهره یی حاصل بوده، با وجود مراتب فضیلت و دانش اشعار عربی و فارسی بسیار دارد و در عنایت لطافت ونهایت که شرح مقامات و تذکار کراماتش ضرور بیان و اظهار نخواهد بود. در حدیقه دانش خویش جز پنج تمنّیا و نهال آرزوی مستعدان حوزه استفاده نمی شناسد و صحایف آمال اهل هنر جز به عین عنایت واجابت نمی خواهد. صیت فضیلت و آوازه عیش به اطراف و اکناف بلاد و امصار رسیده وخردمندان کامل و هنروران با فراست و مستعدان با کیاست قرار گرفته، از آن جناب فضایل مآب استفاده علوم عقلی ونقلی کردندی. با وجود مراتب دانش وکمال خاطر عاطرش گاهی به رسم تضمین مضامین غریبه مبادرت کردی.»(۱)

در شرح حال پورحسن آورده اند که روزی شیخ سعدالدین حمویه از جوین به گورپان اسفراین رسید. قاصدی برای شیخ احمد ذاکر فرستاد که نزد او آید واجازه دریافت دارد. شیخ احمد درجواب قاصد سعدالدین گفت برو به سعدالدین حمویه از قول من بگو که من خداوند متعال را به اجازه و دستور شیخ سعدالدین حمویه عبادت نمی کنم و بین من بنده و خالقم کسی را شریک نمی پذیرم. در این اثنا، پورحسن، که یکی از نقبای شیخ احمد بود، بدون اجازه شیخ به نزد سعدالدین حمویه رفت و او نیز او را التفات نکرد و شیخ پورحسن به مغاره ای (غاری) که عبادتگاه شیخ احمد ذاکر گورپانی بود و در کمر کوهی در پانصد متری شمال شرقی گورپان قرار داشت، رفت و او شیخ احمد را مشغول ذکر چهار ضربی (که از ابداعات اوست) دید. در این حال، پور حسن نزد استاد حاضر شد و شیخ احمد، او را توجه نکرد و چون اذکار شیخ به پایان رسید،یکی از نعلین های خود را برداشت و چند بار بر پشت گردن شیخ پورحسن نواخت و او را از مدرس و عبادتگاه خود بیرون راند و بر جای او شیخ نورالدین عبدالرحمان کسرقی را جایگزین کرد. پورحسن، گورپان را ترک کرد و به آزادوار رفت و از طرف شیخ سعدالدین حمویه به ارشاد پرداخت ولی طولی نکشید که درگذشت و آزادواریها بنا بر اشارت سعدالدین

۱- نسخه خطی منتخب الاشعار، شماره ۲۴۳ب دانشکده الهیات و معارف اسلامی تهران.

حمویه و پسرش صدرالدین ابراهیم حمویه، که غازان خان ایلخان مغول و سپاهش به دست او تلقین اسلام و احکام یافتند. برای او مقبره ای ساختند که اکنون پابرجاست.

این آرامگاه متعلق به نیمه دوم قرن هفتم هجری یعنی دوره ایلخانان مغول است. پورحسن در سلک شیعیانی است که یک قرن بعد، نهضت سربداران را پی افکندند و حکومت شیعی سربداران را در این ناحیه دوام بخشیدند. بعضی آرامگاه حسن اوغلی را متعلق به سیّد حسن غزنوی دانسته اند(۱)؛ حال این که ابوالحسن علی بن زید بیهقی در اللباب فی تهذیب الانساب، مقبره سیّد حسن غزنوی را در سرخس دانسته است مانند

خلیل اللّه خلیلی افغانی در رساله ای در شرح احوال و آثار سنائی، مقبره سیّد حسن غزنوی را در شهر غزنه، متصل به سرک عمومی می داند و متذکر می شود که در عهد حکومت امیر حبیب اللّه خان، گنبد مقبره او را مرمت کرده اند. وی مرگ او را د رجوین

دانسته و آورده است که جسد او را به غزنه منتقل کرده و به خاک سپرده اند. با این تفصیل

می توان مقبره آزادوار را، که متعلق به اواخر دوره ایلخانان مغول است، مربوط به شیخ

حسن اسفراینی یا پورحسن اسفراینی دانست.

از پورحسن اشعاری نغز به یادگار مانده است. دیوان پورحسن در آذربایجان و روم شهرتی عظیم داشته و این غزل از اوست:

شوخ و بی رحم فتاده است نگارم چه کنم

بُرد اندیشه او صبر وقرارم چه کنم

سرزنش می کُنَدَم خلق که زاری تا کی

منِ دلسوخته چون عاشق زارم چه کنم

ماهرویم چو به دیدار نیامد روزی

شب تاریک، ستاره نشمارم چه کنم

یار، دل بُرد و نپرداخت به دلداری من

او زمن فارغ و من بی دل و یارم چه کنم

غم معشوق در افکند ز پایم، چه دوا

گشت از عشق، پریشان، سروکارم چه کنم

چون خدادردوجهان روی نکودارد(۲)دوست

من که «پورحسنم» دوست ندارم چه کنم

رفتی و پیامی نفرستی که کجاییباز آی که بی طاقتم از درد جدایی

آن جا که تویی، دسترسم نیست که آیموان جا که من سوخته هستم، تو نیایی

با تو نتوان بود که بدخو و ملولینیکو بتوان گفت که بی مهرووفایی

ص:۱۳۱

۱- تذکره الشعرا، ص۸۳.

۲- تذکره الشعرا، ص ۱۶۶.

سروی تو ولی ساکن هرباغ نباشیماهی تو ولی روی به هر کس ننمایی

در پرده همی باش که گر روی کنی فاشمانند پری، هوش ز مردم بربایی

جانانه و دلدار بجز از تو نخواهمهر چند که غارتگر جان و دل مایی

«پورحسن» آزاد شده است از همه عالمالاّ ز تو کز بند توَاش نیست رهایی(۱)

۱۴۲ نورالدین عبدالرحمان کسرقی اسفراینی (۶۳۹ – ۷۱۷ ه.ق)

شیخ نورالدین، ابو محمّد عبدالرحمان بن محمّد بن محمّد کسرقی اسفراینی از نامداران اقطاب صوفیّه قرن هفتم و هشتم هجری و از مشایخ طریقت کبرویّه و مؤسس شعبه نوریّه اسفراینیّه است.(۲) مهمترین منبع آگاهی ما در باره کسرقی اسفراینی گفته های علاءالدوله سمنانی جانشین وخلیفه کسرقی است. بنا به گفته سمنانی، نورالدین عبدالرحمان در خانقاه شیخ ابو بکر کتانی در روستای کسرق از آبادیهای اسفراین در ۴ ماه شوال سال ۶۳۹ زاده شد. از همین روی احتمالاً پدرش نیز از صوفیه بوده است. کسرقی از کودکی نزد والدین خود با آداب و اعمال خانقاهی آشنا شد و نخستین تعلیمات را در این راه از والدین خود فرا گرفت. سپس به خلوتخانه شیخ ابو بکر کتانی که

شیخ احمد گورپانی در آن جا به ارشاد و تعلیم مشغول بود، حاضر می شد و در آن جا با درویشی به نام پورحسن که مرید و نماینده شیخ احمد گورپانی بود آشنا شد. شیخ پورحسن از طریقت شیخ احمد ذاکر و از شرایط ذکر و خلوت وی سخن می گفت، و اندک اندک اشتیاق و ارادت نسبت به شیخ احمد در دل کسرقی پدید آورد. کسرقی نخستین تعلیم ذکر را از پورحسن گرفت و سپس چون داعیه ارادت به گورپانی در او قوّت گرفت، یک چند به خدمت شیخ قیام کرد و قواعد طریقت را از او به طور کامل آموخت.

شیخ احمد ذاکر گورپانی خود از مشایخ طریقت کبرویه بود و سلسله خرقه او – با یک واسطه، یا به قولی با دو واسطه، به شیخ نجم الدین کبری (م – ۶۱۸ ه .ق) می پیوندد. چون

شیخ احمد ذاکر گورپانی به سال ۶۶۹ ه .ق وفات یافت، شیخ نورالدین عبدالرحمان

۱– محمّد بن بدر جاجرمی، مونس الأَحرار، صص ۲/۴۳۲ – ۴۳۳ – ۴۳۴ به نقل از نسخه خطی دقائق الاشعار بادلیان، باب هفتم ۶۳–۲۷

۲– صفی الدین احمد قشاشی، سمط المجید، ص ۱۵۵.

کسرقی اسفراینی جانشین وخلیفه او شد. کسرقی پس از مرگ پدر و مادر به نیّت زیارت شیخ عبداللّه، یکی دیگر از مشایخ کبروی، عازم ولایت نسا شد. شیخ عبداللّه نسایی نیز

ابتدا مرید رشیدالدین طوسی بود، سپس به اشارت او مرید رضی الدین علی لالا شد و از او خرقه تبرک گرفت. بنابراین نورالدین کسرقی اسفراینی از دو تن از مریدان شیخ رضی الدین علی لالا ـ تعلیم گرفته و مبادی طریقت را آموخته بود. به علاوه چنان که خود

در کاشف الاسرار گفته است: «ارادت به خاندان شیخ ابو سعید ابوالخیر داشت.» و از زُهد به عشق به پیوست. مدّتی در ولایت جوین در دیه «نشکرد» مقیم بود و محضر پیران آن دیر را نیز درک کرد. چنان که خود در «رساله پاسخ به چند پرسش» اشاره کرده در اسفراین در مجالس سماع شرکت نمود و با مشایخ دیگری هم ملاقات کرده است. کسرقی در اوایل کار و در اوقاتی که در زادگاه خود زندگی می کرد، در مراتب و مقامات سلوک به جایی رسیده بود که دوستان ومصاحبان از او خواسته بودند تا کتابی در آداب صوفیه بنویسد، ولی این امر هنگامی تحقق یافت که وی به قصد سفر حج از خراسان به عراق آمد و در سال ۶۷۵ ه .ق در بغداد اقامت گزید و رساله «فی کیفیه التسلیک والاجلاس فی الخلوه» (در چگونگی آداب سلوک وخلوت نشینی) را تألیف کرد.(۱)

از تاریخ پایان دوران شاگردی او به طور دقیق بی اطّلاعیم، ولی از مقدّمه رساله خلوت نشینی وی بر می آید که او پیش از ورود به بغداد به ارشاد صوفیان مشغول شد.

یعنی قبل از شعبان ۶۷۵ ه .ق که در آن تاریخ در «رباط درجه» بغداد خلوت نشینی می کرد. او گذشته از سفری به مکه (قبل از سال ۶۸۶ ه .ق) مقیم مدینه شد و در خانقاههای گوناگون این شهر ارشاد می کرد.

پیش از سال ۶۸۹ه .ق در «رباط سکینه» جمال الدین دستجرانی (رئیس اوقاف عراق) با او صحبت داشت، یعنی مرید او شد و در سال ۶۸۹ه .ق در «شونیزیه» زیر نظر او خلوت نشینی کرد. بعد در قسمت شرقی شهر خانقاهی ساخت که شاید همان خانقاهی باشد که سلطان محمّد خدابنده (اولجایتو) بنا بر وصیتنامه اسفراینی در سال

۱- تذکره المشایخ، مکتوبات، مصنفات فارسی، به کوشش نجیب مایل هروی، تهران، ۱۳۶۹ش، ص ۳۱۶؛ خزینه الاصفیا، ج۲، ص ۲۸۱؛ خمخانه وحدت، ص ۶۵، کاشف الاسرار اسفراینی، ص۶، ۲۰، ۲۱، ۲۶، ۵۴، ۸۶، ۱۱۱، ۱۱۲؛ اصول تصوف، ص ۵۶۳.

۷۰۹ه . ق به او «تملیک فرمود مطلقا». در این سال علاءالدوله سمنانی در شونیزیه از کسرقی اسفراینی در قواعد سلوک تعلیم گرفت. در سال ۷۱۲ه .ق علاءالدوله دوباره در بغداد با مرشد خود دیدار کرد. خانقاه اسفراینی در نیمه دوم قرن هشتم هجری در بغداد معروف بود و نورالدین عبدالرحمان اسفراینی «ثانی» نبیره شیخ نورالدین عبدالرحمان کسرقی اسفراینی در آن جا به گفته جامی خلیفه جدّ بزرگوارش و شیخ الاسلام بغداد بود. اسفراینی مانند شیخ نجم الدین کبری و دیگر پیروانش تربیت روحانی را بر پایه هشت شرط بخصوص ذکر وخلوت گذاشت، و در هنر تعبیر «واقعات خلوت» یعنی تفسیر رؤیاها و دیگر پدیده های فوق العاده شهرت یافت هر چند حلقه عرفانی کسرقی اسفراینی به سلسله کبرویه پیوسته، لیکن نبوغ و نفوذ فوق العاده اش بر مریدان، که بعضی

از آنان از مشایخ روزگار خود شدند، سبب شد دنباله راه او به نامهای خاص طریقتی خوانده شود. چنان که به گفته قشاشی در کتاب السمط المجید، امین الدین عبدالسلام

خُنجی، شاگرد نورالدین کسرقی اسفراینی، راه استاد خود را ادامه داد و مؤسس شعبه «نوریه – اسفرایتیّه» شد.

اسفراینی علاوه بر سمنانی، خُنجی و جبرئیل خرّم آبادی، شاگردان زیاد دیگری داشته است و به گفته سیف هروی مؤلف هراتنامه: «شهاب بغدادی از مریدان وارادتمندان اسفراینی است و اشعاری در مدح کسرقی اسفراینی سروده است.». بنابراین، اقامت کسرقی اسفراینی در بغداد برای قوّت یافتن سلسله کبرویه، عاملی مهمّ

بود ولی مخفی نماند که فعالیّت کسرقی اسفراینی در بغداد محدود به ارشاد صوفیانه به معنای اخصّ نبود بلکه تبلیغ اسلام بود وحتّی جنبه سیاسی هم داشت. صاحب فرمانان غیر مسلمان آن زمان مانند ارغون خان مغول (۶۸۳ – ۶۹۰ه .ق) مخالف او بودند. (چنان که علاءالدوله سمنانی خود گوید که از دیرباز عزم دیدار اسفراینی را داشته است، امّا

ارغون خان ازعزیمت وی به بغداد ممانعت می کرد و او را به سلطانیه که خیمه گاه تابستانی و عمارت الجایتو بود، فرستاد. سمنانی لاجرم مکتوبی به شیخ نوشت وتوسط اخی شرف الدین به بغداد فرستاد و عذر تقصیر ملازمت باز نمود.) در حالی که روابط او با وزرا و سلاطین مسلمان بسیار خوب بود و بعضی از آنها از جمله وزیر سعدالدین ساوجی (م. ۷۱۱ه .ق) مرید او شدند. گویا این جنبه تبلیغی بیانگر تأثیر افکار شیعه بوده

باشـد، زیرا اسـفراینی در حـدود سال ۷۰۴ه .ق به الجایتو سـلطان محمّـد خدابنـده (۷۰۳ – ۷۱۷ه .ق) می نویسـد که: «سـیمرغ سلطنت بایـد بر شـاخ مبارک شـجره ولایت قرار گیرد.» هم در آن جا ولایت را «اصل اسـلام و ایمان» می دانـد و به طور اشاره می گوید که: سلطنت

بعد از نود سال دوره کفر با خدا مناجات کرده، گفت: «الهی من بنده را اوّل با انبیا صحبت

فرمودی، نور عدل مرا با نور نبوّت امتزاج دادی...» ما می دانیم که «سلطان» اولجایتو

تقریبا پنج سال بعد مذهب شیعه اثنی عشری را پذیرفت لیکن خود اسفراینی با وجود این تأثیر هیچ وقت مذهب شیعه را ترجیح نداد و صاحبان ولایت برای او بطور کلی مشایخ طریقت بودند. و شـرط ولایت یا شیخوخت به نظر او دو است. یکی «طریقت» از راه تلقین ذکر مشایخ اقدام مسلسل باشد به نبی اکرم و نه از راه خود مختاری، دوم آن که

مرید از طریقت به حقیقت یا به اصـطلاح کاشف الاسـرار به مرحله پنجم و درجه هشـتم طریقت رسـیده باشد، یعنی «السیرُ فی اللّه» یا «الطریقُ فی اللّه »(۱).

کسـرقی اسـفراینیماننـد شـیعه نبوّت و ولایت را دو نور متحد الاصل می داند و این دوگانگی متحد الاصل هم پایه عالم الهی است وهم پایه عالم مخلوق. این است سر تأویل کاشف الاسرار از حدیث هفتاد هزار حجاب نورانی و ظلمانی.

عرفان کسـرقی اسـفراینی بیشتر شـهودی است تا وجودی. این مطلب از تفسیر او بر قول مشهور «لیس فی الوجود غیراللّه» بر می آید و از نظر مجدالدین بغدادی پیروی می کند و می گوید: عارف هر چه می بیند تجلّی حقّ است.

به گفته ابن کربلاـیی: نورالـدین عبـدالرحمان کسـرقی اسـفراینی نسبت به اولیـای مرشـدین زمـان همچـون خورشـید در میـان ستارگان بود.(۲)

کثیری از اولیا واهل سلوک وارشاد از اومنشعب می شوند. در تذکره اقطاب اویسی ابیات ذیل در وصف اسفراینی آمده است:

خطاب آمد به نورالدین ز رحمان

ترا دادیم ما منشور و فرمان

بر آمد وجه حق از اسفراین

به واجب شُست او خود نقش ممکن

به عشقش پای تا سر سوخت هر دل

از او سرِّ فنا آموخت هر دل

۱- کاشف الاسرار، ص ۱۲ - ۱۱ .

۲- روضات الجنان، ج۲، ص ۵۹۱.

به کویش حق پرستان جمع بودند

همه پروانه آن شمع بودند

چو بست آن نازنین، طومار هستی

نوازد در قدم از شور مستی

ز شرق عشق سر زد آفتابی

مه رخشنده یا مالک رقابی(۱)

کسرقی اسفراینی درباره سیاست ملکداری و مناسبت قدرت دینی با قدرت حکومتی عقاید خاص داشت و رابطه قدرت دینی و دنیایی را چون رابطه ملکوت و ملک می دانست و عارف را قطب ملکوت و سلطان را قطب ملک می شمرد و همان گونه که اعضای بدن پیرو دل هستند، مردمان جامعه نیز در صلاح و فساد پیرو پادشاهند، زیرا «النّاسُ عَلی_fe'دینِ مُلُوکِهِمْ».

به نظر می رسد گروش الجایتو در سال ۷۰۹ه .ق به تشیع اثنا عشری تا حدود زیادی تحت افکار کسرقی اسفراینی بوده است. توجّه خاص اولجایتو به صوفیه چنان که اسفراینی در وصیت نامه خود که در ۷۰۹ ه .ق نوشته، خالی از این تأثیر و تأثر نیست. کسرقی اسفراینی یادآور شده است که سلطان اسلام خانه ای بزرگ اقامت او بخشیده، و هم چنین ملکیّت یک آسیاب و دو کشتی بر رودهای دجله و فرات و چند قریه گله گوسفند را به او واگذار کرده بوده است که وی بخش عمده عواید این ثروت را برای ساختن خانقاه غربی اختصاص داده بود.

«یکی از ژرف بینی های اسفراینی در تعلیم، این است که وی «الف پنهان» بسم اللّه را اشاره ای بر الفِ اسلام می دید، که در دلهای مؤمنانی که به احدیت رسیده اند، پنهان است» که آن ماری شیمل، استاد دانشگاه کمبریج بدان اشاره کرده است.(۲)

اسفراینی از پیران سخنسرای فارسی زبان در قلمرو زبان وادب عربی (بغداد) در سده هفتم هجری بوده واشعاری در مایه های عرفان اسلامی سروده است امّا در کمتر تذکره ای می توان نام و نشان سخنوری او را دید. این سه بیت غزل از اوست که در کُنج خلوتخانه ای با دلی افگار، روی به دیوار کرده، این می گفت و می گریست:(۳)

۱- تذکره اقطاب اویسی، ج۳، ص ۳۱۹؛ نفحات الانس، ص ۴۴۰، ۴۴۱.

۲- آن ماری شیمل، خوشنویسی و فرهنگ اسلامی، ص ۱۴۱؛ کاشف الاسرار، ص ۷۷.

۳- آن ماری شیمل، خوشنویسی و فرهنگ اسلامی، ص۱۵۱؛ کاشف الاسرار، ۷۹-۷۲.

دریغا روز بُرنایی که با یار آشنا بودم

هوس بازی ندانستم ز دست غم رها بودم

مرا از محفل مستان به صد خواری برون کردند

نه از بُخلی معاذاللّه مگر من ناسزا بودم

مسلمانان به مستوری میازارید مستان را

بترسید از قضای بد که من هم پارسا بودم(۱)

نیز از اوست:

ای دوست به مرگ خود بسی خرسندم

صد تحفه دهم اگر کنون بکشندم

چون بکشندم جداجدا بنهندم

بوی تو به من رسد به هم پیوندم(۲)

از نورالدین عبدالرحمان کسرقی اسفراینی، آثار بسیار ارزنده ای به جای مانده که در دو مجموعه محفوظ است. مجموعه اول، تحت عنوان کتاب المکتوبات است و مجموعه دوم رسائل النور فی شمائل اهل السرور نام دارد و ۱۵۰ نوشته اسفراینی را در بر می گیرد. نوشته های وی به دو زبان عربی و فارسی است.(۳)

۱) مکتوب به غازان خان (نثر فارسی)، متن نامه در تذکره اقطاب اویسی درج است.(۴)

۲) مکتوب به خلیفه و جانشین خود، علاءالدوله سمنانی متن نامه در کتاب اصول تصوف استخری درج است.(۵)

۳) جواب امین الاسلام خُنجی

۴) کاشف الاسرار (فارسی) در واقع، شاهکاری ادبی - عرفانی است.

۵) پاسخ به چند پرسش (شش پاسخ) : شماره های ۱ و ۲ و ۴ (فارسی) و شماره های ۳ و۵ و ۶ (عربی) به ضمیمه کاشف الاسرار چاپ و منتشر شده است [کاشف الاسرار

نورالدین عبدالرحمان کسرقی اسفراینی به اهتمام هرمان لندلت، ا نتشارات مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه مک گیل کانادا

شعبه تهران، ۱۳۵۸ش چاپ و منتشر شده

ص:۱۳۷

۱- کاشف الاسرار، ص ۳۴.

۲- کاشف الاسرار، ص ۵۱.

۳- کاشف الاسرار، مقدمه ص یک.

۴- تذکره اقطاب اویسی، ج۴، ص ۱۳ - ۹.

۵- اصول تصوف، ص ۲۴۴ - ۲۴۲.

است.]

۶) فی کیفیه التسلیک و الاجلاس فی الخلوه، رساله در روش سلوک وخلوت نشینی، که به انضمام کاشف الاسرار چاپ شده است.(۱)

۷) منورالقلوب، نسخه ای خطی از آن در کتابخانه راجه محمود آباد - لکنهو، هندوستان، به شماره ۲۱/۹۴۴ و منتخب منوّر القلوب به شماره ۲۶/۹۴۴ در همان کتابخانه محفوظ است.(۲) نیز نسخه ای از آن در کتابخانه دانشگاه استانبول به شماره ۱۰۷۹ نگهداری می شود.(۳)

در مورد تاریخ وفات اسفراینی، منابع اختلاف کرده اند. ابن کربلائی عمر وی را ۸۳ سال و تاریخ درگذشت وی را ۷۲۲ق ذکر کرده.(۴) استخری، عمر اسفراینی را ۷۸ سال و وفاتش را شب چهارشنبه سال ۷۱۷ه .ق در بغداد آورده است.(۵) عبدالرحمان جامی، تاریخ رحلت وی را بعد از سال ۶۶۹ ه .ق نوشته(۶) و غلام سرور لاهوری در خزینه الأصفیا سال ۶۹۵ ه .ق ضبط کرده و مادّه تاریخ وفات اسفراینی را به نظم آورده است».(۷)

نور دین احمدی شیخ عظیم

مقتدا و مرشد روی زمین

نور دین نورانی آمد مولدش [۶۳۷

]رحلت او عبد رحمان نور دین

هم خرد گفتا به سال رحلتش

هادی مهدی منوّر نور دین[۶۹۵]

۱۴۳ شرف الدین ادکانی

شرف الدین محمّد بن احمد ادکانی اسفراینی از محدثان و عارفان و از اولیای خدا در قرن هفتم و هشتم هجری و از خلفای احمد جاجرمی است.(۸) شیخ شرف الدین، معاصر شیخ احمد ذاکر گورپانی و شیخ عزالدین پورحسن اسفراینی است. جایگاههای آموزش

۱- کاشف الاسرار، مقدمه ص ۸ - ۱ .

۲- مایل هروی، در شبستان عرفان، ص ۲۶۶.

۳- توفیق هاشم پور سبحانی، فهرست نسخه های خطی کتابخانه دانشگاه استانبول، ص ۴۷۳.

۴- روضات الجنان، ص ۲۶۶.

۵- اصول تصوف، ص۲۴۴.

۶- نفحات الانس، ص۴۴۱.

۷- خزینه الأصفیاء، ج۲، ص۲۸۱.

۸- تذکره اقطاب اویسی، ج۴، ص۳۴؛ احمد مجاهد، آثار غزالی، جدول عرفا.

عرفانی او، خانقاه گورپان، خانقاه ادکان و خانقاه ابو بکر کتانی در کسرق و خلوتخانه نورالدین عبدالرحمان کسرقی اسفراینی بوده است و طبعا این سه جایگاه آموزشی با یکدیگر در ارتباط بوده اند و اهل اللّه در این مراکز به تعلیم و تربیت اشتغال داشته اند.

در تذکره اقطاب اویسی در شرح احوال شرف الدین محمود مزدقانی آمده است: «...دی رفیق از جناب سیادت پرسیدند که اجازت حضرت قطب الاقطاب غوث الحق والدین سلطان الکاملین شیخ محمّد ادکانی اسفراینی قدس سرّه چه بود؟ فرمودند که: روزی در اسفران [اسفراین] رفتم، چون در میان بازار رسیدم، صاحب جمالی دیدم، در حال او نظر کردم، بی هوش شدم. تمام مردم به نظاره من آمدند. یک درویش در آن مجلس از آن حضرت شیخ حاضر بود. در خدمت رفته، تقدیر کرد که قلندر برادر حسن [عزالدین حسن اوغلی یا پورحسن] به سیری نظر افتاد. ناگاه در خاطر مبارک شیخ شد که آن فقیر را بیارید. چون به هوش آمدم، به گوش من آمده، گفتند: شیخ محمّد ادکانی تو را

طلب می کند، دلشاد شده، در خدمت شریف رفتم. چون به خدمت مشرف شدم، شب در واقعه دیدم که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله حاضر آمده، گفت: یا ولدی! خدمت شیخ محمّد ادکانی غنیمت شمر. چون بیدار شدم بعد از نماز بامداد، شیخ، ما را طلب کرد و در خلوت بُرد وگفت: امشب سَرور کاینات از پدری شما التماس کردند باید که بیعت ما را قبول کنی. بعدِ آن از ایشان بیعت کردم. چندگاه در خدمت شریف ایشان بودم و خرقه مبارک از ایشان گرفتم. چنان عنان خدمت گرفتم به ملایکها تفاخر آمد.»(۱)

در کتاب شبستان عرفان مسطور است که : «شیخ شرف الدین را پرسیدند از حال ابدال و مشایخ طریقت، گفت: این جوانمردانِ دیگر باشند. هر یکی از ایشان را چندانی مراتب باشد که نزدیک ذوالجلال از آنِ هفت و هفتاد را نباشد، که عجب واقعه ای است حال این جوانمردان، که هیچ کس را به غیر ایشان چشم به سرِّ حال ایشان نیفتاده است و

ایشان را چنان که ایشانند ندانسته:

از کمال حال ایشان بی خبر باشد فلک

وز سکوت نطق ایشان بی اثر باشد ملک(۲)

زمانی که پسر شرف الدین ادکانی ابوالمیامن محمّد (۶۹۵ – ۷۷۸ه .ق) از خدمت

۱- تذکره اقطاب اویسی، ج۴، ص ۱۴۵ .

۲- شبستان عرفان، ص ۱۵۸.

علاء الدوله سمنانی به اسفراین بازگشت (تقریبا اواسط نیمه اول قرن هشتم) شیخ شرف الدین ادکانی وفات یافت. با این که بنا بر اظهار شرف الدین ادکانی، پسر وی شیخ ابوالمیامن به جایگاهی بالاتر از مقام پدر رسیده بود. امّا اصحاب وی برای مسأله جانشینی وی با پسرش مخالفت کردند و یکی از اصحاب شیخ شرف الدین را خلیفه وی قرار دادند. مزار شیخ شرف الدین محمّد بن احمد ادکانی در شهر اسفراین واقع است.(۱)

وی در زمره سی و چهار تن از اولیای خداست که امیر سیّد علی همدانی به ملازمت ایشان مشرف گشته است.(۲)

۱۴۴ محمّد تقی اسفراینی

محمّد تقی بن محمّد قاسم اسفراینی از عرفا و شعرای فرهیخته اسفراین است. وی در اسفراین چشم به جهان گشود، و در ادب و عرفان به شکوفایی رسید. از محمّد تقی اسفراینی، کتابی بسیار ارزنده به نام مقامات العارفین به یادگار مانده است که نسخه خطی آن در کتابخانه سپهسالار به شماره ۷۴۵۵ و در کتابخانه آستان قدس رضوی مشهد مقدس به شماره ۹۱۲۷ نگهداری می شود.

محمّد تقی اسفراینی را به دلیل سکونت در مشهد محمّد تقی مشهدی اسفراینی نیز گفته اند. وی سرانجام در مشهد درگذشت.

محمّد تقی اسفراینی از عاشقان اهل بیت عصمت و طهارت بود و اشعاری که از وی باقیمانده، گویای این مدعاست:

محمد، صیقل مرآت بینش

نظر سیمای چشم آفرینش

شفاعت سنج جُرم آبادِ هستی

قناعت گنجِ مُلکِ تنگدستی

به خلقت ز انبیا پیشی گرفته

ز سبقت باخدا خویشی گرفته

در مدح امام علی علیه السلام گوید:

شیر خدا شاه ولایت علی

صیقلی شرک خفیّ و جلیّ

ظلّ نبی مهر مُعلّا جناب

۱- از محمد صلی الله علیه و آله تا محمد قدس سره، ۱۸۳؛ هفت اقلیم، ج۲، ص۲۹۶.

۲- روضات الجنان، ج۱، ص۱۰۹.

سایه سرو چمن اصطفی

رفته قدم بر قدم مصطفی

صبح سعادت ز رُخش بهره گیر

سایه که دیدست بدینسان منیر

و در وصف پیامبر صلی الله علیه و آله می گوید:

هر که نه رو آورد به راه محمد

کی بودش راه در پناه محمد

کوکبه حسن آفتاب شکسته است

شعشعه طلعت چو ماه محمد

با گنه همچو کوه چشم شفاعت

ما شدیم از عفو کوه کاه محمد(۱)

۱۴۵ ابوالمیامن نجم الدین محمّد ادکانی (۶۹۵ – ۷۷۸ه .ق)

ابوالمیامن ، نجم الـدین محمّد بن محمّد بن احمد ادکانی از عرفا و اقطاب صوفیه قرن هشـتم هجری است. وی از مریدان شـیخ شیوخ الاسـلام رکن الـدین احمـد بن محمّـد بیابانکی معروف به علاءالدوله سـمنانی و او مرید نورالدین عبدالرحمان کسـرقی اسـفراینی است. ابوالمیامن در حدود سال ۶۹۵ه .ق در روسـتای ادکان / اوکان / اتکان اسـفراین به دنیا آمـد. وی ابتـدا از پدر بزرگوارش دانش آموخت. سپس به خدمت علاءالدوله سمنانی رسید و در خانقاه سکاکیه سمنان همراه با مریدانی چون اخی محمّد دهسـتانی وابوالبرکات تقی الدین علی دوستی و شـیخ عبداللّه غرجسـتانی مراحل سـیر و سلوک را به کمال رسانید. امیر سیدعلی همدانی، که از شاگردان و مریدان نجم الدین ادکانی است، نقل می کند شـیخ محمّد ادکانی که شیخ حدیث بود در اثنای درس حدیث به من گفت که چون خدمت علاءالدوله، سلوک را به کمال رسانیدم، به من اجازه داده، امر فرمودند که به وطن معاودت کنم. امتثالاً لامره العالی به وطن رفتم و پدر من شیخ

شرف الدین محمّد بن احمد اسفراینی وفات یافت. پس بعضی از اصحاب و مریدان او گفتند که: یکی از اصحاب را خلیفه می سازیم و بعضـی گفتند از شـیخ شنیده ام که می فرمود: «الحمدللّه از دنیا نرفتم تا فرزند خود را در مقام خود دیدم بلکه مقام او را اعلی از مقامم شـناختم.» آن گاه بعضـی اوّل گفتنـد، مراد بزرگان این طایفه از فرزنـد، فرزند معنوی است، پس اتّفاق کرده، مردی را خلیفه پدر من ساختند و چون به آن تصریح که از

۱- محمّد تقی مشهدی اسفراینی، مقامات العارفین، نسخه خطی شماره ۹۱۲۷ آستان قدس رضوی، نسخه خطی کتابخانه سپهسالار، شماره ۷۴۵۵.

پدر در شأن خود شنیدم، این مخالفت از اصحاب او دیدم، به غایت آزرده گردیدم و از ایشان جدایی گزیدم؛ پس «جای نماز» خود را بر دوش انداختم و عزیمت صوفی آباد خدمت شیخ علاءالدوله را با خود مصمّم ساختم و چون به خدمت شیخ رسیدم، لطف بسیار در باره من فرمود واز کیفیّت مصاحبت من با اصحاب پدر پرسید. صورت خلاف از اصحاب پدر در استخلاف به عرض رسانیدم. پس شیخ تبسّم کرده، گفت که ا صحاب پدر با تو همان کردند که اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله با علی بن ابی طالب علیه السلام.

ابوالمیامن ادکانی، پس از طی مراحل عرفانی، خرقه از دست مرادش پوشید. وی صاحب کشف و کرامت و ریاضت و زهد و تقوا بوده است. ادکانی از مریدان محمّد بن جمّال قدس سره بوده واز وی خرقه گرفته است. ادکانی، یگانه روزگار خویش بوده است. او را در زمره علماو محدثان و عارفان بی نظیر قرن هشتم بر شمرده اند.»(۱)

در رساله ای از امیر سیّد علی همدانی، مرید نجم الدین احمد ادکانی اسفراینی، سلسله انتساب خرقه و تلقین ادکانی چنین است: «... ابی المیامن نجم الحق والدین محمّد

بن احمد الادکانی الاسفراینی متع اللّه المسلمین ببرکات انفاسه الشریفه وهو صحب شیخ

شیوخ الاسلام العالم الربانی رکن الدین احمد بن محمّد البیابانکی المعروف بعلاء، الدوله

السمنانی وهو صحب الشیخ العارف نورالدین عبدالرحمان الاسفراینی و هو صحب الشیخ الذاکر احمد الجورفانی [معرّب گورپانی] و هو صحب الشیخ الکامل السایر رضی الدین علی لالا و هو صحب الشیخ الشهید مجدالدین البغدادی وهوصحب الشیخ الامام العلامه سلطان المحدثین قطب المحققین مهبط الانوار الغیبیه معدن الاسرار القدسیه نجم الحق والدین المعروف بالکبری و هو صحب الشیخ عمارا البدلیسی و هو صحب الشیخ ابا نجیب عبدالقاهر السهروردی و هو صحب احمد الغزالی و هو صحب ابا بکر النساج وهو صحب ابا القاسم الکرکانی و هو صحب ابا عثمان المغربی و هو صحب ابا علی الکاتب و هو صحب ابا علی الرودباری وهو صحب ابااالقاسم الجنید وهو صحب سر یا السقطی وهوصحب المعروف الکرخی و هو صحب الامام علی الرضا و هو صحب اباه الامام موسی الکاظم و هو صحب اباه الامام جعفرالصادق و هو صحب اباه الامام

۱- روضات الجنان، ج۲، ص ۲۵۳، ۵۷۶؛ خزینه الاصفیاء، ج۲، ص ۲۹۰؛ از محمد صلی الله علیه و آله تا محمد قدس سره ۱۸۳؛ تذکره اقطاب اویسی، ج ۴، ص ۳۳؛ اصول تصوّف، ص ۱۴۱، ۲۴۷، ۲۸۶.

محمدا الباقر و هو صحب اباه الامام علیا زین العابدین و هو صحب اباه الامام الحسین الشهید و هو صحب الامام الوصی صاحب الایات الجلی باب مدینه العلم و مخزن اسرار النبی اسداللّه الغالب المرتضی علی بن ابی طالب کرم اللّه وجهه و هو صحب سیّد المرسلین و امام المتقین سلطان بارگاه نبوت خورشید فلک رساله مهتر کاینات خلاصه مرجودات حبیب حضرت اله محمّد رسول اللّه علیه افضل الصلوات و علی جمیع الانبیاء والمرسلین والحمدللّه رب العالمین.»(۱)

در این وصیّت نامه، نام شیخ محمّد بن احمد ادکانی آمده، که صحیح آن محمّد بن محمّد ادکانی به نظر می رسد، و محمّد بن احمد ادکانی نام پدر وی می باشد و به احتمال

زیاد در متن اصلی، محمّـد بن محمّـد بن احمـد ادکانی بوده است؛ چنان که در نامه ذیل، صحّت گفتار ما به اثبات می رسد. سیّد علی همدانی در رساله فتوّت نامه، سلسله خرقه خود را چنین آورده است:

«لَبِستُ الخرقهَ المبارکهَ مِنْ یَدِ شیخی و إِمامی و قُدْوَتِی و عمادی، و مَن علیه فی طریق الفتوه اعتمادی... ابوالمیامن محمّـد بن محمّـد ادکانی مَتَّعَ اللّه المسلمین ببرکات انفاسه الشریفه، و هو صحب شیخ العارفین، شمس الحق بن محمّد بن جمال، و هو صحب السالک نورالدین سالار، و هو صحب الشیخ رضی الدین علی لالا، و هو صحب الشیخ نجم الدین أحمدالکبری، و هو صحب الشیخ اسمعیل القصری، و هو صحب محمّد المانکیل و هو صحب داودبن محمّد المعروف بخادم الفقراء وهو صحب الشیخ اباالقاسم رمضان و هو صحب الشیخ ابا یعقوب الطبری، و هو صحب الشیخ ابا عبداللّه بن

عثمان، و هو صحب الشیخ ابا یعقوب النهرجوری ، و هو صحب الشیخ أبا یعقوب السوسی، و هو صحب الشیخ عبدالواحد بن زید، و هو صحب الشیخ کمیل بن زیاد، و هو صحب أمیرالمؤمنین علی بن أبی طالب ، و هو صحب رسول اللّه محمّدالمصطفی صلی ا...علیه وآله و تبعه أجمعین.»(۲)

ابوالمیامن نجم الدین محمّـد بن محمّـد بن احمـد ادکانی، رساله ای در عرفان به نام حلیه الأَولیاء در سال ۷۵۴ه .ق در هرات نوشته است. اصل این رساله در کتابخانه أیا

۱- اصول تصوف، ص ۱۴۰، ۱۴۱، به نقل از مجموعه فیلم شماره ۳۷۱ دانشگاه تهران.

۲- روضات الجنان، ج ۲، ص ۲۵۳.

صوفیا در کشور ترکیه به شماره ۴۷۹۵ و میکروفیلم این کتاب به شماره ۱۲۹ در کتابخانه دانشگاه تهران موجود است. در حاشیه این رساله عرفانی، قصیده ای آمده که در آن سلسله عرفانی ابوالمیامنِ نجم الدین محمّد ادکانی را معیّن ساخته است. به علاوه، در

این قصیده، نام و کنیه شیخ و پیروان طریقت وی تاحضرت ختمی مرتبت محمّد مصطفی صلی الله علیه و آله به ترتیب به نظم آمده است:(۱)

این چنین گوید فقیر بی نوا ابن شرف

بوالمیامن کنیت و نامش محمّد یاد دار

بر شمارم نام پیران طریقت یک به یک

تا زمن چون من نمانم، این بماند یادگار

شیخ من بی شبهه رکن الدین علاءالدوله است

شیخ او دان نورِ دینِ حق به بغدادش قرار

شیخ او شیخ احمد و نسبت ورا با گورپان

شیخ او در دل رضی الدین علی لالا نگار

شیخ او دان شیخ مجدالدین بغدادی و باز

شیخ او خوان شیخ نجم الدین، بوَد او از کبار

شیخ او عمّار بدلیسی و آنگه شیخ او

بو نجیب سهروردی، آن وحید روزگار

شیخ او شیخ احمد غزّالی، آن عام فحل

شیخ او بو بکر نساج است اندر دین مشار

شیخ او بی شک ابوالقاسم که او بُد قطبِ وقت

نسبت او پس به او کن افتخار

شیخ او دان تو ابو عثمان و آنگه مغربی

شیخ او دان بو علیِّ کاتب آن صاحب وقار

شیخ اویس و بو علیِ رودباری را گُزین

شیخ او دان در طریقت، آن جنید نامدار

ص:۱۴۴

۱- حلیه الأَوْلیاء، میکروفیلم شماره ۱۲۹ دانشگاه تهران.

شیخ او سرّی بود، آن سَرورِ مردانِ راه

شیخ او معروف کرخی، صدرِ میدانِ کار

شیخ او داود طایی، شیخ او بی شک حبیب

نسبت او با عجم گر در عرب بودش قرار

شیخ او مَر تابعین را پیشوا نامش حسن

بصریّ او را وطن، مشهور اندر هر دیار

شیخ او پیغمبر آخر زمان، مقصودِ حقّ

از زمان و از مکان و رفعت این نه حصار

مَفَخر اولاد آدم، صدر و بدر هر دو کون

نام پاک او، محمّد، رحمتِ پروردگار(۱)

نجم الدین محمّد ادکانی، عاقبت در سنّ ۸۳ سالگی در سال ۷۷۸ه .ق وفات یافت و در حصاری از اَعمال اسفراین مدفون شد. غلام سَرور لاهوری در خزینه الاصفیاء مادّه

تاریخ فوت وی را به نظم آورده است»

مقتدای جهان ولی اللّه

شیخ اکبر شریف نجم الدین

سالِ تاریخِ رحلتِ آن شاه

گفت سَرور، شریف نجم الدین(۷۷۸ه .ق)(۲)

۱۴۶ صدرالدین محمّد رواسی (م.۸۷۱ه .ق)

شیخ صدرالدین محمّد رواسی از عرفاء و اقطاب صوفیه قرن نهم هجری است. منشأ و مولد وی اسفراین است. مولانا رواسی، خلیفه مولانا رکن الدین محمّد خوافی (م.۸۳۴ه .ق)(۳) و به قولی از خلفای شیخ زین الدین ابو بکر خوافی است.(۴) رواسی به فضایل صوری و معنوی و کمالات ظاهری آراسته بود و در مکارم اخلاق ازفضلای

۱- حلیه الاولیاء، میکروفیلم شماره ۱۲۹، دانشگاه تهران.

۲- خزینه الأَصفیاء، ج۲، ص۲۹۰.

۳- طرائق الحقایق، ج۳، ص ۶۴-۶۵.

۴- حبیب السیر، ج۴، ص ۱۰۳.

زمان، گوی سبقت می ربود. در اوایل حال به سفر حج رفت و چندین سال در مدینه منوّره روزگار گذرانید و در بلاد مصر و شام اربعینات بر آورد و چون ازعربستان بازگشت

در اسفراین، که منشأ و مولدش بود، ساکن شد و به ارشاد مشغول گردید. صدرالدین محمّد رواسی در زمان سلطان ابو سعید گورکان از اسفراین به دارالسلطنه هرات رفت و در آن جا رحل اقامت افکند و آن پادشاه صاحب تأیید، آن جناب را مورد ملاطفت و احسان قرار داد.(۱)

امیر علیشیر نوایی (۸۴۱ – ۹۰۶ه .ق) تذکره مجالس النفائس، که یکی از منابع مهم تاریخ ادبی ایران در قرن نهم هجری است، در شرح حال صدرالدین محمّد رواسی می نویسد: «... شیخ، بسیار زیبا جمال و ارجمند و در ادای معارف و حقایق، دلپسند بود،

و فقیر به مجلس شریف او رسیدم، درس «فصوص» می گفت و پادشاه «بدخشان» به ملازمت شیخ می رسید و مردم دیگر را هم دعوت می کرد. گاهی به نظم نیز می پرداخت. این مطلع ازوست:

زهی از عارضت چشم مرا نور

همیشه از جمالت چشم بد دور(۲)

در همین کتاب افزون بر این آمده است که: «. به موجب اِنَّ الذین آمنوا و عمِلوا‌الصالحات سَیَجعَلُ لَهُم الرحمن وُدّا، حضرت حق – سبحانه و تعالی – محبّت این

شیخِ پُر نور و صفا را در دل همه کس انداخته و شیخ را محبوب القول والابصار ساخته و

از این است که دلهای مردمان بی اختیار شیخ را دوست می دارد.»(۳)

شیخ صدرالدین محمّد رواسی از صاحبان و معاصران شیخ آذری اسفراینی (م.۸۶۶ه .ق) شاعر و عارف شیعی است. صدرالدین رواسی به اتّفاق آذری اسفراینی در مشهد مقدّس به ملاقات میرزا اُلُغ بیگ (۸۰۷–۸۵۳ه .ق) رفتند و در جلسه ای با امیر

میرزا الغ بیگ سؤال و جوابها و صحبتهایی داشته اند که در شرح احوال شیخ آذری در باب تیزهوشی شیخ بدان پرداخته ایم.(۴)

سلسله انتساب خرقه و تلقین شیخ صدرالدین محمّد رواسی اسفراینی، بنا به گفته

۱- حبیب السیر، ج۴، ص ۱۰۳.

۲- نوائی، تذکره مجالس النفائس، ص ۲۸.

۳- نوائی، تذکره مجالس النفائس، به اهتمام حکیم شاه محمّد قزوینی، ص ۲۰۲.

۴- طرائق الحقائق، ج۳، ص۵۹.

ابن کربلایی چنین است: «شیخ صدرالدین محمّد رواسی، مرید شیخ زین الدین خوافی است واو مرید شیخ نورالدین عبدالرحمان بن محمّد بن عبدالرحمان عبدالسلام قرشی بحیری مصری و او مرید شیخ جمال الدین یوسف گورانی اعجمی و او مرید شیخ حسن شمشیری و او مرید شیخ محمود اصفهانی واو مرید شیخ نورالدین عبدالصمد نطنزی است واو مرید شیخ نجیب الدین علی بزغش شیرازی و او مرید شهاب الدین ابو حفص سهروردی است و سلسله «سهروردیّه» منسوب به وی است.»(۱)

شیخ عارف کامل عزّالدین محمود کاشی از مریدان صدرالدین محمّد رواسی است. وی در وقتی که رواسی در مکّه بوده، به خدمت شیخ رسیده است. شیخ رواسی بنا بر حالات، کمالات و مراتب عرفانیی که از محمود کاشی دریافت کرده بوده، چون از مکّه معظمه به تبریز باز گشته در غرّه جمادی الاولی سال ۸۴۸ه .ق اجازه نامه ای برای محمود

کاشی نوشته است. عین نامه صدرالدین محمّد رواسی اسفراینی بدین شرح است:

بسم اللّه الرحمان الرَّحیم

*امّا بعد حمداللّه تعالی والصلوه علی نبیّه محمّد و آله واصحابه، چون سعادت ازلیّه، بال عنایت گشوده، بنده را به سایه مرحمت، که مایه دولت وصول به درگاه اقبال و قبول است، مسعود فرماید، هر آینه شاهباز روح پر فتوح او مایل طیران در هوای فضای طلب حقیقت گردد، از کامگاه غرور، که دنیای پر عناست، عازم حظایر قدس و مساکن انس گردد و در بحر ژرف درد طلب غرق هوای جانان شده از سر، قدم سازد و چون بیند که به خود راه به پایان نتواند بُرد و بی بدرقه این طریق عمیق نتوان سپرد که مَنْ لا شیخَ لَهُ فَشیخُهُ شیطان شوق به جمال قافله سالاران طریقت و راه نمایان به حقیقت، که اولیای کبار و رهروان نامدارند، بر دل بی غل او غالب گردد تا به وسیله این طلب بدین مقصود أعلی و مطلب أنسی واصل شود. بیان این حال و ترجمان این مقال، حال با کمال قدوه السائرین و اسوه السالکین، العابر عن برازخ المنزلین، الزائر للحرمین، أَخی عمادالملّه

والدین زَیَّدَ توفیقه فی اکتساب أسباب الترقیّات الی مدارج معارج العرفان و ذری مقامات

الکشف و العیان است که مدّتی مدید و عهدی بعید در این کوی، خاک راه این طایفه بوده، چون این ضعیف به وسیله عزیمت حرم محترم به بلده تبریز رسید و آثار انوار تعب

ص:۱۴۷

۱- روضات الجنان، ج۱، ص۱۶۳.

طلب و نعطش به زلال فیوض عوالم غیبیّه و مواطن لاریبیّه از مشارالیه دریافت، او را در معنای نهان از او، به جذبات روحیّه و تصرفات خفیّه در قید می آورد و به رموز سریّه، او را صید می نمود تا او از روی بی قراری در قدم دقت درویشان می افتاد و التماس قبول می نمود، بعد از استخاره حقیقیه، او را قبول کرده، به توبه و تلقین ذکر و مقراض طریقت

رسانید و اسبوعی به عزلت نشانید تا از حضرت فیاض بی علّت بعضی فیوضی که بر سالکان این طریق عمیق و واصلان به رحیق سلسبیل تحقیق وارد می شود، بر وی فایض و وارد گشت و چون دلش به ذکر او ذاکر شد و به نور و ناز نفی و اثبات منوّر گشت، او را

اجازت کرده شد که هر کجا که باشد، حلقه ذکر بگرداند و اقامت وظیفه أوراد معیّنه در اوقات نماید واگر طالب صادقی باشد که خواهد که از وی توبه و تلقین بگیرد، از طریقی،

که تلقین و توبه یافته، او را بدین شرف برساند. وصیّت او آن که در همه اوقات واحوال

قانون ورع و تقوا و متابعت شریعت رعایت نماید و جهد کند تا از وی ضرری به بندگان خداوند تعالی نرسد واز دنیا به قدر کفاف تصرف نماید و از رعونت و سمعت و ریا و میل خفی، که در نفس می باشد، به هواها و شهوات، که حجب ظلمانیّه است، مجتنب و محترز باشد واین ضعیف را به دعای خیر یاد آورد، توفیق وصول به درجات اولیا و کبرای طریق رفیق باد.

حرّره الفقیر الی اللّه صدرالدّین محمّد الرواسی فی غرّه جمادی الأولی ببلده تبریز، سنه ثمانٍ و اربعین و ثما نمائه.»(۱) [۸۴۸ه .ق]

۱۴۷ رشیدالدین محمّد بیدوازی (م. ۸۷۷ه .ق)

رشیدالدین محمّد بیدوازی از اقطاب صوفیه و شاعران شیعی مذهب قرن نهم هجری است.(۲) نام وی «محمّد» فرزند شیخ علی بیدوازی عبداللهی ملقب به «رشیدالدین» و متخلّص به «رشید» است.(۳) رشید بیدوازی ازمشایخ طریقه ذهبیّه است. وی در معرفت، مقامی بس بلند داشت؛ بر وجهی که صاحبان خرقه و ارشاد به انتساب با

ص:۱۴۸

۱- روضات الجنان، ج۱، ص ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲.

۲- تاریخ ادبیات ایران. ج۴، ص ۴۵۷.

۳- رشیدالدین بیدوازی، عشق و محبت، نسخه خطی شماره ۴۲۱۶ کتابخانه ملی ملک تهران.

وی افتخار دارند. رشیدالدین محمّد بیدوازی، شاگرد و مرید امیر عبداللّه برزش آبادی بوده و خرقه و تلقین از وی بر گرفته و آداب طریقت را از وی آموخته است. بیدوازی پس از ارتحال مرشد خود، جانشین وی شد. بنا به گفته استخری: «خود به دستیاری استعداد ازلی و عنایت لم یزلی به مسند ارشاد عاشقان به سر منزل تمکین استقامت مستقر شد.»(۱) رشیدالدین محمّد بیدوازی بیست و دومین قطب از اقطاب سلسله ای بود، که شیخ محمّد هاشم درویش در منظومه ولایت نامه به معرفی آنان پرداخته است:

بعد از عبداللّه آن میر سعید

شمس اوج معرفت، شیخ رشید

در میان عارفان شهبازی است

موطنش را دان که بید آوازی است

بعد از ایشان شیخ شاه ذولباب

اسفرایینی است آن عالی جناب(۲)

چنان که از اشعار فوق الذکر بر می آید، زادگاه و موطن رشیدالدین محمّد آبادی «بیدآواز» یا «بیدواز» در شمال شرقی اسفراین است.

شیخ رشیدالدین پس از طیّ مراتب کمال و تکمیل در خدمت مرشد و روحانی خود، امیر عبداللّه برزش آبادی، مورد توجّه وی قرار گرفت. به دامادی شیخ خود در آمد. همسر شیخ رشیدالدین محمّد بیدوازی، دختر امیر عبداللّه برزش آبادی و نوه دختری شیخ خواجه اسحاق ختلانی است، که پیر مراد امیر عبداللّه برزش آبادی بود. سال تولّد و

مدت ارشاد شیخ رشیدالدین معلوم نیست؛ همین قدر مسلّم است که وی در نیمه دوم قرن نهم هجری به ارشاد و سلسله داری مشغول بوده است. این مراتب از مثنویی ۵۸ بیتی، که رشید سروده و در آن به وصف احوال مریدان خود پرداخته است، معلوم می شود. تاریخ نظم این ابیات را شیخ در صدر این مثنوی آورده است:

شد میسّر به عون خیر معین

اربعینی به خمسه و سبعین

بعد هشتصد ز هجرت نبوی

با تو گویم که شد آن شنوی(۳)

و چـون مریـدان خـود را بر می شـمارد، معلوم می شود دست کم مـدتی نزدیـک به بیست سـال از ابتـدای زمـان ارشـاد او می گذشته است؛ زیرا جلال الدین محمّد مجدالاشراف در

ص:۱۴۹

۱- اصول تصوف، ص ۳۳۶، ۳۳۷، ۵۶۴، برزش آبادی، رساله کمالیه، ص ۵، ۹۱.

۲- محمّد هاشم درویش، ولایت نامه، نسخه خطی شماره ۹۳۴۱ کتابخانه آستان قدس رضوی.

۳- برزش آبادی، همان جا.

تحفه الوجود می فرماید: «مدت لازم برای وصول سالک الی اللّه به کمال واقعی بیست و یک سال است.(۱)

رشیدالدین تا سال ۸۵۵ در خانقاه اوکان/ ادکان/ اتکان به ارشاد مشغول بوده امّا بر اثر جنگها و نزاعهایی که بین فرزندان شاهرخ تیموری به مدت پنج سال در سالهای ۸۵۰ – ۸۵۵ در منطقه میاندشت و کوه خروس (= دیکک فعلی) و ادکان در جنوب غربی اسفراین به وقوع پیوست، عرصه بر مشایخ ناحیه نیز تنگ شد و شیخ رشیدالدین و دیگر دراویش به خانقاه بیدواز رفته، در آن جا به ارشاد مشغول شدند.(۲)

بیدوازی پس از حدود پنجاه تا شصت سال عمر و تربیت شاگردانی چون شیخ شاه علی اسفراینی و شیخ محمّد خبوشانی (قوچانی) در سال ۸۷۷ه .ق به مرگ ناگهانی درگذشت و در ده خود «بیدواز»(۳) در خانقاه خویش مدفون گشت. شیخ شاه علی، داماد و خلیفه وی این اشعار را در رثای او و تاریخ فوتش سروده است:

اقتضای فلک مگر ستم است

باز استاد این شدش تعلیم

قطب الاقطاب شیخ رشیدالدین

مظهر نور حق و نور جسیم

ناگهان عازم جنان گردید

کرد رحلت به امر حیّ قدیم

تا برفت از فنا به سوی بقا

گشت تاریخ او (بهشت نعیم)[= ۸۷۷ه]

آثار و تألیفات:

(۱) ریاض الافیاض: اولین تألیف عرفانی وی به سال ۸۴۶ه .ق است. اصل این کتاب در کتابخانه دانشگاه نظام حیدرآباد هندوستان نگهداری می شود و نسخه عکسی آن در کتابخانه شخصی دانشمند محترم عزیزاللّه عطاردی خبوشانی موجود است.(۴)

۱– اصول تصوف، ۳۳۷.

۲– حبیب السیر، ج۴، ص ۴۵، ۴۶، ۷۲، ۷۳؛ تذکره الشعراء، ۳۰۹، ۳۱۰.

۳- بیدواز از آبادیهای اسفراین و در ۳۴ کیلومتری شمال شرقی آن واقع است. دکتر احسان علی استخری به غلط آن را به بیدآباد سنگان بخش رشتخوار شهرستان تربت حیدریّه ارتباط داده است. اصل این آبادی بیدآواز بوده و به مرور ایام بیدواز شده است. توجیه های دیگری نیز درباره نام این آبادی کرده اند که به کلی اشتباه است نسخه خطی عشق و محبت / رشیدالدین محمّد بیدوازی نسخ کهن ۸۷۴ه شماره ۴۲۱۶ ملک.

۴- نک: غلامرضا فسنقری، نظری گذرا بر زندگی و آثار شیخ رشیدالدین محمد بیدوازی، ماهنامه بینالود، شماره ۳، ص ۴۴ و ۴۵.

(۲) المصباح (= مصباح رشیدی): مثنوی بسیار خوبی است به بحر رمل مسدس در شرح مسائل عرفانی که آن را چنان که خود گفته در شرح سه اصل محبت ، فنا و نیاز ترتیب داده است:

شد ترتّب بر سه اصل این گنج راز

در محبت، در فنا و در نیاز

و آن را به سال ۸۵۲ هجری به پایان برده و در این باره گفته است:

چون گذشت از هجرت خیرالانام

هشتصدوپنجاه و دو، این شد تمام(۱)

این کتاب با این بیت به پایان رسیده است:

به طفیلش جهان گرفته وجود

او محمّد شریعتش محمود(۲)

از این منظومه، نسخه ای خطی در موزه بریتانیا (British Museum) تحت عنوان «المصباح»(۳) تألیف رشیدالدین محمّد الاسفراینی موجود است که نگارنده برای تهیهعکس آن چندبار با لندن مکاتبه و مخارجی صرف کردم ولی متأسفانه موفق به دریافت آن نشدم. نسخه ای نیز در هندوستان نگهداری می شود، که میکروفیلم آن در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران به شماره ۵۲۲۷ محفوظ است.

از بررسی آثار منثور و منظوم این قطب، چنان بر می آید که او شاعری نسبتا توانا و پیرو سبک عراقی متداول زمان بوده و توجّه خاصی به غزلیات مولوی، سعدی و حافظ داشته است. غزلیات شورانگیز او، در بر دارنده حالات درونی و شرح سلوکش می باشد.(۴)

۳ - عشق و محبّت: این کتاب به نظم و نثر مسجع و مشتمل بر غزلیات شیرین و حال انگیزی است که شیخ به مقتضای ظهور حالات معنوی و طی مقامات معنوی سروده و به پیرویِ گلستان در یک مقدمه و هفت اشاره است. مقدمه در سبب نگارش و اشاره ها:

۱ - بدایت محبّت ۲- حکایت محبّت ۳- اشاره سوم در نسخه دیده نشد ۴- عنایت محبوب ۵ - ولایت محبوب ۶ - حمایت محبوب ۷ - هدایت محبوب (نسخ کهن جمال الدین

۱- بیدوازی، مصباح میکروفیلم شماره ۵۲۲۷ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران؛ همو، همان کتاب نسخه خطی احمد شاهد کهن ترین نسخه؛ صفا، ۴/۴۵۷.

۲- بیدوازی، مصباح میکروفیلم شماره ۵۲۲۷ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران

۳- ۱-Rieu,Vol. ۱۱,P.۶۴۱.

۴- اسداللّه خاوری، ذهبیه، تصوّف علمی، ج۱، ص ۴۲۹.

عبداللّه محمّد شاه فی یوم الخمیس ۱۶ شهر صفر سنه ۸۷۴ه .ق)(۱)

غزلیات : غزلیات شیخ را آقا میرزا اردبیلی (وحیدالاولیاء) در مذیل رساله کمالیه امیر عبداللّه برزش آبادی، پیر مراد شیخ بیدوازی به ترتیب هجای قافیه، منظم ساخته وبه خط

زیبای خود مرقوم داشته است، که ۲۳۹ بیت و ۳۲ غزل است، مطلع اولین غزل این مجموعه چنین است:

الا یا اَیّهاالسّاقی، بده جام مُصَفّا را

خَمُش کن عقل نادان و بنشان این علا لارا(۲)

به مخموران دوشینه شراب ناب در پیمانره درد و طلب بگشا، دگر بر بند درها را(۳)

مثنویات: نیز مثنویی ۵۸ بیتی از این قطب به جای مانده که بعد از غزلیات نوشته شده است. محتوای آن، وصف الحال شش تن از مریدان شیخ به نامهای شیخ کمال الدین محمود، تاج الدین علی، شیخ علی رؤُفی، شیخ شمس الدین محمّد شاکر، شیخ زاده محمّد رواس و درویش احمد است.(۴)

۱۴۸ شیخ شاه علی بیدوازی اسفراینی (۸۳۰ – ۹۰۸ه.ق)

وی از عرفای بزرگ و بیست و سومین قطب از اقطاب سلسله رضویه ذهبیّه است. شیخ شاه علی در سال ۸۳۰ در اسفراین زاده شد. درجوانی به وادی تصوف افتاد وخرقه طریقت و تلقین ذکر و آداب سلوک راه معرفت را از شیخ رشیدالدین محمّد بیدوازی کسب کرد وپس از این که به مراتب اعلای معرفت رسید، دختر شیخ رشیدالدین محمّد بیدوازی را به زنی گرفت و پس از ارتحال شیخ بیدوازی به جایش بر مسند ارشاد نشست.(۵) حضرت محمّد هاشم درویش در کتاب ولایت نامه می فرماید:

۱- عشق و محبّت، [نسخه عکسی این کتاب در کتابخانه نگارنده موجود است].

۲- مقایسه غزلیات رشیدالدین محمّد بیدوازی را با غزلیات شیخ بهایی به استادان فن واگذار می کنیم: شیخ بهایی الا یا ایهاالساقی أَدِرکاسا وناولها = الا یا ایها الساقی بده جام مُصَفّا را (بیدوازی) و (قس علی هذا)

۳- امیر عبداللّه برزش آبادی، رساله کمالیّه، ص ۷۱،۹۱.

۴- امیر عبداللّه برزش آبادی، رساله کمالیّه، ص ۹۱ – ۹۴.

۵- اصول تصوف، ص ۳۴۳، ۳۴۴.

بعد از ایشان شیخ شاه ذولباب

اسفرایینی است آن عالیجناب(۱)

مولانا عبدالحیّ گاورودی از مریدان شیخ شاه علی بیدوازی [اسفراینی] است و شیخ شاه علی، مرید شیخ رشیدالدین محمّد بیدوازی و او مرید حضرت میر سیّد عبداللّه برزش آبادی مشهدی است. این مراتب در رساله کمالیّه امیر عبداللّه برزش آبادی صریحا مشهود است.(۲) در کتاب اصول تصوف مسطور است که:

از پی عبداللّه مجذوب فرد

شد رشیدالدین، طبیب اهل درد

او ز بیدآواز آمد جلوه گر

در دل عشاقِ حق شد مستقر

بعد ایشان شه علی از اسفران

جلوه کرده در دل صاحبدلان

شیخ شاه علی از ائمه ولایت و معرفت است و در جلالت شأن و رفعت قدر، نظیری ندارد. در تربیت مریدان و ایصال طالبان ومستعدان آیتی بود چنان که شیخ محمّد خبوشانی [قوچانی]مقتدای اعظم از برکات انفاس و فیوضات تربیت او به مقامی نایل شد. ابن کربلائی درباره شیخ محمّد خبوشانی نوشته است: «پس از چند سال کشش و کوشش و سر کردن به خیال پایگاه جانان، شیخ را واقعه مشعر بر توجه به جانب آستان شیخ شاه علی اسفراینی رخ داد و هم در آن واقعه به دیدار جمال شیخ شاه نایل آمد . پس

از افاقه از آن واقعه، پای از سر ساخته، شتابان به جانب اسفراین راهی شد و به شرف صحبت و ملازمت شیخ شاه رسیده به اخذ خرقه وکسب تلقین و ذکر و آداب سلوك از حضرت او توفیق یافت. شیخ پس از نیل به مراتب اعلای کمال و وصال و اکمال به دامادی شیخ شاه افتخار یافت و بعد از رحلت او به خلافتش مستقر گردید.»(۳) چنان که حضرت محمّد قاسم درویش شیرازی می فرماید:

از پی او مقتدای اعظم است

ازخبوشان، نور بخش اعظم است

نام نامی اش محمّد در ولا

دُرد نوش شاه شاهان مرتضا(۴)

از شیخ شاه علی اسفراینی کتاب و رساله ای به دست نیامده و اگر تألیف داشته، از

دستبرد روزگار در امان نمانده است. تذکره های احوال و آثار بزرگان و شعرا و علما کمتر

۱- ولایت نامه.

۲- روضات الجنان، ج ۲، ص ۸۰.

۳- اصول تصوف، ص ۵۶۴ - ۵۶۵.

۴- ذهبیه تصوف علمی، ج ۱، ص ۲۵۶.

به شرح احوال وی پرداخته اند. شاید هم علّت آن خمول بی اندازه مشایخ قرن نهم و دهم هجری باشد چرا که در ولایت ونواحی ایران نزاع میان شیعه و سنّی برخاسته بود و به واسطه کثرت نفوس اهل سنّت غلبه داشتند. لاجرم مشایخ مذکور به رسوم تقیّه قیام کرده و حتی در زمان ارشاد و سلسله داری در گوشه گیری و انزوا اصرار بلیغ داشته اند.(۱)

دوران ارشاد وی از سال ۸۷۷ه .ق ، که سال مرگ شیخ رشیدالدین محمّد بیدوازی است، آغاز و همزمان با انقلابهای مذهبی ایران بوده است. اواخر عمر شیخ شاه علی اسفراینی مصادف بوده است(۲) با نضج گرفتن سلسله صفوی، که در سال ۹۰۵ به وسیله شاه اسماعیل صفوی تأسیس شد سر انجام شیخ شاه علی(۳) به سال ۹۰۸ه .ق به معبود خویش پیوست و در محل قلعه نو خواجه ها مدفون گشت. مرحوم بهاءالدین جعفری در رساله جغرافیای خود، که درباره اسفراین به رشته تحریر در آورده است و در کتابخانه

دانشکده ادبیات مشهد نگهداری می شود، ظاهرا براساس سنگ مزار وی، که در آن زمان (۱۳۵۴ه ش) موجود بوده، تاریخ ولادت وی را ۸۳۰ه .ق و تاریخ وفات او ۹۰۸ه . ق ضبط کرده است.اکنون اثری از سنگ مزار وی نیست و جز خرابه ای از آرامگاه او باقی نمانده است. بعضی منابع، او را شیخ شاه علی اسفراینی و برخی دیگر، او را بیدوازی نوشته اند چون مدتی در خانقاه بیدواز در خدمت شیخ خود، رشیدالدین محمّد بیدوازی بوده که در واقع دوران تحصیلات، انتباه، جذبه و سیر و سلوک این قطب ذهبی بوده است.(۴)

۱- اصول تصوف، ص ۳۴۴.

۲- ذهبیه تصوف علمی، ج ۱، ص ۲۵۶.

۳- اطلاق صفت شاه در اسامی طریقتی و یا القاب متعارف هر عصر و زمانی یکی از اثرات نفوذ تصوف هندی در تصوف شیعی ایرانی می باشد. سلسله ذهبیه کمتر از دیگران تحت تأثیر تصوف هندی قرار گرفتند و یا به هیچ وجه این نفوذ را پذیرا نشدند و به همین جهت در این سلسله اسامی که در آغاز تا پایان آنها کلمه شاه آمده است، بیش از تعداد انگشتان یک دست نمی باشد...خاوری، ج ۱، ص ۲۵۶ و لفظ (شاه) در اول اسم (شاه علی بیدوازی، اسفراینی) از این جمله است.

۴- جعفر سلطان القرائی، حواشی و تعلیقات روضات الجنان ابن کربلائی، ج ۲، ص ۵۸۱، به نقل از نسائم المحبه من شمائم الفتوه در این کتاب «بیدوازی» ضبط شده است و در کتاب تحفه عباسی خط مرحوم وحیدالاولیا چاپ شیراز، ص ۸۴، «بیداواز» نوشته شده است.

۱۴۹ سیّد لطف اللّه (م. ۹۰۲ ه.ق)

شیخ سیّد لطف اللّه از اقطاب و بزرگان راه طریقت است. بنا بر آنچه بر سنگ مزار وی حک شده، سیّد از مریدان سیّد نعمت اللّه ولی بوده است. وی در نیمه دوم قرن نهم هجری می زیسته و در خانقاه بکر آباد به ارشاد مریدان مشغول بوده است. او سرانجام در سال ۹۰۲ ه .ق چشم از جهان فرو بسته است.

پس از مرگ شیخ لطف اللّه، شاگرد وی، درویش علی سوزا، فرزند بابا محمّد جهانی، جانشین و متولّی مزار او می شود. آرامگاه و خانقاه شیخ لطف اللّه در روستای بکرآباد

بعد از آبادی دهنه اجاق واقع در ۳۴ کیلومتری شمال شرقی اسفراین واقع است.

ص:۱۵۵

متن لوح مزار

هو

خط اوّل : تمام شد این لوح

خط دوم : مزار سیّد لطف اللّه مرید

خط سوم : سید نعمت اللّه ولی بجدیّت الفقیر الحقیر

خط چهارم : درویش علی سوزا فرزند بابا محمّد جهانی

خط پنجم : متولی این مزار درویش والاتبار

خط ششم : ... فی ذی... سنه ۹۰۲ ه .ق

ص:۱۵۶

۱۵۰درویش ملک اردینی (م. ۹۷۳ه .ق)

درویش ملک اردینی از عارفان و سالکان قرن دهم هجری است. وی به روستای اردین در شرق قریه دستجرد از توابع بام وصفی آباد اسفراین منسوب است. درویش ملک در این روستا زاده شد و مانند پدرش خواجه درویش حسن اردینی در وادی عرفان گام نهاد. خانقاهی نیز در این روستا به نام درویش حسن وجود داشته که امروزجز بقایا و

تلی خاک از آن، چیزی باقی نمانده است. درویش ملک سرانجام در سال ۹۷۳ ه .ق در این آبادی در گذشت و در خانقاه خویش در روستای اردین مدفون شد. تنهااثر قابل استناد سنگ مزار درویش ملک است که عبارت «خواجه درویش ملک بن خواجه درویش حسن اردینی متوفّی ۹۷۳ه .ق » بر آن کنده کاری شده است. بنا بر اقوالی که سینه به سینه نقل شده و معمرین اردینی هنوز از آن سخن می گویند، درویش ملک، عارف وارسته ای بوده است و پس از مرگش مردم «اردین» مدتها عزاداری می کرده اند.

۱۵۱ درویش حسن اردینی اسفراینی

خواجه درویش حسن اردینی از سالکان و صوفیان قرن هشتم و نهم هجری و از معاصران شیخ سیّد لطف اللّه بکر آبادی از مریدان سیّد نعمت اللّه ولی است. در گذشته،

در روستای اردین خانقاهی وجود داشته که به نام خانقاه درویش حسن مشهور بوده و آثار و بقایای این خانقاه یا خلوتخانه شیخ حسن اردینی در اردین اسفراین معلوم است. به احتمال زیاد، مولانا شیخ محمّد راونیری از عارفان ولایت جهان ارغیان و مولانا سیّد

لطف اللّه بکرآبادی و شیخ شاه علی بیدوازی از طریق این خانقاه با یکدیگر در ارتباط

بوده اند. سنگی که در تصویر مشاهده می شود و در گذشته موجود بوده ولی امروز تنها تصویر آن باقی مانده تنها اثر به یادگار مانده از خانقاه اردین است، که در واقع، شناسامه

این خانقاه و مزار دو درویش والاتبار یعنی درویش حسن و درویش ملک فرزند اوست که به سال ۹۷۳ه . ق وفات یافته و این مراتب بر این سنگ، که به زحمت قابل خواندن است، نقر شده است.

۱۵۲ بابا قدرت

وی از سادات و دراویش قرن دهم هجری است. درویش حسین بن سید محمد مشهور به «بابا قدرت» از معماران بسیار ارزشمند این خطه نیز بوده است.

شهرت دارد که پس از کشف مقبره احمد بن موسی علیه السلام در کوران به وسیله درویش

محمود و درویش احمد در زمان پادشاهی شاه تهماسب صفوی (۹۳۰ه . ق) ساختمان آرامگاه احمد بن موسی علیه السلام توسط درویش حسین، که در آن زمان به «معمار حسین»

مشهور بوده، ساخته شده است. از تاریخهایی که بر دربها و منبر مسجد آرامگاه احمد بن موسی علیه السلام حک شده (۹۵۲ه . ق) معلوم می شود که درویش حسین در نیمه دوم قرن دهم هجری می زیسته و می بایست در آن تاریخ حدود ۴۰ تا ۴۵ سال از عمر وی گذشته باشد.

۱۵۳ آقا محمّد بیدوازی، بیدآوازی (قرن دوازدهم)

آقا محمّد بیدوازی، از دراویش قرن دوازدهم هجری و از مریدان و تربیت یافتگان سیّد قطب الدین محمّد نیریزی شیرازی (م. ۱۸شعبان سال ۱۱۷۳ه .ق) است. نام وی در تذکره مناقب و کتاب شرح حال سیّد قطب الدین تألیف مولانا راز شیرازی به تفصیل ثبت است.(۱)

ص:۱۵۸

۱- اصول تصوّف، ص ۴۶۰.

سفیران

۱۵۴ نورالدین عبدالرحمان اسفراینی (۷۲۲ – ۷۹۷ه.ق)

شیخ نورالـدین عبـدالرحمان بن افضل الـدین محمّـد بن عبدالرحمان بن محمّد اسـفراینی، صوفی حنفی و دانای به علوم فقه و تصوف از بزرگان علما و فقها و مشایخ معروف قرن هشـتم هجری و متولد سال ۷۲۲ه .ق(۱) است. وی به کثرت زُهد و تقوا و کمـال معرفت وصف شـده(۲) و پیر خرقـه شـیخ الاسـلام زیـن الـدین خـوافی است.(۳) نورالـدین عبدالرحمان اسـفراینی، نوه نورالـدین عبـدالرحمان کسـرقی است و در وادی عرفـان به نورالـدین عبـدالرحمان ثانی شـهرت دارد و در تاریـخ به نورالـدین عبدالرحمان، سفیر سلطان احمد جلایر، شهرت یافته است.

وی به روزگـار خانـدان آل جلاـیر، که بر عراق تسـلط یافتنـد و بغـداد را تختگـاه خـود قرار دادنـد، می زیست. در سـال ۷۹۵ه آذربایجان و عراق جزو قلمرو سـلطان احمد جلایر بود. امیر تیمور به کار فتح بلاد عراق، آذربایجان، فارس و لرستان پرداخت. چون سلطان احمد جلایر تا آن تاریخ از امیر تیمور اظهار اطاعت و انقیاد نکرده بود، امیر تیمور در

صـدد بر آمـد تـا نواحی آل جلایر را ضـمیمه ممالک مفتوحه خود سازد. از این رو، در ۲۶ مـاه رجب سال ۷۹۵ از اصفهان به سوی همدان شتافت و در ۱۳ شـعبان از همدان حرکت کرد و در اوایل ماه رمضان به دشت قولاغی روی نهاد. پس از شکست ترکمانان، روز دهم رمضان از آن جا بازگشت و در آق بلاق / آق بلاغ توقف کرد و بقیه ماه رمضان را در

آن جا گذرانید در همین اوقات، خبر نزدیک شدنِ امیر تیمور به بغداد رسید و سلطان

۱– ابن عماد حنبلی، شذرات الذهب، ج۶، ص۳۴۹.

۲– جلالی نائینی، ص ۴۹ تا ۵۳.

۳– طرائق الحقایق، ص ۶۵.

احمد جلایر را به وحشت انداخت، سلطان احمد از طرفی میل نداشت تسلیم مطلق تیمور شود و از سوی دیگر، بیم هجوم او به بغداد، ارکان دولت جلایری را متزلزل گردانیده بود بنابراین، برای چاره جویی، موضوع را با سران حکومت خود در میان نهاد و راه تـدبیر جُست. هر یک در این باره رای زدنـد و عاقبت، سـلطان احمد پس از مشاوره لازم، از شیخ نورالدین عبدالرحمان اسـفراینی، که شاگردان و مریـدان بسیار داشت و در سراسـر ممالک اسـلامی آوازه فضل و دانش او پیچیـده بود، خواست به عنوان سفیر و رسول به نزد امیر تیمور برود؛ شاید او را از هجوم به بغداد و اضمحلال خاندان جلایر باز

دارد.

یکی از علل مهمّی که سبب گردیـد انجام این مهمّ بر عهـده نورالـدین عبدالرحمان محوّل شود، این بود که امیر تیمور با تمام بیدادگری و سفاکی و خشونت، نسبت به دانشـمندان و علمای بزرگ و معروف به ویژه مشایخ صوفیه غالبا جانب احترام نگاه می داشت؛ چنـان که وقتی شـاه نعمت اللّه ولی و دیگر مشایـخ صوفیه معاصـر خود را ملاقـات کرد، با احترام تمام با آنها رفتار کرد به علاوه، سـلوک و رفتارش با علما و دانشـمندانی مانند ابن عربشاه، شـمس الدین جُزُری، میر سیّد شـریف جرجانی، ابن خلـدون و غیر ایشـان دوسـتانه بود. البته این احترامی که تیمور نسبت به بعضـی از اربـاب علم و دانش رعایت می کرد، کلیّت نـداشت زیرا کسـی که در حملات خود، بسیاری از شـهرها (از جمله اسـفراین را که در کتـاب تاریـخ اسـفراین مفصّل بـدان پرداخته ایم) و نیز آبادانیها و مدارس و مراکز تمدّن را زیر و رو کرد، و قهرا در این ویرانیها و کشـتارها مردان دانشمند وارباب فضل ادب زیادی از بین می رفتند، نمی تواند حامی و مشوّق اهل دانش و ادب و عرفان به شـمار آید. صرفا دلجویی وی بدین خـاطر بـود که دانشـمندان و هنرمنـدان را در سـمرقند پـایتخت خـود، گرد آورد و خود را مشوّق علم وادب و حـامی اسـلام و مسلمانان وانمود سازد. این نکته هم ناگفته نماند که با توجّه به احوال تیمور،

خصال زشت و زیبا و خوب و بـد در نهاد او متمرکز بود و می توان او را جامع اضـداد به شـمار آورد. سـلطان احمـد جلایر از نورالـدین عبـدالرحمان اسـفراینی در خواست کرد تـا بـا عجله تمـام، خود را به اردوی امیر تیمور برسانـد و به هر طریق ممکن تیمور را از آمدن به

بغداد و ویران کردن آن و انقراض سلسله آل جلایر باز دارد. سلطان احمد توسط شیخ

اسفراینی پیغام فرستاد وابراز انقیاد و اطاعت کرد. امّا ملزم به سکه زدن و خطبه خواندن به نام او نشد.

شیخ نورالدین اسفراینی بی درنگ از بغداد به سوی اردوی تیموری، که در آن وقت در آق بلاق خیمه زده بود، حرکت کرد. روز یکشنبه، غره شوال در آق بلاق، مراسم عید فطر در اردوی گورکانی برگزار شد. بعد از دو روز، شیخ نورالدین اسفراینی به عنوان «سفیر آل جلایر» به آن جا رسید و امیر تیمور با تعظیم و احترام، آن مرد بزرگ را پذیرفت. اکثر منابع این واقعه را ثبت کرده اند. شرف الدین علی یزدی، مورخ دوره تیموریان در ظفرنامه در این باره می نویسد: «و روز یکشنبه غرّه همایون فال شوال بعد از ادای فطر و دیگر صدقات از انواع احسان وافضال به اقامه نماز عید قیام نمود و بعد از دو روز شیخ الاسلام اعظم شیخ نورالدین عبدالرحمان اسفراینی علیه الرحمه والرضوان، که از اکابر مشایخ روزگار بود، از طرف بغداد از پیش سلطان احمد جلایر به رسم رسالت به پایه سریر خلافت مصیر آمد. حضرت صاحبقران چنانچه دأب آن مؤید گیتی ستان بود، که در تعظیم اهل علم و صلاح هیچ دقیقه فرو نگذاشتی، مقدم آن بزرگِ دین را به اعزاز تلقی فرمود و شیخ مشارالیه، پیغام سلطان احمد را به عرض رسانید، مشتمل بر آن که کمر مطاوعت و خدمتکاری بر میان بسته ام امّا از دهشت شکوه آن حضرت، قوّت احراز سعادت بساط بوس ندارم واگر به بغداد می فرمایند، مرا حدّ مقاومت نیست وقصد محاربه و معارضه در خاطر نه و تقوزها و پیشکش ها، که با شیخ فرستاده بود، از جانوران

مرکن و پارس شکار افکن و اسبان نامی با زینهای زر به محل عرض رسیده لیکن چون نقد اخلاص به التزام سکه و خطبه، که متوقع بود، رواج نیافته بود تُحَف و هدایا، ملحوظ

نظر التفات و قبول نگشت و شیخ نورالدین را به جهت علم و تقوا، اعزاز فرموده خلعت خاص ارزانی داشت و اسب و زر داده، باز گردانید. حضرت صاحبقران چون رسول سلطان احمد جلایر باز گردانید، عزم بغداد کرد...» و روز جمعه سیزدهم شوال سنه ۷۹۵ به جانب بغداد حرکت کرد.(۱)

عبدالرزاق سمرقندی در مطلع السعدین همین مضمون را با عبارتی برگرفته از

ص:۱۶۱

۱- محمدرضا جلالی نائینی، سفارت نورالدین عبدالرحمان اسفراینی نشریه وزارت امور خارجه ایران، شماره ۱۰، دوره دوم ص ۴۹ تا ۵۳.

ظفرنامه نقل کرده است که : جناب شیخ الاسلام نورالدین اسفراینی را به سبب علم وتقوا با احترام باز گردانید ، امّا چون امیر تیمور متوقع بود که در سکّه و خطبه ، نام وی ذکر شود ، لذا امیرزاده پیر محمّد را برای تسخیر بغداد روانه کرد . وسرانجام شیخ نورالدین

اسفراینی سیزدهم شوال عازم دارالسلطنه بغداد شد .

خواند میر در حبیب السیر ومیر خواند در روضه الصفا ضمن شرح این سفارت تأیید

کرده اند که اگر سلطان احمد بر رئوس منابر خطبه به نام تیمور می خواند ، عراق بر وی

مسلم بود . امّا چون این رسم به جای نیاورد ، امیر تیمور هدایا و تحف وی را که همراه با شیخ نورالدین اسفراینی فرستاده بود، باز گرداند و با وجود این، حضرت جناب شیخ نورالدین اسفراینی ارشاد مآب را خلعت خاص و زر و اسب و جامه انعام و رخصت ارزانی داشت. بدین ترتیب می بینیم که امیر تیمور به بهانه این که سلطان احمد ملزم به

ضرب سکه و خواندن خطبه با نام و لقب تیمور نگردیده، ازقبول هدایای او خودداری کرد. ولی در عین حال به خاطر مقام شامخ علمی و تقوایی نورالدین عبدالرحمان اسفراینی در حقّ وی که در جایگاه سفیر امیر بغداد به سفارت آمده بود ، نهایت تکریم و

احترام به جا آورد ؛ به علاوه او را با اعطای خلعت و زر و اسب باز گردانید ؛ هر چند شیخ اسفراینی نتوانست از هجوم تیمور به بغداد جلوگیری کند و از این حیث مأموریت سیاسی این عالم بزرگ با شکست مواجه شد امّا از این نظر که او ضمن مذاکرات خود با امیر گورکان موفق شد از شدّت خشم و غضب وی بکاهد تا شهر دارالسلام(۱) از ویرانی و

قتل عام مصون بماند، حایز اهمیت است.

شایان ذکر است که نباید شیخ نورالدین عبدالرحمان کسرقی اسفراینی (۶۳۹ – ۷۱۷ه .ق) را، که پیر خرقه شیخ علاءالدوله سمنانی است، با نورالدین عبدالرحمان اسفراینی مذکور (۷۲۲ – ۷۹۷ه .ق) خلط کرد؛ شیخ اسفراینی، نوه شیخ کسرقی است.(۲)

خانقاهی که در آن نورالدین عبدالرحمان اسفراینی در بغداد به تربیت شاگردان و ارشاد مریدان مشغول بود، همان خانقاهی است که توسط سلطان محمّد خدابنده

۱- دارالسلام، یکی از القاب بغداد است.

۲- جلالی نائینی، همانجا، تاریخ فوت شیخ نورالدین عبدالرحمان کسرقی که وی درج کرده است صحیح نیست. نک: شرح حال کسرقی اسفراینی در صفحات قبل

اولجایتو در سال ۷۰۹ه .ق به نام «خانقاه اسفراینی» برای نورالدین عبدالرحمان کسرقی اسفراینی ساخته شد. اسفراینی در بغداد به نام «نورالدین عبدالرحمان ثانی» مشهور بود

و به گفته جامی بعدها وی خلیفه جدّبزرگوار خویش و شیخ الاسلام بغداد شد.(۱) و بنا به گفته قشاشی، امین الدین عبدالسلام خُنجی، شاگرد نورالدین عبدالرحمان کسرقی اسفراینی، راه استاد خود را ادامه داد و مؤسس شعبه «نوریه اسفرایینّیه» در بغداد گشت،

و احتمالاً نورالدین عبدالرحمان اسفراینی در محضر خنجی و دیگر شاگردان جدّش، طی طریق و سیر و سلوک کرده و سپس جانشین وادامه دهنده راه جدّش در بغداد شده است، زیرا با توجه به سال تولد اسفراینی و سال وفات کسرقی، وی محضر جدّش را درک نکرده است.(۲)

در کتاب شذرات الذهب مکتوب است که نورالدین اسفراینی از عمربن علی قزوینی سماع حدیث و اسفراینی از قزوینی و او از محمّد بن عراک واسطی واو از صغانی روایت حدیث کرده است.(۳) پس از نورالدین اسفراینی، فرزند وی به نام کمال الدین اسفراینی، که در زمره عرفا و سفراست. خط مشی عرفانی و سیاسی پدرش را پی گرفت.(۴)

۱۵۵ شیخ کمال الدین اسفراینی سفیر تکوداربن هلاکوخان

شیخ کمال الدین عبدالرحمان اسفراینی از معاصران و مقربان ایلخان تکودار، پسر هلاکوخان مغول بود. وی یکی از شخصیتهای دینی و بسیار متنفذی بود که نفوذ کلام او باعث اسلام آوردن تکودار شد. شیخ کمال الدین عبدالرحمان اسفراینی تکودار، پسر هلاکوخان را به اسلام دعوت کرد واو را به نام «احمد» خواند. صاحب دیوان به عرض شاه رسانید که اکنون که سلطان قصد اعتلای دین اسلام دارد، باید با سلاطین مصر طرح دوستی ریزد و دشمنی دیر ساله را فراموش کند تا تیغها در غلاف رَود و بازرگانان آمد و

شد گیرند. چون این سخن از سر مصلحت محض بود، حکم شد تا شیخ کمال الدین

۱- عبدالرحمان جامی، نفحات الانس.

۲- صفی الدین احمد بن محمّد بن عبدالنبی انصاری مدنی دجانی مشهور به قشاشی، السمط المجید، ص۱۵۵، الطبعه الاولی، مطبعه مجلس دائره المعارف النظامیه هند - حیدرآباد دکن سنه ۱۳۲۷هجری.

۳- سیف هروی، ۶۱۴، ۶۱۵؛ کاشف الاسرار، ص ۱۴ - ۱۱ .

۴- شذرات الذهب، ج۶، ص۳۴۹؛ تعلیقات سفرنامه ابن بطوطه، ج۲، ص۱/۵۳۵.

عبـدالرحمان [اسـفراینی] به سـفارت رَود و خبر اسـلام سـلطان احمـد به پادشاه مصـر، سـیف الـدین قلاوون دهـد؛ پس اقضـی القضات قطب الـدین شـیرازی و اتابک پهلوان را با مکتوبی روانه درگاه ساخت. متن نامه ای که ایلخان مغول به سـیف الـدین قلاوون، سـلطان مصـر نوشت و همراه شیخ فرستاد و جواب آن در تاریخ وصاف آمده است.(۱) این متن با انـدک اختلافی در آثار مورخان عرب (نویری در نهایه الأَرب و ابی الفضائل در النهج السدید نیز

نقل شده است).(۲)

ابن بطوطه در شـرح سـفر خود، از حضور شیخ عبدالرحمان اسفراینی [کمال الدین عبدالرحمان اسفراینی سفیر] نزد سلطان هند سخن به میـان آورده و اشـاره کرده است که «بـاری دیگر مردی خراسانی به نام شـیخ عبـدالرحمان اسـفراینی، نزد سـلطان هند آمد. پدر کاین شیخ ساکن بغداد بود. سلطان پنجاه هزار دینار نقره و چندین اسب و غلام و جامه به

او بخشید.(۳)

به احتمال قریب به یقین پـدر اسـفراینی، عبـدالرحمان محمّـد اسـفراینی و نام خود وی افضل الـدین محمّـد بن عبدالرحمان بن محمّد اسـفراینی است؛ چنان که فرزندش شیخ نورالدین عبدالرحمان بن فضل الدین محمّد بن عبدالرحمان بن محمّد اسفراینی (۷۲۲ – ۷۹۷ه .ق) از بزرگان و فقها و مشایخ معروف و بنام زمان، همان رویّه و شغل پدر را دنبال

کرده و به عنوان سـفیر سـلطان احمـد جلاـیر به سـفارت و رسـالت نزد امیر تیمور رفت تا او را از هجوم به بغـداد و اضـمحلال خاندان جلایر باز دارد.(۴)

ص:۱۶۴

۱- ابن بطوطه، سفرنامه، ترجمه دکتر محمّد علی موحد، ج۱، ص ۵۳۵.

۲- تاریخ وصاف، ص ۷۲ – ۷۰.

۳- ابن بطوطه، سفرنامه، ج۱، ص۲۶۱.

۴- شذرات الذهب، جزء ششم، ص ۳۴۹.

شاعران

۱۵۶ ابو نصر پیشوا

ابو نصر مهلّبی پیشوا از شاعران قرن چهارم هجری بوده و به زبان عربی، نیکو شعر می سروده است. بنا به گفته ثعالبی در تتمه الیتیمه، ابو نصر مهلّبی پیشوا در اسفراین زاده شد و در عراق نشو و نما کرد. وی همنشین و همصحبت اعراب بادیه شد. پیشوا، دانش، فصاحت و بلاغت را چون اعراب بدوی فرا گرفت. وی برای شیخ امام موفق کارهای دبیری می کرد. چون به سن پیری رسید، به بیماریهای گوناگون مبتلا شد و بدان سبب از دنیا رفت:

أَقُولُ لِاحابی و قد قال بعضهم

أری نفسه فی لجّه الموت تغرق

عزیزٌ علیکم أنْ یموتَ فتیً له

لسان بحدّ الهند و انّی ینطق

لئن غبت عن مغناك یا بن محمدٍ

بموتٍ فکم جیب علیَّ یشقّقُ

و کم من شریرٍ زیّنته ید العلی

بریحان فضلی فی الاقالیم یخرق

و لَمْ أرَمن دنیای بعد لذاذةً

و لم یتمتّع بی الغزال المطوّق

و ما سرنی دست العلی و أنا الذی

با نجم فضلی سنّه الشمس تشرق(۱)

۱۵۷ ابوالقاسم اسفراینی

ابوالقاسم اسفراینی از شاعران قرن چهارم هجری است. ثعالبی اشعاری را از وی در باره غلامی صیدلانی آورده است:

قد صاد بالخطّ مهجتی عنج

عذار خدّیه صولجانیّ

۱- ثعالبی، تتمه الیتیمه، ج۲، ص۱۰۸.

ما خلت کی أتّقی مخایله

اَنْ یَحْسنَ الصید لانی(۱)

۱۵۸ ابوالقاسم محمّد بن فضل اسفراینی (شاعر قرن پنجم)

ابوالقاسم، محمّـد بن فضل بن احمد اسفراینی، شاعر دوره غزنویان و پسر ابوالعباس فضل بن احمد اسفراینی وزیر سلطان محمود غزنوی است. بنا به گفته عتبی، معاصر ابوالقاسم اسفراینی: «در وقت وزارت او پسرش ابوالقاسم محمّـد بن فضل در فضایل به درجه کمال رسیده بود و در بلاغت و براعت، یگانه روزگار شده و در میان اکفا و اقران بر

سر آمده و ذکر او در اقطار خراسان منتشر گشته و نظم و نثر او شایع و مستفیض شده.»(۲)

بنا به گفته سدیدالدین محمّد عوفی : «در عهد سلطان یمین الدوله محمود [غزنوی] جملگی فضلا خواستند که دو بیت فارسی ابو عبداللّه محمّد بن صالح نوایحی، شاعر مشهور سامانیان را به تازی ترجمه کنند، کسی را میسّر نشد، تا آن گاه که خواجه ابوالقاسم، پسر وزیر ابوالعباس اسفراینی، آن را به تازی ترجمه کرد، چندان که همه فضلا بپسندیدند و آن دو بیت محمّد بن صالح این است:

سیم دندانک و بس دانک و خندانک و شوخ

که جهان آنک بر ما لب او زندان کرد

لب او بینی گویی که کسی زیر عقیق

به میان دو گل اندر شکری پنهان کرد

و ترجمه این ابیات که ابوالقاسم اسفراینی به عربی ترجمه کرده، این است:

فضی ثغر لبیب ضاحک حرم

من عشق مبسمه اصبحت مسجونا

بِسکرٍ قَدْ رأیتَ الیوم مبسمه

تحت العقیق بذاک الورد مکنونا(۳)

ابوالقاسم محمّد بن فضل در ایام جوانی به سرای ابدی شتافت، عتبی پایان عمر وی را با این جمله وصف کرده است: «حرقت [سوزش] حرفت ادب درو رسید و در نضرت جوانی و حسرت امانی و عنوان زندگانی فرو شده»(۴)

۱- ثعالبی، تتمه الیتیمه، ج۲، ص۱۰۸.

۲- عتبی، تاریخ یمینی، ص ۳۴۰.

۳- عوفی، لباب الالباب، تصحیح سعید نفیسی، ص ۲۵۹، ۲۶۰.

۴- تاریخ یمینی، ص ۳۴۲.

مؤملی کاتب اشعاری در رثای وی سروده است:

یا عینُ جودی بِدَم ساجمٍ

علی الفتی الحُرّ أبی القاسمِ

قد کاد اَنْ یهدِمَنی فَقْدُهُ

لولا التَّسلّی بِأَبی القاسمِ(۱)

ظاهرا از وی فرزندی باقی مانده که در علم حدیث در زمره حافظان به شمار است، چنان که یاقوت نوشته است که ابوالقاسم اسماعیل بن محمّد بن فضل حافظ و ابو عبداللّه

محمّد بن علی بن علی بن محمّد اسفراینی از ابو طاهر عبدالرحمان بن احمد بن علک ساوی (م. ۴۸۴ - ۴۸۵ه .ق) حدیث روایت کرده اند.(۲)

ابوالقاسم محمّد بن فضل بن احمد اسفراینی، قصیده ای در مدح پدرش سروده، که عتبی فقط پنج بیت از آن را آورده است:

لَقَدْ أَربی ابوالعبّاس جودا

علی جودالرَّبیع لِمُغْتَضیهِ

فَفی إِحدی یدیْهِ مَماتُ قومٍ

و فی أخری الحیوهُ لِمُرْتجیهِ

لَقَدْ خَضَعَتْ لک الدُّنیا و دانَتْ

فَهَلْ مَرْقیً سواه فَتَرتَقیهِ

و أَقبلَ نحوَک الاقبالُ حتّی

غَدا بصرا و أَنتَ النّور فیهِ

فَنَوْرِزْ ألف نوروزٍ سعیدا

رفیع الجَدِّ فی عیشٍ رفیهِ(۳)

۱۵۹ ابوالحسن علی بن فضل اسفراینی

ابوالحسن، علی بن فضل بن احمد اسفراینی، پسر ابوالعباس فضل بن احمد

اسفراینی وزیر است. نام وی علی، کنیه اش ابوالحسن و شهرتش «حجّاج» بود. علی بن

۱- یا عینُ... ای چشم، با خون ریزان خود جود کن بر جوان آزاده ابوالقاسم - نزدیک بود که مرگ او مرا نابود کند، اگر تسلّی من با ابوالقاسم [رسول اکرم صلی الله علیه و آله] نمی بود.

۲- معجم البلدان، ج۳، ص ۱۷۹، ۱۸۰.

۳- ترجمه ابیات: لَقَدْ أَرْبی... ابوالعباس در بخشش کردن به کسی که طلب جود کند بر باران آغازِ بهار مزیّت دارد. ففی إِحدی... در یکی از دستهایش مرگ گروهی به وسیله شمشیر و در دست دیگر زندگی است (به وسیله بخشش) برای کسی که بدو امیدوار باشد. لَقَدْ خَضَعَت... دنیا برای توخاضع و نزدیک و پست شد، پس آیا جز این مقامی هست که تو بدان بالا روی؟ و أَقْبِلْ... و اِقبال و نیکبختی به سوی تو آمده تا آن جا که به منزله حدقه چشم شد و تو نور آن هستی. فَنَوْرِز... پس به هزاران نوروز با شادکامی برسی، در حالی که بخت عالی با زندگی مرفه داشته باشی. - تاریخ یمینی، ص ۳۴۰، ۳۴۱.

فضل اسـفراینی در زمره شاعران و دانشـمدان قرن چهارم و پنجم هجری قمری بـه شمار است. وی پس از مرگ برادرش ابوالقاسم محمّد بن فضل، وارث اعمار وی شد.

عتبی ابیاتی ازاشعار حسن بن علی بن عباس جریح معروف به «ابن رومی» را در شرح حال حجّاج و در وصف وی آورده است:

تَسمُو الرِّجالُ بِآباءٍ و آوِنهٍ

تَسمُوالرِّجال بِأَبْناءٍ و تَزدْانُ

کَمْ مِنْ أَبٍ قَدْ علابابنٍ ذُری شرفٍ

کَما عَلا برسول اللّه ِعدنان(۱)

منشی کرمانی و عقیلی در شرح حال ابوالعباس فضل بن احمد اسفراینی وزیر نوشته اند که: «اسفراینی را پسری آمد، حجّاج نام کرد. فاضل و ادیب شد. دیوان اشعار عربی او مشهور است و بر کمال و متانت فضلش دالّ است.»(۲) شعرای زمان، ابوالحسن علی بن فضل اسفراینی را به شجاعت و فضل و کاردانی و مخصوصا به سخاوت بسیار ستوده اند و از آن جمله فرخی سیستانی در مدح وی قصاید بسیار سروده است. فرخی علاوه بر پنج قصیده بلند، یکی از ترجیع بندهای(۳) خود را نیز در هفت بند به مدح او اختصاص داده است:

قصیده های ۱۵ (ص۲۶)، ۸۱ (ص۱۶۶)، ۱۶۰ (ص۳۱۴)، ۱۶۱ (ص۳۱۵)، ۱۸۶ (ص۳۵۷) و ترجیج بند، ۲۱۷ (ص۴۲۷)(۴) از دیوان فرخی سیستانی در مدح علی بن فضل اسفراینی است.

برای نمونه، بند اول از ترجیع بند فرخی سیستانی را، که در مدح و کفایت اوست، می آوریم:

ماه فروردین جهان را از درِ دیدار کرد

ابر فروردین زمین را پر بُت فرخار کرد

۱- تَسمُوالرجالُ... مردان به وسیله پدران و زمانها به مقام بلند می رسند و همچنین مردان با پسران بلند پایه و آراسته می شوند. چه بسا پدری که به وسیله پسر به قلّه های شرف بالا رفته، چنان که قبیله عدنان با رسول خدا صلی الله علیه و آله سربلند شدند. - تاریخ یمینی، ص ۳۴۲.

۲- نسائم الأَسحار و لطائم الاخبار، ص ۴۰؛ آثارالوزراء، ص ۱۵۰.

۳- دکتر غلامحسین یوسفی، فرخی سیستانی، ص ۱۱۸ به نقل از دیوان فرخی، به اهتمام محمّد دبیر سیاقی، چاپ تهران

۱۳۳۵ش، ص ۲۶.

۴- فرخی سیستانی، دیوان اشعار، به کوشش محمّد دبیر سیاقی، چاپ سوم، ۱۳۶۳ش، ص ۴۲۷.

باد گویی نافه های تبّتستان بر درید

باغ گویی کاروان شوشتر آوار کرد

گلبن سرخ آستین صد ره پر یاقوت کرد

گلبن زرد آستین کرته پر دینار کرد

این بهار خرّم شادی فزای مشکبوی

خاک را بزاز کرد و باد را عطّار کرد

تا ز چشم نرگس تازه، بنفشه دور شد

غنچه گُل با شکوفه ی ارغوان دیدار کرد

چشم نیلوفر چو چشم ماندگان در خواب شد

تانم نیسان، دو چشم لاله را بیدار کرد

زند واف زند خوان چون عاشق هجر آزمای

دوش بر گلبن همی تا روز ناله زار کرد

از نوای مرغ گویی جواجه سیّد به باغ

مطربی پنجاه را چون خسروی بر کار کرد

خواجه حجّاج از جمع بزرگان جهان

ایزد او را برگزید و بر جهان سالار کرد.

جاودانه خواجه هر خواجه ای حجاج باد

برترین مهتر به کهتر، کهترش محتاج باد(۱)

و در جای دیگر آمده است:

ابوالحسن علی فضل احمد آن که زخلق

مُقَدّم است به فضل و مُقَدّم است به جاه(۲)

***

در دلم هیچ کسی دست نیابد به بدی

تا درو مدحت فرزند وزیر الوزراست

۱- دیوان اشعار، ص۴۲۷.

۲- دیوان اشعار، ص ۳۵۷.

خواجه حجّاج علی بن الفضل

آن که از بار خدایان جهان بی همتاست

روز و شب، درگه او خانه اهل هنر است

سال و مَه، مجلس او، مسکن و جای ادباست

به سخا مرده صد ساله همی زنده کند

این سخا معجز عیساست همانا، نه سخاست

همچو بر شاخ درختان، اثر باد بهار

اثر نعمت او بر همه گیتی پیداست

همچون او ما همه از نعمت او بهره وریم

پس چو نیکو نگری، نعمت او، نعمت ماست(۱)

چنان که اشاره شد، عتبی و دیگران همواره در باره فضل و ادب و کمال قابل توجّه خانواده ابوالعباس فضل بن احمد اسفراینی و فرزندان او، خاصّه ابوالحسن، علی بن فضل «حجّاج» لب به تحسین و تمجید گشوده اند. واین خود دلیلی روشن بر واهی بودن ادّعاهای عتبی مبنی بر «بی بضاعت بودن یا کم بضاعت بودن ابوالعباس اسفراینی در امر صناعت دبیری» است که در شرح حال این سرو سایه فکن و بزرگمرد عصر سامانی و مشوق حکیم ابوالقاسم فردوسی مفصل بدان خواهیم پرداخت.

فرّخی سیستانی، حلم و بردباری حجّاج را مکرّر تحسین کرده است. در خلال مدح وی، نکته ای از زود خشمی ارباب قدرت را در آن روزگار می توان دریافت، در حالی که این وزیرزاده دانا بر تیزی و تندی، لباسی از حلم و بردباری پوشیده است:

زود تیز و زود تند آزار باشد هر شهی

خواجه باری زود تیز و تند و زود آزار نیست(۲)

***

۱- دیوان اشعار، ص ۲۶.

۲- یوسفی، ص ۱۱۹ به نقل از دیوان فرّخی سیستانی، ص ۴۳۰.

بسا کسا که گنه کرد و هیچ عذر نداشت

دل کریمش از آن کس نجُست عذر گناه(۱)

فرّخی، درباره خواجه ابوالحسن اسفراینی گفته است: «خواجه ابوالحسن حجّاج چون آتشی تیز بر تیغ کوه است و دیگران چون شمعی بر باد خن.»(۲) و در باب گشاده

دستی و سخاوت وی گوید: «اثر نعمت حجّاج چون اثر باد بهار بر شاخ درختان بر همه گیتی پیداست.»(۳) و درباره درگاه فضل بن علی اسفراینی نیز داد سخن داده است. وی کاخ ابوالحسن حجّاج راچون «روزگار جوانان امیدوار» می پندارد.(۴) وقتی فرخی سخن به مدح او می کشاند و می گوید: «مهتران بسیار دیدم، کس چنین مهتر نبود.» می توان احساس کرد

که مدیحش از گرمی و علاقه خالی نیست:

سخن چون بود اندر ستایش هر کس

چو در ستایش او راه یافت گشت چو جان

هر آینه که سخن در ستایش مردم

چنان نیاید کاندر ستایش رحمان(۵)

فرّخی سیستانی در مدح وزیرزاده حجّاج، قصاید و اشعار بسیار گفته است. معلوم می شود که اسفراینی، این شاعر گرانمایه را نیک می نواخته و خوی وخصلت پسندیده اش نیز شاعر را شیفته خود ساخته است.

مدایح فرخی در باره حجّاج از بهترین اشعار اوست و قصیده معروف پیچان درختی نام او نارون از این جمله است.(۶) در این قصیده شیوا، فرخی در مقدمه، درخت نارون را وصف کرده و هر جزیی از آن را به چیزی مانند ساخته است.(۷)

از کثرت شعرهای فرخی در ستایش اسفراینی پیداست که وی علاقه وافری به این وزیرزاده داشته است. زیرا فرخی در قصاید خود شور و حرارت و شوق زایدالوصفی در ستایش ممدوح در شعر و گفتار خود آشکار کرده است.

۱- یوسفی، ص ۱۱۹، به نقل از دیوان فرّخی سیستانی، ص ۳۵۸، نیز: رک ص ۳۱۶.

۲- یوسفی، ص۴۹۶، به نقل از دیوان فرخی، ص۳۱۶.

۳- یوسفی، ص۴۹۶، به نقل از دیوان فرخی، ص ۲۷.

۴- یوسفی، ص۴۹۷ به نقل از دیوان فرخی، ص۱۶۷.

۵- یوسفی، ص ۱۱۹، به نقل از دیوان فرخی، ص ۴۳۰.

۶- یوسفی، ص ۱۱۹، به نقل از دیوان فرخی سیستانی، ص ۳۱۵ - ۳۱۷.

۷- یوسفی، ص ۴۷۷ به نقل از دیوان فرخی، ص ۳۱۶.

ابوالحسن علی بن فضل بن احمـد اسـفراینی پس از پـدرش چندی عامل جوزجان و نیز حاکم نسا بود؛ گویا در یکی از این دو جا، فرخی سیستانی به نزد او رفته و از محبتهایش

برخوردار شده است:

درین دو مَه که من این جا مقیمم از کف او

به کام دل برسیدند زایری پنجاه

یکی منم که چون آمدم مَثل بر او

که کُرد بی بنه آید هزیمت از بنگاه

کنون چنان شدم از برّ او کجا تن من

به ناز پوشد تَوزّی و صد ره دیباه

به صُرّه زر به هم کردم و به دره درم

همی روم که کنم خلق را ازین آگاه(۱)

و شاید در همین سفر بوده که در روز نخست، حجّاج جامه ای گرانبها به او بخشیده است.(۲)

مؤلف حبیب السیر نیز در باره حجاج گفته است: «...ابوالعباس پسری داشت حجّاج نام، که در کسب فضایل نفسانی سر آمد افاضل آن زمان بود و اشعار عربی و فارسی و غزل در غایت بلاغت نظم می نمود.»(۳)

توجه علی بن فضل به شاعران و ادیبان از این جا پیداست که «با بـدیع الزمان همـدانی مکاتبه داشـته و یکی از مراسـلات بدیع الزمان به او در مجموعه رسایل وی باقی است.»(۴) و در اشعار فرخی نیز مذکور آمد که:

«روز و شب، درگه او، خانه اهل هنرست.»(۵) ثعالبی در کتاب تتمه الیتیمه در ضمن معرّفی ابوالقاسم عمر بن عبدالعزیز السرخسی ملقب بالجکرزی نوشته است: «و قال للشیخ حجاج بن الشیخ ابی العباس الاسفراینی و قد خرَّ سقف دهلیزه بنسا فتطیر من ذلک:

أتاک السعد مشدود النطاق

یبشرنا بعزک فهو باقٍ

و شید عند بابک للمعالی

رواقا رایقا عالی المراقِ

۱- یوسفی، ص ۱۱۸ به نقل از دیوان فرخی، ص ۳۵۸.

۲- یوسفی، ص ۱۱۸ به نقل از دیوان فرخی ، ص ۳۱۷.

۳- یوسفی، ص ۱۱۸ ؛ به نقل از دهخدا لغت نامه، ص ۴۱۱.

۴- نصراللّه فلسفی، «یک وزیر ایران دوست» مجله مهر، سال چهارم، ص ۱۱۹؛ همو، چند مقاله تاریخی و ادبی، ص ۲۰۹.

۵- فرخی سیستانی، دیوان، اشعار ص ۲۶.

و أحكم صنع هيكله فأضحى

رواق الطين قالب ذاالرواق

فلمّا تم واستعلى مشيدا

على حسن التئام و اتساق

تولى السعد نفض رواق طين

كذاك يهد قالب كل طاق(۱)

۱۶۰ عزّالدین رافعی اسفراینی

عزّالـدین رافعی از رؤسای اسـفراین و از شـعرای قرن چهارم و پنجم هجری است، وی از معاریف بزرگ خراسان به شـمار می آمـده است. رافعی اسـفراینی در جوانی به هر هنر آراسـته و در هر فنّ مـاهر بوده است. در شـیوه سـیاقت و دقـایق محاسـبت از معاصـران خویش برجسته تر بوده است. با این همه فضایل، طبعی چون آب زُلال داشـته و اشـعاری چون باد شـمال می سروده است، از اوست:

سودای توآب زندگانی ببرد

نا دیدن تو زیب جوانی ببرد

بی خدمتت ای جان جهان نزدیک است

تا جان سبک روح گرانی ببرد

نیز شعری از او را امین احمد رازی در هفت اقلیم خود آورده، که مطلعش این است:

همچو بر باد درختان اثر باد بهار

ثمر نعمت او بر همه گیتی پیداست(۲)

۱۶۱ افضل اسفراینی

افضـل اسـفراینی از شاعران قرن شـشم و هفتم هجری است. وی در سـرودن رباعیات ممتاز بوده است. جمال خلیل شـروانی در کتاب نزهه المجالس وی را در زمره رباعی

سرایان برگزیده آورده است. این رباعی از اوست:

تاجان و دلم بوی تو را یافته اند

روی از دو جهان به جمله برتافته اند

دانی چه کنم دست بدارم ز غمت

کاین غم نه به پای چو منی بافته اند(۳)

شروانی، این رباعی را به گونه دیگری نیز آورده است:

تا جان و دلم، بوی غمت یافته اند

در هجر به صبر، موی بشکافته اند

۱- تتمه الیتیمه، ج۲، ص ۴۴.

۲- هفت اقلیم، ج۲، ص ۳۰۰، ۳۰۱.

۳- بافته نبودن به پای کسی (= شایسته و سزاوار نبودن او آن کار را).

تا چند کنم صبر به اومید تهی

نه صبر به پای چو منی بافته اند(۱)

۱۶۲ شهاب اسفراینی

شهاب اسفراینی از شاعران قرن ششم و هفتم هجری و معاصر افضل اسفراینی است. جمال خلیل شروانی، این رباعی وی را در ردیف رباعیّات برگزیده درج کرده است:

شب کیست که نام زلفت آشفته نهد؟

یا لعل، که قیمت لبت سُفته نهد؟

یا ماه که باشد که به هر ماه دو بار

آن طاق دو ابروی تو را جفته نهد؟(۲)

۱۶۳ فرید اَحْوَل اسفراینی اصفهانی

ملك الشعرا، خواجه فریدالدین اسفراینی معروف به «اَحْوَل» از شاعران معروف قرن هفتم هجری است. برخی منابع، وی را به سبب زاده شدن در اسفراین، اسفراینی و نیز خراسانی گفته اند. وی آن جا در آغاز کار از خراسان به هندوستان رفته و چندی مدّاح عین الملك فخرالدین حسین بن ابوبکر اشعری بوده و قصیده ای در آن جا سروده است. پس از بازگشت از هندوستان، به مدتی طولانی در اصفهان اقامت گزیده و به همین سبب او را اصفهانی نیز گفته اند،

فرید احول، بیشتر عمر خود را در اصفهان و سپس در شیراز در دربار اتابکان فارس گذرانیده و قسمتی از پایان عمر او مصادف با زمان سعدی بوده است. وی مدّاح خاص اتابک عضدالدین سعدبن زنگی (۵۹۱ – ۶۲۳ه . ق)، و پسرش فخرالدین ابو بکر (۶۲۳ – ۶۵۸ ه . ق)، پسر دیگرش محمّد بن سعد (۶۵۸ – ۶۶۰ه . ق) و آبش خاتون (۶۶۲ – ۶۸۶ه . ق) ملکه معروف این خاندان بوده است. بدین ترتیب معلوم می شود که فرید احول اسفراینی تا جلوس آبش خاتون در سال ۶۶۲ه . ق زنده بوده است،؛ چنان که با امامی هروی شاعر معروف همین زمان نیز معاصر بوده و معارضه می کرده است. او قصیده ای در ستایش شمس الدین محمّد صاحبدیوان جوینی، وزیر معروف مغولان، که

۱- شروانی، جمال خلیل، نزهه المجالس، ص ۶۰، ۲۴۸، ۶۲۸.

۲- شروانی، جمال خلیل، نزهه المجالس، ص۷۹-۲۹۶.

در شب شنبه ۱۶ شعبان ۶۷۷ کشته شده، سروده است. فریدالدین اسفراینی، فرید تخلّص می کرده است:

فریدا فخر اگر آری به قرآن و حدیث آور

که لاف شاعری پیشت خرافات است و کذّابی

بعضی تصور کرده اند که فرید احول پس از خروج از خراسان به هندوستان رفته و به خدمت ناصرالدین قباجه از سلاطین ممالیک غوری، که تا سال ۶۲۴هجری در ناحیه سند فرمانروایی داشت رسیده است. علّت این تصوّر، وجود قصیده ای است در دیوان فرید احول در مدح عین الملک حسین بن ابو بکر اشعری، وزیر ناصرالدین قباجه به مطلع ذیل:

گفتم بدان نگار که خورشید انوری

گفتا ز وی نکوترم ار نیک بنگری

این قصیده را عوفی در لباب الالباب ذیل احوال کسانی آورده که در شاعری، اختصاص به دربار ناصرالدین قباجه داشته اند ولی اشکال در آن است که گفته اند فرید پیشه شاعری نداشته و بنا به تصریح خود او، وی «سپهدار» بوده است:

گفتم نه شاعرم که سپهدار بوده ام

گفتا که با سری چه به از فضل بر سری

و چنان که عوفی نیز تصریح کرده، پیش از ورود به خدمت ناصرالدین قباجه، نزد سلطان جلال الدین، منقبتی بزرگ داشته و ممدوح بعضی از شاعران بوده است. تشخیص درستی یا نادرستی سوابقی که برای فرید احول بر شمرده اند، مستلزم اطلاعات بیشتری است و قبول این که فرید از خراسان به هندوستان رفته، آسان نیست.(۱)

بعد از ترک خراسان ظاهرا اولین محلّ توجّه فرید اصفهان بود. او در آن جا به ملازمت آل صاعد (صاعدیه) که ریاست حنفیان را داشتند، در آمد و آنان را مدح گفت. به همین سبب است که تذکره نویسان «ظهور» او را در شاعری در زمان خاندان صاعدیه دانسته اند. فرید پس از این که شهرت و مهارت پیدا کرد، یکی از معروفترین قصاید خود را در صفت ستارگان و شب در اصفهان سرود.

در زمانی که او در دربار اتابکان فارس بود، میان وی و شعرای عراق و فارس در آن زمان، رقابت افتاد، هر کدام قصیده ای نزد صدرالشریعه بخاری فرستادند. سعدبن ابی

۱- لباب الالباب، ص ۴۰۸.

بکر بن سعد زنگی، امیر رکن الدین میرآب را، که از ادبای معروف زمان بود، به امتحان ایشان گماشت و در این امتحان برتری فریدالدین ثابت شد. او از شیراز به اصفهان رفت و

تا آخر عمر در اصفهان مقیم بود و در اواخر قرن هفتم در اصفهان رحلت کرد؛ بعضی هم مرگ وی را در بخارا نوشته اند.

فریدالدین احول به سبک عراقی، قصایدی نیکو می سروده ولی بیش از دیگران به صنایع لفظی و محسنات کلام دلبستگی داشته است و به همین جهت، اشعارش به سبک قطران تبریزی، رشید وطواط و عبدالواسع جبلی نزدیکتر می نماید. او همچنین در عروض و قافیه و صنایع شعری مهارت تام داشته است. دیوان اشعار وی شامل سه هزار و پانصد بیت است.(۱) بسیاری از اشعار فرید توسط بدرالدین جاجرمی در مونس الاحرار ثبت و ضبط شده است.

چند بیتی از یکی از قصاید او را در این جا نقل می کنیم:

چیست آن آب اندر آتش غرقه و آتش اندر آب

نیست ز آتش آب را، وز آب آتش را حجاب

آتشی کآبش دهی از آب گردد تیزتر

منجمد آبی کز آن آتش نمی گردد مذاب

هر چه در عالم ز خاک و باد و آب و آتش است

هست او را غالب، آب و آتش از باد و تراب

جوهر او از زمرد،پیکرش افعی نمای

ز یورش از زرّ سرخ و گوهرش از سیم ناب

آن زمرّد اوست کز نقره برون آرد عقیق

آن سراب است او که ریزد از دنِ گردن شراب

آسمان گون است اختر، آسمان را گوهرش

اخترش شعری شعار و گوهرش اختر نقاب

اخترش بر اوج آتش چون شهاب اختر نمای

گوهرش از موج آب اندر تموّج چون حباب

۱- تاریخ نظم و نثر در ایران، ص ۱۶۶.

زابتدا با هندویان چو فحم در آتش شده ست

کاصلش از هندست و هندو را بود آتش مآب

عاشقی بر دوش ترکی چون نگارش دید و گفت

اینت مقبل هندویی از نیکبختی کامیاب

چون سداب است و صدابش داده سکاکت(۱) از آنک

قاطع نسل است از سبزی و تیزی چون سداب

مار را مانَد مُنقّط، پشت و روی از بهر آنکهمچو مار آید برون از پوست یعنی از قراب(۲)

در میان میغ و نامش فرق حرفی بیش نیستزان چو میغ آبستن برق است و لولوی خوشاب

در شبیخون چون شهاب است از پی آن می شونددشمنان از وی گریزان همچو دیوان از شهاب

آمده ست از آسمان در شأنش انزلنا الحدیدرحمت است آری، گروهی را و قومی را عذاب

با سر کوهست و تاب مهر، نامش مشترکزان سبب از کوه گیرد مهر عالم را بتاب

گر چه هر شامی ملوکش زیر بالین می نهندنصرت او دست و کلک صاحب مالک رقاب

ورچه هر بامی برو گیرد جهان را آفتابآن زمان گیرد جهان را کز سر یاری دهد

صاحب اعظم نظام الدین که او را از شرفصاحب دستور اعظم می کند گردون خطاب

۱- سکاک: آهنگر.

۲- قراب = غلاف

آصف ثانی که بلقیس سریر ملک راستآصف بن برخیا من عنده علم الکتاب(۱)

۱۶۴ سراجی اسفراینی

سراجی اسفراینی از شاعران دربار خوارزمشاهیان است.(۲) سدیدالدین محمّد عوفی در لباب الالباب در شرح حال شرف الدین پنجدهی از شعرای آل سلجوق نوشته است که:«سراجی اسفراینی که از افاضل خراسان بود، وقتی میر شمس بازی را هجو کرده بود...

شرف الدین پنجدهی نیز .. دو بیت... درجواب سراجی فرستاد.»(۳)

«وقتی، سعدالدین مسعود دولتیار مرثیه ای گفت صدر سعید را که صاحبقران و وارث اعمار جمله صدور بود. جماعتی از ظُرَفا او را گفتند این شعرِ سراجی [اسفراینی]است. شمس اَعْرَج بخاری، که از لطیفان بخاری بود، گفت:

مسعود نحسن پیکر مُغْ زاده شعر گفت

روزی که صدر هزار دل از درد بود داغ

گفتا که شمعِ شعرِ من است این که برفروخت

روشن شدم که شعر سراجی ست چون چراغ(۴)

این رباعی، بیانگر جایگاه بلند سراجی و شهرت وی در بین شاعران و بزرگان و صدرنشینان دولت خوارزمشاهیان است.

۱۶۵ آذری اسفراینی (۷۸۴ – ۸۶۶ه.ق)

فخرالدین حمزه بن علی ملک بن حسن اسفراینی، شاعر، عارف و مورّخ پارسیگوی شیعی در آذر ماه سال ۷۸۴ه .ق در اسفراین زاده شد. وی از آغاز جوانی به سرودن شعر

۱- محمّد بن بدر جاجرمی، مونس الاحرار فی دقائق الاشعار، ج۲، ص۴۲۶ – ۴۲۷.

۲- تاریخ نظم و نثر در ایران، ص ۹۴ و ۹۵.

۳- لباب الالباب، تصحیح سعید نفیسی، ص ۴۹۸ – ۴۹۹؛ هاشمی سندیلوی، تذکره مخزن الغرائب، ج۲، ص ۵۵۲.

۴- لباب الالباب، ص۵۱۶.

پرداخت. چون ولادتش در ماه آذر بود، «آذری» تخلّص می کرد.(۱) نام پدر وی را اسماعیل پاشا بغدادی، علی بن مالک(۲) و رضاقلی خان هدایت، عبدالملک(۳) ذکر کرده است.

در کتاب منتخب جواهرالأسرار، که در سال ۸۴۰ هجری از جواهرالأسرار شیخ آذری

برگزیده شده و ضمیمه اشعه اللمعات جامی به چاپ رسیده. نام پدر این شاعر، علی

ملک آمده است.(۴)

او از امیران سربداران بیهق بود. از این رو، نسبت او را بیهقی نیز گفته اند. پدرش علی ملک بن حسن توسی بیهقی در زمان حکومت سربداران، صاحب اختیار اسفراین بود. نسبت آذری از سوی دیگر به معین الدعوه احمد بن محمّد زمچی هاشمی مروزی می رسد.(۵) لقب او در برخی تذکره ها، نورالدین و در بعضی دیگر فخرالدّین وجلال الدین آمده است.(۶) بنا به گفته گوپاموی هندی: «آذری نوربخش بزم سخن آفرین و صاحب طبع دلپسند بود... دراوایل در دولت سلطان شاهرخ تیموری اعتباری تمام داشت و رأیت ملک الشعرایی می افراشت و قصیده ای در مدح سلطان شاهرخ تیموری سروده که مطلعش این است:

چیست آن آبی که تخم فتنه بر می افکند

خسرو گردون ز سهم او سپر می افکند(۷)

شفیق هندی نیز معترف است که : «آذری در بدایت حال در سر کار شاهرخ مرتبه

۱- نتایج الافکار، ص ۳۰؛ محمّد عبدالجبارخان صوفی، ج۱، ص۱۵۸؛ تذکره الشعراء، ص ۴۴۸، ۴۴۹؛ تاریخ فرشته، ج۱، ص۳۲۶؛ شام غریبان، ص ۷؛ تاریخ ادبیات ایران، ج۴، ص۳۲۳.

۲- هدیه العارفین، ج۵، ص۳۳۷.

۳- انجمن آرای ناصری، ص ۴۹؛ طرائق الحقائق، ج۳، ص۵۷.

۴- منتخب جواهرالأسرار، ضمیمه اشعه اللمعات جامی، ص ۲۴۲؛ فهرست خطی کتابخانه مجلس، ج۳، ص۵۱۳ - ۵۱۶؛ امین احمد رازی، ج۲، ص ۲۹۶.

۵- هفت اقلیم، ج۲ ص۲۹۶؛ تذکره ریاض الشعراء نسخه خطی شماره ۴۳۰۴ ملک؛ مجموعه صد کلمه، نسخه خطی شماره ۷۱۳۶ آستان قدس رضوی؛ تاریخ ادبیات ایران، ج۴، ص۳۲۴؛ طرائق الحقائق، ج۹، ص۵۷؛ ریحانه الادب، ج۱، ص ۱۷ - ۱۹؛ محمّد علی علی دوست، ص ۲۸۳.

۶- منتخب الأشعار، نسخه خطی شماره ۲۴۳ کتابخانه دانشکده الهیات مشهد؛ مجالس المؤمنین، ج۲، ص۱۲۵؛ شام غریبان، همان صفحه؛ تاریخ ادبیات ایران، همان صفحه.

۷- نتایج الافکار، ص ۳۱، ۳۲؛ شام غریبان، ص ۸، ۹، ۱۰؛ خزانه عامره، ص ۲۱؛ تذکره مخزن الغرائب، ص۳۱۶؛ حبیب السیر، ج۴، ص ۶۱؛ مجالس النفائس، ص ۱۰، ۱۸۵، ۱۸۶؛ مواد التواریخ، ص ۲۵۴؛ تذکره منتخب اللطائف، ص ۳۷، ۳۸.

بلند یافت و به منصب ملک الشعرایی سرافراز گردید.»

آذری در سنّ ۱۶ سالگی در سال ۸۰۰ه .ق در قراباغ همراه دایی خود، که قصّه خوان امیر تیمور گورکان بود، به خدمت امیر تیمور راه یافت. او با میرزا اُلُغ بیگ در ایّام

طفولیّت، به نشاط کودکی بازی می کرد و سمر وحکایات، چنان که رسم اطفال است، برای وی می گفت. در سال ۸۵۳ هجری نیز، که اُلُغ بیگ خراسان را گشود و در اسفراین فرود آمد، آذری به خدمت وی رسید. شیخ آذری، زمان امیر عبداللطیف، فرزند اُلُغ بیگ را نیز درک کرد هنگامی که امیر عبداللطیف به حکومت عراق می رفت، در اسفراین به خانه شیخ آذری فرود آمد و شیخ؛ او را نصایحی چند فرمود وامیر، کیسه ای زر پیش پای شیخ نهاد، که او از گرفتن آن امتناع ورزید.(۱)

طبع بلند و مقام شیخ آذری سبب شد تا دولت و ارباب مُلک، طالب صحبت او گردند و همواره به خدمت شریفش التجا آورند؛ چنان که در سال ۸۵۵ هجری، سلطان محمّد بایسنقر میرزا به وقت عزیمت عراق به زیارت شیخ به اسفراین آمد و شیخ، او را به قانون عدل وانصاف نصیحت کرد و شاهزاده را اعتقادی عظیم به شیخ دست داد و فرمود بدره زر پیش شیخ نهادند. شیخ مال قبول نکرد و فرمود:

زر که ستانی و بر افشانی اش

هم به از آن نیست که نستانی اش(۲)

مولانا مجاهد هندی، که یکی از طالبان علم و دانش آن روزگار بود، در آن مجلس حاضر بود، یک مشت زر از آن مال برداشت و گفت: ای شیخ! این مال را تو به زور بر خود حرام کردی، و خدا بر من حلال کرده است. مجاهد، زر را بی مجاهده بیرون برد و سلطان زمان از آن حالت، خندان و شادان شد. دولتشاه سمرقندی بدین مناسبت این ابیات را از او آورده است:

ای برون از عقل ما عشق تو را رایی دگر

گفت و گوی ما همه جایی و تو جایی دگر

گوهر ذات تو را غواصِ فکرت در نیافت

زان که هست این تخم حیرت، دُرّ دریایی دگر

۱- حبیب السیر، ج۹، ص ۲۰؛ تذکره الشعراء، ص ۲۷۳.

۲- تذکره الشعراء، ص ۳۰۲.

صد هزاران گنج اِلّا اللّه داری در وجود

اژدهای لاست بر هر گنج والایی دگر...

آذری را از وصال خویش بر خوردار دار

در دو دارش نیست چون غیر تو دارایی دگر

آذری تقریبا در چهل سالگی (۸۲۵ه . ق)) در شاهراه عرفان گام نهاد. این بیت که خود سروده، نقطه عطفی است در بازگشت او به خویشتن خویش:

آذری! عمر به بازیچه و غفلت بگذشت

آنچه باقی است مشو غافل و فرصت دریاب

سپس وی به حلقه مریدان شیخ محیی الدین توسی غزالی (م.۸۳۰ه . ق) در آمد و ۵ سال در خدمت او به تحصیل علوم حدیث و تفسیر پرداخت. هنگامی که شیخ غزالی به سفر حج می رفت، با او همسفر شد.

چون شیخ محیی الدین در سال ۸۳۰ در حلب درگذشت، آذری از مریدان شاه نعمت اللّه ولی شد و از آن شیخ کامل، اجازه ارشاد و خرقه گرفت و دو نوبت پیاده حج گزارد، و یک سال مجاور کعبه ماند. در مدّتی که آذری در مکه، مجاور خانه خدا بود، کتاب سعی الصفا را درباره تاریخ کعبه و آداب مناسک حج نوشت،(۱) و پس از بازگشت، عازم هندوستان شد. در کتاب شام غریبان (تذکره شعرای فارسی که از ایران به هند آمده

بوده اند) مسطور است که؛ سلطان محمّد جَوَنا (=جَوَنَه) والی گلبرکه دهلی، نبیره خضرخان، پنجاه هزار دینار درصحبت اول به آذری عطا کرد و او نپذیرفت به سبب آن که به شکرانه آن زر بنا به رسم آن دیار، تعظیم وتکریم می خواستند، و این بیت را سرود:

من تَرکِ هند و جیفه چیپال گفته ام

باد بروت جَوَنه به یک جو نمی خرم(۲)

سپس قصد دکن کرد و به سلطان احمد شاه بهمنی پیوست و نبوغ ادبی خویش را با شرکت در «مدیحه صلات» با سرودن قصاید غرّا به معرض نمایش گذاشت و نزد او

۱- تذکره الشعراء، ص ۳۰۱؛ شام غریبان، ص ۷.

۲- تاریخ فرشته، ج۱، ص۳۲۶، شام غریبان، همان صفحه؛ امین احمد رازی، ج۲، ص۲۹۷؛ مجالس المؤمنین، ج۲، ص۱۲۶، تذکره الشعراء، ص ۳۰۱؛ تذکره مجالس النفائس، ص ۱۰.

خدمت و احترام و اعتبار بسیار یافت و «ملک الشعرای، دربار او شد.(۱) محمّد قاسم

فرشته در تاریخ خود می نویسد که: شیخ حسب الحکم سلطان احمد، سرودن منظومه ای را به نام بهمن نامه در تاریخ شاهان این خاندان آغاز کرده بود و هنگامی که شرح وقایع این کتاب به زمان احمد شاه رسید، آن را بر شاه عرضه کرد و رخصت خواست که به زادگاه خود، اسفراین خراسان باز گردد. احمد شاه به سبب ارادتی که به شیخ آذری اسفراینی داشت، کوشید او را از رفتن منصرف کند، و چنان که تذکره نویسان نیز نوشته اند به او گفت: مرا از فوت سیّد محمّد گیسو دراز، کُلفَتی عظیم روی نموده و وصال

تو دافع (یا رافع) مواد غم و الم است. میسند که به فراق تو نیز مبتلا گردم (یا گرفتار

شوم). شیخ چون این قسم التفات از پادشاه دید، ماندن در هندوستان را ترجیح داد، به مصداق این بیت:

چشم مسافر چو بر جمال تو افتد

عزم رحیلش بدل شود به اقامت

شیخ آذری فرزندان خویش را از ولایت (اسفراین) طلب کرد. اتّفاقا د رآن ایام، قصر دارالاماره شهر «بیلد» به اتمام رسیده بود. او این دو بیت را به این مناسبت گفت:

حبّذا قصر مشیّد که ز فرط عظمت

آسمان سُدّه ای از پایه این درگاه است

آسمان هم نتوان گفت که ترک ادب است

قصر سلطان جهان، احمد بهمن شاه است

و ملّا شرف الدین مازندرانی، که از مریدان شاه نعمت اللّه ولی بود و به خوشنویسی مشهور و معروف زمان، آن را به خط جلی نوشت و سنگ تراشان تلنکی، که درتقلید سحرآفرینند در سنگهای بزرگ و کنده، بالای دروازه نشاندند، چنانچه روزی چشم شاه بر آن افتاده از شاهزاده علاءالدین پرسید که این شعر از کیست؟ عرض نمود، از نتایج طبع شیخ آذری است.(۲) شاهزاده فرصت یافت و به عرض شاه رسانید که شیخ به

۱- محمّد قاسم فرشته، تاریخ همان صفحه؛ شام غریبان، همان صفحه؛ تذکره الافکار، ص ۳۰، ۳۱، ۳۲؛ تذکره الشعرا، ص ۳۰۱.

۲- در طبقات اکبری آمده که چون احمد شاه بهمنی شهر «بیدر»- را بنا نهاد و جهت دارالاماره قصری عالی طرح انداخت و بعد از تمام شعرایی که در آن سفر همراه بودند بواسطه کتابت آن عمارت اشعار آبدار گفتند و شیخ آذری در آن وقت در هند به سر می برد بیتی چند بگفت که دو بیت فوق الذکر از آن جمله است. امین احمد رازی هفت اقلیم، ج۲، ص ۲۹۷ و از مؤلف تاریخ بهمنی نقل می کند که سلطان به صله آن ابیات دوازده هزار بسته قماش به شیخ عنایت فرمود. العهده علی الراوی.

مقتضـای «حُبُّ الـوطن مـن الایمـان»، اراده ولایـت دارد که حضـرت اگر رخصت فرماینـد، نیمه ثـواب حـج اکبر که کرده ام پیشکش می کنم، شاه از این معنا بیش از پیش شکفته گردید

و در سـاعت به احضار شـیخ فرمان داد و به خزانه چی حکم کرد که چهل هزار تنکه سـفید، که هر تنکه یک توله نقره باشـد، جهت شـیخ حاضـر سازد. چون چشم شیخ بر آن مال افتاد، گفت: «لا یَحمِلُ عطایاکم الاّ مَطایاکُم». شاه خندید و گفت : بیست هزار تنکه دیگر به جهت خرج راه و وجه کرایه حمل آن حاضـر گردانند. چون وقت کار رسـیده بود، در همان مجلس خلعت خاصّه و پنج غلام هندی به شیخ آذری عنایت کرده، اجازه بازگشت به ولایت اسفراین را به شیخ آذری ارزانی داشت.(۱)

شیخ آذری این دو بیت مشهور غضایری رازی را که در حق ممدوح خود سلطان محمود غزنوی گفته بود، بر زبان آورد:

صواب کرد که پیدا نکرد هر دو جهان

یگانه داور دادار بی نظیر و همال

وگرنه هر دو جهان را کف تو بخشیدی

امید بنده نماندی به ایزد متعال

سر انجام شیخ آذری به وساطت شاهزاده علاءالدین و با تعهّد اتمام بهمن نامه اجازه

بازگشت گرفت و عازم خراسان شد. او تا وقتی که زنده بود، برخی اوقات عزیز را به گفتن

بهمن نامه صرف می کرد و قسمتهایی از آن را به دارالخلافه دکن به هندوستان می فرستاد،

آذری بـا دکن همواره در ارتباط بود، در سال ۸۵۵ه .ق شـیخ آذری، مقتدای سلطان علاءالدین پسر سلطان احمد بهمنی بود و در ایّام شاهزادگی با او الفت بسـیار داشت و برای وی از اسفراین عریضه طولانی مشتمل بر انواع سخنان مؤثّر ارسال می داشت و سلطان ازمطالعه آنها متأثّر گشته، از شراب خوردن توبه نصوح فرمود.

آذری تحقیقا در حدود سال ۸۳۶ هجری از هندوسـتان به ایران بازگشت و به اسـفراین آمد و پای قناعت در دامن همّت کشید واز سـیاحت عالم مُلک به تماشای عالم ملکوت، سر به جیب تفکّر فرو برد و سی سال بر سجاده طاعت نشست. این بیت بیانگر درد دوری او از زادگاه خویش است:

به نیم ساعت هجر «آذری» نمی ارزد

هزار سال گرش درجهان بقا بخشند

آذری، عارفی مجرّد، عالی همّت و کم التفات به دنیا و همواره طالب صحبت و

۱- شام غریبان، ص ۸، محمد معصوم شیرازی، ج۳، ص ۵۸.

همنشینی اهل اللّه بود. وی در فضیلت و علوم ظاهر و باطن آراسته و در طریقت و مجاهدت، صادق و استوار بود. هنگامی که از هند به اسفراین رسید، بقعه ها و رباطهای بسیار ساخت واملاک بسیاری بر آنها وقف کرد تا پارسایان و نیازمندان و زایران و طالبان

علم از آن بهره مند شوند. او سرانجام در ۸۲ سالگی در گذشت و در مدرسه ای در شارستان اسفراین، نزدیک دروازه شمالی، که خود ساخته بود، مدفون شد. بنا به گفته محمّد معصوم شیرازی: «شیخ املاک خود را در حال حیات وقف نمود. بر بقعه ای که ساخته و در آن جا مدفون است والیوم بر سر روضه شیخ، رونق درس و روشنایی و فرش مرتب و زوار را بدان لنگر التجاست و سلاطین و حکّام، احسان بسیار درباره مجاوران می نمایند و از تکالیف مسلّم دارند.» به گفته مرحوم نفیسی، آذری همه دارایی خود را وقف قبر خویش کرد و از وقفیات وی طلاب در آن جا درس می خواندند. خواجه احمد مستوفی در تاریخ فوت آذری، این قطعه را سروده و ماده تاریخ فوتش را «خسرو» نوشته است:

دریغا آذری شیخ زمانه

که مصباح حیاتش گشته بی ضو

چراغ دل به مفتاح حیاتش

به انواع حقایق داشت پرتو

چو او ثانیّ خسرو بود در شعر

ازآن تاریخ فوتش گشت«خسرو»[۸۶۶ق]

امیر علیشیر نوایی تاریخ وفات آذری را«خروس» ضبط کرده است:

فصیح زمان، توسی آن شاعری

که بودش ز بکر معانی عروس

چو طوطی(۱) برفت این عجب طرفه ای

که تاریخ شدفوت او را«خروس»[۸۶۶ق(۲)]

در کتاب شام غریبان چنین مسطور است : «از بزرگی منقول است که حضرت [محمّد صلی الله علیه و آله] را در خواب دیدم که با اصحاب به جایی می روند و خواستم تا از سبب توجّه استفسار نمایم. حضرت خود متوجّه شده فرمودند به زیارت آذری می روم برای صله بیتی که در مرثیه فرزندم گفت. بیت این است:

۱- طوطی = مولانا طوطی ترشیزی و آذری طوسی اسفراینی در تاریخ ۸۶۶فوت کرداند و ماده تاریخ فوت هر دو «خروس» ثبت شده است. [نوائی، ص ۱۰].

۲- شام غریبان، ص ۸؛ تذکره الشعراء، ص ۳۴۰؛ محمّد معصوم شیرازی، ج۳، ص۵۸ و ۵۹؛ هفت اقلیم، ج۲، ص۲۹۸، مجالس النفائس ص ۱۰، ۳۱؛ سعید نفیسی، تاریخ نظم و نثر، ج۳، ص۷۸۶، ج۱، ص۳۰۱؛ محمدعلی علی دوست، ص ۲۸۴؛ تاریخ ادبیات ایران، ج۴، ص۳۲۶.

سوراخ می شود دل ما چون گل حسین

هر جا که ذکر واقعه کربلا رود(۱)

این مرثیه، ترکیب بندی(۲) است در ۹ خانه در رثای امام حسین علیه السلام تأثیر پذیری بنا به گفته هاشمی سندیلوی: «عمارت عالی بر قبر شیخ آذری ساختند و اسفراینیان هر پنجشنبه به زیارت مرقدش می روند.»(۳) بر تربت شیخ آذری این ابیات نوشته بودند که اکنون اثری از آن نیست:

مصاحبان همه جان را بنورپاک کشیدند

چواشک ما همه سردر نقاب خاک کشیدند

بسی درخت از این باغ و بوستان بدر آمد

ز سرکشی همه را در زمین چو تاک کشیدند

اگر چه یوسف یعقوب بود احسن خوبان

چو دور حسن تو آمد خط سواک کشیدند

ز شهرهای حیات و بنای کوژ...

ندانمش که چه در ورطه هلاک کشیدند

عزیز بود «آذری» بعالم علوی

چه اوفتاد که او را در این مغاک کشیدند(۴)

محتشم کاشانی از آذری اسفراینی در سرودن ترکیب بند مشهورش قابل بررسی است.

همان طور که اشاره شد، مقبره شیخ آذری در قسمت شمالی شارستان شهر اسفراین کهن واقع است و موقوفاتی دارد. در گذشته در جلو مقبره باغی عظیم که بیش از چهل درخت کهنسال از گذشته ایام باقی بود و مردم اقصی نقاط اسفراین به زیارت شیخ می آمدند و به وی توسل می جستند. بنا به گفته مرحوم غلامرضا برزگر (۱۲۸۴ - ۱۳۷۷)

۱- شام غریبان، ص۹؛ علی دوست، محمدعلی، ص۲۸۷ - ۲۸۳؛ آذری، دیوان اشعار، نسخه خطی شماره ۵۳۹۸ کتابخانه ملی ملک تهران؛ رازی، امین احمد، ج۲، ص۲۹۸.

۲- ترکیب بند آذری در رثای سیدالشهداء در نه بند سروده شده است گویا اشاره به قرنی است که آذری در آن قرن می زیسته است زیرا بعضی از شاعران به مناسبتهای مختلف چنین موضوعهایی را رعایت کرده اند.

۳- تذکره مخزن الغرایب، ص۳۱۶.

۴- برزگر، غلامرضا، مجله ارمغان، سال سیزدهم، شماره ۷۹، ص۴۷۱.

از بزرگان و نویسندگان و معمّران اسفراین، تا سال ۱۳۰۷ از محل عایدات موقوفات شیخ آذری، ساختمان آرامگاه وی را مرمت می کردند. حتی در سال ۱۳۱۰ مکاتباتی توسط اداره فرهنگ سابق مبنی بر تعمیرات اساسی انجام شد و نقشه ای نیز تهیه گردید؛ امّا سودی نبخشید. نگارنده در مقاله ای به تاریخ ۲۴/۷/۱۳۶۸ در روزنامه خراسان(۱) اشاره به موقوفات وی، از اداره کل میراث فرهنگی خراسان و اداره اوقاف اسفراین، مرمت مقبره او را تقاضا کردم امّا متأسفانه تعمیرات انجام نشد و بر اثر کم توجهی، سارقان به امید یافتن اشیای عتیقه، مقبره این مداح اهل بیت را شکافتند و ویران ساختند.

معاصران و شاگردان شیخ آذری

از جمله معاصران شیخ آذری، علی شهاب ترشیزی است، که مردی صاحب فضل بود و به روزگار خود، یکی از مستعدان خراسان به شمار می رفت. میان او و آذری مشاعره و مناظره افتاد و آذری این ابیات را به وی نوشت:

سر دفتر ارباب هنر، خواجه علی است

ای آن که تو را لطف طبیعت ازلی است

تو خواه مرا پسند و خواهی مپسند

داند همه کس که «حمزه» استاد علی است

نام شیخ آذری «حمزه» بوده و مولانا خواجه علی شهاب ترشیزی این رباعی را در جواب شیخ آذری می گوید:

ای «حمزه» بدان که عرش حق، جای علی است

بر کتف رسول صلی الله علیه و آله از شرف پای علی است

استاد علی است حمزه در جنگ ولی

صد حمزه به عِلم و فضل لالای علی است

مولانا معین الدین جوینی، ابو اسحاق شیرازی، بابا سودایی ابیوردی، بساطی سمرقندی، امیر شاهی سبزواری، خواجه فخرالدین اوحد مستوفی، مولانا یحیی سیبک، مولانا سلیمی تونی، خواجه صاین الدین ترکه اصفهانی، فاضل حسین خوارزمی

۱- فسنقری، غلامرضا، روزنامه خراسان، ۲۴/۷/۱۳۶۸، ص۳ و ۷.

و محمّـد حـافظی بخارایی، شـرف الـدین علی یزدی و ... از معاصـران شـیخ آذری بوده انـد. شـیخ صدرالـدین محمّـد رواسـی اسفراینی عارف (م. ۸۷۱ه . ق) از معاصران و مصاحبان شیخ آذری است. امیر نظام الدین شیخ احمد سهیلی جغتایی معروف به شیخ سهیلی از شاگردان آذری بوده است. تخلّص «سهیل» را آذری اسفراینی به او داده است.(۱)

طالب جاجرمی از شاگردان شـیخ آذری است. از دیگر شاگردان آذری، خاتون عفت عفتی اسـفراینی است که تـذکره نویسان گاهی او را «عشقی» نوشته اند؛ شاید «عشقی» تخلّص این شاعره اسفراینی بوده است.(۲)

بنـا به گفته فخری هروی مؤلف جواهر العجـائب: «عفت کنیز ملاّـآذری بود واز فیض صـحبت ملا، نغمه به آهنگ می سـرود.» بعضی دیگر نیز گفته اند: «از فیض صحبت ملاّدر سخن سرایی طرز دلربایی آموخت.»(۳) در تذکره کاظم، نسخه خطی شماره ۹۰۱ کـه در کتابخـانه مجلس شـورای اسـلامی نگهـداری می شـود، ثبـت اسـت که: «عفـتی اسـفرائیتّه، کنیز ملاّـ آذری است. مضامین رنگین به سـلک نظم می کشـید. دیوان او به غارت رفته که اثری از او پیـدا نشد.»(۴) کاتبی اسـفراینی نیز از معاصران شیخ آذری و از جمله کسانی است که در انجمن شعر در جمع معاصران آذری اشعار نغز می سروده است.(۵)

فرازهایی از اندیشه شیعی آذری

آذری پس از سفر هند و سیاحت عالم به تماشای عالم ملکوت سر به جیب تفکّر فرو برد و سی سال بر سجده طاعت نشست و بجز با علمای دین با دیگری حشـر و نشـر نکرد و دست از مدیحه سـرایی برداشت و تنها در مدح پیامبر اسـلام صـلی الله علیه و آله و بیان مناقب

اهل بیت پرداخت و به ادای طاعات و عبادات مشغول شد. این غزل از اوست:

به مجلسی که در او گنج کبریا بخشند

هزار افسر شاهی به یک گدا بخشند

۱- تـذکره الشـعراء، ص ۲۵۶، ۲۹۵، ۳۱۹، ۳۲۳، ۳۲۸؛ سـعید نفیسـی نظم و نـثر، ص ۳۰۷، ۲۹۴،۳۰۱، ۲۹۳؛ مرقوم پنجم سلّم السموات، ص ۷۲.

۲- جنگ خطی شماره ۳۸۷۱ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ص ۵۰.

۳- فخری هروی، ص ۲۴؛ همان روضه السلاطین، ص ۳۰۲.

۴- کاظم، تذکره، نسخه خطی شماره ۹۰۱ مجلس شورای اسلامی، ص ۵۸۲.

۵- دستنوشته خطی کاتب اسفراینی محفوظ در کتابخانه آقای احمد شاهد، اسفراین.

دلا به میکده ها روز و شب گدایی کن

بوَد که دُرد کشان جرعه ای به ما بخشند

شدیم پیر به عصیان و چشم آن داریم

که جرم ما به جوانان پارسا بخشند

غلام همّت آن عارفان با کَرَمم

که یک صواب نبینند و صد خطا بخشند

به کوی میکده از مفلسی چه غم دارم

که ساقیان، همه، جام جهان نما بخشند

به نیم ساعت، هجر «آذری» نمی ارزد

هزار سال گرش در جهان بقا بخشند(۱)

و آن جناب را قصاید غرّا در نعت و منقبت بسیار است که این قصیده ۶۳ بیتی برگی از آن گُل و جزیی از آن کُل است:

منّت خدای را که مطیع پیمبرم

فرمانبر قضایِ خداوند اکبرم

ز آنها نیم که حُسن فروشم به مال وزر

تقواست زینت من وزُهد است زیورم

توحید بحر باشد و تن همچو کشتی است

جان،ناخدای کشتی وعقل است لنگرم

تا من عزیز مصر وجود خود آمدم

آید ز روم، باج ولایت ز قیصرم

آفاق را به تیغ توکّل گرفته ام

نی راغب سپاه ونه محتاج لشکرم

تا من ببسته ام کمر فقر بر میان

از تاج فقر، طعنه زن تخت سنجرم...

از خسروان روی زمین ننگ آیدم

تا من گدای حضرت ساقی کوثرم

شاهان به بندگیّ من اقرار می کنند

تامن کمینه چاکر اولاد حیدرم

شاه نجف، امیر ولایت، علی که هست

برسر زفخر خاک ره او چو افسرم...

ساقی کوثری تو و من آذری تو

برسان به آب کوثر و برهان ز آذرم(۲)

شیخ آذری در اشعار خود به تشیع خود تصریح کرده است. قاضی نوراللّه شوشتری در شرح احوال شیخ آذری می نگارد، علت این که جامی، نام شیخ آذری را در نفحات الانس نیاورده و در بهارستان با این جمله زننده او را معرفی کرده است که: «از شعرای خراسان، آذری اسفراینی است و در اشعار او طامات بسیار است.» محبّت و ارادت آذری به خانواده نبوی است و در آخر کلام خود، این قطعه را از قاضی میر حسین شافعی یزدی نقل می کند:

آن امام به حق ولیّ خدا

اسداللّه غالبش نامی

ص:۱۸۸

۱- شیرازی، ج۳، ص۵۹.

۲- رازی، امین احمد، ج۲، ص ۳۰۰ - ۲۹۹؛ شوشتری، قاضی نوراللّه، ج۲، ص۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸.

دو کس او را به جان بیازردند

یکی از ابلهی، یک از خامی

هر دو را نام عبد رحمان است

آن یکی ابن ملجم، این جامی(۱)

در باب تیزهوشی آذری

آذری از مشاهیر شعرای زمان خود بوده و به تیز فهمی و با هوشی اشتهار داشته است؛ چنان که وقتی به اتفاق شیخ صدرالدین محمّد رواسی در مشهد مقدس به دیدن اُلُغ بیگ میرزای تیموری (۸۰۷ - ۸۵۳ه .ق) رفت، میرزا اول از شیخ صدرالدین رواسی پرسید که: شما رواسِ به سین یا رواث به ثایید؟ او گفت رواص به صادم. میرزا فرمود که

شما آن هم نبوده اید، چه که رواص در کلام عرب نیامده است، بعد از آن از شیخ آذری پرسید که : آذری چه نوع تخلّص شماست؟ شیخ گفت: فقیر در ماه آذر متولّد شده، بنا بر این «آذری»تخلّص کرده، میرزا فرمود: شما شاعر پیشه نبوده اید، آن آذر به بضم ذال است نه به فتح [یعنی آذُر]. شیخ بدیهه گفت که ذال ماه آذر، سالها در مقام ذلّ و خواری گذرانید [یعنی در ایّام ساسانیان و دوران آتش پرستی] و پشتش دو تاگشته نزدیک بدان شده بود که ذکرش واقع شود؛ امّا در مقام شعور و ادراک آمده قائم گشت و پشتش راست شد. میرزا ازطبع بلندش خوشوقت شده، با او صحبت نیکو می داشت و انعام وافر فرمود و مشتاق مصاحبت وی گشت.(۲)

نظری بر شعر و شاعری شیخ آذری

آذری که گاه در پایان اشعارش به جای تخلّص نام خود «حمزه» رامی آورد، میان همعهدان خود از جمله شاعران، بزرگ شمرده می شد و محلّ اعتقاد و احترام معاصران خویش، خاصّه شاهان و شاهزادگان تیموری و بهمنی هندوستان بود. وی در حُسن عقیده و حدّت ذهن وهدایت و ارشاد مشهور و زبانزد همگنان بود؛ چنان که شفیق وی را «آذر بت تراش سخن و آباد ساز میکده این فن»(۳) معرفی کرده است. به نظر استاد صفا هر چند که او را نمی توان در پایه شاعران استاد قرن هشتم، که خود تربیت یافته آنهاست،

ص:۱۸۹

۱- اسماعیل امیر خیزی، «آذری طوسی»، ماهنامه وحید، شماره هفتم، ص ۴۹۰.

۲- محمّد معصوم شیرازی، ج۳، ص ۵۹.

۳- شام غریبان، ص ۷.

گذارد ولی هنر او و همعصرانش، اگر به درجه استادی می رسیدند، آن بود که بتوانند از عهده جوابگویی استادان متقدّم برآیند واین آذری چنین بود؛ چنان که چون در شاعری نام بر آورد، سخن شناسان دیگر با او از در معارضه در آمدند، از جمله خواجه عبدالقادر

عودی مراغه ای او را «در چند قصیده خواجه سلمان ساوجی» امتحان کرد و او جواب بر وجهی گفت که پسندیده اکابر بود. مشاعره وی با شیخ علی شهاب ترشیزی، که ذکر آن گذشت، از آن جمله است. آذری در غزلهای خود نیز گرم جوابگویی غزلهای استادان قرن هفتم و هشتم مانند سعدی، امیر خسرو دهلوی و حافظ بود. بعضی او را «ثانی» امیر خسرو دهلوی دانسته اند، چنان که خواجه احمد مستوفی در مادّه تاریخ فوت آذری که ذکر آن بیامد، بدین مطلب معترف و مقرّ است. غث و سمین ابیات او، سبکش در بیان، نحوه خلق مضامین، نوع مضامین که در اشعار خود به کار برده، اهتمام به ایراد صنایع لفظی بر رسم اهل زمان، همگی تابع همان اختصاصاتی است که در شعر گویندگان اواخر قرن هشتم هجری مهمّ دیده می شود.(۱) غزلیاتش معمولاً، حتی اگر ظاهر عاشقانه داشته باشد، مشتمل بر اندیشه های عرفانی و گاه متضمن طامات است،(۲) اگر چه جامی آن را در شعر او با قید «بسیار» وصف می کند.

در قصیده های آذری هم ایراد معانی حِکْمی و عرفانی و توجه به نعت و منقبت اهل بیت علیهم السلام بسیار دیده می شود. آذری، شاعری است که اعتقادات مذهبی یعنی «تشیّع اثنی عشری» هم بر آثارش سایه افکنده و این همان نکته ای است که جامی را برافروخته است.

به نظر نگارنده، هر چند استادان مسلّم درباره آذری به داوری نشسته اند و فضل و ادب آنها بر ما پوشیده نیست؛ امّا به ابعاد ادبی ومذهبی وعرفانی و بحثهای فلسفی و کلامی آذری و وسعت دانش وی توجهی تام و تمام مبذول نداشته اند. شاید این نکته ناشی از عدم انتشار و تصحیح و چاپ نسخه منقحی از آثار آذری باشد، که امید است ان شاءاللّه این مهم با عنایت اهل تحقیق و پژوهش صورت گیرد.

۱- تاریخ ادبیات ایران، ج۴، ص ۳۲۹؛ محمدعلی علی دوست، ص ۲۸۳؛ اسماعیل امیر خیزی، «آذری طوسی»، ماهنامه وحید ، شماره هفتم، ص ۴۸۷.

۲- تاریخ ادبیات ایران، ج۴، ص۳۲۹.

بررسی آثار شیخ آذری

از آذری آثار ارزنده ای به یادگار مانده است:

(۱) بهمن نـامه : منظومه ای است حماسـی تـاریخی، به تقلیـد شاهنامه فردوسـی و اسـکندرنامه نظامی به بحر متقارب در تاریخ سلاطین بهمنی دکن هندوستان. این منظومه

تـا زمانی که آذری در دکن بود، به دوران سـلطنت احمـد شاه (۸۲۰ – ۸۳۸ه .ق / ۱۴۱۷ – ۱۴۳۵م) رسـیده بود و آذری تعهّد کرد که در بازگشت به خراسان آن را به اتمام رساند و ظاهرا تا دوران شاهی علاءالدین همایون شاه (۸۶۲ – ۸۶۵ه .ق / ۱۴۵۸ – ۱۴۶۱م) به نظم آن ادامه داد و آنچه می سرود از اسفراین به دکن می فرستاد.(۱)

بـه گفتـه فرشـته، پس از آذری، نظیری و سـامعی و شـاعران دیگر، این کتـاب را تـا انقراض سلسـله بهمنی رسانیدنـد. و از این روست که به گفته فرشـته، نظم این کتـاب، یکـدست و یکسان نیست. فرشـته، نام این کتاب را در شـمار منابع تاریـخ خود یاد کرده است. برخی ازابیـاتی که به بحر متقـارب مثمّن مقصور در بخش مربوط به شاهان سلسـله بهمنی (مقاله سوم) در کتاب او دیـده می شود، از بهمن نامه نقل شـده است. از این کتاب، تاکنون نسـخه ای در فهرسـتها نشان داده نشـده است. کتابی که در ذیل فهرست موزه بریتانا

یاد شده، بهمن نامه دیگری است(۲) زیرا نسخه بریتانیا در ربیع الاول ۸۰۰ه .ق / نوامبر ۱۳۹۷م استنساخ شده درحالی که بهمن نامه آذری توسی اسفراینی بعد از ۸۳۰ه .ق /

۱۴۲۷م در دوران سـلطنت احمد شاه بهمنی سـروده شده است.(۳) مگر این که بهمن نامه آذری را بعـدها به این نسـخه افزوده باشـند. ولی بخش دیگری از همین نسـخه موزه بریتانیـا، منظومه ای است به نام کوش نامه از همان سـراینده بهمن نامه، که آن نیز به محمّد شاه سلجوقی تقدیم گشته و نام سراینده آن هم در نسخه «حکیم آذری» قید شده است.(۴)

(۲) جواهرالأسرار: کتابی است در ۴ باب: الف – اسـرار کلام اللّه، ب – اسـرار احادیث نبوی، ج – اسرار کلام اولیا، د – اسرار کلام شعرا. باب اول، در باره حروف مقطعه آغاز

ص:۱۹۱

۱– فتح اللّه مجتبائی، دایره المعارف بزرگ اسلامی، ج۱، ص ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۸، به نقل از فرشته تاریخ، ج۱، ص ۳۳۷.
۲– فتح اللّه مجتبائی، دایره المعارف بزرگ اسلامی، ج۱، ص ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۸، ؛ به نقل از : ریو، III,۲۰۱.
۳– تاریخ ادبیات ایران، ج۴، ص۳۲۵ – ۳۲۸.
۴– دایره المعارف بزرگ اسلامی، به نقل از ریو، III,۲۰۱.

برخی از سوره های قرآن حکیم است. باب دوم، شرح و تفسیرعرفانی بعضی از احادیث نبوی است. باب سوم، در شرح برخی از گفتارهای عارفان است. باب چهارم، درباره معانی بعضی از مشکلات اشعار شاعران است. فصولی نیز در باب معمّا و لغز و دیگر مسایل ادبی همانند دارد. آذری در مقدمه این کتاب می گوید در سال ۸۳۰ه .ق / ۱۴۲۷م، که در سوریه بود، کتابی به نام مفتاح الاسرار تألیف کرد، چون به دکن آمد، در سال ۷۴۰ه .ق به درخواست دوستان، همان کتاب را تلخیص و به صورتی تازه دوباره تصنیف کرد.(۱) گزیده ای از این کتاب به نام منتخب جواهرالأسرار به پیوست اشعه اللمعات جامی و برخی رساله های عرفانی دیگر در سال ۱۳۰۳ ه .ق / ۱۸۸۶م در تهران به چاپ رسیده است.

(۳) مرآت : بنا به گفته میر غلامعلی آزاد بلگرامی، شاعر، مورخ و عارف مشهور هندوستان (۱۱۱۶ - ۱۲۰۰ه . ق / ۱۷۰۴ - ۱۷۸۶م) مثنوی مرآت، مشتمل بر چهار کتاب

است و هر کتاب نام خاصی دارد:

۱ - الطامه الکبری ۲ - عجائب الدنیا ۳ - عجائب الأعلی ۴ - سعی الصفا

در این کتاب گوید:

خوانده باشی که زمره تقلید

به صناعت کنند مروارید

از صدف دُر توان تراشیدن

کی بود چون گهر گهِ دیدن

ماه نخشب مشابه ماه است

لیک ازو تا به ماه بس راه است

تیغ چو بین اگر چه تیغ نماست

حرب پیدا کند دروغ از راست

همچو اَلْف است الف به شکل و شمار

اَلِف آید یکی و اَلْف هزار

۱- آذری اسفراینی طوسی، جواهر الاسرار، نسخه خطی شماره ۱۵۰۲ کتابخانه ملی ملک؛ همو، مفتاح الاسرار، نسخه خطی شماره ۲۴۲۳ دانشگاه تهران؛ ریو،۱.۴۳.

نی خالی به شکل نیشکر است

داند امّا مذاق کان دگر است

کی به یاقوت می شود همسنگ

آبگینه اگر بود خوش رنگ

گوهر کان ز بحر سیّد ماست

از فشار مُسَیْلَمه پیداست(۱)

کتاب اول (الطامّه الکبری) در مراتب عالَم علوی و سفلی و آرای عالمان واهل توحید در تحقیق ایجاد عالم، مراتب موجودات، حکمت وجود آدمی، مناسبت آفاق با انفس و مطالب دیگری از این دست است. شیخ آذری، کتاب نخست مرآت را چنین معرفی کرده است:

در کتاب نخست از مرآت

گفتم آن جا مراتب حضرات

کتاب دوم غرائب الدنیا/ عجائب الدنیا / عجائب الغرائب: منظومه ای است از متفرّعات بحر حفیف در ذکر عجایب بلاد و نواحی از چشمه ها و عمارات وحیوانات و طیور و جز اینها، که در نظم آن از کتابهای عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات و ربیع الابرار زمخشری استفاده کرده است. از اشعاری که در کتاب مرقوم پنجم سلم السموات آمده معلوم می شود که نام صحیح این کتاب عجایب و غرایب است. آغاز این کتاب چنین است:

ابتدا می کنم به بسم اللّه

کوست بر کُلّ کاینات گواه

آفریننده وجود و عدم

شرف اندوز طینت آدم(۲)

آذری به زبانی ساده، مطالب خویش را به نظم در آورده است چنان که در نمونه زیر از کتاب عجائب الغرائب آمده است:

ص:۱۹۳

۱- خزانه عامره، ص ۲۴؛ شام غریبان، ص ۱۰؛ Ethe, P. I, ۷۰۹.

۲- عجائب الغرائب، نسخه خطی شماره ۱۱۳۴ مجلس شورای اسلامی؛ همو، نسخه خطی کتابخانه سلطنتی نفیس شماره ۴۵۹؛ فهرست خطی کتابخانه مجلس شورای اسلامی، ج۳، ص ۵۱۳، ۵۱۶؛ مرقوم پنجم سلّم السموات، ص ۹۵ - ۹۴؛ عجائب الغرائب آذری، نسخه خطی شماره ۴۸۵۳ کتابخانه ملی ملك تهران؛ آذری عجائب الدنیا، نسخه خطی مجلس شورای اسلامی شماره ۱۱۳۴ [در حدود ۲۴۰۰ بیت]؛ نسخه آصفیه، ۴۵ مثنوی؛ الذریعه، ج۱۹، ص۲۴۵.

هست در فاریاب چشمه آب

علفی هست اندر آن گرداب

هر که در آب چشمه می خسبد

آن علف، محکم اندرو چسبد

خویشتن را به زور نتواند

که از آن چشمه هیچ برهاند(۱)

کتاب سوم عجائب الأعلی : در عجایب عالَم علوی و آسمان است. این کتاب یا این باب، برابر است با کتاب قزوینی (فی العلویات).

کتاب چهارم : سعی الصفا؛ این کتاب را آذری در تاریخ مکه و آداب مناسک حج به احتمال زیاد در سال ۸۳۱ یا ۸۳۲ هجری، که در مکه مجاور خانه خدا بوده، به رشته تحریر در آورده است.

(۴) طغرای همایون: اسماعیل پاشا بغدادی، این اثر آذری را «طغرای غرّای همایون» نوشته است.(۲)

(۵) دیوان اشعار : این دیوان مشتمل است بر قصاید و غزلیّات و ترجیع بند و ترکیب بند و چند مثنوی و... قصاید آذری، بیشتر در مدح و منقبت اهل بیت علیهم السلام رسول اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه اثنا عشری است. غزلیات او رنگ عرفانی دارد. افزون بر مثنوی آذر که تحت تأثیر مثنوی سوز و گداز میرزا محمّد صادق تفرشی سروده شده، یک مغنی نامه و یک ساقی نامه نیز در دیوان او مندرج است. آذری ترکیب بندی در رثای امام حسین علیه السلامدارد که چنین است:

ای دل حیات ماه محرم حرام شد

آری حساب عمر درین مه تمام شد

باز از فراق آل نبی، آب چشم ما

چون خاک کربلا ز بلا تیره فام شد

ما خود مدام غرقه طوفان محنتیم

خاصه کنون که نوبت طوفان عام شد

بخت یزید نعره هَلْ مِنْ مزید زد

وز نکبت یزید بدین نکته نام شد

۱- فهرست خطی کتابخانه مجلس، ج۳، ص ۵۱۳ - ۵۱۶.

۲- هدیه العارفین، ج۴، ص۸۶.

بدبخت را وسیله بی دولتی بس است

چون روز کوفیان به صد حیله شام شد

آن بی بصر نگر که متاعی چه بد خرید

عیش ابد فروخت عذاب ابد خرید

آری بلا علامت اهل قبول شد

وین حکم مهر یرلیغ آل رسول شد

گویا بلا علامت هر ناقبول شد

درّیست کان عطیه صاحب قبول شد

هرگز به منزلی نرسد گمرهی که او

دنبال هر زیاده سری بوالفضول شد

هر گمرهی که بر پی خصم علی برفت

در وادی هلاک به دنبال غول شد

هر کو ز اهل بیت نبی عبرتی گرفت

از کار و بار دهر بکلّی ملول شد

زشتی به هر که روی نهد ازجمال اوست

آری بلای مرد به قدر کمال اوست

روزی که چتر روح به صحرای تن زدند

کوس بلا به نام حسین و حسن زدند

بی قیمتی و بد گهری کرده اند فاش

آنها که سنگ بر کهر بوالحسن زدند

هرگز بَر از معیشت شیرین کجا خورند

آنها که تیشه بر جگر کوهکن زدند

هر دم به آسمان برسد دود یأس من

زان آتش فراق که در یاسمن زدند

بیخ حیات خویش زدند آن که از حسد

سروی چنان بلند به ظلم از چمن زدند

ص:۱۹۵

چون روز حشر خلق جهان سر برآورند

آل رسول شور ز محشر بر آورند

این حکم اگر نه بر نهج شرع ما رود

آدم و آل در سر این ماجرا رود

ور خلق را خدای بگیرد به اولیا

بیم است کین معامله با انبیا رود

زین قصه دوستان نبیّ را خجالتست

با دشمنان آل نبی تا چها رود

سوراخ می شود دل ما چون گل حسین

هر جا که ذکر واقعه کربلا رود

چون بر زمین ز مقتل او داستان نهند

بر آسمان نماز ملایک قضا رود

ای دل بسوز ازغم و دود از جهان برآر

وی دیده آب ازغم لب تشنگان ببار

ای آبروی هر دو جهان خاک پای تو

وای گشته آب خاک نشین درعزای تو

تا بر لب مبارک تو بسته گشته آب

هر دم فرو رود به زمین از حیای تو

آوازه جهان شده ابر سیه گلیم

در برّ و بحر گریه کنان از هوای تو

با خونبهای تو چه کند خصم بدگهر

ای گشته خون بهای تو هم خون بهای تو

تا تشنه لب به خاک شدی آب زندگی

ماتم گرفت در ظلمات از برای تو

چون گلبن بلای حسین از فلک شکفت

رو جانب فلک به مناجات کرد و گفت

ص:۱۹۶

یارب حسین تو نمک جان چشیده است

جز تلخی از حلاوت دوران ندیده است

یارب تو آگهی که چها بر سر حسین

از دست روزگار مخالف رسیده است

هجران مادر و پدر و فرقت حسن

صبر عیال و زهر برادر چشیده است

یارب طناب عمر حسین ار بریده شد

او هم طمع ز جان و جوابی بریده است

بس نیست بی کسی و یتیمی که روزگار

چندان هزار تیغ به خونم کشیده است

آن گاه رو سوی مدینه سلام کرد

وز آب دیده سوی پیمبر پیام کرد

یا مصطفی حسین تو در دام ابتلاست

یا مصطفی حسین تو در کام اژدهاست

یا مصطفی حسین تو نه اهل بیت توست

بر اهل بیت این همه ظلم و ستم چراست

یا مرتضی رواست که فرزند تو حسین

در کربلا فتاده به صد محنت و بلاست

یا فاطمه حسین تو را روز آخر است

آخر بیا ببین که جگر گوشه ات کجاست

یا ثمره الفؤاد دل بوالحسن حسین

جان برادرت شده در معرض فناست

گرما به رغم بخت بدی در زمان تو

کردی همه فدای تو جانها به جان تو

آن دم چرا زمین و زمان سرنگون نشد

خاک سیاه بر سر گردون دون نشد

ص:۱۹۷

در خون چو گشت فرق جگر گوشه رسول

جان عدوی او زد و عالم برون نشد

او روشنی چشم جهانی بُد و چه سود

کان روشنی نصیب سیاه اندرون نشد

آن دم که آب بر لب او بسته شد چرا

همچون فرات چشمه خور نیلگون نشد

آه از دمی که زد به جفا شمر خاکسار

بر بوسه جای سیّد ما تیغ آبدار

ای آرزوی دیده خونبار یا حسین

نام تو مرهم دل افگار یا حسین

درعاصیان خود به چشم شفاعت نگاه کن

ای نور چشم احمد مختار یا حسین

تو افتخار فخر نسا هستی و بس

ای افتخار حیدر کرّار یا حسین

ما تشنگان هالك آب شفاعتیم

در کربلای نفس گرفتار یا حسین

وقت است اگر کنی نظری از کمال لطف

در کار «آذری» گنهکار یا حسین

گر شد حسین دولت آلش مخلّد است

عالم همه مسخّر آل محمّد است(۱)

(۶) لیلی و مجنون : این مثنوی به طور مجزا از دیوان شیخ آذری جمع آوری گردیده واصل آن در کتابخانه ارمغان محفوظ است. مثنوی لیلی و مجنون آذری بر وزن لیلی و مجنون نظامی گنجوی و به تقلید از آن در بغداد منظوم شده است:

این نامه چو زد درِ تمامی

بردم بَرِ شیخ خود، نظامی

ص:۱۹۸

۱- آذری دیوان اشعار، نسخه خطی شماره ۵۹۳۸ کتابخانه ملک؛ مجموعه صد کلمه، نسخه خطی شماره ۷۱۳۶ کتابخانه مرکزی، آستان قدس رضوی؛ فهرست خطی فارسی، ج۴، ص ۲۸۵۷، ۳۱۱۶، ۳۱۱۷، ۳۲۲۵.

آن گشته به مثنوی یگانه

گردیده در آسمان فسانه

آن مرشد عاشقان به هر فن

چون رشته روان به چشم سوزن

آن تاج تبارك فلك نه

مرهم به جراحت نمك نه

آن پخته ز مثنوی مزعفر

شیرین کان کام شهد و شکّر

آن جلوه طراز سرو آزاد

مشاطه نو عروس شمشاد

آن در بر شعر، چُست و چالاك

آن معدن و کان فهم وادراك

آن شربت معرفت چشیده

نیك و بد روزگار دیده...

۱۶۶ خاتون عفت عفتی اسفراینی (شاعره قرن نهم هجری)

شاعره خاتون عفت از شاعران قرن نهم هجری بوده و زادگاهش اسفراین است. او در شعر «عفتی» تخلّص می کرده است. بعضی تخلّص وی را «عشقی» نوشته اند. از تاریخ تولد و وفات وی اطلاعی به دست نیامد. بنا بر گزارش تذکره نویسان، این بانو، بسیار پارسا و مصداق واقعی نام خویش بوده است. عفتی از زنان و حقجویانی است که در پاکنهادی و پارسایی و به جای آوردن احکام آیین آسمانی و پرستش پروردگار یکتا، بی اندازه پیشی جسته اند. در تذکره مجمع محمود، نسخه خطی کتابخانه ملّی ملك آمده

است: «عفتی از حق شناسان اسفراین از توابع خراسان است. در درست ذاتی و پاك اعتقادی او چندان شنیده دارم که نزدیك است به عصمتش قایل گردم. ظاهرا بعد از نوافل و فرایض به نظم ابیات توجّهی داشت.»(۱) در کتاب جواهرالعجائب آمده

است که: «عفتی کنیز ملّاآذری [آذری شاعر و عارف شیعی قرن نهم هجری (م - ۸۴۴ه .ق)] بود واز فیض صحبت ملّانغمه به آهنگ می سرود.»(۲)

آقا بزرگ تهرانی در الـذریعه وی را در زمره مصـنفین شـیعه بر شـمرده است.(۳) چنان که ذکر شـد، بعضـی از ارباب تذکره، عفتی را «عشقی» نوشته اند. در تذکره روز روشن مذکور

است که : «عشقی اسفراینی از تلامذه ملّاآذری است.»(۴) و در جای دیگر در همین منبع

۱- علی اکبر مشیر سلیمی، زنان سخنور، ج۱، ص ۳۳۸.

۲- جواهر العجائب، ص ۳۴.

۳- الذریعه، ص ۳ ق ۹/۷۳۱ - ۷۳۲.

۴- تذکره روز روشن، ص ۵۴۷.

آمـده است که: «عفتی اسـفراینیّه، کنیز ملاّـآذری است. مضـامین رنگین به سـلک نظم می کشـید. دیوان او به غـارت رفت که اثری از او پیدا نگردید.»(۱) این بیت از اوست:

قامت سرو که در آب نمودار شده

کرده دعوی به قد یار و نگونسار شده(۲)

عفت علاوه بر شعر و شاعری در وادی عرفان نیز متأثر از شیخ خود، آذری بوده است واو را می توان در زمره زنان عارف قرن نهم بر شمرد. این بیت، دلیلی براین مدعاست:

مست بودم به می غفلت وساقی دیشب

دوسه جامم عطاکرده وهوشیارشدم(۳)

در کتاب حدیقه السلاطین به نقل از حدیقه عشرت، صفحه ۳۵ آمده است که: «فیض

صحبت ملاّ[آذری] او را در سخن سرایی، طرز دلربایی آموخت».(۴) بنا به گفته

اعتمادالسلطنه: «تـذکره نویسان در باره زهـد و صـلاح و حُسن عقیـدت و خلوص و پاکنهادی و مواظبت او در فرایض و نوافل زیاده از حد مبالغه کرده اند.»(۵) امّا بعید نیست

که تعلیمـات ارشـادی شـیخ آذری به عنوان حکیمی دانشـمند و بـا تقوا او را زاهـده ای ساخته باشـد، آن طور که ذکر شـد. به علاوه در ادبیات نیز بهره لازم را از آذری برگرفته

وطبع شاعری وی پرورش یافته ودیوان شعری را ساخته و پرداخته است.

نگارنـده با تفحص زیاد و بررسـی بسـیاری از جُنگهای خطی، ابیات زیرا را که تعلّق به این شاعره اسـفراینی است، در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، به دست آورده است.

شد آفتاب ز حُسن تو از حجاب سفید

به رنگ گُل شده از نور آفتاب سفید

ز شرم عکس جمال تو چهره خورشید

چو عکس ماه نماید به روی آب سفید

فتاد چشم مرا تابه نرگست درخواب

شده ست دیده چونر گس مرابه خواب سفید

ص:۲۰۰

۱- تذکره روز روشن، ص ۵۵۵.

۲- کاظم، تذکره، نسخه خطی شماره ۹۰۱ مجلس شورای اسلامی، ص ۵۸۲.

۳- نسخه خطی مجموعه اشعار ۲۳۲۹ مجلس شورای اسلامی، ص ۶۲۸.

۴- روضه السلاطین و جواهرالعجائب، ص ۳۰۲.

۵- اعتماد السلطنه خیرات حسان، ج۲، ص۱۸۵ - ۱۸۶؛ کشاورز صدر، از رابعه تا پروین، ص ۱۷۲.

ز پرتو رخت ار پاره پاره شد چه عجب

دلم که کرده کتان را به ماهتاب سفید

به دل از آن نفتد نور عیش عشقی را

که کس نکرده سیه خانه خراب سفید(۱)

۱۶۷ امیر همایون اسفراینی (م. ۹۰۲ه .ق)

وی از قصیده گویان و غزلسرایان قرن نهم هجری است. امیر همایون در اسفراین زاده شد. او از بزرگ زادگان و سادات اسفراین خراسان است. دوران تربیت او در خراسان سپری شد. در اوایل جوانی به تبریز رفت و به مجلس سلطان یعقوب آق قویونلو (۸۸۳ - ۸۹۶ه . ق) راه یافت و با یکی از ملازمان سلطان یعقوب به نام شیخ ولی بیگ، طرح محبت و دوستی ریخت که این دوستی تا پایان عمرش باقی بود. سلطان یعقوب نیز امیر همایون را با دیده احترام می نگریست. پادشاه او را «خسروکوچک» می خواند.(۲) در نسخه خطی سفینه خوشگوی هندی مذکور است که: «همای سایه عالَم سخنوری، امیر همایون اسفراینی بوده، معاصر مولانا جامی است... شاعر بلند تلاش و نازک خیال بوده.»(۳)

امین احمد رازی، امیر همایون را از جمله شاعران بر شمرده و گفته است: «امیر همایون از نیکو طبعان آن شهر و مکان بوده، در شعر، او از شعرای گذشته واز نثر،

۱- جنگ خطی شماره ۳۸۷۱ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، اشعار عشقی اسفراینی، ص ۵۰.

۲- سام میرزا، ص ۴۷، ۴۸، ۴۹؛ آذر بیگدلی، ص ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۷؛ حسین مکی، گلزار ادب، ص ۲۷؛ ماه طلعت عنقا، ص ۲۳۷، ۲۴۳.

۳- سفینه خوشگو، ص ۴۷۹، ۴۸۰، ۴۸۱؛ نسخه خطی شماره ۲۷۲۴ مدرسه عالی سپهسالار مدرسه عالی شهید مطهری.

نسرین را باز پس گذاشته...»(۱) گویند زمانی که او را تعلّق خاطر به جوانیِ شیخ ولی بیگ پیدا شد، کار وی به جنون کشید و او را در زنجیر کردند. بعد از چند روزی که به خود آمد، این مطلع را سرود و به خدمت سلطان یعقوب فرستاد:

به زنجیرم فکند از بی قراری دلستان من

دلِ زنجیر شد سوراخ سوراخ از فغان من

اگر چه به سبب جنون که بدو نسبت داده بودند مدّتی به فرمان آن پادشاه برای معالجه در بند بود؛ چون بهبود یافت از مقربان سلطان گردید. وامیر همایون در ستایش او

قصیده ها و در مرگ او رثایی سوزناک و زیبا سرود و در همین مدت نیز قاضی عیسی را که از حامیان او بود، ستایش می کرد. پس از مرگ سلطان یعقوب و کشته شدن قاضی عیسی، وی ناچار از تبریز به قریه ارمک از توابع کاشان که شیخ ولی بیگ در آن جا بود،

رفت و در کنف حمایت شیخ او قرار گرفت؛ ولی پس از چندی به سال ۹۰۲ه .ق بدرود حیات گفت و در قریه ارمک مدفون شد.(۲) بنا به وصیّت امیر همایون بعد از وفاتش این دو بیت را بر سنگ مزار وی نقش کردند:

میا بر سر مرا روزی که میرم در وفای تو

که ترسم زنده گردم بازافتم در بلای تو

من و خیال غزالی و چشم گریانی

گرفته کوه صفت، گوشه بیابانی(۳)

دیوان(۴) اشعار امیر همایون در حدود دو هزار بیت است. اشعار وی ساده و روان و

ص:۲۰۲

۱- هفت اقلیم، ج۲، ص ۲۰۱.

۲- آتشکده آذر، ص ۲۵۷؛ تذکره میخانه، ص ۱۱۲، ۱۱۳.

۳- تاریخ ادبیات ایران، ج۴، ص۴۷۴؛ نظم و نثر، ص ۳۱۲.

۴- فهرست نسخه های خطی امیر همایون اسفراینی در کتابخانه های جهان بشرح ذیل است: نسخه کتابخانه سلطنتی شماره ۴/۱۱۰۸۰ همراه دیوان مانی و شماره ۸/۶۵۳ همراه دیوان شاهی سبزواری قدیمیترین نسخه؛ نسخه کتابخانه مجلس شورای اسلامی شماره ۲/۲۶۵۸ با دیباچه ای در سرگذشت امیر همایون و شماره ۳۹۵ نسخه کتابخانه ملی ایران شماره ۳/۲۹۰ ؛ نسخه کتابخانه ملک تهران شماره ۵۹۳۷، نسخه موزه بریتانیا شماره or۸۷۸ ؛ نسخه مصر - قاهره دارالکتب ۱۵ مجامیع فارسی طلعت

؛ نسخه کتابخانه عارف حکمت مدینه - عربستان شماره ۱۵۶ ؛ نسخه کتابخانه فرخ، مشهد شماره ۲/۲۷۹ ؛ نسخه کتابخانه سپهسالار تهران شماره ۲۹۰ ضمیمه مجموعه اشعار خطی ؛ نسخه کتابخانه آقای احمد شاهد اسفراین (کاغذ سمرقندی - قرن نهم) ؛ نسخه کتابخانه دانشگاه استانبول ۱۰۰ .IUK. FY قرن ۱۲.

متضمن طرزی بسیار نو است. قصاید او مقرون به سادگی تمام و متضمن بسیاری از کلمات و ترکیبات متداول در زمان شاعر است، که او آنها را در شعر گنجانیده است. در قصیده و غزل او، این نکته قابل توجّه است که شیوه های آماده شعری را که شاعران آغاز

قرن نهم استفاده می کردند، وی کمتر به کار برده است و خود، ترکیبات و طرز بیانی تازه

دارد، که بیشتر از زبان فارسی رایج در عهد او گرفته شده است و تشبیهات واستعارات او

هم غالبا مبتنی است بر زبان عهد او و نحوه زندگی دوران او و این خاصیّت، او را به شاعران قرن دهم و یازدهم هجری بسیار نزدیک می کند. به همین سبب بود که امیر همایون اسفراینی، آن همه در نزد شاعران و سخن شناسان دو قرن مذکور شهرت و مقبولیّت داشت، چنان که از گفتار تقی الدین کاشی آشکار است که گفته: «اشعار او را شعرا و فضلا مسلّم می دارند و در فصاحت وبلاغتش بی نظیر می دانند و غزلیاتش با وجود حالت عاشقی از متانت فکری و خیالات خالی نیست و بعد از دیوان امیر شاهی سبزواری، پاکیزه تر از دیوان وی در میان مردم شهرت نکرده است.»(۱)

امیر همایون اسفراینی در اشعارش «همایون» تخلّص می کرده است. در تذکره مجالس النفائس نیز به این مطلب بر می خوریم که: «امیر همایون از ولایت اسفراین بوده و طبع خوب داشته و ابیات او مشهور است.» و نیز در جای دیگر از همین کتاب آمده است: «طبع نظم او نیکوست، و خُلق حمیده دارد و خلق پسندیده»(۲) و این مطلع از اوست:

افتاده ام به کویش از آب دیده در گل

دستی نهاده بر سر، دستی نهاده بر دل

این ابیات از اوست:

چنان در عاشقی خو کرده دل با جور بیدادش

که ناید سالها از راحت و آسودگی یادش

برو این باغ را بر دیگران ده عرضه ای ساقی

که من ببریده ام شاخ امید از سرو شمشادش

ص:۲۰۳

۱- تاریخ ادبیات ایران، ج۴ ص ۳۷۵؛ مجمع الفصحا، ج۲، ص ۵۵.

۲- مجالس النفائس، ص ۱۳۹، ۳۰۳.

کسی بر یاد شیرین بگذرد از بیستون روزی

که ناید ناله و زاری به گوش جان ز فرهادش

چو شد در ساحری شاگرد چشمت غمزه دانستم

که در اوّل نظر شاگرد خواهد گشت استادش

«همایون» رفت وی از شهر هستی گوییا بیرون

که می آمد ز صحرای عدم، دوشینه فریادش(۱)

تا که بر صفحه هستی بود از تو رقمیبی خیال خط سبز تو نباشیم دمی

ای که در راه تمنّای تو شد خاک سرمرنجه فرما به سر خاک من آخر قدمی

دود آهِ من سودا زده ابری است سیاهکه بجز گریه نمی آید ازین ابر نمی

دور از آن موی میان در بدنِ سوخته امدلم از ضعف چو نالی است میان قلمی

در ره عشق «همایون» به لب آمد جانمکاش کین قاعده را از تو نیاموختمی

۱۶۸ قوسی اسفراینی

مولانا قوسی از شاعران و نیکو طبعان اسفراین است. بنا به گفته امیر علیشیر نوایی، «قوسی اسفراینی، جوانی خوش طبع و قابل است، و لیکن بسی لوند و خودپسند، و بسیار تیز و تند، در کار خیر کُند و پر تلوّن و گوناگون و جگر یاران او از تلون او پرخون، و درجسم اگر چه ضخامتی تمام داشت، امّا هیچ قوّتی نداشت و هرگز کاری نکرد که شرمندگی از آن نکشد، و آخر میل سپاهیگری نمود، و لیکن غیر تباهی و روسیاهی از آن حاصل ننمود. این مطلع از اوست:

ص:۲۰۴

۱- مجموعه خطی شماره ۵۲۴۹ کتابخانه ملک که در اوایل قرن دهم هجری نوشته شده است.

چو بر من وقت جانبازی لباس خویشتن پوشد

کسی خواهم که روز مرگ بر تابوت من پوشد

وی دعوی بهادری نیز می کرده است.(۱) از مطالب نوایی بر می آید نویسنده ای که این شرح را بر احوال مولانا قوسی اسفراینی نوشته است، مورد اذیّت قوسی قرار گرفته و دل خوشی از قوسی اسفراینی نداشته است. ازسیاق کلام نوایی، فهمیده می شود که قوسی، شاعری حاضر جواب و بدیهه سرا بوده است. از لحاظ جسمی نیز مردی تنومند و پهلوان بوده و رقیبان از او به امان آمده بوده اند.

۱۶۹ سیّد مسلمی اسفراینی

سیّد مسلمی از شاعران اسفراین در قرن دهم هجری و جوانی خوش طبع بوده است، وی در اسفراین از دنیا رفت و قبر او در اسفراین است. این مطلع از اوست:

خال او نقد دلم از دیده روشن کشید

همچو دزدی کو متاع خانه از روزن کشید(۲)

۱۷۰ عبدالوهاب اسفراینی

مولانا عبدالوهاب اسفراینی، مردی خوش طبع و صاحب کمال و پُر حال و بسیار شُوخ طبع بوده است. نوایی او را مردی شیرین گفتار و نیکو کردار معرفی کرده است، عبدالوهاب اسفراینی مدتی قاضی اسفراین، زادگاه خویش، بود. مدتی نیز در سبزوار، صاحب منصب امر قضا بود. سپس به استرآباد رفت و چندین وقت نیز قاضی استرآباد بود. اشعار بسیار نغز می سروده و به شعر خود، مشهور بوده است. وی در جواب دریای ابرار امیر خسرو دهلوی اشعاری سروده است.این مطلع از اوست:

۱- تذکره مجالس النفائس، ص ۷۳ به کوشش علی اصغر حکمت و همان کتاب ص۲۴۸ به کوشش قزوینی؛ الذریعه، ۳ق، ج۹، ص۸۹۲.

۲- تذکره مجالس النفائس، ص ۲۱۹ به کوشش قزوینی

این کهن اوراق گردون کش ز انجم زیور است

کهنه تاریخ بسی شاهان انجم لشکر است

مولانا عبدالوهاب اسفراینی در استرآباد از دنیا رفت و در همان جا مدفون شد.

۱۷۱ مولانا دوست محمّد حالی اسفراینی (م. ۹۳۷ یا ۹۳۹ ه.ق)

مولانـا دوست محمّـد حـالی اسـفراینی از شاعران اوایل قرن دهم هجری خراسان است. وی در اسـفراین زاده شـد(۱) امّا تاریخ ولادتش بر مـا معلوم نیست. مولانـا دوست محمّـد در شـعر «حـالی» تخلّص می کرد. تخلّص وی را گـاهی به خطـا «خـانی» و «جانی» نیز ضبط کرده اند.(۲) سام میرزا صـفوی در وصف حالی گوید: «او به صفای ذهنی سلیم و ذکای طبع مستقیم، از سایر شعرای زمان خود امتیاز داشت. به فقر و مسکنت او، دیگری کم بود. هرگز از کسـی طمعی نمی کرد و اگر کسی چیزی بَرِ او بُردی، قبول نمی کرد و می گفت: رزّاق کریم و بخشنده لازم التعظیم والتکریم از خزانه اکرام عامِ خود به من آن

قـدر لطف کرده که مرا کافی است. در شـعر خصوصا قصـیده، او را رتبه عالی بود. چنان که او را مولانا دوست محمّد قصـیده خوان می گفتند.»(۳) بنا به گفته مرحوم سعید نفیسی: «حالی مردی آراسته و قانع به شمار می رفته، تا جایی که چیزی از کسی نمی پذیرفت و مورد توجّه سلطان حسـین بایقرا بوده واز مداحانِ میر غیاث الدین محمد، معروف به میر محمّد یوسف، بوده و در هرات می زیست و در آن جا در سال ۹۳۷ یا ۹۳۹ ه .ق درگذشت. وی از قصیده سرایان زبر دست این دوره به شمار است. برخی حالی را اسفراینی و بعضی او را سبزواری نوشته اند.»(۴)

این چند بیت از یکی از قصیده های اوست در تتبع استادان :

خوش است می ز کف یار، خاصه فصل بهار

که گشت سنبل و گل همچو زلف و عارض یار

ص:۲۰۶

۱- تذکره آتشکده، ص ۲۵۴ نیز نک : قاموس اعلام ترکی و ریحانه الادب مدرس تبریزی.

۲- تاریخ نظم و نثر در ایران، ص ۵۵۸.

۳- تذکره تحفه سامی، ص ۲۰۶ - ۲۰۷. (تصحیح و مقدمه رکن الدین همایونفرّخ)

۴- تاریخ نظم و نثر در ایران، ص۵۵۸؛ الذریعه، ۱ ق، ج۹، ص ۱۹۰؛ دانشوران خراسان، ص ۴۸۴.

بگیر باده و رخسار شاهد گل بین

که می دهد خبر از شاهدان گُل رخسار

به طرف جوی نشین و خرام آب نگر

که می بَرَد حرکاتش ز اهل هوش، قرار

ببین که سبزه نورسته را چگونه ز لطف

دهد غذا و چو طفلان بپرورد به کنار

به سبزه بین طرف جو که کرد صیقل موج

ز روی آینه آب، بر طرف، ز نگار

ز بس که ریخت شکوفه چو کهکشان شد جوی

ولی کواکب آن ثابت است واین سیّار

ز عکس چرخ که بر جو فتاده شاهد باغ

کشید همچو بتان، خط نیل بر رخسار

این دو بیت در شکایت بخت هم از آن قصیده است:

تو آن نهال سعادت بر نکو ثمری

که هر که آمد در سایه تو یافته بار

به غیر من که بجز بار دل نیافته ام

گناه بخت من است آزموده ام صدبار

درون لاله نگر ژاله را ز روی قیاس

چو کعبتین که شد سوده نقش او در طاس

این دو بیت نیز در مدح سیّد اجلّ، امیر غیاث الدین محمد، مشهور به امیر یوسف از اوست:

رسم اگر بودی نهادن نقطه در ما بین قاف

قاف قربت را به جای نقطه بودی فرقدان

گر صدای خوان انعامت نبودی واسطه

دست را هرگز نبودی آشنایی با دهان(۱)

از جمله ممدوحان حالی اسفراینی، خواجه حبیب اللّه ساوجی است:

ای حریم حرمتت را عرش، فرش آسمان

وی ز رفعت آستانت، هشتمِ هفت آسمان

خواجه اعظم حبیب اللّه آن کز جود و عدل

ساخت باطل، داستان حاتم و نوشیروان

ص:۲۰۷

۱- تذکره تحفه سامی، ص ۲۰۷.

نیست وصفش را دوات وخامه کافی، زانکه هست

این زبان بی دهان و آن دهان بی زبان

هست دریا را زکشتی کاسه ای چو بین بکف

دارد آهنگ گدایی زان کف گوهر فشان

ای به شوکت چون سکندر، آبروی بحر و بر

وی به حکمت چون سلیمان، جان انس و انس جان

کو نظام الملک تا بیند نظام ملک را

بر زمان اختیار آصف عالی مکان

روز هیجا کز برای گرمی بازار حرب

بر فروزی آتش کین و غضب از هر کران

طایران ترکش از هر سو چو شاهین اجل

بهر صید مرغ جان بیرون برند از آشیان

بسته گردد بر فلک، راه دعا، مظلوم را

بس که گرد تیر بر گردون رود همچون دخان

روح مقتولان همه عزم مکان خود کنند

جانب عِلوی و سفلی کاروان در کاروان

چون به تأیید ظفر بر دشمنان غالب شوی

چون شه مردان بر اعدا در مصاف نهروان

آورند از هر طرف پیش تو با قد دو تا

چون کمان، گردنکشان را، طوق بر گردن کشان(۱)

هاشمی سندیلوی در مخزن الغرائب، با اندک اشارتی به مولانا دوست محمد، این ابیات وی را به دست داده است:

تا ز رویت آتش رخساره گل در گرفت

سوخت چندانی که بلبل رنگ خاکستر گرفت

ص:۲۰۸

۱- تذکره آتشکده، ص ۲۵۴، ۲۵۵.

وقت گل آمد و اسباب طرب نیست مرا

باره نایاب و ز کس روی طلب نیست مرا(۱)

۱۷۲ مولانا خوشی

مولانا خوشی از شاعران اسفراین خراسان و منسوب به قریه خوش اسفراین است. هاشمی سندیلوی، تنها یک رباعی از سروده های او را به دست داده است:

نقد جان صرف آن دلستان خواهیم کرد

خدمتی کز دست ما آید بجان خواهیم کرد

خوبرویان خواه دل خواهند از ما، خواه جان

هر چه خواهد خاطر ایشان چنان خواهیم کرد(۲)

۱۷۳ یمانی اسفراینی

محمّد باقر یمانی از شاعران قرن نهم هجری، اصلش از اسفراین است. در نسخه خطی بستان العشاق، این چند بیت از یمانی اسفراینی درج است. وی از شعرای مشهور و قصیده سراست:

زین سرکشی که در نگه چشم مست توست

دست تمام لاله رُخان در شکست توست

برگ گلی که در چمن خُلد بشکُفد

آن هم خجل ز لعل لب می پرست توست(۳)

۱۷۴ مایلی اسفراینی

مایلی از شاعران اسفراین در قرن نهم هجری است. امیر علیشیر نوایی در شرح حال

۱- تذکره مخزن الغرائب، ج۲، ص۱۶۱.

۲- تذکره مخزن الغرائب، ج۲، ص ۱۰۱.

۳- علیرضا شـهره، میرزا قاجار بسـتان العشاق، ازفصول تذکره بساتین الخاقانیه که در سال ۱۲۴۸ ه . ق تألیف شده است، نسخه خطی شماره ۴۴۵۵ آستان قدس رضوی؛ علی اکبر گلشن آزادی، صد سال شعر خراسان، ص ۱۳۳ - ۱۳۴.

او نوشته است:

«مولانا مایلی از ولایت اسفراین است،... طبعش نیکوست. این مطلع ازوست:

هست در سینه ز پیکان ستمکاره من

جان ز دل تنگ و ز جان این دل خونخواره من»(۱)

در تذکره مجالس النفائس، ترجمه حکیم شاه محمّد قزوینی درباره مایلی آمده است: «و حال [اکنون] در دیار روم است، و گرفتار به مرض آن ارض و بوم است، یعنی دانه فرنگی (= داء الأفرنج) که مایه سوداست و دلتنگی. و می گویند با آل علی محبّتی ندارد،

گر راست بود، آدم خوبی نیست. و می گویند یکباری قصیده ای ازقصاید شعرای متقدّمین به نام سلطان بایزید خان اعطاه اللّه ما یرید فی کلّ آنٍ، کرده و آن قصیده را وزرای عظام او چون تُرکان اند، نادانسته بر او عرض فرموده اند، و آن پادشاه عالَم پناه چون دانا بود برو مخفی نمانده، لاجرم دانسته که این قصیده شعرای قدیم است، لیکن به مقتضای حلم و کرم عمیم خود عمل کرده، و مبلغ پنج هزار آقچه عثمانی بر بالای دیوان آن شاعر قدیم صاحب قصیده نهاده، و پیش مولانا مایلی فرستاده که این قصیده را بتمامه لفظا و معنا دزدیده ای، می باید که من بعد این چنین کاری نسبت به پادشاه روی زمین از تو صادر نگردد. زنهار دیگر چنین شعر مگو، و راه شاعری چنین مپو.»(۲)

نگارنده بر حسب تکلیف، نقاط ضعف و قوّت هر یک از مشاهیر این خطه را بر این دفتر ثبت کرده است و در مورد صحّت و سُقم مطالب فوق الذکر یادآوری می کند، منبع دیگری که آن را تأیید یا ردّ کرده باشد یافت نشد.

۱۷۵ قاضی احمد فگاری اسفراینی (م. ۹۷۵ یا ۹۸۹ه.ق)

قاضی احمد فگاری اسفراینی از شاعران قرن دهم هجری است. وی در موزونی طبع و خوش بیانی و خوش صحبتی و خوش خُلقی و بزم افروزی و حاضر جوابی، ممدوح ارباب زمان است. وی در آخر عمر در مشهد مقدس عزلت گزیده، به اندک وظیفه ای که از حضور سلطان محمّد صفوی معین گشت، قناعت ورزید.

ص:۲۱۰

۱- مجالس النفائس، ترجمه علی اصغر حکمت، ص ۷۳؛ الذریعه، ص ۳ق ج۹، ص۹۵۶.

۲- مجالس النفائس، همان کتاب، ترجمه حکیم شاه محمّد قزوینی، ص ۲۴۸.

فگاری در عهد شاه تهماسب صفوی درحدود قزوین، قاضی بود؛ از این جهت بعضی او را قزوینی گفته اند.(۱)

امین احمد رازی در هفت اقلیم، قاضی احمد فگاری را در زمره رجال اسفراین یاد کرده، می نویسد:

«قاضی احمد فگاری، بسیار خوش کلام و نیکو صحبت بوده واز ممر شوخی طبیعت و شکفتگی قریحه، بعضی بر خباثت حمل می کنند، همواره باعث انبساط خاطر و موجب گرمی مجالس گردیدی و در شاعری درد دل گویی اش زیاده، بر معنی پردازی بوده، آنچه صورت تحریر می پذیرد از خرمن طبعش دانه و ازدنِ اندیشه، پیمانه ای است.(۲)

سر انجام فگاری در سنه ۹۷۵ یا ۹۸۹ به خنجر مرگ دلفگار گردید. این ابیات از اوست:

از پیش گریه را اثری بود در دلش

چندان گریستم که در آن هم اثر نماند

***

ای فدایت جان من اکنون غم من می خوری

کز غم عشق تو کار من ز غمخواری گذشت

***

غم من کنون که پرسی، نفسی بساز با من

که فراق دیدگان را غم دل دراز باشد

به حریم بزم وصلی که فرشته ره ندارد

کند آرزو «فگاری» که ز اهل راز باشد

***

شاید که شود ساخته کار شب هجران

ای گریه مدد کار دعاهای سَحَر باش

آمد ز سفر روشنی چشم «فگاری»

ای مدعی از رشک، مهیای سفر باش(۳)

۱- محمّد مظفر حسین صبا، تذکره روز روشن، ص ۵۶۱.

۲- هفت اقلیم، ج۲، ص ۳۰۱، ۳۰۲.

۳- تذکره روز روشن، ص ۶۳۷ - ۶۳۸؛ رازی، همان جا.

***

آن خانه که دولت ارجمندش سازد

چون خانه دیده، دلپسندش سازد

دل بد نکنی که گشت مقدار تو پست

افکند زمانه تا بلندش سازد(۱)

آنم که کسان ز ناکسان دانندموز درگه خود چون مگسان رانندم

گر ز آن که کسان به هیچ نستانندمای کاش که ناکسان کسی دانندم

***

دردی که ز دوست می دهد یاد

صدبار به از دواست ما را

بهاءالدین کریمی سمرقندیِ شاعر، در حق قاضی فگاری اسفراینی مدحی گفت و چون حق اونشناخت، این قطعه فرستاد:

زهی چو آتش پنبه، نشانه دیدار

ترا تپش نه و انگشت نه، مگر که فروغ

دروغ گوید هر کو تو را ثنا گوید

منت بگفتم و نشناختم دریغ دروغ(۲)

۱۷۶ مولانا غباری اسفراینی (قرن نهم)

مولانا غباری اسفراینی از شعرا، خطاطان و موسیقیدانان قرن نهم هجری است. امیر نظام الدین علیشیر نوایی در تذکره مجالس النفائس، وی را در زمره شعرای قرن نهم

هجری بر شمرده و وصف الحال غباری اسفراینی را بدین شرح آورده است: «مولانا غباری، مولد او اسفراین است. یاری بی آزار است و از همه چیز گذشته و هرگز از اوغباری بر دل ننشسته است. اکثر اوقات در سر کار استرآباد و جوین می باشد و مردی فقیر است. این مطلع از اوست:

شب که می افتم به پهلوی سگ آن دلفروز

خواب در چشمم نمی آید ز شادی تا به روز

دی چو پیش آمد به ره آن دلبر رعنا مرا

من ز شرم او را ندیدم او ز استغنا مرا

و خط غبار را خوب می نوشت، و بدان مناسبت «غباری» تخلّص می کرد و در

ص:۲۱۲

۱- لباب الالباب، حواشی قزوینی، ص ۵۰۶، ۵۰۵.

۲- لباب الالباب، حواشی قزوینی، ص ۵۰۶، ۵۰۵.

موسیقی، مهارت تمام داشت، در آخر عمر خود دیوانه شد، و با وجود جنون در شدّ غزال نقشی بست و شهرت گرفت. این بیت میان خانه [او] بود:

بی خبر بودم زدی سنگ جفا ناگه مرا

از برای دیدن خود، ساختی آگه مرا(۱)

امین احمد رازی در هفت اقلیم، اندک اشارتی به غباری دارد که: «مولانا غباری به لطف طبع موصوف بوده، این رباعی از وی می آید».

تا خط به رُخ خوب تو محرم شده است

بی تاب شده است زلف و درهم شده است

گر شهره به خط گشت بست نیست عجب

یاقوت به خط، شهره عالم شده است(۲)

مولانا غباری اسفراینی ساکن استرآباد بود.(۳) از تاریخ ولادت و وفات او اطلاعی به دست نیامد.

۱۷۷ عاقلی حکیم

مولانا عاقلی حکیم اسفراینی، شاعر قرن نهم و دهم هجری است. مولد و موطن وی اسفراین است. عاقلی حکیم، مدتها با سلاطین ازبکیه بوده و صاحب حالات و کمالات شده است.(۴) شرح احوال اندکی از وی در ذیل شرح حال حسن بیگ صلایی، فرزند حکیم عاقلی اسفراینی در کتاب کاروان هند آمده واستاد احمد گلچین معانی، او را در زمره شاعران ایرانی که به هندوستان رفته و شعر سروده اند، معرفی کرده امّا متأسفانه

اشعار عاقلی از قلم افتاده است.

اشعار حکیم عاقلی اسفراینی در کتاب عرفات، صفحات ۸ - ۴۸۷، نسخه خطی هندوستان درج است. حکیم عاقلی مدتی در مرغاب می زیسته، فرزندش حسن بیگ در آن جا به سال ۹۵۵ه .ق زاده شده است. حکیم عاقلی سپس به اسفراین بازگشت، و در آن جا در گذشت. از تاریخ تولد و وفات وی اطلاعی به دست نیامد.

۱- تذکره مجالس النفائس، ص ۷۷، ۲۵۳.

۲- هفت اقلیم، ج۲، ص۴۴۵.

۳- الذریعه، ۳ق، ج۹، ص۷۸۵.

۴- کاروان هند، پانوشته ج۱، ص۷۳۹ - ۷۳۶، به نقل از عرفات برگ ۴۰۶ - ۴۰۷

۱۷۸ صلایی اسفراینی (زنده تا ۱۰۲۵ ه.ق)

حسن بیگ اسفراینی از شاعران قرن یازدهم هجری بود و در اشعارش «صلایی» تخلّص می کرد، پدرش مولانا عاقلی حکیم است، که زادگاه و محلّ نشو و نمای وی اسفراین بوده است. پدر صلایی، مدتی در مرغاب بوده وحسن بیگ در سال ۹۵۵ه .ق در آن جا زاده شده امّا نشو و نمای وی در اسفراین بوده است. بنا به گفته مرحوم سعید

نفیسی، حسن بیگ در زمان اکبرشاه به هندوستان رفته و غزل و رباعی می سروده است.(۱) در کتاب کاروان هند به نقد از تقی اوحدی آمده است که : «صلایی خراسانی، مولد و منشأ وی اسفراین است و نام وی «حسن بیگ» و از جمله کهنه شاعران عرصه خوان وجود است. مایده حالش پخته و گوهر مقالش سخته، در سنه هزار و بیست و چهار(۱۰۲۴ه . ق) وی را در گجرات دیده بودم... چند دیوانی از اشعار خود مکرر نوشته، همه به خط استادان و مذهّب و مقطع به عرصه آورده، همه اشعارش قریب به هفت هزار بیت باشد،... اشعار وسط مایل به اعلی بسیار دارد و استعارات تازه مبهم در سخنش وافی است، گاه گاهی هم پیک الفاظش در سیاحت معانی بالا روی می کند، والحق مدّاحی خاندان طیّبین بسیار کرده، چون دیگر شعرا حریص، طامع، گداپیشه نیست و به قناعت و تجارت معیشت می کند.»

چنان که تقی اوحدی مذکور داشته، صلایی در زمان حیات، نسخه های عدیده ای از دیوان خود با خط تذهیب خوب فراهم آورده است. از آن جمله نسخه ای است به خط نستعلیق عبدالرحیم بن شیخ نجم الدین، مورخ نهم ذیحجه ۱۰۱۷ه .ق که اکنون در دانشگاه پنجاب جزو کتب پروفسور حافظ محمود شیرانی محفوظ ودر فهرست دکتر محمّد بشیر حسین (ج۱، ص۱۱۵) معرفی شده است و بدین بیت آغاز می گردد:

ای منتهی به ذات تو نابود و بود ما

وی مشتق از سرادق جودت، وجود ما

صلایی در یک مثنوی و بعضی قصاید، احوال خود را به نظم در آورده و گفته است که به سال ۹۵۵ هجری در مرغاب ولادت یافته ولی نشو و نمای وی در اسفراین خراسان بوده است. در سال ۹۸۱ه .ق به هندوستان رفته و همه جای هند را به قدم سیاحت پیموده واز راه تجارت، مالی فراوان اندوخته است. در سال ۹۹۹ هجری به مکه رفته و

۱- تاریخ نظم و نثر در ایران، ص ۶۸۵؛ الذریعه، ۳ق، ج۹، ص۶۱۷.

دو سال در آن مکان شریف اقامت گزیده و باز به هند بازگشته است. در سال ۱۰۱۱ هجری در شهر کنبایت، بهادر بن مظفر گجراتی، که همچون پدرخود از آشوبگران و فتنه انگیزان عهد اکبری بود، ثروت او را به غارت برده، و وی با کمال افلاس و تهیدستی

از آن شهر کوچ کرده و در گجرات ساکن شده و بدین سبب، در اشعار خود از هندوستان و مردم آن بد گفته است و این بدگوییها ، حافظ محمود شیرانی را بر انگیخته است تا مقاله ای در باره او در اورفیتل کالج میگزین (عدد مسلسل ۴۰، سال ۱۹۳۵م.) بنویسد و به دستاویز آن ایرانیان را به باد دشنام و ناسزا بگیرد. از اوست:

افروخته از می طراوت، رخسار

آمد صنمی کز دل و جان برد قرار

سررشته ایمان ز کف ما بربود

کافر بچه ای صف شکن استغفار

تفتیده آه ماست هر جا تا بی است

نم خیز سرشک ماست هر جا آبی است

بدرودی خون ماست، هر جا نیشی است

اخراجی چشم ماست هر جا خوابی است

***

ما بر سر میدان جنون خانه گرفتیم

ترک خود و آمیزش بیگانه گرفتیم

آن شعله که موسی ز دل طور نظر کرد

دریوزه کنان از پر پروانه گرفتیم

***

ما سلسله درد به ایوب رساندیم

اندوه و غم و هجر به یعقوب رساندیم

***

افسوس که گل رفت و ایاغی(۱) نگرفتیم

با همنفسی گوشه باغی نگرفتیم

افسوس که در بادیه هجر تو آخرمُردیم و ز دیدار، سراغی نگرفتیم

***

موسی به طور مصر به اعدا گذاشتیم

وی ماجرا به وعده فردا گذاشتیم

۱- ایاغ: کاسه، پیاله.

چون در زدیم گام تمنّا به قاف عشق

اوّل قدم به منزل عنقا گذاشتیم

***

مطلوب شد سکندر و جم در سبوی ماست

آب حیات، تشنه لب آرزوی ماست

ابیات ذیل را پروفسور حافظ محمود شیرانی از دیوان صلایی در مقاله خود آورده است:

تو زود خشمی و بی تابی ای که من دارم

ز چشم لطف تو خواهد فگند زود مرا

زهر چشمی گه به کار دلفگار خود کند

بر ندارد چشم ازو، تا زهر کار خود کند

عطای هند و لقایش به یکدگر هشتم

خدا نصیب کند سیر کشور ایران

***

نخواهم این که به هند افکند ز پا اجلم

که نیست در گِل این بوم و بر گل بهبود

***

ای آنکه ز فقر و فاقه رنجی داری

پیوسته در ابروان شکنجی داری

در هستی ذات خویش نیکو بنگر

کاندر ته این طلسم، گنجی داری(۱)

۱۷۹ حکیم پرتوی اسفراینی (م. حدود ۹۳۰ ه.ق)

وی از جمله شاعران اوایل حکومت شاه تهماسب صفوی و زادگاه وی اسفراین خراسان است.(۲)

در کتاب طرائق الحقایق تألیف محمّد معصوم شیرازی، ذیل نام پرتوی آمده است که: «پرتوی از شعرای عشاق است و علّامه دوانی در حقّ وی فرموده: «مارَأَیْتُ اتم مسکنه منه و عندی من السالکین. درجوار سعدی شیرازی مدفون [است]، ساقی نام و غزلیّات خوب دارد.»(۳)

از جمله آثار به جای مانده و به دست آمده حکیم پرتوی ساقی نامه اوست که از آن ،

ص:۲۱۶

۱- تذکره میخانه، ج۱، ص ۷۳۷، ۷۳۸، ۷۳۹.

۲- تذکره میخانه، چاپ اول، ۱۳۴۰ش، ص ۱۲۴.

۳- طرائق الحقایق، ج۳، ص۱۳۲.

ابیات ذیل را می آوریم:

چو گل خیمه زن زین چمن در کنار

که پامال شد سبزه در رهگذار

ز میخانه کن کسب آب و هوا

مینداز خود را ز نشو و نما

مکن دامن آلوده و دل سیاه

چو لاله درین دامگه بزمگاه

فروغی نباشد در این کهنه باغ

که زاغش بوَد گوهر شبچراغ

نه پند است در عالمِ پُر غریو

فرشته ز شیطان، پری، هم ز دیو

***

بده ساقی آن باده لاله گون

که آرد بجوش از دل سنگ، خون

چو گل یکدم از کف منه جام مُلْ

که فصل بهار آمد و وقت گل

که نایی زنی در ریاض بقا

نه گل برگ دارد نه بلبل نوا

مزن حرف خارج درین دایره

همه سامعه باش یا باصره

غنیمت شمر صحبت دوستان

که گل پنج روز است در بوستان

مَهِلْ کاسه را بی می دردناک

که خواهد شدن کاسه ات پُر ز خاک

به صحبت ضروری است پاس ادب

سخن تا نپرسند مگشای لب

***

غنیمت شمر پنج روز حیات

که دنیا نبخشد بقا و ثبات

چو جام می و نی تهی شد زیاد

دف از چنگ و عودت ز قانون فتاد

شد افسرده صحبت، حرارت نماند

فنا گشت صحبت چو حالت نماند(۱)

۱۸۰ بقایی اسفراینی شاعر قرن دهم هجری (۱۰۱۵ه.ق)

مولانا بقایی از قصیده سرایان و غزلسرایان نامی قرن دهم و یازدهم هجری است.

زادگاه وی قریه بهرآباد (= بحر آباد) اسفراین خراسان است.(۲) وی از جمله شاعران دوره صفوی است که به دیار هند سفر کرده اند. از تاریخ ولادت و آغاز کار وی اطلاع چندانی در دست نیست امّا تذکره نویسان هندوستان، شرح احوال و بعضی از اشعار برگزیده او

۱- حکیم پرتوی اسفراینی، ساقی نامه، نسخه خطی احمد شاهد.

۲- احمد گلچین معانی، کاروان هند، چاپ اول ۱۳۶۹، انتشارات آستان قدس رضوی، ج۱، ص۱۶۸ - ۱۶۹.

را ثبت کرده اند.

ملاّعبدالباقی نهاوندی در کتاب مآثر رحیمی، بقایی اسفراینی را چنین معرفی کرده است:

«مولانا بقایی از آدمیزادگان قریه بهر آباد اسفرایین خراسان است و از تازه گویان و نوآمدگان این زمان [اوایل نیمه دوم قرن دهم تا نیمه اول قرن یازدهم هجری] است و به طرز و روش مولانا عوفی شعر می گوید وابیاتِ عالیه در قصیده وغزل از بحر ذخّارِ طبیعت به کنار می آورده، طبعی متعالی و سلیقه عالی داشته، در عنفوان ریعانِ نشو و نما

از وطن مألوف بر آمده، به مشهد مقدّس آمد. چون یک چندی در آن جا به سر برد و با شعرای آن جا شاعریها کرده، طبیعتش ممدوح طلب شده، و آوازه رعایت و تقرّب مولانا نظیری نشاپوری [نیشابوری] در خدمتِ این صیرفی جواهرِ معنی، تسخیر ولایت خراسان و عراق نموده بود، و بسیاری آن تمنّا در سر بود، از مشهد مقدّس عازمِ هند گردید، و خود را به دربار این سپهسالار رسانید، و در سلکِ ملازمان انتظام یافت، و چون

جواهر معنی و انوار سخنرانی از چهره او لامع بود، به خدمت کتابخانه عالی مأمور گشت، و در آن زمان، کتابخانه در قصبه سرنج بوده و کامی سبزواری و غنی همدانی و دیگر موزونان به آن خدمت مأمور بودند، و در آن قصبه، مدّت هفت سال به رسمِ بندگی ایشان، خدمتِ کتابخانه نمود، واشعار آبدار در آن ولا ازو سر زده، ترقّی تمام کرد و چند

بیت غزل او به عراق و خراسان نیز رسید و مستعدّان پسندیدند و بعضی مستعدان را در عراق این اعتقاد بود که چون به خدمت مولانا غیرتی شیرازی، که به طریق سیر به ولایت هند آمده رسیده و مدتی درخدمت مولانا می بود و بلکه منظور و مطلوب مولانا غیرتی بوده، آن ابیات که به عراق آمده بود، شعر مولانا غیرتی خواهد بود که به نام او گفته

والحق این سخن مکابره [از سرِ عناد] بوده و صاحبِ طبعِ عالی بوده واشعار خوب از او سر زده، آن سخنان را خوش طبعان مذکور ساخته اند و در برابر اشعار و قصاید مداحانه، که به مدح ایشان انشا نموده بود، رعایتها یافت، و می گویند که مدّت ده سال به بندگی

عالی سرافراز بود. آخرالامر به سببی که بر راقم ظاهر نیست(۱)، از این سعادت محروم شد. و در وسعت آباد هندوستان اوقات به سپاهیگری می گذرانید، و همیشه نادم و

ص:۲۱۸

۱- ملاّعبدالباقی نهاوندی، مآثر رحیمی، چاپ سربی، کلکته، سنه ۱۹۳۱ میلادی، ج۳، ص ۸۸۷ - ۸۸۹.

پشیمان بود که چرا بقیه عمر در آستان عالی صرف ننمود، و می گویند که در شمس آباد هندوستان به تاریخ هزار و پانزده هجری کشته شده و در آن جا مدفون گشت ودر ایّامی که از ملازمت ایشان محروم شد، در ملازمت میرزا طاهر موسوی [موسوی مهندس] می بود و شاعری او ازین اشعار که درین مسوّده ثبت می شود، برخوانندگان ظاهر و باهر خواهد گردید.»(۱)

«قصیده»

نوروز نسیم است که در نافه گشایی

هیچش نبود از خمِ زلف تو رهایی

بر من بخرام و بفشان دامنِ زلفی

تا سر بنهم در همه عالم به صبایی

هم طبع غمِ خویشی هر چند که جانی

بیرون نروی از درِ هر دل که در آیی

از عکسِ تو رنگی به رخِ جام درآمد

ورنه ز کجا باده و این لعل قبایی

انشا کند افسانه من بلب و گردد

ماتمکده گوشِ گل از نغمه سرایی

انداخت مرا در به در و کوچه به کوچه

آوازه این پرده نشینان سرایی

از بس که ترا بر در هر دل طلبیدم

بدنام شدم در همه عالم، به گدایی

بی دوست به جان آمده ام ای شبِ هجران

می خواهم اگر عمرِ منی، هم بسرایی

۱- ملّاعبدالباقی نهاوندی، مآثر رحیمی، چاپ سربی، کلکته، سنه ۱۹۳۱ میلادی، ج۳، ص۸۸۹ تا ۸۹۷ نیز رک:، طبقات اکبری ج۲، ص ۵۱۱ و لازم به ذکر است که در شام غریبان لچهمی نراین شـفیق (ص ۳۵) بقائی تفرشـی ضبط شده و مؤلف وی را با امیر ابوالبقای بقایی ساکن تفرش اشـتباه کرده است. برای شـناسایی وی بنگرید به تاریخ تذکره های فارسـی ذیل عنوان ابوالبقا (گلچین معانی، کاروان هند، ج۱، ص ۱۷۰ - ۱۶۹)

باور اگرت نیست که جان صیقلِ جان است

آیینه ما باش و ببین زنگ زدایی...

دانم که دلم نیست ندانم که ز خوبان

آن کس که دلم برد کدام است و کجایی

ای باد بگو کز شکن زلف که دوری

کامروز سراسیمه تر از خاطر مایی

در شرع محبّت به یقین کافر عشق است

جانی که غمی را نپرستد به خدایی

از ناله شبگیرِ اسیران، حذر، اُولی

هر چند که کم کار کند تیرِ هوایی...

در باختنِ جان خود ار بر سر دستی

در رفتن ازین غمکده گر بر سر پایی

زخم دلم از صبر نه به شد، نه ز مرهم

ای صبر!چه چیزی که نه دردی، نه دوایی

ثابت کنمت کز اثرِ عشق چه خیزد

گر این غزل از من بپذیری به گوایی...

«ترکیب بند»

هر چند که ساده گشتم از رنگ

آیینه برون نیامد از زنگ

یاربّ که دگر چه یادش آمد

کز من بگریخت دل به فرسنگ...

در مجلسِ ما کباب، بی بوی

در محفلِ ما شراب، بی رنگ

نقّاش خیال عارضِ توست

در سینه، هزار نقش ارژنگ

بازآ، بازآ، که در بر آمد

پیراهنِ زندگانی ام تنگ

پیمانِ وفا توراست در دل

کِم عمر چو آبگینه بر سنگ

رو از همه سو به سوی یاریم

ما قبله نمای کوی یاریم

ص:۲۲۰

رفتم چو صبا رهی به بویی

کان را طرفی نبود و سویی

کس حال نسیم را چه داند

کز گل نشینده است بویی

دانم که به دستِ کس نیفتد

چون زخمِ حریف خنده رویی

مشتاقِ شهادتم کدام است

تیغی که بر او نَهَم گلویی

نی دل ز من است و نی من از دل

روزی که نمی روم به کویی

دارم به طفیلِ چشمِ گریان

هر گوشه رخ، کنارِ جویی

آوازه ماتم و غمی نیست

دل رفته مگر به جُست و جویی...

گفتا که درین سخن میاویز

کین نیست کمند هر گلویی

گر عشق به دلبران نبازم

این دیده باز را چه سازم

امروز کرشمه بی اثر بود

من دیگر و یار من دگر بود

غم گفتم و در غم اوفتادم

گویی که ستاره در گذر بود

از شوقِ غمش که خواهد آمد

ویرانه ما تمام در بود

دیوانه دل شَوَم که در عشق

تا پند همی گذشت کر بود

ابروی تو دید و منزوی گشت

چشمم که همیشه در سفر بود

تهمت چه کشم که او رهم زد

این فتنه مرا به زیرِ سر بود

دیدی که فتاد بر زبانها

افسانه ما که دردِ سر بود

بر بوی تو هر طرف که دیدم

صد باغ و بهار در نظر بود

امروز نه دیده اشک ریز است

این چشم، همیشه، سیل خیز است...

ای طبع تو در زمانه دستور

وی از نمکِ تو بخت من شور

نزدیک تو آمدم به فریاد

از دستِ جفای بختِ کم زور

یک بار نگشت گردِ مرهم

بر گِردِجراحتِ من از دور

وین نظم که آب جوی طبع است

خونی است که می چکد ز ناسور

آورد فلک چو گوسفندم

تا کرد به روز ماتم و سور

گر بشکافند سینه ام را

بینند همه نشانِ ساطور

ص:۲۲۱

این است اگر وفا که غم داشت

همراه من است تا لب گور

لطفت بکَرَم ستاره گردد

ورنه من ازین چراغ بی نور

افسرده ام آن چنان که دل را

صد مرتبه شسته ام به کافور

تا باشد بر زبانِ مردم

موسی و عصا و آتشِ طور

جولانگهِ دشمنت مبادا

جز سینه مار و دیده مور

حکمت را کوه بر کمر باد

در کاسه به جای خون، جگر باد...(۱)

۱۸۱ شمس الدین محمّد بیدوازی (م. ۱۲۶۷ه.ق)

ملّاشمس الدین محمّد بیدوازی، فرزند ملّاجلال الدین بیدوازی از شاعران و مداحان اهل بیت در نیمه اول قرن سیزدهم هجری در روستای بیدواز از آبادیهای شمال شرقی اسفراین چشم به جهان گشود. وی در زادگاه خویش، نشو و نما کرد. در کودکی در بیدواز نزد بزرگان وعلمای آن جا به تحصیل علم و دانش پرداخت. سپس در طلب علم عازم نجف اشرف شد و درحوزه علمیه نجف، مدت ۱۶ سال خوشه چین خوان علمی علمای شیعه بود. سپس به اسفراین بازگشت و در روستای بیدواز به تدریس پرداخت.

ملّاشمس در علوم قرآن وحدیث و ادعیه و قصص انبیا و زبان عربی و علوم اسلامی اطلاعات ارزنده ای را تحصیل کرد؛ چنان که از دیوان و کتب دیگر وی بر می آید، درعلم نجوم، موسیقی و جفر نیز دستی توانا داشت.

او در اشعار خود، «نسیان» تخلّص می کرده است. دیوان اشعار وی، سراسر حکایات تاریخی، قصص انبیا و بعضی حکایات مربوط به خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام و مدح و بیان منقبت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السلام است. بخش پایانی دیوان وی به مرثیه ها، مصیبت نامه ها و نوحه ها در باره واقعه جانگداز کربلا اختصاص دارد. وی

همواره به خاندان وحی توسل جسته است و ارادت خاصی به مولا علی علیه السلام دارد. در این

ابیات هم به این ارادت و هم به ماده تاریخ خرابی بجنورد اشاره کرده است:

۱- مآثر رحیمی، ج۳، ص۸۹۷ - ۹۰۱.

مجو نسیان ز سفله، یک درم زر

طلب کن هر چه می خواهی ز حیدر

از این اشعار، مشرک دل کباب است

چه بجنوردی که تاریخش «خراب»است[۱۳۶۴ه . ق]

ملّاشمس در فاصله سالهای ۱۳۶۲ تا ۱۳۶۷ ه . ق به سرودن اشعار خود اهتمام ورزیده؛ چنان که در اشعارش به تاریخ نوشتن دیوان خود اشاره کرده است:

به یثرب چون پیمبر ره سپر شد

به عالم سال تاریخش سمر شد

ز هجرت کردنِ آن صاحب اقبال

هزار است و دویست و شصت و دو سال

وی درجای دیگر، در باب حمایت نجاشی حبشه [اتیوپی کنونی] از مهاجران به حبشه به سرپرستی جعفر بن ابی طالب علیه السلام تاریخ ۱۲۶۵ه . ق را ذکر کرده است:

چنین گوید نجاشی آن شه زنگ

به دیدار پیمبر کرد آهنگ

ز ختم انبیا، نقل این چنین است

سخن صدق و سنه، دُرّ ثمین است(۱)[۱۲۶۵ه . ق]

ملّاشمس الدین بیدوازی بیشتر ایّام عمر خویش را در زادگاهش به تعلیم و تربیت شاگردان گذراند. از جمله شاگردان وی دو فرزندش ملّاجلال الدین و ملّاعلی (در گذشته ۱۳۰۹ه .ق)اند.

ملّاجلال الدین فرزندی داشت به نام «شمس الدین» که ثانی جدّ بزرگوارش بود و در بین اهالی بیدواز به «ملّاشمس کوچک» معروف بود و جدش به «ملّاشمس بزرگ» شهرت داشت.

این خاندان جلیل از آغاز، مکتب تدریس قرآن داشته اند و همواره محل رجوع و حلّال مسایل و مشکلات دینی و مذهبی و علمی مردم این سامان بوده اند، و مردم را به انفاس قدسیه این خاندان، خاصّه ملّاشمس بزرگ، اعتقادی تمام بود. ملّاشمس

الدین محمّد بیدوازی، سرانجام در اواخر قرن سیزدهم هجری قمری چشم از جهان فرو بست و رخ در نقاب خاک کشید و در گورستان بزرگ بیدواز در کنار جاده مدفون شد. متأسفانه

ص:۲۲۳

۱- ملّا شمس الدین بیدوازی، دیوان اشعار، نسخه خطی نگارنده.

این گورستان مورد بی توجهی قرار گرفته و مقابر آن در بین باغات بیدواز بی نام و نشان و تسطیح شده است. ما یک روز تمام به منظور یافتن گورجای ملاّشمس الدین بیوازی به اتفاق حجه الاسلام حاج آقای بابایی، عازم روستای بیدواز شدیم، متأسفانه اثری از آرامگاه ملاّشمس نیافتیم.

از جمله آثار باقیمانده از ملاّشمس الدین بیدوازی، یکی دیوان اشعار اوست (نسخه خطی نگارنده به خط نسیان) و دیگری کتاب ادعیّه وی نسخه خطی آقای محمدجعفر هژبری، تنها باز مانده این خاندان).

در بین اشعار دیوان «نسیان» ترکیب بندی جانگداز در رثای امام حسین علیه السلام وجود دارد که ۱۲ بند است. چنان که خود نسیان در این ترکیب بند اشاره کرده، نظیره گویی از

جهت قالب شعری را از محتشم کاشانی (در گذشته ۹۹۶ه . ق) اقتباس کرده و مضمون و محتوای این ترکیب بند را، که «روز غریبان کربلا» نامیده ایم، از مولوی متأثر بوده است؛

چنان که گوید:

«نسیان» خموش، گوهر این محفل عزا

برداشت مولوی، سخن محتشم گرفت

ملاّشمس الدین بیدوازی، علاوه بر اشعار دیوانش، اشعار پراکنده ای نیز در حواشی کتاب ادعیه خود به یادگار گذاشته است از جمله این اشعار، این است: (در این رباعی به

جای «نسیان»، تخلص «شمس» را آورده است.)(۱)

چون نامه ما به وزن و کیل آوردند

افواج گناه، خیل خیل آوردند

طغراش چو از مهر علی علیه السلام زینت داشت

از شمس ضیا به روی لیل آوردند(۲)

ملاّشمس الدین بیدوازی در مرگ میرزا حسن میر سلیمان و ماده تاریخ فوت وی، اشعار زیر را به نظم آورده است:

نمی دانم چه عادت داری ای چرخ

که هر دانشور از تو در محن شد

۱- ملاّ شمس الدین بیدوازی، کتاب ادعیّه، نسخه خطی محمد جعفر هژبری ساکن بیدواز اسفراین.

۲- نیز نک: غلامرضا فسنقری، روز غریبان کربلا، ماهنامه اسفراین، شماره ۱۳، سال دوم مرداد ماه ۱۳۷۷، ص۵.

نهالی داشت گلزار سیادت

قد سروش نگون اندر چمن شد

شکر خا طوطی «میرزا سلیمان»

اجل با روح پاکش مقترن شد

ز تاریخش به «نسیان» هاتفی گفت

«بجنّت منزل میرزا حسن شد»[۱۲۶۲ه .ق]

بخشی از مرثیه روز غریبان کربلا

باز این چه روی داده که آفاق درهم است

دامن به خون کشیده فلک، قامتش خَم است

روی زمین چه سبزه نوخیز در چمن

از قطره های اشک ملک پُر ز شبنم است

غلمان به صد ملال به فردوس ذوالجلال

در بر نموده رخت سیه حور و در غم است

راه نفس به سینه گرفت است آدمی

در همّ و غم بمانده، چه نزع آخرین دم است

ابلیس پر غریو به خیل پری و دیو

سرگشته با غریو که آیا چه ماتم است

حیرت مرا فزود که طوفان نوح نیست

از چیست این خروش که در خلق عالم است

گفتم مگر قیامت عظماست عقل گفت

نی نی قیامت است که ماه محرم است

از ماه غم به خلق دو عالَم هلال سین

افکنده بهر زینت عرش خدا حسین

***

ص:۲۲۵

مستوفی قضا چه قلم ابتدا کشید

طغرا به نام نامی آل عبا کشید

وانگه بنا به خاطر آنها نقوش خلق

بر لوح ایزدی قدر این از قضا کشید

سنگ جفای عتبه وقّاص شوم را

زد بر لب رسول ملک زان جدا کشید

از تیغ ابن ملجمِ بدبخت رو سیاه

شقّ القمر به صورت شیر خدا کشید

از کینه عمر دل پیغمبر است خون

آن دم که در به پهلوی خیرالنساء کشید

سوزنده تر ز آتش الماس ریزه ها

بر قلب روشن حسن مجتبی کشید

از بهر استقامت دین منشی قدر

عنوان نوشت نام حسین در بلا کشید

ای کاش می شدی همه عالم فدای او

تا روز رستخیز بماند بقای او

تا قهرمان حادثه حرف نفاق زد

نور دو چشم فاطمه فال عراق زد

عمامه رسول خدا را به فرق سر

بر بست ذوالفقار علی بر نطاق زد

بهر وداع حضرت پیغمبر زمان

رفت آن امام سر به درون رواق زد

سر خم نمود داد سلام از ره ادب

با جدّ امجد این سخن از اشتیاق زد

گفت از برای خاطر امّت به کربلا

من می روم، رسول شنید، الفراق زد

ص:۲۲۶

رخصت گرفت و بست کجاوه بر اشتران

از جان گذشت و پا به رکاب براق زد

زهرا چو دید سوی سفر می رود حسین

آهی کشید ناله مالایطاق زد

زان ناله، عرش و کرسی و لوح و قلم تپید

انجم به جای اشک ز چشم فلک چکید

***

بر تخت باد تا که سلیمان سوار شد

در کربلا به وعده پروردگار شد

گردون نگین خاتم او را به دیو داد

دنیا به کام خصم تبه روزگار شد

ابر اجل بر آمد و باران مرگ ریخت

برقی از آن بجست وجهان پر شرار شد

یأجوج سدّ محکم اسکندری شکست

شور قیامتی ز جهان آشکار شد

هر سرو قامتی که ریاض رسول داشت

پامال سُمّ اسب در آن کارزار شد

هر جا که بود بلبلی از باغ پا کشید

هر جا که شاخ گلی زرد و زار شد

جنّی هلاک و آدمی از غُصّه سینه چاک

چشم ملک به چرخ فلک اشکبار شد

زینب به ناله گفت که ای راکب براق

بنگر به بی حیایی این مردم عراق

***

ای بهر تو مهندس دانای ارجمند

پرگار بر کشیده بر این خرگه بلند

ص:۲۲۷

بردار سر ز خاك و ببین این حسین تواست

اعضای پاره پاره جدا گشته بند و بند

آن حلق نازکی که تو را بوسه گاه بود

شمرش برید سر ز قفا همچو گوسفند

هنگام سرنگون ز تکاور فتادنش

پشت زمین کشید و فلك را ز پا فکند

خنجر به زیر حنجر و رو سوی خیمه گاه

لب در دعای امّت و بر سینه زخم چند

از آتشی که از دل او شعله بر کشید

اختر بسوخت در طبق چرخ چون سپند

آخر بیا به امّت بی دین عتاب کن

بر گوچه بود مطلب از این کار ناپسند

لب پُر ز شکوه سلسله والی الولی

رو در نجف نمود که یا مرتضی علی

***

بر خیز ای غضنفر و پادر رکاب کن

بر باد رفت خیمه زینب شتاب کن

آن تیغ آبدار که خوانند ذوالفقار

بردار ای پدر دل اعدا کباب کن

دستی بزن به حلقه دروازه دمشق

مانند بُرج و باره خیبر خراب کن

این مستحقِ هاویه بن معاویه

دیو و ددی است گردن او را طناب کن

شور و نشور واقعه کربلا ببین

دفع ستم ز عابد عالیجناب کن

ص:۲۲۸

یک سو جفای چرخ و ز یک سو عناد شمر

مردیم در شکنجه خلاص ازعذاب کن

دریا دلا چو بحر در این دشت موج زن

فرعون و تابعان ورا غرق آب کن

بس چاک زد به جامه و فریاد بر کشید

رو در بقیع کرد که ای داد از یزید

***

ای ماه بُرج شیر خداوند ذوالجلال

از اُوج آفتاب تو افتاده در وبال

آسوده در مزار بقیعی تو بی خبر

روزم سیاه شد به فدایت شوم تعال

پر خون دلیم و مضطرب اندر سلاسلیم

ویرانه منزلیم و شب و روز در ملال

وز رُعب شام به وادی من فدای تو

گیسو کشان خروش برادر ز غم بنال

اکبر شهید و قاسم دل خسته نا امید

در خون تپید قامت عباسِ نو نهال

بنگر که آسمان و زمین پر ز شورش است

اُفتد اگر به خاک فلک دارد احتمال

بر صورت جمیع خلایق از این ستم

گرد الم نشسته ز غم بسته نطق لال

ایزد بری ز منزل و گر عاری از غم است

بیرون ز ملک نیست دو عالم به ماتم است

***

بر نیزه تا ز کینه سر شاه دین زدند

آتش به جان خلق جهان آفرین زدند

گفتی زمین و نه فلک دون را به هم

بستند جمله را به سر عابدین زدند

ص:۲۲۹

پروانه وار زینب و کلثوم ازین سبب

می سوختند شعله به چرخ برین زدند

در بستن و شکستن دلهای اهل بیت

اهل خطا بر ابروی خود جمله چین زدند

محنت کشانِ بادیه غم به راه شام

بر سر دو دست با دل اندوهگین زدند

بگسیخت تار و پود زمین و سما ز هم

چون قُبّه سُرادق او بر زمین زدند

آنگه هزار و نهصد و پنجاه تیر را

بر شاه تشنه لب ز کمان از کمین زدند

غارت کنندگان به سرا پرده ریختند

گرد زمین به دایره ماه بیختند

***

در کربلا چه روز غریبان به شب رسید

زینب به قتلگاه امیر عرب رسید

خود را فکند از شتران دل پر از الم

زد آن قدر به سینه که جانش به لب رسید

از آه پر شراره، درخشنده مهر را

در تاب کرد جسم مسیحا به تب رسید

پیچید همچو مار به خود چرخ بی مدار

خورشید تیره، ماه به عقد ذنَب رسید

ژولیده مو عروس ز غم گریه در گلو

راهش به نعش قاسم عالی نسب رسید

گفت ای ضیای دیده من چشم باز کن

بر جان من نگر ز عدو چون تعب رسید

می کرد این شکایت از اعدا که ناگهان

شمر لعین به کینه او از غضب رسید

گرداند پُشت، نیزه بر آن بی گناه زد

افتاد بر زمین و به پا خاست آه زد

***

روزی که ابن سعد لعین و شمر شوم پی

دین را فروختند به دنیا برای ری

باغی که آبیاری او کرد جبرئیل

از حوض سلسبیل خزان شد ز بادِ دی

جمعی که از حجاب نمی دید آفتاب

بردند سوی شام به آواز نای و نی

بر نوک نیزه بود سر شاه کربلا

سنگی ز روی بام زنی زد به روی وی

زینب چو دید زد بکجاوه سرش شکست

گفت ای خدای ارض و سما صبر تا به کی

نزدیک بود قهر الهی از این عمل

ویران کند زمین و بساط سپهر طی

ترسّد فرقَدَیْن(۱) که بیفتد به روی خاک

محکم گرفت در کف خود دامن جُدِی

پیچید بانک عیش و عزا در میان همگویا ز شام، صبح قیامت کشید دم

***

ای چرخ سفله دست گرفتی یزیدرا

انداختی به خاک حسین شهید را

بهر نتاج هند جگر خوار زانیه

خَستی دل رسول خدای مجیدرا

بستی به روی خلق در کعبه امید

بردی تو از میان بدر آخر کلیدرا

چندین هزارسال شب و روز دایری

فرقی نکرده مرتد و شمرپلیدرا

وارونه کرد کجروی فکر غافلی

آور به یاد وعده و عهد بعید را

رخش ستم متازو ز هم امتیاز کن

ای تیره دل کرده شقی وسعیدرا

ابلق سوار پای تو در رکاب شد

آبادیی نماند به عالم خراب شد

***

ص:۲۳۱

۱- نام دو ستاره است.

«نسیان» خموش دل ز کلامت الم گرفت

آتش ز نامه شعله زد اندر قلم گرفت

فریاد و آه ماتمیان از غم حسین

رفت از ثرا و ثریا عَلَم گرفت

خیل و خیال و غصّه شبیخون به قلب زد

عیش از وجودِ روح دیار عدم گرفت

موج سرشک مُلک عرب را خراب کرد

فوج سپاه ناله بلاد عجم گرفت

سرتا به سر بسیط زمین پرزشور وشین

نُه اطلس سپهر، سیه گشته غم گرفت

«نسیان» خموش گوهر این محفل عزا

برداشت مولوی، سخن محتشم گرفت

دینار و نقد سرور دین تامحک زدند

«نسیان» شرر برآدم وجنّ ومَلک زدند(۱)

۱۸۲ حسرت دستگردی اسفراینی

(۲)

برهان الدین سیّد محمّد دستگردی اسفراینی متخلص به «حسرت» از شاعران و غزلسرایان نامی دوره صفویه و افشاریه است.حسرت، شاعری توانا و نکته پرداز است. مضامین بدیع در اشعار وی بسیار است. اوج شاعری حسرت، اواسط نیمه دوم قرن دوازدهم هجری است. وی از خادمان حرم مطهر حضرت رضا علیه السلام بوده است. از اشعار حسرت بر می آید که وی اواخر عمر را در زمان سلطنت نادرشاه افشار گذرانیده و نادر از

جمله ممدوحان وی بوده و قصیده ای در شأن نادر شاه سروده است:

در سواد فقر همچون خانه صورتگری

می کند ژولیده مویی بر سر ما افسری

ص:۲۳۲

۱- ملاّ شمس الدین بیدوازی، دیوان اشعار، نسخه خطی نگارنده و نسخه خطی حاج آقای بابایی

۲- دیوان حسرت دستجردی نسخه خطی کتابخانه احمد شاهد اسفراین.

نادر خسرو زمان، شاهنشه گیتی ستان

آن که باشد ذاتی اش چون مهر ذرّه پروری

آن که از راه بزرگی قد احسانش مدام

از سپهر ارجمندی می نماید محوری

مطلع مهر سخاوت، موج دریای کمال

آن که بزم قدر او را کرده گردون، مجمری

بس که وصف نور رویَش می کند، نَبوَد عجب

گر تخلّص خامه فکرم نماید انوری

گر مطیع حکم او نَبوَد به دستش بهر چه

از جهات ستّه، عالَم می نماید شش پری

آن که گردیده گدای درگهش از سایه اش

متّصل دارد به فرق خویش چتر سنجری

وقت آن شد نغمه ختم سخن را شدّ کنم

نیست با گردون دون «حسرت» مقام داوری

دیوان اشعار حسرت، شامل چهار هزار بیت غزلیات و حدود سه هزار بیت مثنوی، ترکیب بند، ترجیع بند و قطعه است. دیوان اشعار حسرت در سال ۱۲۳۲ه .ق به وسیله یکی از شاگردانش به نام «عزیز نیکوکار» جمع آوری شده و نسخه خطی منحصر به فرد آن در کتابخانه شخصی آقای احمد شاهد محفوظ است. حسرت دستجردی یا دستگردی در اواخر عمرش از مشهد مقدس به «دستجرد» زادگاهش بازگشت و سرانجام در همان جا رُخ در نقاب خاک کشید. از شرح احوال و تاریخ تولد و وفات وی اطلاع دقیقی به دست نیامد امّا دیوان کامل وی در دست است:

هم طبع لطیف و هم مروّت دارم

چون غنچه به کف، نقد محبّت دارم

تو قدر من دلشده را کی دانی

من جای به سینه ها چو صحبت دارم

***

ص:۲۳۳

ای سبزه ز گلشن حسنت بهارها

سروی ز باغ مرحمتت روزگارها

ای مجمری ز مجلس قدر تو آسمان

باشد در آن، پسند دل بی قرارها

دارند عاشقان تو در گلشن حضور

بر کف چو گل ز خرده جانها، نثارها

این مهر و ماه نیست که شد در هوا بلند

از آتش تجلّی حُسنت شرارها

در گلشنی که جلوه گل عارضت نمود

لبریزِ ناله اند چو بلبل، هزارها

منصور را ز بی خردی دار شد نصیب

طفل اند پیش اهل دل این نی سوارها

مژگان مگو، که بی گلِ روی تو سر زده

از جویبار دیده عشاق، خارها

«حسرت» به رنگ واعظ قزوین در این غزل

دست من است و دامنِ امیدوارها

***

زهی آشفته دریای جودت موج مشربها

پرافشان در ریاض صُنع تو طاووس مرحبها

کدامین عرش تمکین، عزم سیر آسمان دارد

که گردیده سپید از انتظارش چشم کوکبها

به رنگ زندگانی می گزد در هجر او ما را

که هر مو بر تن ما گشته همچون نیش عقربها

شهیدش چون نگردد دل که از فوج خط مشکین

رقم خونریزی عاشق بود بر پشت آن لبها

ص:۲۳۴

همیشه دل، هراسی دارد از پوشیدنش حسرت

بوَد همچون لباس عاریت تشریف منصبها

***

زینت از خویش است دایم نرگست مستانه را

احتیاج سرمه نَبوَد دیده پیمانه را

سیل را مانع ز رفتن پیچ و تاب موج نیست

نیست پروایی ز زنجیر جنون، دیوانه را

جز درآتش منزلی نَبوَد دلم را چون سپند

سبز کردن از برای سوختن این دانه را

کی به خاک تیره افتم همچو تیر از بی کسی

من که دارم چون کمان، پیوسته با خود، خانه را

***

کارها صورت پذیر از پاکی طینت بوَد

کز صفای دل بود آبی به جو آیینه را

چهره با او گر شود از سادگی بی وجه نیست

این قدر بهر چه باید داد رو، آیینه را

پاک بنیان را نمی باشد کدورت از مقال

کی بُوَد بر دل، غبار از گفت وگو، آیینه را

زینت روشندلان از جوهر ذاتی بُوَد

نیست هرگز احتیاج شست و شو، آیینه را

با وجود پاک چشمی، عیب بینِ مردم است

می کنم با خَلق «حسرت»، رو به رو آیینه را

«رباعی»

از گُل که فتد ز دیده ها خوار ترم

وز نرگس مست یار، بیمارترم

وز منظرِ چشمِ خَلق مانند نگه

هر چند نهانترم، پدیدارترم

حسرت مدت زیادی در سیر و سفر به عتبات عالیات، روزگار گذرانیده و از بعضی اشعارش معلوم می شود که به هندوستان نیز سفر کرده است:

عجب نَبوَد اگر دلتنگ و خندان

به سوی هند رفتم من ز ایران

حسرت از مدّاحان اهل بیت نیز به شمار می رود؛ وی در یک مثنوی در وصف درد چشم، که ظاهرا خود بدان مبتلا بوده، با مدح شاه خراسان، حضرت رضا علیه السلام دیوان خویش را زینت بخشیده است. مطلع این مثنوی چنین است:

به دهر از چشم زخمِ چرخِ غدّار

به درد چشم شد حسرت گرفتار

۱۸۳ عزیز نیکوکار دستجردی اسفراینی (زنده تا سال ۱۲۳۲ه.ق)

وی از شاگردان شاعر توانا و استاد سخن، حسرت دستجردی است. دیوان حسرت را عزیز نیکوکار به سال ۱۲۳۲ه . ق جمع آوری کرده است. بعضی از اشعار عزیز نیکوکار در حاشیه نسخه خطی دیوان حسرت دستجردی باقی است. از اوست:

پس از چندین شکیبایی، شبی یارب توان دیدن

که شمع دیده افروزیم در محراب ابرویت

تو گر خواهی که جاویدان جهان یکسر بیارایی

صبا راگو که بردارد زمانی پرده از رویت

وگر رسم فنا خواهی که در عالم براندازی

بیفشان زلف تا ریزد هزاران جان ز هر مویت

سواد لوح بینشها «عزیزا» بهر آن دارم

که جان را نسخه ای باشد ز نقش خال هندویت(۱)

۱۸۴ ملّااسماعیل عارف رویینی اسفراینی (م. ۱۲۸۸ه.ق)

ملّااسماعیل رویینی اسفراینی متخلّص به «عارف» از شاعران و عارفان و ادیبان قرن سیزدهم هجری و از معاصران حکیم حاج ملّاهادی سبزواری است. وی به سال

۱- حاشیه نسخه خطی دیوان اشعار حسرت دستجردی به خط عزیز نیکوکار.

۱۲۲۰ه .ق در روستای «رویین» چشم به جهان گشود. پدرش ملّاقربانعلی، که بنا به گفته عارف از «زبده اهل خرد» بود، در اثر اختلافات محلّی همراه با برادرش ملّاصـفر علی از وجه آباد شهریار تهران جلای وطن کرد و به اسفراین آمد. ملّاصفر علی در روستای «سرخ قلعه» اسفراین ساکن شد و ملّاقربانعلی در روستای «رویین» اسفراین اقامت گزید و در آن جا ازدواج کرد. از او چهار فرزنـد باقی مانـد، که همه شاعر و اهل فضل و دانش بودنـد، بـدین شـرح : ۱ - اسـماعیل (عارف) ۲ - حـاجیه خانم ۳ - عبدالمجید (سالک)۴ - عبدالأئمّه (سرّالعیان).

هنگـامی که عـارف گام در ۲۸ سالگی نهاده بود، پـدرش به سـرای جاوید شـتافت. وی این اشـعار را برای سـنگ مزار پدرش سرود، که اکنون بر روی گور جای او دیـده می شود. عارف، ماده تاریـخ مرگ پـدرش را براساس حروف تهجّی این چنین به نظم کشیده است:

زبده اهل خرد قربانعلی

آن که روشن شد جهان از رای وی

چون سرای عالم فانی نبود

در حقیقت منزل و مأوای وی

رخت سوی بزم علیّین کشید

تا بپوشد خلعت دیبای وی

کلک «عارف» سال تاریخش نوشت

«بزم رضوان باد این دَم، جای وی»[۱۲۴۸ه .ق]

عارف در زادگاه خویش نشو و نما کرد و در مشـهد مقدس تحصـیلات عربی و ادبی را پی گرفت وی در حضور مرحوم حاج ملّاهـادی سبزواری حکیم نیز مـدتی درک فیض کرد و چنـدی نیز در تهران و نجف اشـرف به کسب علوم و معارف اسـلامی پرداخت و سرانجام فاضلی شهیر و عالمی متبحر گردید. عارف به مقتضای محیط، بقیه عمر را در

اسفراین و نیز گاهی در بجنورد به سر برد؛ به همین دلیل، بعضی او را بجنوردی نامیده اند. وی مورد عنایت و توجّه جعفر قلی خان و حیدر قلی خان سهام الدوله ایلخانی

شادلو بود که از ممدوحان عارف به شمار می آیند.(۱)

متأسفانه قسمتی از اشعار دلپذیرش مدح است امّا در لفافه آنها شیرینی گفتار و بلندی فکر نیزجلوه می کند؛ چنان که در این قطعه ، عذر مدّاحی خود را بخوبی خواسته است:

به آن خدای که افکنده است از حکمت

به دوش میش و بز اندر جهان ردای برک ...

فکن تو دست به دامان رحمت اللّه خان

که دست اوست به دامان کبریای برک

دیوان عارف در واقع تاریخ منظوم اسفراین در دوره قاجاریه است . مادّه تاریخها ، تاریخ بنای بعضی از آبادیهای اسفراین ، که در روزگار صفویه و قاجاریه ساخته شده ، حوادث مهم دوره قاجاریه و خرابی سلطان آباد اسفراین و سمنگان اسفراین و بسیاری از وقایع مهمّ تاریخی قرن سیزدهم ، که جز در دیوان عارف در منابع دیگر به دست نمی آید ، از نظر او دور نمانده است . این مراتب بر ارزش کار عارف از بُعد تاریخی می افزاید.

عارف از معاصران ومباشران مرحوم ابوالحسن میرزای شیخ الرئیس بوده و بین عارف و شیخ الرئیس معارضات ادبی برقرار بوده است . در واقع ، عارف ، تالی حاج ملّاهادی سبزواری حکیم بوده است .

خاندان عارف همگی شاعرند ؛ گویی شعر و شاعری در این خاندان موروثی بوده است واکنون هم از نوادگان عارف ، آقای غلامرضا اسفراینی ، که «مشهدی» و «اسفراینی» تخلّص می کند ، از جمله شعرای بدیهیه سرای اسفراین به شمار می رود.

عارف در اواخر عمر در قریه زادگاه خود زندگی می کرد و سرانجام در سال ۱۲۸۸ه .ق در همان آبادی چشم از جهان فرو بست ؛ سپس جنازه او را به اسفراین حمل

۱- غلامرضا برزگر، مجله ارمغان، سال سیزدهم، شماره ۸، ص ۵۵۳ تا ۵۶۲؛ احمد شاهد، گوهر سال پنجم، شماره ۱۱ و ۱۲ بهمن و اسفند ماه ۱۳۵۶، ص ۹۲۹ - ۹۳۰.

کردند ود ر ممرّ مسجد جامع اسفراین به خاک سپردند .

کتابخانه ای بسیار ارزشمند هم از عارف به یادگار مانده که پس از وی به عارف ثانی رسیده و پس از مرگ عارف ثانی بین فرزندان مرحوم رحمانی (آقایان حمید رحمانی ، مهدی رحمانی ، جواد رحمانی و .. .)تقسیم شده و در دست آنها محفوظ است.

آثار باقی مانده از ملّااسماعیل عارف بدین شرح است:

(۱) تحفه حیدریّه (دیوان اشعار) : این مجموعه ، مشتمل است بر ترجیع بند ، ترکیب بند، قصیده، غزل ، مثنوی و رباعی . نسخه ای کامل از این دیوان در کتابخانه ملی

ملک تهران به شماره ۵۵۴۶ و نسخه ای دیگر در کتابخانه آقای احمد شاهد - اسفراین محفوظ است و نسخه ای ناقص از این دیوان به شماره ۱۸۸۴۷ در کتابخانه دانشکده الهیات و معارف اسلامی مشهد نگهداری می شود . ممدوحان عارف در این دیوان، فتح علیشاه قاجار، علی شاه ظل السلطان پسر فتح علیشاه، سردار مفخم سهام الدوله، یار

محمدخان شادلو، ناصرالدین شاه قاجار، نجفقلی خان، نجفعلی خان و جناب حجه الاسلام حاج سیداسداللّه اصفهانی اند که این آخری، استاد عارف بوده است.

بسیاری از اشعار نغز عارف، خاصه ترجیع بندی که در نجف اشرف سروده، در مدح و منقبت مولا امیرالمؤمنین است و شاید از این جهت دیوان اشعار وی به «تحفه حیدریه» شهرت یافته ؛ چنان که نسخه کتابخانه ملی ملک به «تحفه حیدریه» مرسوم است.

(۲) اسرارالعرفان : این کتاب به صورت نسخه خطی و به زبان عربی و در عرفان است مشتمل بر یک مقدمه و سه مقصد . آغاز کتاب چنین است : «الحمدللّه الذی دلّ علی ذاته

بذاته عن مُجالَستِهِ مخلوقا .. . این کتاب، ۲۷ قسمت دارد و هر قسمت، سرّی در عرفان را آشکار می سازد.

پایان کتاب، چنین است : السّرِالسابع والعشرون : فی بیان معنی الابداع و الخلق .. . فهو من المبتدعات و ایجاد تسمّی بالابداع و اِنْ کان مسبوق بالمادّه دون المدّهِ کالأجسامِ

الفلکیّهِ فهو من المخترعات و ایجاد هُوَ الاختراع و اِن کانَ مسبوق بکلیهما فهو الکائن

کالعنصریات قال الشیخ الرئیس فی الاشارات.(۱) این کتاب در ۱۸۲ صفحه به رشته تحریر

۱- ملّااسماعیل عارف اسفراینی، اسرارالعرفان، نسخه خطی آقای مجیدی اسفراین، قسمتی از این کتاب را محمّد شریف شاگرد عارف نوشته و قسمتی به خط خودِ عارف است.

در آمده است . کتاب مذکور، به وسیله آقای حسین شکرانی به فارسی ترجمه شده ولی هنوز به چاپ نرسیده است.

(۳) انوارالعرفان ؛ کتابی است خطی به زبان فارسی، مشتمل بر مقدمه، سه مقصدو خاتمه، که در ۱۹۹ صفحه تحریر شده است . مباحث این کتاب تحت عنوان «صدنور» آمده است . مقدّمه در امور عامه (مشتمل بر ۲۴نور) .

مقصد اول : در شناخت ذات و صفات مبدأ تعالی (۱۷نور) .

مقصد دوم : در بیان اقسام ممکنات و صدور معلولات و نبوّت و امامت (در ۴۳ نور).

مقصد سوم : در معاد (۲۶ نور) و خاتمه : در بیان پاره ای از مطالب ضروریّه از حدوث زمانی عالم اجسام، حقیقت ملائک و جنّ وشیاطین – سرادقات وحُجب . این کتاب در اواخر جمادی الثانی سال ۱۲۵۲ق تحریر شده است ؛ آغاز کتاب چنین است:

«ستایش و سپاس خداوندی را سزاست که با آن که احدّیت ذاتش از شائبه کثرت مبرّاست نور وحدانیّتش در تمام مراتب کثرت ظاهر و فی کُلّ شی ءٍ له آیهٌ .. .» دو نسخه

خطی از این کتاب موجود است : نسخه ای به شماره ۸۷۵۹ در کتابخانه آستان قدس رضوی که تاریخ کتابت آن ۱۲۵۲ه .ق است و نسخه دیگر در اسفراین متعلق به آقای مجیدی که توسط کاتب و شاگرد عارف، محمّد شریف بن ملّاحاجی محمّد خادم امام زاده حسین بن علی بن موسی الرضا – علیه الف آلاف التحیّه والثناء – در تاریخ یوم

الاثنین (دوشنبه) سال ۱۲۸۷ه .ق در ماه ربیع الاول تسوید شده است.

(۴) اجوبه المسائل البجنوردیّه [۱]: رساله مناظره عارف اسفراینی با خاتم الحکماء المتأخرین و استاد الفضلاء و المتألهین حاجی ملّاهادی سبزواری قدس سره است . عارف در زمینه مسایل نظری و حکمی و عرفانی قرآن و امام زمان(عج) سؤالاتی را تسطیر و ترقیم کرده و به سبزوار ارسال می داشته (سا ۱۲۷۴ه .ق) و حاج ملّاهادی در ماه ذی الحجه همان سال جوابها را نوشته و فرستاده است . اصل این رساله در کتابخانه مرکزی دانشگاه

تهران محفوظ است.

(۵) مثنوی ایرج و پری : منظومه بسیار شیرین و جاذبی است مربوط به چگونگی

۱– ملّااسماعیل عارف بجنوردی، اجوبه المسائل البجنوردیه، نسخه خطی شماره ۵۹۰ کتابخانه آستان قدس رضوی.

زندگی دختران حاکم فریمان اسفراین و خواستگاران آنها، توسلات دختران به حضرت امامزاده علی بن حسین علیه السلام در فریمان و به مراد رسیدن آنان و .. . که به طرز استادانه ای به نظم کشیده شده است . نسخه خطی این مثنوی در کتابخانه آقای شاهد موجود است .

آغاز مثنوی:

بیا ای عارف راه شریعت

ز من بشنو حدیث بی شنیعت

پایان آن :

بجز عارف که از عشّاق به بود

چو زلف یار، کارش در گره بود

بگفتا دلستان «عارف» فقیر است

به فقر و بی نوایی، زار و پیر است(۱)

نمونه ای چند از اشعار عارف:

جز این مراد نخواهم، جز این هوس نپذیرم

که پیش نرگس بیمارت ای نگار بمیرم

مساز ای مه ابرو کمان، نشانه تیرم

منم که در خَم آن زلف تابدار، اسیرم

پناه جز تو نخواهم، که جز تو نیست پناهم

بجز تو در که گریزم، که از تو نیست گزیرم

اگر چه در قفس تَن، خموش و بی پرو بالم

پر است گلشن لاهوت از نوای صفیرم

چو مستم از می عشقت ز دست ساقی کوثر

می رحیق ننوشم، شراب ناب نگیرم

به رغم خاطر صوفی بیار ساغری از می

که هم زباده صافی، بود، صفای ضمیرم

به باغ نیست دماغم، تو ای نسیم سحر گه

رسان ز طُرّه مشکین یار، بوی عبیرم

ص:۲۴۱

۱- همو، ایرج و پری، نسخه خطی احمد شاهد اسفراین.

مرا که در خم زلف تو پایبند جنونم

چه از نصیحت شیخ و چه از ارادت پیرم(۱)

***

دردا که نداری خبر از تاب و تب ما

بر لب بوَدت جام می و جان به لب ما

گویند که عناب نشانَد تب بیمار

وز یاد لبت گشته فزون، تاب و تب ما

لب بر لب بیمار غمت نه که بوَد تلخ

بی شربت عناب تو، ماء العنب ما

بگذشت در ایامِ گُل و موسمِ سنبل

با یاد رخ و زلف تو، بس روز و شب ما

مردم طرب آرند ز صحرا و بهاران

باشد ز بهارِ رُخِ جانان، طرب ما

چون نیست مرا در دل آزرده بجز یار

ترسم که دل آزرده شود از تعب ما

«عارف» همه کس فخر به اصل و نسب آرد

از فقر و فنا آمده اصل و نسب ما(۲)

بخشی از ترجیع بندی که عارف در نجف اشرف سروده است:

صبح ساقی ز رُخ، نقاب افکند

برقع از روی آفتاب افکند

ساغری بُد به دستش آینه وار

عکس در ساغر شراب افکند

آتشین خوی و آتشین رخسار

گوییا آتش اندر آب افکند

نرگس مست د رخمار انداخت

سنبل زُلف را به تاب افکند

از صبوحی به صبح، خواب خمار

باز در چشم نیم خواب افکند

چهره غرق خوی از حرارتِ می

در شراب از عرق، گلاب افکند

ص:۲۴۲

۱- ارمغان، سال سیزدهم، شماره ۸ ص ۵۵۷.

۲- ماهنامه گوهر ، سال پنجم شماره ۱۱ و ۱۲ بهمن و اسفند ماه ۱۳۵۶ ص ۹۳۰.

گردش چشم مست مخمورش

مستی اندر شراب ناب افکند

شور سودای او فغان و خروش

در نوای نی و رباب افکند

گفتم ای آن که تاب رخسارت

شعله درجان شیخ و شاب افکند

ای که تیر نگاه دلدوزت

باز در خرمنم شهاب افکند

سرّ این رمز گو عیان با من

که دلم را ز اضطراب افکند

از چه سودای عشق مَهرویان

دل عشاق را به تاب افکند

عقده از دل مرا گشا به خدای

که به زلف تو پیچ و تاب افکند

لب شیرین گشود با شهدی

که شکر را در التهاب افکند

تفت ریزد به روی مهرویان

پرتو از نور بوتراب افکند

اسداللّه آن که هیبت او

لرزه بر جسم شیر غاب افکند

آن که عشقش به کشور ملکوت

شور و آشوب و انقلاب افکند

آن که از امر قادر بی چون

طرحِ بنیانِ نُه قباب افکند

وز کمند عتاب بر گردون

سرکشان را همه طناب افکند

از خلافش که کفر زندقه گشت

خویش را خصم در خلاب افکند(۱)

از قطعه زیر معلوم می شود که او چندی به تعلیم پسر ایلخانی پرداخته است:

ایا یگانه، که باغ سهام دولت را

براستی گل بی خار و سرو آزادی

ز دست تو چه کنم، ای گریز پا شاگرد

که در زمانه به علم گریز، استادی

چو رو کنی به سرا، هستی آتش سوزان

چو رو کنی به بیابان، چو سهمگین بادی

عزیزِ من ! تو در این پنج ماه، یک ساعت

به صدق، چشم به روی کتاب نگشادی(۲)

عارف در اشعار خود تصاویری از اوضاع اقتصادی اسفراین به روزگار قاجاریه نیز به

۱- نسخه خطی دیوان اشعار ملّااسماعیل عارف روئینی اسفراینی.

۲- ارمغان سال سیزدهم شماره ۸ ص ۵۵۹ - ۵۵۸.

دست داده است . وی در خرنیـان اسـفراین، املاـکی داشـته و این اشـعار را به هنگـام جمع آوری گنـدم و به اصـطلاح «فصـل خرمن» سروده واوضاع بد اقتصادی مردم این سامان از نظر او دور نمانده است . چند بیتی را از این شعر می آوریم:

پس از تموز که بودم به قریه رویان

به سر فتاد مرا شوق حضرت ایلخان

در آب ماه گذارم بر اسفراین شد

ز آب و نان نه در آن خاک بود نام و نشان

به غیر ناله الجوع نامدم در گوش

سوای العطش، آن لحظه نامدم به زبان

ز قحط آب در آتش همه وحوش و طیور

ز فقد نان شده برباد، زمره انسان

پدید ز آه فقیران شراره دوزخ

عیان ز اشک یتیمان، نشانه طوفان

برای دانه گندم تمام آن مردم

گذشته اند چو آدم، همه ز باغ جنان

برفتم آن که کشم خرمن خرینان(۱) را

در آن زمین نه بجز خرمن سپهر، عیان

به مزرعش پر کاهی نبود و یکسر جوجُوَش به سنبله و کاه شد به کاهکشان

نه در حوالی آن مملکت مدار و معاشنه در تمامی آن سرزمین، سرو سامان

چو اهل مصر، سراسر، اسیر قحط و غلاچو اهل کشور کنعان، قرین هون و هوان

گرسنگان ز غم نان تمام، از جان سیرگشوده چشم به دیدار، یوسف دوران

عارف اشعار بسیاری نیز به زبان عربی دارد که چند بیتی از قصیده «البرهانیه» او را به عنوان نمونه نقل می کنیم:

تَفاخُر الأرض الأسفرائین فی الوری

لمطلع الشمس العزّ والفخر والعلی

هو ابن لفوت الاعظم الامجد الذی

تجلّی من الجیلان کالنجم اذهوی

تسمّی بعبدالقادر الطّهر شیخنا

الزّکی الذی فی ارض بغداد اختفی

و من نوره البغداد کلا مضیئه

و من فیضه الایجاد طرا ارتوی

و من حرم البطحاء لمعه نوره

جلی لسواد الهند کالبدر فی الدّجی(۲)

۱۸۵ ملّاعبدالمجید سالک (م . ۱۲۶۷ه .ق)

وی فرزند ملّاقربانعلی و برادر ملّااسماعیل عارف، معاصر حاج ملّاهادی سبزواری

۱- خرینان، نام قلعه ای است از توابع اسفرائین بین قصبه و میان آباد که امروز از محلات شهر اسفراین است.

۲- ملّااسماعیل عارف رویینی اسفراینی، نسخه خطی دیوان اشعار، محفوظ در کتابخانه احمد شاهد.

است . عبدالمجید در آبادی «رویین» اسفراین چشم به جهان گشود و در خانواده ای که همه اعضای آن، اهل فضل وادب و قرآن و عرفان و از عالمان دین واز شعرای مشهور اسفراین بودند، رشد و نمو کرد با این که عمر طولانی نکرد در ابیات وعرفان به کمال رسید، و به لهجه اهل رویین نیکو شعر می سرود . سالک از نازک اندیشان و نیکو طبعان رویین اسفراین است . عبدالمجید سالک در رویین ازدواج کرد و حاصل این ازدواج دو فرزند به نامهای ظهیرالدین محمّد حسن، که هنگام فوت پدر یازده ساله بود، و دیگری نصیرالدین «سالک ثانی» است که در زمره اهل ادب و شعرای اسفراین به شمار می رود . عبدالمجید در جوانی چشم از جهان فرو بست، فرزندان وی را خواهرش شاعره بی بی خانم پرورش داد و تربیت کرد و عارف، ملّااسماعیل نیز چون پدری مهربان در هدایت و ارشاد آنها نقش زیادی داشت . عبدالمجید سالک علاوه بر زبان فارسی و لهجه رویینی به عربی نیز اشعار زیادی سروده است که می تواند بیانگر وسعت دانش و اطلاعات او باشد . همان طور که اشاره شد، وی در جوانی در سال ۱۲۶۷ه .ق چشم از جهان فرو بست . مادّه تاریخ وفات او را ملّااسماعیل عارف به نظم در آورده است:

عبدالمجید، قدوه اصحاب فضل کاو

بنیاد علم و دانش و دین را جدید کرد

دل از عروس دهر بُرید آن وحید عصر

خود را به بزم عالم وحدت خرید کرد

در اول شباب ز دنیای دون گذشت

احباب را ز دیدن خود ناامید کرد

یوسف صفت به مصر جنان رفت، از بکا

یعقوب وار چشم عزیزان سفید کرد

عارف بدیهه ای از پی تاریخ او بگفت

«عبدالمجید رو به خدای مجید کرد»(۱)[۱۲۶۷ه .ق]

عبدالمجید سالک از جمله شاعران انجمن شعرای اسفراین در دوره قاجاریه بوده است . وی غزلیات و قصاید زیادی به این انجمن عرضه داشته است:

۱- عارف اسفراینی، دیوان اشعار، نسخه خطی کتابخانه احمد شاهد.

دل ربود از برِ من، طُرّه طرّار طبیب

هوش بُرد از سر من، دیده خمّار طبیب

تیر مژگانش بوَد بر دل ریشم جرّاح

شد دوا، داد مرا نرگس بیمار طبیب

چشم بگشای که اندر چمن گلشن حُسن

نشکفته است گُلی چون گُلِ رخسار طبیب

چون سر و کار طبیب است به خلوت ز رقیب

من ندانم و خرابی چه شود کار طبیب(۱)

عبدالمجید شعری محلّی به نام «پلو» به لهجه اهل رویین سروده که بسیار جالب و بیان کننده اوضاع بد اقتصادی مردم آن روزگار است . این شعر، ضمیمه دیوان اسماعیل عارف، نسخه خطی شماره ۵۵۲۶ کتابخانه ملک است .

«خیال پلو»

عید است و فکر مُوْ به خیال پلو مره

هر که پلو دَرَه، به فرَغت دخو مره

در مدرسه ی خراب، که جز خشت پخته نیست

ای فکر خام، سِلك مِشکی چطو مره

چشمام چو مُفْته ور اَتش مطبخ شما

جانم ز اشتیاق پلو، پر الُو مره

بغداد مو خراب هم از قیمه پیاز

از چشم مو چو دجله بغداد اُوْ مره

در صبح عید نیست مرا جز عمامه ای

او هم به شام، یکشبه امشو گرو مره

از گسنگی چو پیرهن صبر مو قباست

کی اِی قبای کهنه به نوروز، نو مره

ص:۲۴۶

۱- جنگ خطی مجموعه اشعار شعرای اسفراین در دوره قاجاریه، نسخه خطی کتابخانه احمد شاهد.

ملاّی بی پلو، که چه خر وَر گِل افتیه

چشمش چو ور پلو فته اَسِب بدو مره

فریادِ مو ز مدرسه امشو رسه به عرش

خر عَرَّه ور مدره چه هنگام جو مره

نَمْ پس نَمِته درّه حلقم ز خشک و تر

گر صد شتر به بار به ای خشکه زُو مره

آخوند پیشنماز که او مُخره چای و نان

از درد دل به هر پگه صدته شِنُو مره

گویند پیشنماز، خرفت است، راست نیست

هر شو که ماست مُخْرَه، سحرگه کَلُو مره

از درد دل کند سر آخوند پیشنماز

هر شو چو زلف کجمکجو پر ز تو مره

گویند صبرکان شلی کشتیم بریت

ته وقت شلی حصل عموم درو مره

از بهر سالک ار بپزه «خیال پلو»

طبعش روان و خوش مزه چو آش رو مره

دست کَرَم کجا که به دریای ژرف قرض

بیچاره های به درّه مره وهای دشو مره

امساله نیست هیچ زراعت ورا مگر

چند بار جوله که همه لرزه تو مره

او را نه خود طبیب، نَه جو شانده، نه فلوس

نه صبح، شوروا و نَه شامش چلو مره

از رشته های عمر که پیوسته می برند

هر بامه او یک قدحی آش رو مره

یک کنده ی درام که ز هفتجیش تو مگی

نه مشکنه نه تیکه مشه نه الو مره

ص:۲۴۷

یکﻙ طفل من به قدر دو خرمن خورَد غذا

پس چون مدار بنده به یکﻙ پای گو مره

هر شو که نان ماست بیابد براستی

این قدر می خوره که سحرگه کلو مره

اینکﻙ رواست کز تو گندم طلب کند

اکنون که فصل خرمن و وقت درو مره

یکﻙ بار گندمی که به میزان نظم من

سنجی اگر دو یا سه خروار جو مره

ای سرو را بپرس زمیرزای دفترت

گوید درست حلّ معما چطو مره

گر او براتِ گندم من این قدر نوشت

بی شبهه نان سَلِکﻙ بیچاره زُو مره

شاداب باد نخل امیدت به باغ ملکﻙ

تا چشمه سار قریه رویین به جو مره

بیشتر اشعار عبدالمجید سالکﻙ در مدح پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و ائمّه اطهار علیهم السلام است . وی در حدود سه هزار بیت شعر سروده است . ممدوحان عبدالمجید، نصرت اللّه خان میر پنج، سردار مفخم بجنوردی و یزدان قلی آقا می باشند، که حاکمان اسفراین بوده اند، و عبدالمجید سالکﻙ بنا به مصلحت روزگار، آنها را مدح کرده است . عبدالمجید، گفتار امام

رضا علیه السلام را در معانی حروف تهجّی از عربی به فارسی ترجمه کرده و به سلکﻙ نظم کشیده و آن را «تحفه حسنیّه» نام نهاده و به اسم فرزندش «ظهیرالدین محمّد حسن» توشیح کرده است .

یکی از قصاید وی، «گندمیه» نام دارد:

چون آفرید خداوندگار انسان را

نخست روزی او کرد در جنان گندم

نوشت کِلکِ قضا در ازل به لوح قدر

که در بهشت خورَد بوالبشر از آن گندم

ص:۲۴۸

اگر نخواست که گندم خورَد صفی در خلد

بیافرید به فردوس جاودان گندم

اگر چه حکم قضا بود در میانه ولی

به دست خواهش خود کرد در جهان گندم

خطاب کرد که اکنون برو به عالَم خاک

برای روزی خود، بر زمین فشان گندم

پی معیشت اولاد خویشتن می کار

تو در سرخس و سراندیب و سیستان گندم(۱)

نمود عرض که ای کردگار بی همتادَهَم به این همه اولاد، من چه سان گندم

رسید وحی به آدم ز عالَم بالاکه ای رسیده تو را این همه زمان، گندم

میان بحر دریا و صخره صمّاخورَد ز قدرت من مور ناتوان گندم

برای روزی اولاد غم مخور که دَهَممن از خزانه غیبی به بندگان گندم

مدام مزرعه عمر ملک خرم بادهمیشه تا که شود سبز در جهان گندم

ز تیغ حادثه صد چاک باد سینه خصمهماره دارد تا چاک در میان گندم

هزار دست ز بهر دعا کنون سالککه می رسد دگر از مزرع جنان گندم

«چند بیتی از یک قصیده ملمّع»

از دوست مژده داد مرا قاصد صبا

یا ایّها البشر روحی لک الفدا

۱- اشاره به آن است که : طاووس در سرخس و حوا در سراندیب و مار در سیستان افتادند.

از پرتو جمال تو روشن شدم ضمیر

قد کان بَدرُ وَ جْهِکَ کالشمس فی الضیا

هر کس که زلف و روی تو، توأم بدید گفت

هذا عُجابٌ اِقْتَرنَ الصبح والعشا

آن خط مشکک فام بود هاله سان محیط

والخد فی المحاط له بدر اذا تلا(۱)

از جمله آثار ملّاعبدالمجید سالک، شـرح نهج البلاغه وترجمه آن به نظم است، که با بیانی بسیار ساده بدان پرداخته و در روز دوشنبه ۱۲ ربیع الاول سال ۱۲۸۴ه .ق در مدرسه نواب مشـهد مقدس از تألیف و کتابت آن فراغت یافته وآن را «دُرَّهُ المکنونه» نامیده و به فرزندش «ظهیرالدین محمّد حسن» تقدیم داشته است : آغاز کتاب:

«بسم اللّه الرحمن الرحیم و به ثقتی

سپاس فزون ازقیاس خداوندی را سزاست که نفس ناطقه ما را بزیور علم و حکمت آراست و .. .»

پایان کتاب :

«قَدْ فَرَغْتُ مِنْ تألیفِها و کتابتها فی ارض الأقدس فی مدرسه النواب .. . فی یوم الأثنین

ثانی عشر ربیع الاولی من شُهُور سنه ۱۲۸۴ ه .ق . کتبه اقل العبید عبدالمجید سالک .»

در حاشیه صفحه دوم نسخه خطی کتاب «دُرَّهُ المکنونه» آمده است که:

«دُرَّهُ المکنونه (= ۴۱۱) مطابق حروف ابجدی، چون که صـد و سـی و هفت دُرّ است که مجموع آن چهار صـد و یازده کلام شود تا مطابق باشد عدد حروفات اسم کتاب را که درّه المکنونه است .»

این نسـخه خطی، به آقـای حمیـد رحمـانی تعلق دارد و از جمله کتابهـایِ کتابخـانه عـارف ثانی می باشـد که بین ورثه مرحوم رحمانی تقسـیم شـده است. نگارنـده از این که آقای حمید رحمانی تمام نسخ خطی را جهت اسـتفاده در تألیف این کتاب در اختیارم قرار داد، کمال سپاسگزاری را دارد.

عبدالمجید سالک، کتابهای زیادی را نیز به تحریر در آورده که از آن جمله است،

۱- عارف اسفراینی، دیوان اشعار نسخه خطی کتابخانه احمد شاهد.

شرح دعای جوشن کبیر:

آغاز کتاب : «بسم اللّه الرحمان الرحيم و به نستعين الحمدللّه ربّ العالمين والصلواه على افضل المصلّين و اشرف الداعين... امّا بعد فيقول ... الی رحمه الباری الهادی بن

الهادی السبزواری كثيرا، كان يختلج بخاطر الحقيران اشرح الدعا المعروف بالجوشن الكبير...»

پایان آن :

«قد وَقَعَ الفراغ من تأليف هذا الشرح فی اليوم السابع والعشرين من جمادی الثانی من شهور سنه ۱۲۶۰ من الهجره النبويّه و قد فَرَّغْتُ مِنْ تحرير هذه النسخه الشريفه فی تاسع عشر شهر صفر المظفر من شُهُور سنه ۱۲۶۹ه .ق عبدالمجيد سالک.»

او همچنین ترجیع بندی چهارده بندی دارد با این مطلع:

چرا نگشته نگون طاق نه رواق هنوز

چرا بپا بوَد این دیر پُر نفاق هنوز

۱۸۶ عندلیب رویینی

عندلیب از سادات و از شعرای دوره قاجاریه و معاصر ملّاعبدالمجید سالك است و بیشتر اشعار او در مراثی ائمّه اطهار علیهم السلام از اوست:

هر آن دوست با دوست الفت ندارد

مخوان دوست او را فتوّت ندارد

به ظاهر بوَد دوست، دشمن به باطن

تو بیگانه اش خوان که فطرت ندارد

گذشت است و فضل است و بخشش ز مردان

نه مرد آن بوَد کاین سه خصلت ندارد

مشو غرّه بر مال دنیا که هرگز

وفا و بقا و محبّت ندارد

بکَن شُکرِ آن کس که فرد است و یکتا

به دانش کسی دست شرکت ندارد

***

ص:۲۵۱

نازنینا، چند روزی تَرکِ این جور و جفا کن

از کمند زُلف پرچینت، دل ما را رها کن

از ترحم چاره دردِ دلِ بیمار ما کن

با رقیبان چون نشینی یک دمی هم یاد ما کن

رحمی آخر بر من بی مونس و بی آشنا کن

۱۸۷ بی بی خانم سالکی (۱۲۲۷ه. ق – نیمه دوم قرن سیزدهم)

شاعره بی بی خانم یا حاجیه خانم رویینی اسفراینی، دختر ملّاقربانعلی و خواهر ملّااسماعیل عارف و عبدالمجید سالک و عبدالأئمه سرّالعیان است. تاریخ ولادت وی به خط برادرش ملّااسماعیل عارف (م – ۱۲۸۸ه .ق) در حاشیه دیوان خطی وی، شب دوشنبه، ۴ شعبان سال ۱۲۲۷ه .ق درج شده است. شاعری در بین ذکور و اناث این خانواده، عمومیّت دارد. این شاعره از زنان فاضله رویین اسفراین به شمار می رود تنها

شعری که ازو باقی مانده شکواییه ای است در سوگ برادرش ملّاعبدالمجید سالک، که بیانگر ذوق و قریحه و باریک اندیشی و خوش طبعی اوست:

یادم آید ز سرو قد دلربای تو

دل خون شود ز دیده، بر آید برای تو

بودی کلیم وار به کوی حق آشنا

گویا نمود طور، تجلّی برای تو

دیدی یقین چو نور جلال جلاله را

رفتی در آسمان چو مسیحاست جای تو

سروی ز دور در نظرم جلوه می کند

آن کوه طور یا که بوَد نخلهای تو

ای آن که گشته دامن من از تو گلشنی

گُلها، تمام خار بوَد بی بقای تو

هر لاله ای که سر کشد از خاک این دیار

داغش به دل دوباره ازاین ماجرای تو

ص:۲۵۲

بنگر بنفشه سر به سر زانوی غم است

از هجر سبزه خط عنبر نمای تو

نیلوفر از چه رو شد بر گو سرش کبود

معجر به نیل غم زده اندر عزای تو

گلچین شود کسی چو ز گُلزار انجمن

آید بوی فراق ز گلدسته های تو

هر رهگذر که بر سر آن کوه بگذرد

از سنگ خاره ناله بر آید برای تو

گوید دریغ و درد که سالک ز پا نهاد

نخل شباب و قامت قدّرسای تو

کمتر بوَد ز بلبل شوریده خواهرت

گر چون هزار ناله نکرد از برای تو

عهدم بوَد چنین به فلک کز جفای او

تا روز حشر سوزم از این ماجرای تو

بر مزرع وفای تو با چشم اشکبار

چون ابر نوبهار ببارم برای تو

من آب خوشگوار ننوشم ز چشمه کوه

آب از دو چشم خویش خورم از قفای تو

خواهم اگر که وصف غم خویشتن کنم

گویم چه سان مصیبت بی انتهای تو

من سوختم ز آتش هجر برادران

دامن زده بر آتش دل، شعرهای تو

چون رفت زیر میغ اجل، روی مهوشت

برداشته دل از رخ نیکو لقای تو

بعد از تو نیست سرو به بستان و جویبار

تا سر کشد به عرشه منبر به جای تو

ص:۲۵۳

پشتم ز بارِ درد یتیمان خمیده بود

سر بار گشت باز غم طفلهای تو

داد از جفای چرخ ستمگر که باز گشت

بر کامِ دشمنان تو بعد از فنای تو

وقتی که زد به تیشه بیداد گر فلک

از پا فتاد قامت سرو رسای تو

زینب صفت به گوش رسیدم صدای ساز

شد شهر شام، قریه رویین برای تو

آن ناقبول بست چو آیین شهر شام

وین ناخدای طبل زد اندر عزای تو

صبر و سکون مرا ز دلِ بی قرار رفت

گفتم که دادِ دل بستانَد خدای تو

من گر شَوم مریض، ننوشم دوا به دهر

زآن دردِ بی دوا که ندیدم دوای تو

سیمابوار لرزه بوَد بر تنم هنوز

تا دیدم آن تلاطم دردست و پای تو

بُد زندگانی ام به جهان بر همین امید

باشی تو زنده، جان بسپارم برای تو

صدآه و صد دریفغ نشد حاجتم روا

خاکم به سر که جان ننمودم فدای تو

تو مُرده ای و زنده منم، خاک بر سرم

باشد ممات به ز حیات ازقفای تو

تیر قضای تو چو اجل کرد در کمان

ای کاش من نشانه تیر قضای تو

در دیده آفتاب، مرا تار و تیره شد

بگرفت چون غبار اجل، چشمهای تو

ص:۲۵۴

جان را چرا نداده ام آن دم به جان ستان

چون روح رفت از تن درد آشنای تو

ای کاش کور می شدم و من ندیدمی

چون گشت پرده پوش، رخ مه لقای تو

من در شکنجه بَر غم و نومیدی و فرار

چون شد میان تخته تابوت، جای تو

راه امید من به جهان گشت ناپدید

رهوار گشت، مرکب چوبین برای تو

گرداب آب دیده مرا در میان گرفت

غسّال، آب ریخت چو بر دست و پای تو

بند جوارحم همه از یکدگر گسیخت

کافور شد حنوط چو بر بندهای تو

دستِ امید من به جهان گشت نا‌امید

چون شد کفن، حمایلِ آن دستهای تو

خاکم به سر شود چو بدیدم به چشم خویش

بردند بر مزار ز منزل، سرای تو

هوشم ز سر بریده شود وقت هر نماز

کردند چون نمازِ جنازه برای تو

راه امید من به جهان گشت ناپدید

چون شد به زیر خاک، مکان و سرای تو(۱)

۱۸۸ محمّد حسن بامی

محمّد حسن بامی فرزند محمّد قاسم بامی، زادگاه وی آبادی «بام» از آبادیهای ولایت جهان ارغیان قدیم و شهرستان اسفراین کنونی است. وی از شاگردان حکیم حاج ملّاهادی سبزواری بود. نسخه ای از شرح منظومه حکیم سبزواری به خط وی و صحافی

ص:۲۵۵

۱- برگرفته از، نسخه خطی آقای جان محمّد حسین پور، که از ادیبان و دبیران دانشمند اسفراینی است.

عصر حکیم که هنر محمّد حسین بامی است و در سال ۱۲۷۳ ه .ق نوشته شده است. بامی علاوه بر آشنایی با فلسفه و منطق و حکمت در شعر نیز بی ذوق نبوده است، درحواشی این کتاب چند بیتی به نام وصیت از خود به یادگار گذاشته است که بیانگر ذوق وطبع خوش اوست:

عزیزان وصیت کنم بشنوید

که عمر گرامی به آخر رسید

چون این رشته عمر بگسسته شد

به آغاز ، انجام، پیوسته شد

به خونم نگارید، لوح مزار

که هست این شهید ره عشق یار(۱)

محمّد حسین بامی از معاصر ملّااسماعیل عارف روینی اسفراینی بوده که هر دو از شاگردان حکیم سبزواری بوده اند.

۱۸۹ عبدالأَئمَّه (سِرُّالعیان)

عبدالأَئمَّه فرزند ملّاقربانعلی و برادر ملّاعبدالمجید سالک و ملّااسماعیل عارف است. او در قرن سیزدهم هجری می زیسته است. از فقرا و دراویش اسفراینی نقل است که سرّالعیان، ابدال وش و بی آزار بوده است. نیز اشعار نیکو می سروده است. از سروده های سرّالعیان «ساقی نامه ای» است که از آن معلوم می شود با دستگاههای موسیقی آشنایی داشته است. در این جا چند بیت از این ساقی نامه را می آوریم:

بیا ساقی و جام یاقوت را

زمرّد بریز و بده قوت را

اَلا مطربا ساز طنبور کن

دل اهل محفل، پُر از نور کن

بیا مطربا، ارغنون ساز کن

از آن پرده های دلم باز کن

ز فرش زمین تا به عرش برین

بتازم جهان بر سرشت زمین

نخستین قدم بر ثریّا نَهَم

دوم بر سر عرشِ اَعلا نَهَم

کنم طی مر این ملک ناسوت را

ببینم مقامات لاهوت را

که دنیا بوَد پیش مردان پلید

نَیرزد برِ ما به یک شنبلید

مغنّی سرودی به لحن حجاز

بگو تا رَهَم زین جهان مجاز

ص:۲۵۶

۱- غلامحسین رضانژاد نوشین، حکیم سبزواری، زندگی، آثار، فلسفه، انتشارات سنائی، چاپ اول سال ۱۳۷۱، ص ۱۲۴.

بده ساقی آن شربت سبز فام

که من بگذرم از سر ننگ و نام

رَوَم جمله در سفِّ رندان مست

زنم دست و پا بر سر هر چه هست

بیا مطربا، ساز سنتور کن

سر اهل مجلس پر از شور کن

مغنّی نوای عراقت خوش است

اگر چه حجازت بسی دلکش است

ولی یک زمان شور عشّاق زن

به یک لحظه آتش به نُه طاق زن

بده ساقی از سوده قندهار

که بنمایدم جلوه روی یار

بیا ساقی افیون پیشاوری

که پهلو زند بر می خُلّری

بیگرند تابوت من بنگیان

نوازند در پیش من چنگیان...

بکوبند با هم به طنبور و تار

که مُرده است رند خرابات کار

زننده هم از نام و از ننگ بود

شب اندر می و روز در بنگ بود

به سوی خرابات، نعشم بَرید

به میخانه آنگاه غسلم دهید

نمایند کَفْنَمْ به برگ حشیش

که از بهر او بود، دل ریش ریش...

مغنّی کجایی بزن ارغنون

که از دل بَرَد، مهرِ دنیای دون

به بستان اسرار قبرم کنید

نوازید طنبور و دفنم کنید

به قبرم گذارید چرس و چرم

که تا ارمغان بهر غلمان برم

بگویید تلقینم از عشق و تار

که از درد او بود دل پُر شرار

بیا مطرب و تار و طنبور زن

که تا بر کنم دل ازین شوم تن

رَوَم بزم روحانیان با جرح

نشینم به عیش و بگیرم قدح

چون این نظم را نیست نام و نشان

بگویید گفته است «سرُّالعیان»

۱۹۰ شکوهی کبوترخانه ای

شکوهی کبوترخانه ای منسوب به روستای کبوترخانه اسفراین است. وی نیز همراه با عارف اسفراینی وعبدالمجید سالک و

شـایق اسـفراینی و دیگر شـاعران دوره قاجـار در انجمن شـعرای اسـفراین، که بـانی آن سـرتیپ نصـرت اللّه خان میر پنـج بود، حضورفعال داشته است. از جمله ممدوحان وی، سهام الدوله، اسرار مفخّم شادلوست. در جُنگ اشعار شعرای اسفراین در دوره قاجار، اشعار زیادی از سروده های شکوهی آمده است

ص:۲۵۷

که ما نمونه ای از آن نقل می کنیم:

ناله مرغ سَحر، امشب عجب تأثیر دارد

ریش نیش ناله اش، قلب جوان را پیر دارد

گوییا از عشق نالد، ناله از دل زان که امشب

هر چه می نالد چو لحن عاشقان تأثیر دارد

در دیار عشق، هر کس گشت پا بستِ محبّت

در دل معشوقه خود، جای هر تقدیر دارد

غمزه شیرین که آسان کَنْد کوه بیستون را

شهرتش را کوهکن از تیشه تقدیر دارد

از کمانداران ابرویَت مرا پروا نباشد

هر که دست از جان بشوید، کی خطی از تیر دارد

دست بردار از دلم، ویرانه شد کاشانه دل

منزل ویرانه دل کی غم تعمیر دارد

بر سر آنی «شکوهی» را زنی با تیر مژگان

دل که دایم زخم زان ابروی چون شمشیر دارد

۱۹۱ درویش نصراللّه «آبانی»

درویش نصراللّه آبانی از شاعران دوره قاجاریه است. وی در شعر طبعی روان و دستی توانا داشته است. آبانی، تخلّص اوست. وی ازمعاصران میرزا نصرت رویینی است. نمونه ای از شعر او:

معاشران مگر از زلف یار کس دم زد

که باز خاطر جمعی ز شوق بر هم زد

نخست مطرب مجلس که ساز عیش نمود

سرود عشق به آهنگ و چنگ محکم زد

طربسرای جهان ای رفیق، بر باد است

خوشا کسی که در این بزم، پای بر غم زد

عروس عمر عزیز است، قدر او دانید

چرا که دور وصالش زمانه یک دَم زد

ز بانگ مستی و فریاد عشق «آبانی»

بساط زُهد فروشان شهر بر هم زد

ص:۲۵۸

۱۹۲ نظام الدین اسفراینی (قرن سیزدهم)

وی از شاعران و سخن سرایان دوره قاجاریّه است. نظام الدین اسفراینی در این دوره در «انجمن ادبی شاعران اسفراین»(۱)، که در منزل نصرت اللّه خان میر پنج، حاکم اسفراین در قریه کشتان اسفراین برگزار می شد، حضور فعّال داشت. وی اشعاری به مناسبتهای گوناگون سروده است. در این انجمن در فصل بهار شعرا به اشعار تعزلی و بهاریه می پرداختند. و در زمستان، اشعار خاص این فصل را می سرودند و در ضمن نصرت اللّه خان میر پنج را نیز مدح می کردند. نصرت اللّه خان نیز در ایام سوگواری ائمه اطهار علیهم السلام شعرا را به سرودن مراثی تشویق و به بهترین سراینده «اشرفی» [پول طلای قاجاری] اعطا می کرده است. نظام الدین اسفراینی و معاصران وی از جمله شکوهی کبوترخانه ای، اسماعیل عارف رویینی، عبدالمجید سالک، عبدالحسین شایق اسفراینی، حبیب اللّه منزوی کلاته فقیری و جمعی از شعرای بجنورد و قوچان و سبزوار در انجمن می نشستند و به سرودن اشعار نغز می پرداختند. از سروده های شاعران این انجمن، جُنگی خطی به یادگار مانده است که عنوان آن «جُنگ اشعار شعرای اسفراین در دوره قاجاریه» است. این جُنگ، در کتابخانه آقای شاهد در اسفراین محفوظ است. از نظام الدین اسفراینی، اشعار زیادی در این جُنگ به جای مانده است. مسدّسی از نظام الدین اسفراینی در اوصاف سرتیب نصرت اللّه خان میر پنج در موسم زمستانی دی ماه می آوریم. با مطالعه این مسدّس شیوا و ابیات زیبا به طبع وقّاد و ظریف اندیش این ادیب نیک نهاد، پی می بریم:

پی ویرانی بُستان برای غارت گلشن

نمود از نو صف آرایی، سپهبد، اردوی بهمن

به دوش از برف و از سرما، فکنده جُبّه و جوشن

برای دفع این فتنه که کرد این خیره اهریمن

ص:۲۵۹

۱- چندی قبل برای تهیه عکس به محل رفیتم. بر اثر تجدید بنای ساختمان، تخریب کلاً صورت گرفته و از بین رفته است. تنها درخت چنار کهنسال مسجد کشتان که قدمت هزار ساله دارد و بر این انجمن سایه می افکنده، شاهد زنده زمزمه ها و نغمه سرایی های ظریف اندیشان آن روزگار است.

بشدّی آه مظلومان چو چشم اشکبار من

بجُنب ای باد نورزی، ببار ای ابر نیسانی

تعالی اللّه به فضل خود، فراوان است و بی پایان

یخ اندر دیمه و بهمن، گل اندر آذر ونیسان

به جای خود، همه نیکوست کار کرده یزدان

اگر پژمرده شد سنبل، وگر افسرده شد بستان

رسد روزی که از عشرت شَوَم خرّم شود خندان

دل خون گشته غنچه لبِ گلهایِ بُستانی

ز سردیها که دی کرده، فسرده همچو یخ دلها

تن آسایی شده مشکل، به عالیها و سافلها

ز روی یخ مسافرها نموده طیّ منزلها

که از یخ منتهی گشته است دریاها به ساحلها

مگر فصل بهار آید نماید حلّ مشکلها

وگر نه دم از این سردی نبندد دی به آسانی

چو چندی بگذرد خیزد ز بستان آن چنان نرگس

که فرش زیر پا گردد به هر پیروجوان نرگس

خماری کرده و نازد به چشم ناتوان نرگس

گشود ازنو، زبان، سوسن، گرفت القصه جان نرگس

به صحرا و چمن سنبل، به باغ و بوستان، نرگس

پی همصحبتی لاله، فکنده طرح مهمانی

نهاده صحن بستان، روز ویرانی به آبادی

گذشته موسم محنت رسیده نوبت شادی

به طرّاری و تردستی و زرّاقی و شیّادی

صبا با نو عروسِ گُل، فکنده طرح دامادی

مبدّل گشته در گلشن، گرفتاری به آزادی

برون رفت از دل بستان، غم بی برگ و سامانی

ص:۲۶۰

صبا با رعد غُرّنده، گذشت از ساحت بستان

یکی با عنبرین نکْهَتْ یکی با آتشین ثعبان

تمامی سِحروی باطل شد از آن اژدها پیمان

دوباره زنده شد لاله به چشم سنبل آمد جان

زدند از این شگفتیها صبا و رعد در نیسان

یکی لاف مسیحایی، دگر موسی بن عمرانی

سزد گر نرگس و بلبل کِشند از نامیه منّت

کزو آموخته هر دو هنر بی زحمت و کلفت

یکی همواره بد مستی کند با ششدرم ثروت

یکی پیوسته با شیون کند از شاه گل مدحت

گرفت از نامه ای گویی بر این مستی و این صنعت

یکی درس سحرخیزی، یکی مشق سحرخوانی

ز گرمی پیکر سوری تب آورده است با لاله

نشسته از نم باران به پیشانی گُل ژاله

اگر تب کرده گل، سنبل چرا آورده تبخاله

چرا نرگس کند بحران چرا سنبل کشد ناله

مگر دیوان بلخ استی به فروردین هر ساله

که قمی کرده جرم امّا جریمه داد کاشانی

ازین عنبر فروشیها که گل اندر چمن کرده

ز طیب خویشتن صحن چمن را چون خُتن کرده

به حیرانی نظر نرگس به سیمای سمن کرده

ز سیمای سمن مستی به یاد ذوالمنن کرده

ز استادی که بر گِردش هزاران انجمن کرده

هزار آیات عشق آموخت، سار، آیات قرآنی

چمان فَرودین آمد به امر ایزد باری

بخندد گل که بلبل را به فریاد آرد و زاری

ص:۲۶۱

از آن فریاد و آن زاری، بگرید ابر آزاری

به چشم خیره نرگس، فتد آثار بیماری

ز قطراتی که پی در پی چکد از ابر پنداری

کف فخر زمان کرده، هوای گوهر افشانی

اگر کسب شرف کردند این مخلوق در دنیا

تو را طبع جوانمردی نخستین است مادر زاد

به هر خواهنده از بخشش نباشد در زبانت لا

همه حاجت روا کردی، زهی زین فطرت والا

نداری در کَرَم ثانی، نداری در عطا همتا

«نظام» آن سان که بی همتاست در فضل و سخندانی

۱۹۳ شایق اسفراینی (قرن سیزدهم)

عبدالحسین کلاته فقیری متخلص به «شایق» از شاعران دوره ناصرالدین شاه قاجار است. وی در آبادی کلاته فقیر، زاده شد و در آن جا نشو ونما کرد. در اسفراین تحصیل کرد. سپس به رویین اسفراین رفت وازمریدان ملّااسماعیل عارف شد. وی از اعضای انجمن شعرای اسفراین در ایام سرتیپ نصرت اللّه خان میر پنج بود. حضور فعال شایق در انجمن شاعران اسفراینی باعث رشد ادبی وی شد تا بدان جا که توانست ازعهده سرودن انواع ادبی شعر برآید. وی مانند دیگر اعضای انجمن حاکم اسفراین، سرتیپ نصرت اللّه خان میر پنج را، مدح کرد. شایق در اشعار خود زیباییهای اسفراین را به تصویر

کشیده است. او سرانجام در اواخر قرن سیزدهم چشم از جهان فرو بست و در آبادی رویین درجوار امامزاده اسحاق رویین رُخ در نقاب خاک کشید. این ابیات از اوست:

خطت چوقرص مه از روی آفتاب بگیرد

خراج مملکت عالَمِ شباب بگیرد

بگو به زال تعشق که تا ز گیسوی جانان

ز کاخ قصر شَه کابلی طناب بگیرد

یقین به جای خراج ولایت سفرایین

بسنجد و سَنَد خرج درحساب بگیرد

این قصیده نیز از شایق است:

ص:۲۶۲

بیا ساقی و عکس چهره در جام شراب افکن

شعاع روی مه یعنی به قرص آفتاب افکن...

بشد عهد صیام و توبه بشکن از خم ابرو

خمار از نرگس مستان به چشم نیمخواب افکن

که آمد خاتم ملکیت یزدانی اش در کف

صبا شهر سبا در مقدم آن کامیاب افکن

بناز ای اسفرایین بر چنین صاحب سریر اکنون

به خلد از جویبار خویشتن، عطر گلاب افکن

بهاری این چنین نامه مگر از یُمن تشریفش

کواکب بس به پیش طالعش رخت اندر آب افکن

تهمتن رزم خسرو بزم آن نوشیروان نظمی

کمند صید بهرامش در گردون، طناب افکن

ولیعهد کبارش حکمران اسفرایین را

به نامش فتح با نصرت به اثبات از غیاب افکن

ببال ای «شایق» مداح با این گونه مداحی

فیوضات دُرش را در روان فاریاب افکن

از اشعار شایق اسفراینی معلوم می شود که وی از گذشته تاریخی اسفراین آگاهی لازم را داشته است. اشعار وی حاوی اطلاعات ارزنده ای در باب تاریخ اسفراین است. شایق در این اشعار به زمانی که قابوس بن وشمگیر بر اسفراین حکم می رانداشاره کرده است ونیز درباره حوادث اواخر دوره ناصرالدین شاه قاجار و استقرار ایل چمشگزک و نبرد سرتیپ نصرت اللّه خان و تار و مار کردن ترکمانان یموت و متواری شدن آنها از حوالی رود اترک یعنی خطّه قوچان، شیروان و بجنورد و پیروزی ایل شادلو و در نتیجه، موفقیت سهام الدوله و پرسش نصرت اللّه و مدح آنها داد سخن داده است.

در این قصیده، شایق به چهارصد آبادی اسفراین اشاره می کند و معلوم می شود که او معجم البلدان یاقوت حموی را نیز دیده بوده است:

ص:۲۶۳

فلاطونِ عنب شد پیر تا از خُم جوان آید

که فصل نوبهار گلستان بعد از خزان آید

پس از جوش و خروش خم چه از دی فصل فروردین

درخشد تا که عکس ساقی اندر وی عیان آید

به هر یکک قطره کافتد از صراحی یا لب لعلی

هزاران حُسنِ روزافزون نثار گلرخان آید

چشد یکک جرعه گر ایام ازاو سرمست می گردد

گهی گرید چو نیسان، گاه خندان از چمان آید

به دریا ژاله می گرید، به صحرا لاله می خندد

کزان دُر آید و این یکک به پای نیکوان آید

بهاران جلوه معشوقه می باشد خزان عاشق

که او خرّم چو نسرین وین به رنگک ارغوان آید

ملکک تجار کل در شیشه منزل جسته با خوبان

که تاز آواز بلبل کی ندای کاروان آید

خزان نامی نمایاند بهار آید جمادی را

ز هر رنگک نباتیهای الوان بوی جان آید

خصوصا اسفراین را بهار جاودان پیدا

ز یمن مقدم گوهر نثار حکمران آید

بناز ای اسفراین، حالیا بر قاف قرب خود

که سیمرغ تو بعد از مدتی در آشیان آید

سِفِرِ آیین تو را گر چهار صد ده بود در سابق

کنونت می سزد گر آستان بر آسمان آید

محال چهارده زان چهارصد ده آمدت تا بین

گرت بخت جوان باشد، بسی ملک جهان آید

سفر آیین گرت فرّخ سیر شَه بود در مسند

ضمیر پاک بنیان را یقین بعد از گمان آید

ص:۲۶۴

مگر برتر ز ملک شادلویی ای سِفِر آیین

که جاه و جلوه لعل ولیعهدت ز کان آید

سزد ای اسفرایین کز چنین صاحب سریر اکنون

هم از خاشاک صحرایت، حریر و پرنیان آید

چو گر فصل خزان است و فروید لاله از گلشن

ز مهر عارضش از جویباران برگ پان آید

الهی باد عمر و عزتش همواره روزافزون

به ملک و مملکت تا صاحب عصر و زمان آید(۱)

۱۹۴ عندلیب صفی آبادی

سیّد میرزا عسگر متخلّص به «عندلیب» از شاعران قرن سیزدهم است. سیّد میرزاعسگر، فرزند سیّد علی واعظ صفی آبادی می باشد. عندلیب در صفی آباد - یکی از بخشهای اسفراین - چشم به جهان گشود و در آن جا نشو و نما کرد. اشعار وی بیشتر جنبه طنز دارد. این رُباعی از اوست:

دیشب به سحر بانگ خوشی خَر می کرد

ماهور و سه گا میان عرعر می کرد

ناگاه در آمد از طویله گاوی

در صوت ابو عطا چه محشر می کرد

۱۹۵ منزوی اسفراینی

میرزاحبیب اللّه منزوی از شعرای اسفراین در دوره ناصرالدین شاه قاجار بود. او فرزند میرزا عبدالرحیم و برادر میرزای وحدت است. میرزا حبیب اللّه اسفراینی از شاگردان اسماعیل عارف اسفراینی است. وی در شعر «منزوی» تخلّص می کرد. منزوی دانا به ادبیات عرب و آیات قرآن بوده است. او چون دیگر شاعران اسفراینی دوره ناصری، عضو انجمن شعرای اسفراین بوده و ممدوح وی سرتیپ نصرت اللّه خان میر پنج، حاکم اسفراین است. دیوان شعر منزوی در حدود هزار بیت است. از اوست:

۱- نسخه خطی جُنگ اشعار انجمن شعرای اسفراین دوره قاجاریه.

ساقیا می ده که روز فیض یزدانی بوَد

عید قربانی و گاه راح ریحانی بوَد

عیدِ مردم، روزِ وصلِ یار، وقتِ خوشدلی است

بر مراد ما، مدارِ دور کیوانی بوَد

باده وحدت بده تا عمر جاویدان دهد

کاین بنای عمر و دنیا سر به سر فانی بود

در چنین روزی که این از فتنه باشد روزگار

نستدن جام می از جانان گران جانی بود

بی می و مطرب چنین روزی نشستن زاهدا

علّت جهل است، دور از راه عرفانی بود

از ازل شد زنده جاوید آن کس تا ابد

کاو دل و جانش اسیر عشق جانانی بود

آن کسی کاو شیوه عشق و وفا از دست داد

هست حیوانی، به صورت گر چه انسانی بود

حکمران ملک بلقیس، آن سلیمان اقتدار

کز وجودش اسفرایین، اشک رضوانی بود...

منزوی را بی حد و مرکز عنایت کرده ای

بازش احسان کن که روز عید قربانی بود

۱۹۶ قضایی اسفراینی

وی از شاعران ممتاز قرن سیزدهم هجری است. زادگاه قضایی، رحیم آباد اسفراین است. او به سال ۱۳۱۵ه .ق چشم از جهان

فرو بسته است. اشعار زیر، اثر طبع قضایی اسفراینی است:

عید است و بر گاه حمل فرمانروای خاوری

چونان که دارای زمان بر مسند اسکندری

ص:۲۶۶

عیداست بردرگه عیان، جشنی که کس ندهد نشان

در دولت الب ارسلان در دستگاه سنجری

عید است وهرسو انجمن از میمنت روچنگ زن

هم ماه درساغر روان، هم زُهره دررامشگری

ازتوپ دوزخ نایره، پرنایره، نه دایره

نوعی که باچشم پره کرده است اختراخگری

انبوره های پُرطنین، بنگر همین اندرزمین

زان گوش گردون درزمین، پُر نعره های تندری

۱۹۷ میرزا مجید اسفراینی (م. ۱۳۳۶ه . ق)

میرزا مجید، فرزند علی اکبر از روستای بُرج و از علمای ایرج اسفراین است. وی دارای طبعی روان در شعر و خطی خوش در نوشتن بوده است. این ابیات از اوست:

سفر کردم که صد درد و غمم شاید یکی گردد

ولی در منزل اول غم و دردم یکی صد شد

***

هست دنیای دهر را به مَثَل

به جهان همچو خارپشتِ درشت

کس ندیدم که مُردنی نبوَد

هیچ کس نیست کش نباید کشت

میرزا مجید در سال ۱۳۳۶ه . ق در زادگاه خویش درگذشت.

۱۹۸ عارف نورعلی شاه دوینی اسفراینی

اصل وی از دوین قوچان است و به خاطر آن که از رویین همسر گرفته و مدتی در آن جا می زیسته، او را رویینی نیز گفته اند. شعر از اوست:

گفتم به شتر که چرا پای تو دولاست

گفتا که ز جفای چوبهای ملاست

گفتم که بگو که نام آن ملاّ چیست

آهسته بگفت آخوند شیخ عبداللّه است

۱۹۹ قلندر اسفراینی

نامش غلام علی و پدرش حیدر نام داشته و از ابدالان و قلندران بود، گاهی نیز اشعاری می سروده است؛ از اوست:

دانی مرا فقیر و مپرسی ز حال من

بگذار مرهمی به دل پر ملال من

بر من دگر به چشم حقارت نظر مکن

یک دَم تو گوش کن صنما بر سؤال من

۲۰۰ محمّد حسین عارف ثانی

محمّد حسین عارف از شاعران قرن سیزدهم و چهاردهم هجری قمری است. محمّد حسین در روستای رویان (= رویین) به دنیا آمد و در زادگاه خویش رشد و نمو کرد و به تحصیل پرداخت. مادرش دختر ملّا اسماعیل عارف و پدرش شیخ الاسلام بود. او به «عارف ثانی» مشهور است و بدان نیز «تخلّص» می کرد. اشعاروی پراکنده است. دیوان مستقلی از او به دست نیامد، امّا بعضی از قصاید و ابیاتی که بنا به ضرورتهایی سروده،

همراه با دیوان ملاّـ اسماعیل عارف رویینی، جدّ مادری اش به دست ما رسیده است. عارف ثانی با سالار مفخم بجنوردی، معاصر واز جمله ممدوحان اوست.

چند نمونه از اشعار او را نقل می کنیم:

ساغر باده به کف با لب خندان آمد

ترک پیمان شکنم، بر سر پیمان آمد

گر چه او عهد شکن بود ولی کرد وفا

تا که دیدم رُخ وی در بدنم جان آمد

جسم بی جان شده بودم اگر از هجر رُخش

تاکه اندر برم آن سرو خرامان آمد

همچو قُمری به شب و روز بُدَم کو کوزن

به هوایش که چو آن غنچه خندان آمد

بلبل آسا دلم از این قفس تن بپرید

چون شمیمی که از آن چاک گریبان آمد

ص:۲۶۸

نکهت پیرهن یوسف مصری شنوم

یا که شمعی به مثَل سوی شبستان آمد

آفتابی به نظر در دل شب کرد طلوع

تو نبینی که چسان گُل به گلستان آمد

گفت این فصل بهار است چرا بی خبری

شکر للّه که آن هجر به پایان آمد

روز وصل است بیا تا که دمی باده خوریم

هُد هُد خوش خبر مُلک سلیمان آمد

نامه پر گُهر از جانب دلدار رسید

چون که سالار مفخّم سوی رویان آمد

باغ سر چشمه زیمن قدم حضرت وی

همچو باغ ارم و روضه رضوان آمد

می کند«عارف ثانی» به شب و روز دعا

که همه مشکلش از لطف وی آسان آمد

عارف ثانی که شاهد ترکتازی ترکمانان گوگلان به اسفراین و رویین و فریمان بوده، چنین سروده است:

از ترکتاز ترکمن ملک گوگلان

چون شد بهار حضرت معصوم زاده، دی

صندوق مرقدش بشکستند قوم دون

کُشتند خادم حَرَمش را ابا به وی

از ظلم کینه ای که براین شاهزاده شد

نالان هنوز «عارف ثانی» است همچو نی

تاریخ او چو عارف ثانی رقم نمود

رسم امامزاده کوران و حرف وی(۱)

۲۰۱ نصیرالدین سالک دوم

نصیرالدین بن ملاّ عبدالمجید سالك بن قربانعلی رویینی اسفراینی، مشهور به «میرزای سالك» از شاعران و عارفان اسفراین واز دانایان به ادبیات عرب و آیات قرآن بود. وی معاصر سهام الدوله شادلو، حاکم اسفراین و بجنورد بوده و میرزای سالك در

۱- نسخه خطی دیوان اشعار ملاّ اسماعیل عارف اسفراینی.

مدح وی اشعار زیادی سروده است. ملّا اسماعیل سالکی (۱۳۱۶ - ۱۴۱۰ه . ق) شاعر و عارف اسفراینی، فرزند اوست. این اشعار از جمله سروده های نصیرالدین است:

غریب وطن

مَه من تو را به رویت نظری پدید باید

به رخت و اِن یکادی زوفا دمید باید

به زیارت جوارت، به مقام اعتبارت

چو نسیم در گلستان، سَحَری وزید باید

گُل از آب و خاك رُویَد به مشام هر که بوید

هله ریحه محبّت ز تو می شنید باید

تو بلند آفتابی چو ز مشرقم بتابی

دم نقد را ز خوانت نمکی چشید باید

تو ز جان چرمغانی نظری به جسم ما کن

که مدار دنیوی را درمِ سفید باید

غزل مرا چو یوسف به چَهِ چمشگزك بین

مفروش بر کلافش که به زر خرید باید

به خدا به اسفراین به وطن غریب باشم

پی اهل دل شناسی، نظری وحید باید

به نشاط دور جامت، بُتِ بخت، صید دامت

که ز لعلِ جان جامت، شکری مزید باید

هله تا ز ماه و ماهی، بُوَد ای زمان الهی

تو چو جان به جسم مایی که به جان نوید باید

سِزَد ار به سالک خود، نظر از وفا نمایی

که به سال و ماه ما را، ز تو خود، امید باید

نَه قبا، نَه آستینم، نَه عبا، نَه پوستینم

که لباس شاعران را برک دبید باید

در وصف اسفراین ومدح سهام الدوله شادلو:

ص:۲۷۰

زیب و آیین در محال اسفرایین است باز

اسفراین را هزاران زیب و آیین است باز

از کمند طرّه پُر چینِ چینی طلعتان

اسفراین، رشکِ مُلکِ چین و ماچین است باز

ابروان یار خونریز است در گیتی مگر

چون دم تیغ سهام الدوله دین است باز

تا به ملک اسفرایین، رستم آسا رخش تاخت

خصم دون از وی گریزان همچو گرگین است باز

حالِ دشمن در کف قهرش کنون دانی که چیست؟

چون کبوتر در میان چنگِ شاهین است باز

تا تو را در اسفراین، اقتدار خسروی است

در سر فرهاد، طعم عشق شیرین است باز

۲۰۲ اسماعیل سالکی (م. ۱۴۱۰ ه . ق)

اسماعیل بن نصیرالدین بن عبدالمجید بن قربانعلی از شاعران و مدیحه سرایان معاصر است. وی در سال ۱۳۱۶ه .ق در روستای رویین اسفراین در خانواده ای مذهبی وعرفانی واهل ادب چشم به جهان گشود. این سالک و پیر طریقت کهنسال اسفراینی، ۹۴ سال در وادی فقر وقناعت زیست و پیوسته در راه حق استوار گام برداشت و هیچ گاه فقر و تنگدستی باعث لغزش وی نشد. ملّا اسماعیل، متخلّص به «سالکی»، همواره مدّاح اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام بود. وی اشعار جانگدازی در رثای امام حسین علیه السلام و اهل بیتش سروده است. تنها راه امرار معاش آن پیر فرزانه، صحّافی کتاب بود. سالکی، تحصیلات

ابتدایی را در روستای رویین به پایان رساند، سپس گام در وادی عرفان نهاد. وی معاصر و معاشر سلطان مراد گلستانی سبزواری، شاعر و عارف بود. بین این دو یار دیرینه، همواره

مشاعره و مکاتبه وجود داشته است.

در سال ۱۳۴۴ه . ش سلطان مراد گلستانی، که مدّتی از اسفراین دور بوده، اخوانیه ای برای اسماعیل سالکی اسفراینی فرستاده، اسماعیل سالکی نیز از سبزوار پاسخی منظوم برایش ارسال کرده است.

عرض ارادت سلطان مراد گلستانی از سبزوار به اسماعیل سالکی اسفراینی در اسفراین:

دلم در آرزوی اسفراین

خوشم این جا به بوی اسفراین

هوای آن فرحبخش و دل انگیز

ادب باشد به جوی اسفراین

بوَد شایسته تحسین و تقدیر

هوای مشکبوی اسفراین

چو شیخ آذری خفته است در آن

پَرستم خاکِ کویِ اسفراین

وزیری چون ابوالعباس پَرورد

به دامن، خاکِ کویِ اسفراین

ابو حامد یکی از نامداران

فزوده است آبروی اسفراین

به هر تاریخ و هر دفتر ببینی

رجال نامجوی اسفراین

چو سالک «سالکی» مجذوب و آگاه

چو عارف، بذله گوی اسفراین

بیان کرده حقیقت را به هر جا

به رمز و گفت و گوی اسفراین

بوَد هر گوشه اش مردی سخن سنج

سخندانی است خوی اسفراین

«گلستانی» بدان تا زنده باشد

بوَد در جست و جوی اسفراین

پاسخ منظوم اسماعیل سالکی

اسفراین، که همی می زند از فرط سرور

طعنه بر گلشن فردوس برین تا دَم صور

اسفراین، که ندیده است چو او چشم سپهر

اسفراین که ندیده است چو او دیده نور

اسفراین، که بزرگان همه بودند دراو

از فقیهان و امیران سعادت دستور

ص:۲۷۲

اسفراین، که در او بود جمیع شعرا

ازصفاهان وعراق و هری و نیشابور

ای مهین شاعر فرزانه که نامِ خوشِ تو

متخلّص به گلستانی و هستی مشهور

ای که طبع تو به هر مخزن فضلی، خازن

وی که رأی تو به هر گنج کمالی، گنجور

فرق شعر تو و شعر دگران دانی چیست؟

این قدر فرق که دارند ز هم ظلمت نور

آری، آری، بجز این نیست که اندر همه حال

نیست همرزم به شاهین شکاری، عصفور

«سالکی» را چو به سر، سایه مِهرت باشد

آیدش عار ز تخت کی و تاج فغفور

گر گرفتاریِ آمد شدنم شد مانع

از ره لطف به این چامه بدارم معذور

ملّا اسماعیل سالکی، سرانجام در سال ۱۴۱۰ه .ق چشم از جهان فرو بست و در اسفراین به خاک سپرده شد. آثار او عبارتند از: دریای اشک و بحرالجواهر.

۲۰۳ حاج عبداللّه طیبّی (۱۳۰۵ – ۱۳۷۲ه . ش)

حاج عبداللّه طیبی فرزند «ملاّـ رحمان» از جمله معلمان و مکتبداران و شاعران آبادی رویین اسفراین است(۱) وی در سال ۱۳۰۵ه . ش در «رویین» زاده شد. تحصیلات ابتدایی را در خدمت پدرش که مکتبخانه داشت، گذراند و از همان سنین به سخن منظوم تمایل یافت. طیبی در سنین جوانی پدرش را از دست داد و مسؤولیت اداره و ادامه کار پدر بر عهده او گذاشته شد، هر چند، چندان پخته این کار نبود، اما همّت والای مادرش همراه او شد و مانع از تعطیلی مکتبخانه گردید.

۱- شـهید حجه الاسـلام محمّد حسن طیبی اولین نماینده مردم اسفراین در مجلس شورای اسلامی، برادر کوچک حاج عبداللّه طیبی بود؛ نک: شرح حال وی در همین کتاب.

طیبی، مکتبخانه را تا سال ۱۳۳۹برپا نگه داشت، امّا در این سال، که اسفراین به عنوان شهرستان مستقل شناخته شد، در روستای رویین نیز دبستانی دولتی تأسیس گردید. او مدتی مقاومت کرد و سرانجام به عنوان معلم به استخدام آموزش و پرورش در آمد و تا سال ۱۳۶۲ در زادگاه خویش در دبستان شهید آقا مصطفی خمینی (معزی سابق) به تدریس اشتغال داشت. سپس به اسفراین کوچید و در دبستانهای ۲۲ بهمن، شهید آیت، پاسداران، به کار خویش ادامه داد و سرانجام در دبیرستان المهدی به عنوان کتابدار به خدمت ادامه داد و در آذر ماه ۱۳۷۰ بازنشسته شد.

حاج عبداللّه طیبی به مناسبهای گوناگون، شعر سروده است. اشعار او بسیار ساده و بی آلایش است و دفتر او، که مشتمل بر شش هزار بیت می باشد، در دست فرزندش آقای احمد طیبی است که امروز، مسؤولیت اداره فرهنگ و ارشاد اسلامی شهرستان اسفراین را به عهده دارد. او با مجلّه باغ صائب نیز همکاری داشت و تعدادی از اشعارش

در آن جا چاپ شده است. این شاعر به مسافرت، خیلی علاقه نشان می داد و سرانجام در آخرین راه سفر به سوریه برای زیارت قبر مطهر حضرت زینب علیهاالسلام، در پانزدهم

فروردین ۱۳۷۲ براثر تصادف با اتوبوس در گذشت. جنازه او را به اسفراین بردند و در بهشت زهرا»ی این شهر به خاک سپردند.

اینک نمونه ای از شعر او:

به دبستان نرفت اگر طفلی

کودن و تنبل و پریشان است

جسم بی روح، مرده می باشد

تَن با روح، شاد و خندان است

روح وجان، دانش است ای فرزند

هر که بی بهره بود، حیوان است

آن که بی بهره مانْد از دانش

تَنِ او، زیرِ بار و نادان است

رو شب و روز در پی تحصیل

کسب دانش، کمال انسان است

هر که رفت از پی هوا و هوس

گیتی از بهر او چو زندان است

هرکه عمر عزیز کرد هدر

در زمانه بسی پشیمان است

زاهد وپارسا توانی زیست

چند سالی که عمر، مهمان است

علم را با عمل بخواه قرین

ورنه کار تو، آفت جان است

«طیبی» روح و جان مصفّا کن

دانشت یار جان و جانان است

۲۰۴ غلامرضا اسفراینی «شهیدی» (متولد۱۳۲۳ – ۰۰۰)

غلامرضا اسفراینی، فرزند شیخ عبدالحسین اسفراینی و او فرزند ظهیرالدین حسن بن میرزا عبدالمجید سالک بن ملّا قربانعلی رویینی است.

وی به سال ۱۳۲۳ ه .ش در اسفراین زاده شد. تحصیلات ابتدایی را در اسفراین و متوسطه را در مشهد مقدس به اتمام رساند. از جوانی به شعر و شاعری علاقه وافری داشت و چنان که از شرح احوال اجداد وی، که در همین کتاب آمده است، معلوم می شود شعر و شاعری در خانواده آنان موروثی بوده است. اسفراین در اشعار خود، ابتدا «شهدی» تخلص کرده است و اکنون «اسفراینی» تخلّص می کند.

بذله گویی و حاضر جوابی او در بین اسفراینیان، شهره خاص وعام است. بیشتر اشعار وی در مدح و منقبت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و خاندان عصمت و طهارت است.

اسفراینی ارادتی خاص به فاطمه زهرا(س) دارد و گاهی مراسم تعزیه و عزاداری آن بانوی گرامی اسلام در اسفراین توسط او برگزار می شود؛ نیز نوحه سراییهای وی د رایّام

محرّم مشهور است.

بسیاری از سروده های او در کُتُب اقتراح و مجله وزین باغ صائب به چاپ رسیده است. مجموعه سروده های وی به بیش از پنج هزار بیت می رسد، که بیشتر، مدیحه سرایی است. نمونه ای از اشعار وی که در مجله باغ صائب چاپ شده است:(۱)

فرصت خویش غنیمت بشمار ای سرور

نرسیده ست تو را عمر گرانمایه به سر

ص:۲۷۵

۱- مجله باغ صائب، سال ۱۳۴۶، ص ۶۴۴.

ضربه حادثه نفکنده تو را از پای

جامه حرص و هوی این همه مپسند به بر

لعل دلبر به چه کار آیدت ای نیک منش

که نداده است به گیتی به کسی هیچ ثمر

ای که دایم به هوای رُخ هر مهرویی

خوش به هوش آی که هیچت نشود او یاور

لعل دلدار تو را دور کند جان از جسم

پس بپرهیز که خون می کندت سخت جگر

ای شده با خبر از لذّت شهوت به خو دآی

با خبر باش و بیندیش ز پایان خبر

هیچ داری خبر از مرگ؟ جهان را بگذار

این عروسی است که او راست هزاران شوهر

زهد و تقوا به کجا رفت مگر در خوابی

تا به کی بی خبر از روز حساب و محشر

نه به دین و نه به ایمان و به قرآن پابند

با چنین وضع شود کار تو هر دم بدتر

دوست دارم که کنی پندِ مرا حلقه گوش

ای به از جان عزیز آمده ما را به نظر

هر دم از عمر، عزیز است غنیمت بشمار

ورنه تاچشم زنی می شو داین شام، سحر

دلبری کز همه کس دل ببرد ارج منه

گر چه از عشق زند بر دل و جانت آذر

لب فرو بند ز گفتار، ز گفتار چه سود

«اسفرایینی» ازین پس به عمل نیک نگر

ص:۲۷۶

گشت روزگاران

بود عاقل آن که بر دور زمان خندید و رفت

وز میان خود پسندان جهان کوچید و رفت

پایبند خورد و خواب عالَم فانی نگشت

سفره حرص و طمع زین خاکدان برچید و رفت

جای بذر خودستایی و تن آسانیّ و جهل

دانه علم وعمل بر هر زمین پاشید و رفت

ترکِ مال و زندگانی کرد و در دور شباب

نو گل عیش از نهال آرزو ناچید و رفت

دل بدین دنیا نبست و چون ز گرد ره رسید

لحظه ای بنشست و گشت روزگاران دید و رفت

«اسفراینی» به حال زندگی گریی چرا؟

هر که را دیدی بر اوضاع جهان خندید و رفت(۱)

۲۰۵ بابا همایونفر «رفیع» (متولد ۱۳۲۳ – ه . ش)

بابا همایونفر متخلّص به «رفیع» از دبیران و شاعران و اندیشمندان معاصر اسفراین است. وی از علاقه منـدان به زبان و ادبیات فارسی است؛ طبعی روان و ظریف اندیش دارد. او در فروردین سال ۱۳۲۳ه . ش در اسفراین به دنیا آمد. نام خانوادگی اش در گذشته «نجّار کار» بود و از سال ۱۳۴۷ ه . ش شهرت «همایونفر» را برای خود برگزید.

رفیع، تحصیلات ابتدایی را در اسفراین گذراند.

افزون بر این، جامع المقدمات و نصاب الصبیان ابو

۱- غلامرضا اسفراینی، شعر «گشت روزگاران»، مجله باغ صائب، سال بیستم آذر ماه ۱۳۵۷، ص ۳۸۸.

نصر فراهی را تا حدودی فرا گرفت. پس از گذراندن دوره دبیرستان و طیّ دوره دوساله دانشسرای کشاورزی مشهد به سال ۱۳۴۳ به خدمت آموزش و پرورش در آمد. در سال ۱۳۵۹ از دانشگاه علامّه طباطبایی، لیسانس زبان وادبیات فارسی گرفت در سال ۱۳۷۱ موفق به دریافت مدرک کارشناسی ارشد از دانشگاه شیراز شد. در سال ۱۳۷۳ از آموزش و پرورش بازنشسته شد و پس از آن با دانشگاه همکاری کرد و علاوه بر مسؤولیت سرپرستی دانشگاه پیام نور اسفراین، به عنوان عضو هیات علمی دانشگاه آزاد اسلامی شیروان مشغول به کار شد. او تدریس بعضی ازدروس رشته ادبیات فارسی دانشگاه پیام نور اسفراین را نیز بر عهده دارد.

در مجموع، کار و تلاش علمی، وی را در زمره دانشمندان، ادب دوستان و شاعران این خطه در آورده است. آشنایی نگارنده با وی از زمانی است که در دبیرستان در کلاس درس ادبیات فارسی به عنوان شاگرد وی حضور می یافتم و با اشعارش از طریق مطالعه مجله باغ صائب آشنا شدم. نثر مسجع او بیشتر از اشعارش به دلم چنگ می زند زیرا با زیبایی تمام، شواهد کلام را بدون تعقیدات لفظی و معنوی به هم در می آمیزد و وقتی قرار است مقصودی را در کلامش به تصویر بکشد، جان و جلایی خاص به آن می بخشد. غزلیات و مثنویات او بر دیگر اشعارش می چربد و در نقد ادبی، ید طولایی دارد؛ چنان که یکی از مقالات علمی وی در رشته نقد ادبی در جشنواره دوم مطبوعات لوح تقدیر و جایزه سفر به سوریه را به خود اختصاص داد. «قیمتی لفظ دُرّ دری»(۱) عنوان مقاله ای

است به قلم او، که د رآن بر کتاب سی قصیده ناصر خسرو تألیف دکتر علی اصغر حلبی،

نظرات محقّقانه و ارزشمندی آورده است.

دو نمونه از اشعار او را ذکر می کنیم:

بزرگراه محبت

چه خوب بود که عاشق شدن، شکست نداشت

قیام مرد در این معرکه، نشست نداشت

چه خوب بود که گلبوته های آزادی

به ارتفاع گل آفتاب، جَست نداشت

۱- بابا همایونفر، «قیمتی لفظ دُرّ دری»، کیهان فرهنگی، سال یازدهم، شماره ۷، ص ۴۰ تا ۴۳.

چه خوب بود زمین از نژاد آینه بود

دروغ و فتنه و نیرنگ و بند و بست نداشت

چه خوب بود که دنیا، خُم محبّت بود

حریف باده بجز مردمی پرست نداشت

چه خوب بود بهشت خدا همین جا بود

زمانه آنچه به دستان سرشته است، نداشت

برای ریختن خون عشق، مسلخ خاک

مکان دیو نبود و مرید مست نداشت

تگرگ حادثه بر بوستان نمی بارید

تبر به قطع صنوبر، توان ودست نداشت

زمانه ایّ و ظهوریّ و جلوه ای خوش بود

بزرگراه محبّت، بلند و پَست نداشت

بازگشت

بیا دوباره به اصل حیات برگردیم

ز ما سوی به جهان صفات برگردیم

ز ممکنات، که قائم به ذات نیست، بیا

به سوی واجب قائم به ذات برگردیم

به همنوایی انسان مانده در غربت

ز غرقه گاه به راه نجات بر گردیم

بیا که از مَنِشِ بی بریِّ شورستان

به رسم رویش سبز قنات برگردیم

فروغ قالب خاکی شود چراغ بهشت

چون از سماط به صوم و صلاه برگردیم

بیا به عهد بلی قامتی بر افرازیم

به راه روشن و پاک دعات برگردیم

ص:۲۷۹

دریغ از الم دل، فغان ز فرقت عشق

اگر ز اوج به ذُلّ نبات برگردیم

صنم پرستِ حرم، حشمت سلیمان بُرد

ز ربِّ کعبه مبادا به لات برگردیم

بیا ز مصنع صحرا سفر به ابر کنیم

به صدر روشن نهر فرات برگردیم

به صبح خلقت آبا، به پاکی دم دوست

به فصل کودکی اُمهات برگردیم

به فخر عَلّم الأَسما به مجد جعل خلیفه

به انبئونی و درک لغات برگردیم

به لحظه های نَفَخْتُ، به ابتدای سجود

به بامدادِ ظهورِ حیات برگردیم

۲۰۶ غلامرضا ادریسیان غمان (۱۳۲۷ – ۱۳۷۱ه . ش)

مرحوم غلامرضا ادریسیان، متخلّص به «غمان» از شاعران و اندیشمندان و ادب دوستان اسفراین است. وی به سال ۱۳۲۷ ه . ش در اسفراین چشم به جهان گشود و در بهمن ماه ۱۳۷۱ه . ش ستاره وجودش غروب کرد. هنوز سنین نوجوانی راپشت سر نگذاشته بود که پدرش شکراللّه ادریسیان دنیا را بدرود گفت. غمان، تحصیلات ابتدایی را در اسفراین و دوره هنرستان را در کرمانشاه به پایان بُرد و با گذراندن دوره ضمن خدمت در مشهد به اخذ فوق دیپلم فنی و حرفه ای نایل گشت و در سال ۱۳۵۱ به استخدام وزارت آموزش و پرورش در آمد و در مدارس فنی و حرفه ای و سپس در هنرستان صنعتی اسفراین به خدمت مشغول

شد.

انتخاب تخلّص «غمان» در اشعار این شاعر خود ساخته اسفراینی، بیانگر حالت روحی و نگرش او به زندگی است. وی خللی را که از فقدان پدر و محبّت او در وجودش راه یافته بود، در شعرش چنین بیان می کند:

سراپا شعرم و شورم سرا پا اشکم و دردم

چو شمع خویشتن سوزی به خود پروانه می خواهم

غلامرضا ادریسیان در بین دوستان محبوبیّتی خاص و در سنین میانسالی ، شخصیّتی آرام و متین داشت. او هرگز سخنی نمی گفت که اسباب رنجش افراد را فراهم کند. شخصیّت اجتماعی او، یادآور بیتی از عرفی شیرازی است:

چنان با نیک و بد سرکن که بعد از مردنت عرفی

مسلمانت به زمزم شُوید و هندو بسوزاند

مرگ غمان، بسیار آرام بود. هرگز فراموش نمی کنم، آخرین شب زندگی او را؛ در آن شب، من برای تدریس درس عربی به دخترش مشیانا به خانه ایشان رفته بودم(۱) و روز بعد تا ساعت ۹ هم مشغول بررسی یک نسخه خطی از دیوان یکی از شعرای اسفراین بودیم و سپس هر کدام به دبیرستان محل تدریس خود رفتیم بعد ازظهر همان روز، خبر مرگ ناگهانی او را شنیدم. روز بعد، پیکر پاک این معلم فکور بر روی شانه های فرهنگیان

مهربان اسفراین به بهشت زهرا منتقل شد. با این که سن من اقتضای غسل دادن و با میّت سرو کار داشتن را نمی کرد، با دستهای خود و کمک دوستان، پیکر آن عزیز از دست رفته را اشک ریزان غسل دادم پس از مرگ غمان، شاعران اسفراینی، غمنامه هایی جانگداز در فراق او سرودند و یادش را گرامی داشتند.

تا مدتها این شعر زیبای غمان را که از او به یادگار داشتم، زمزمه می کردم. او این شعر را در زمستان ۱۳۴۸ سروده بود:

از تو نالم یا ز دل، از بخت خود یا روزگار

قطره قطره اشک ریزم یاکه چون ابر بهار

۱- مرحوم ادریسیان سه پسر و یک دختر ازخود به یادگار گذاشته است.

روز یا شب نالم ای مه یا به هنگام سحر

روز و شب کی می شناسد ناله های زارزار

با که گویم راز دل، با تو که پیشم نیستی

با درو دیوار یا با خود به وقت انتظار

در میان باغ عشقت با چه باشم همنوا

همنوا با بلبلان یا ناله های داغدار

در گلستان غنچه ای بودی نه چون گل دلربا

باغبانت گشتم و حُسن تو کردم آشکار

من به تو آموختم طنّازی و عاشق کُشی

شیوه تابیدن جانها به زلف تابدار

رسم دل دلبردن، تو را آموختم، ای سنگدل!

محرمت من بودم و بیگانه داری در کنار

آهِ جانسوزم گریبان تو را خواهد گرفت

باش تا روزی به کامت چرخ گردد کجمدار

گفتن شرح غم دل تا به کی آخر «غمان»

خامشی را پیشه کن تا چند این سان بی قرار

این ابیات را غمان در بهار سال ۱۳۴۸ خورشیدی سروده است:

دلا دیوانه ام، من دلبری دیوانه می خواهم

ز خود بیگانه ام از خویشتن بیگانه می خواهم

سرا پا شعرم و شورم، سرا پا اشکم و دردم

چو شمع خویشتن سوزی به خود پروانه می خواهم

ز مسجد دم مزن پیشم که از زرق و ریا دورم

ز رندان دِه نشانم، ساقی و میخانه می خواهم

به بستر گر فتادم، همدمم شد رنج و بیماری

نمی خواهم طبیب آرید، من پیمانه می خواهم

ص:۲۸۲

مبادا مرده ام را در سرای مردگان آرید

که منزل همچو جُغدی، گوشه ویرانه می خواهم

شبی آرید بر گورم «غمان» را تا به او گویم

که بی دیدار جانان در جهنّم، خانه می خواهم

گل نسرین

همه شب نالم از درد جدایی

گل نسرین من، آخر کجایی؟

به اغیار آشنا با من که عمری

ز هجرت سوختم ناآشنایی

رقیبم را نوازی آشکارا

اگر نه دوستی، دشمن چرایی

محبّت با رقیبان، قهر بامن

بلا تنها برای جان مایی

بلا گردان تو گردم خدا را

به جان خسته ام تا کی بلایی

شدم بیمار تا شاید که روزی

برای پرسش از حالم بیایی

به عهد بسته خود پایدارم

ندارم انتظار بی وفایی

«غمان» از بس سرودی نعمه غم

که کردی مرغ عشقم را هوایی

دل مهربان «غمان» هرگز از یاد دوستان و همدلی و همدردی با آنان غافل نبود. وی در سال ۱۳۶۶ در سوگ همکارش شهید غلامرضا نامنی که در جبهه جنگ تحمیلی عراق علیه ایران به درجه رفیع شهادت نایل آمد، چنین سرود:

به غیر حسرت دیدار از میان بردن

چه بهره ای ز فراق تو می توان بردن

نیازمند دگرباره دیدنت بودم

تو سودِ وصل گزیدی و ما زیان بردن

آلا که یارِ همه بودی، ای غلام عزیز

چه زود بود تو را پَر به آسمان بردن

نشانِ مردی و مردانگی به سینه زدی

به سادگی نتوان گنج شایگان بردن

شکوه عشق تو بر حق، به حق تجلّی کرد

به گونه ای که محال است بر زبان بردن

«غلام»! »جلوه معشوق در کجا دیدی

که یافتی قدم جان به آستان بردن

حماسه ساختی ازعشق کربلای حسین

سزد حکایت آن را به داستان بردن

ستیزه جویی همواره ات به کفر نداشت

مگر که جام شهادت به ارمغان بردن

زبان شکوه ز هجران دوست کوتاه است

بدین شهادت این بهره کلان بردن

ص:۲۸۳

۲۰۷ حبیب اللّه پایا اسفراینی

حبیب اللّه پایا، فرزنـد علی رازقندی در اول فروردین سال ۱۳۲۷ در اسـفراین تولد یافت و پس از طی مراحل تحصیل به عنوان کارمنـد بانک صادرات به کار مشـغول شـد. وی از جوانی به شـعر و شاعری علاقه منـد بود و در این راسـتا با مجله باغ صائب همکاری داشت. پایا، تحصیلات ابتدایی را در دبستان تیرداد و متوسطه را در دبیرستان ابوسعید ابی الخیر شهر اسفراین به اتمام رسانـد و دیپلم طبیعی را در حـالی که نفر دوم شهرسـتان بـود، در سـال ۴۶ - ۴۵ گرفت. با وجود کوشـش فراوان، مشـکلات زنـدگی، وی را از ادامه تحصـیل باز داشت، پس به عنوان مأمور سـپاه دانش در قریه موین قزوین به خـدمت مشـغول شـد. وی اولین اشـعارش را با کمک «شـهدی اسفراینی» سرود و به انجمن باغ صائب فرستاد. اشعار وی بنا به ذوق خاص او و دور از غم و رنج می باشد و تکیه گاه فکری اش این است:

در مکتب عشق پیشرو باش دلا

بر زُلف پری رخان، گرو باش دلا

ز آن جا که غم است بر حذر باش و لیک

آن جا که سرور است، جلو باش دلا

پایا، جوانی بسیار مهربان و مردم دوست و مردم دار است. چند نمونه از شعرهای او را نقل می کنیم:

بخت رفته باز گرد اکنون به سامانم بیا

می کند دل بی قراری، راحت جانم بیا

عاشقم، سر گشته ام، دیوانه ام، دیوانه ام

دلبرا، نازک تنا، ای جانِ جانانم بیا

بی تو روزم نازنینا چون شب هجران گذشت

در شب تاریک من، ای ماه تابانم بیا

ص:۲۸۴

می زند آتش به جانم عشق جان افروز تو

در فراقت روز و شب چون شمع گریانم بیا

چشم بر در دارم و در حسرت دیدار تو

با خیال روی تو سر در گریبانم بیا

جز نگاه تو، که با هر گفته من آشناست

نیست محرم تا بگویم راز پنهانم بیا

گر چه داری احتراز از خلق در ظاهر ولی

سخت می خواهد دلت ما را و می دانم بیا

در نگاهت خوانده ام اسرار عشقی آشنا

لیک در انجام آن من سخت حیرانم بیا

با امید وصل، دایم، دست ما سوی خداست

تا نماید یاوری الطاف یزدانم بیا

نیست«پایا» را تحمّل بیش ازین در عاشقی

بخت رفته باز گرد اکنون به سامانم بیا

باز امشب نقش آن ساقی به جام افتاده است

نفس سرکش در هوای وصل و کام افتاده است

* * *

شد دل سرگشته بی تاب و فغان آغاز کرد

گوییا این بازِ وحشی هم به دام افتاده است

منع دل کردم ز عشق و عاشقی من بارها

باز در سر، فکر این سودای خام افتاده است

شد ز مستی، کُنج هر میخانه ای کاشانه ام

تشت رسوایی ما گویی ز بام افتاده است

آشنا چون شد دلت «پایا» به عشق غیردوست

روزگار شادمانی از دوام افتاده است(۱)

ص:۲۸۵

۱- مجله باغ صائب، سال دوازدهم، مرداد ماه ۱۳۴۹، ص۲۶۶ - ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۶۹.

۲۰۸ محمود رضا اکرامی فر

محمود رضـا اکرامی فر متخلّص به «خزان» از شـاعران و زُلالـل انـدیشان و خوشـگویان خراسان است. طبعی روان و نیکو دارد. چشـمه جوشـان طبع او، محمود را به وادی نظم کشانـد و اِلاّـ آن بی نظم را به نظم چه کـار؟ او یکی از عزیزترین دوسـتان من است. وی را در کوچه هـای شـعر و شـعور یـافتم؛ کلاـم منظوم او سـرشار از امیـد و طراوت و حرکت است. وقـتی او شـعر می سراید، چشـمه خشـکیده روح هر شـنونده ای به نم می نشـیند. جوشـش او در شـعر، زحمت کوشش را کم کرده است و ازین روست که اشـعار او، از هرگونه که باشد، حرف تازه و سـخن بامزه دارد. رشـته تحصـیلی او علوم اجتماعی است. بینش جامعه شناسـانه محمود، او را در بین شاعران «دیگر» ساخته است. وقتی به تن معانی، جامه ای از الفاظ می پوشانـد، گران قیمت ترین لباسها را به «رشک» وا می دارد. در یک کلام، محمود شعر نمی سازد بلکه شعر می سُراید و احساس می سازد. وقتی در مدح و منقبت ائمه خاصّه «واقعه کربلا» می سـراید، چشـمه های هر چشـمی را سـرشار از مروارید غلتان می کند، و غبار بر نشسته از کـج اندیشـی ها را می شوید و فلسـفه قیام امام حسـین علیه السـلام، بریده شدن دست از پیکر ابوالفضل علیه السـلام به اسیری رفتن زینب(س) و خطبه های آتشین او، خیمه های در آتش سوخته از جور نامردمان را و هر آنچه که هست، آنچنان به تصویر می کشـد، کـه می بایـد. و این هنر محمـود است. چـون خـالص است، فرح بخش و دلپـذیر است. افزون بر این، زاویه دیـد او، انسان را بیشتر به حقایق رهنمون می کند و لذا قابل تحسین است.

وی بـه سـال ۱۳۳۸ه .ش در جوشـقان اسـفراین زاده شـد. پـدرش حسـن اکرامی فر، مردی بی آلاـیش و ساده بـود وازطریق کشـاورزی امرار معـاش می کرد. لقمه های بر آمـده از دسترنـج دسـتهای پینه بسـته او فرزنـدانی فرهیخته چون حاج غلامرضا، محمودرضا،

براتمحمّد و محمّد حسن... را تربیت کرد که هر کدام دبیرانی توانمندند و به امر تعلیم

ص:۲۸۶

وتربیت مشغول. محمود، تحصیلات ابتدایی را در زادگاهش و دوره متوسطه را در دبیرستان ابوسعید اسفراین به اتمام رساند. وی از سال ۱۳۶۵ در رشته ادبیات فارسی به تحصیل پرداخت، امّا پس از سه ماه، رشته پژوهشگری اجتماعی را برگزید و در این رشته، به اخذ لیسانس از دانشگاه فردوسی مشهد موفق شد. از سال ۱۳۶۸ به شعر و شاعری روی آورد. اشعار زیبای محمود، او را به محافل ادبی کشاند و بزودی در استان خراسان معرّف حضور اهل ادب گردید. او در سال ۱۳۷۵ موفق به اخذ فوق لیسانس در رشته مردم شناسی شد. از این زمان به بعد، تألیفاتی در زمینه روش تحقیق به رشته تحریر در آورد.

دریا تشنه است(۱). مجموعه شعری است از او که در سال ۱۳۷۶ به چاپ رسیده. این مجموعه ۳۱۳ بیت – به تعداد اصحاب بدرو یاران امام زمان(عج) – اشاره دارد.

نمی دانم بگویم یا نگویم

نشسته آفتابی رو به رویم

من امشب از خودم هم شرم دارم

سرم را روی توفان می گذارم

خدا گل کرده امشب در صدایم

اناالحق می چکد از واژه هایم

دلم می خواهد امشب عشقبازی

نیستان در نیستان، نی نوازی

دلم می خواهد امشب تا توانم

دو بیتی های چشمت را بخوانم

اَلا ای دستهای رو به خورشید

که پرواز از سر انگشتِ تو رویید

در آن ظهری که بر گُلها، ستم شد

تمام آسمان پیش تو خم شد

کسی خورشید را یاری نمی کرد

کسی از گَل، طرفداری نمی کرد

خدا بود و زمین کربلا بود

زمین کربلا بود وخدا بود

فقط آنان که قدری با کمال اند

خمار آلودگانی اهل حالند

فقط آنان که خود را سر بریدند

خدای خویش را هر لحظه دیدند

فقط آنان که از دُردی کشانند

سلامت را به طوفان می رسانند

فقط آنان که دریا پیشه هستند

فقط آنان که آتش دست و مستند

فقط آنان که هم آیین باشند

حسین و کربلا را می شناسند

اگر چه کربلا غیر از بلا نیست

ولی هر کربلایی کربلا نیست

۱- محمود اکرامی خزان... دریا تشنه است (مجموعه شعر) انتشارات انصار، سال ۱۳۷۶ش.

نه این اشک مجسّم، زینب ماست

نه این آیینه غم، زینب ماست

نه زینب، این زن زار و حزین است

که زینب خطبه های آتشین است

شعر محمود زبانی چالاک و عاطفه ای سیّال و تصویرهایی زنده و گیرا و معانیی صمیمی و شفاف، همراه با طنینی حماسی دارد.

دو نمونه از غزلهای او را هم می آوریم:

کاش می شد که جوانتر بشوم سالی چند

تاچو ققنوس برقصم، بزنم بالی چند

من که سر تا به قدم، گرم زبانی بودم

حالیا مسخره ام، مسخره لالی چند

دشتها تشنه یک جرعه ولی می بینم

آسمان ریخته در دامن گودالی چند

بیش از این پای به روی دل ما مگذارید

ما که هستیم لگد مالِ لگد مالی چند(۱)

***

بگذار فارغ از حدیث کفر و دین باشم

چون چشمهای بالغت، اهل یقین باشم

بگذار مثل آفتاب خسته پاییز

در آسمان باشم، اگر چه کمترین باشم

از خویش بگریزم شبی تا چشمهای تو

تا زنده هستم، ساکن این سرزمین باشم

ای ماه در پیراهنت پنهان نگاهی کن

تا گُر بگیرم از نگاهت، آتشین باشم

دریای جاویدان، مرا در خویش پنهان کن

تا کی شبیه صخره ای ساحل نشین باشم(۲)

ص:۲۸۸

۱- «شمیم»، ماهنامه انجمن ادبی فرهنگ وارشاد اسلامی خراسان، آبان ماه ۱۳۷۶، شماره ۲۱، ص ۲۴.

۲- این ابیات را شاعر در ۱۳/۶/۷۷ در منزل نگارنده غلامرضا فسنقری سروده است.

۲۰۹ سلطان ابو جعفر حمویه بن علی (زنده تا سال ۳۰۹ ه . ق)

ابو جعفر، حمویه بن علی از امرای بزرگ سامانیان به شمار می رود که به سه امیر (امیر ماضی و امیر شهید وامیر سعید) خدمات زیادی کرده است. وی از مردم اسفراین بود که به خدمت سامانیان در آمد، و در دولت امیر نصربن احمد «صاحب جیش خراسان» گردید.(۱) درباره حمویه بن علی، اطلاعات پراکنده در متون تاریخی و جغرافیایی بسیار است، اما این که او، خود را از تبارِ انوشروان می دانسته، نکته بسیار

مهمّی است، به ویژه که دارای تمایلات شیعی نیز بوده و در گسترش و رشد دولت ایرانی تبار سامانی نقشِ بسیار مهمّی داشته است.(۲) ابن فضلان از او به عنوان «صاحب جیش خراسان» یاد می کند و می نویسد «حمویه کوسا صاحب جیش خراسان را در نیشابور به سال ۳۰۹ه .ق ملاقات کردم و زمانی بود که لیلی بن نعمان به امر حمویه بن علی کشته شد.(۳) نیز نرشخی گوید: «او را صاحب وجود خراسان گفتندی.»(۴) شیخ صدوق از او به عنوان «صاحب جیش خراسان» یاد می کند(۵) حاکم نیشابوری که معاصر شیخ صدوق است نیز برای حمویه بن علی تعبیر «سلطان» را به کار می برد.(۶) ثعالبی در شمارِ مفاخر اسفراین از حمویه به عنوان ابو جعفر حمویه بن علی یاد می کند وی می نویسد که او مایه

احیای دولتِ آل سامان شد و چهل جنگ ایشان را، به گونه ای اداره کرد که حتی یک

۱- نرشخی، تاریخ بخارا، تعلیقات، ص۳۲۳ - ۳۲۴.

۲- حاکم نیشابوری، شفیعی کدکنی، تعلیقات عام، ص ۲۸۵.

۳- ابن فضلان، سفرنامه، ص۶۱، ۶۲.

۴- تاریخ بخارا، ص ۱۳۰، ۲۸۶.

۵- عیون اخبار الرضا، ج۲، ص ۲۹۱.

۶- حاکم نشابوری، شفیعی کدکنی، ص ۲۱۶.

درفش آن به شکست بازگشت نکرد. ثعالبی از عدالت او در نیشابور و اوقافی که به وجود آورده وآثار خیری که داشته، سخن به میان آورده است.(۱) مؤلف تاریخ بخارا تصریح کرده است که: سپهسالار امیر سعید ابوالحسن نصربن احمد بن اسماعیل سامانی، حمویه بن علی بود.(۲)

بنا به گفته گردیزی، حمویه در وقتی که اسحاق بن احمد، بر نصر عاصی شد، از جانب امیر مأمور دفع وی گردید، و در ماه رمضان ۳۰۱ ه .ق با اسحاق مصاف داد واو را منهزم ساخت و باز در موقعی که احمد بن سهل در مرو سر از فرمان امیر سعید پیچید، امیر سامانی، حمویه را به دفع او به مرو فرستاد؛ چون او به مرو رسید، احمد در شهر مرو تحصن اختیار کرد و حمویه نتوانست شهر را، که حصاری استوار داشت، تصرف کند؛ پس حیله ای اندیشید و سرهنگان و سرداران خویش را گفت تا به احمد بن سهل نامه نوشتند واظهار میل بدو کردند. چون نامه به احمد رسید، مغرور گردید و حزم را کار

نبست و از حصار بیرون شد و قصد حمویه کرد، پس از محاربه، احمد دستگیر شد، وحمویه او را به بخارا فرستاد. او در زندان به سال ۳۰۷ه .ق وفات یافت.(۳)

منینی در شرح تاریخ یمینی دوراندیشی و زیرکی حمویه بن علی را ستوده است.(۴) ابن اثیر در حوادث سال ۲۷۲ هجری، که جنگ امیر نصر با برادرش امیر اسماعیل را نوشته، یاد آور شده است که حمویه در خدمت امیر اسماعیل بو دو برای مدد گرفتن از رافع [بن هرثمه] به نزد او رفت و پند سیاسی حمویه به رافع باعث صلح بین امیر نصر وامیر اسماعیل شد.(۵) مقدسی جغرافیدان قرن چهارم هجری نیز حمویه را با عنوان «صاحب جیش خراسان» معرفی کرده است.(۶) بنا به گفته حاکم نیشابوری، حمویه بن علی، خود را به اسفراین و قریه فریمان نسبت می داد.(۷)

۱- یتیمه الدهر، ج۴، ص ۴۳۷، ۴۳۸.

۲- تاریخ بخارا، ص ۱۳۰.

۳- زین الاخبار، ص۸۲، ۱۵۱، ۱۵۲، ۳۳۴.

۴- منینی، الفتح الوهبی، ص ۱/۲۰۶.

۵- الکامل، ج۷، ص۹۲، ج۸، ص۲۸،۲۶؛ ج۱۲، ص۱۳۵.

۶- احسن التقاسیم، ص ۳۳۷.

۷- حاکم نیشابوری، شفیعی کدکنی، ص ۲۱۶.

تقریبا یقینی است که خانـدان بسـیار معروف «حمویه» در خراسان که رجال بسـیاری در حوزه ادب، عرفان و سـیاست پرورش داده است، همه از منسوبان حمویه بن علی و شاید از تبارِ اویند. ابوالحسن علی بن زید بیهقی، ابن فُندُق، در لباب الانساب از

مصاهرتِ خانواده او با نقبای علویان یاد می کند، که بیانگر تمایلات شیعی این خاندان

است.(۱) مشـیخه، نسخه خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران به شماره ۲۱۴۳، که در تاریخ فاصله سالهای ۸۵۷ – ۹۸۸ نوشته شده است، بیشتر به خاندان حمویه اختصاص دارد.

بنا به گفته ابن اسـفندیار مؤلف تاریخ طبرسـتان : پس از جنگ علویان طبرسـتان (سـفید جامگان = مخالفان خلیفه عباسـی) به رهبری داعی علوی، محمّد بن زید علوی با سامانیان (سیاه جامگان = موافقان خلیفه عباسی) به فرماندهی محمّد بن هارون که نتیجه جنگ به نفع سامانیان رقم خورد، محمّـد بن زیـد علوی به قتل رسـید و فرزندش زید بن محمّد علوی به اسارت سـپاهیان سامانی در آمـد. در ۵ شوال سال ۲۸۷ه . ق سـر محمّـد بن زیـد داعی را جدا کردند و به همراهی ابوالحسـین زید بن محمّد به بخارا فرستادند.

زیـد بن محمّـد در زمان اسارت نزد اسـماعیل سامانی گرامی داشـته شد و به عنوان یکی از اطرافیان و یاران برجسـته اسـماعیل سامانی شناخته می شد. زید بن محمّد علوی دختر حمویه بن علی سپهسالار خراسان را بخواست و تا آخر عمر به بخارا بماند و خـاکش آن جـاست. حمویه بن علی قبـل از رسـیدن به سـپهسالاری خراسـان همواره به زیـارت قبر مبارک حضـرت رضا علیه السـلامبی رفت و حـاجت طلب می کرد. او همواره به شـیعیان ارادت داشت، وی پس از دستیـابی به سـپهسالاری خراسـان نیز همواره به زیارت مشـهد رضا علیه السلام می رفت. پس از این که دخترش را به زید بن محمّد بن زید علوی تزویج کرد، او را به قصرش آورد و وسایل زندگی را برای وی فراهم آورد. حمویه بن علی این احسان را به خاطر برکاتی که از مشهد امام رضا علیه السـلامبرایش رسـیده بود به علویـان انجـام می داد. نیز هنگـامی که ابوالحسن محمّـد بن احمـد بن زیـد علوی در نیشـابور خروج کرد و بیست هزار تن با وی بیعت کردند، خلیفه دستور داد او را دستگیر کرده و به بخارا فرستادند. امیر

۱– ابن فُندُق، لباب الانساب والالقاب والاعقاب، ص ۶۲۲.

حمویه وارد بخارا شد و قید و بند از محمّد برداشت و به امیر خراسان گفت: اینها فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آلههستند که گرسنه می باشند. و باید مخارج اینها را بدهید تا نیازمند نباشند. امیر خراسان فرمان داد برای محمّد بن احمد علوی شهریه ای تعیین کردند و در هرماه مرتبا به او پرداخت کردند و او را آزاد کردند و بار دیگر به نیشابور

برگردانید، و همین خود موجب گردید که در بخارا برای سادات مقرری تعیین شود.(۱) از دیگر فرزندان حمویه بن علی پسرش ابوالعباس احمد بن حمویه است که صاحب تدبیر اسماعیل بن نصر سامانی بود. در سال ۳۳۱ه .ق در ناحیه نسا زلزله ای اتفاق افتاد.

بسیاری از روستاها خراب شدند و بیش از پنج هزار نفر زیر گل ماندند. خالی شدن خزینه و مشکلاتی از این دست نیاز امیر نوح را به احمد بن حمویه محرز کرد و باعث نیکویی نوح با احمد بن حمویه شد. سرانجام با تحریکات محمّد بن محمّد حاکم به دستور نوح در سال ۳۳۵ه . ق احمد بن حمویه رازیر چوب بکشتند.(۲)

۲۱۰ ابوالعباس احمد بن حمویه (م. ۳۳۵ه . ق)

ابوالعباس احمد بن حمویه بن علی اسفراینی، همانند پدرش از چهره های سیاسی و با تدبیر دوره سامانیان بود. وی در زمان سپهسالاری پدرش با تشکیلات اداری سامانیان آشنا شد. پرورش او در دستگاه اداری سامانیان وی را مردی با درایت و کفایت ساخته بود. نیز در بین علویان نفوذ داشت. پدرش از آغاز در خدمت امیر اسماعیل سامانی بود و او نیز به جانبداری از اسماعیل گرایش داشت. پس از مرگ نصر سامانی ور قابت شدید بین فرزندان او یعنی اسماعیل و نوح، اسماعیل همواره از تدبیر واندیشه سیاسی او بهره

برد و به ولیعهدی پدر انتخاب شد. نقش احمد بن حمویه در انتخاب اسماعیل بن نصر به حدی بود که گردیزی مؤلف زین الاخبار او را «صاحب تدبیر اسماعیل بن نصر سامانی»

خوانده است. از این رو احمد بن حمویه مورد خشم نوح بن نصر واقع شد. این مطلب به حدی محرز بود که امیر اسماعیل به وی گفت: اگر برای من حادثه ای اتفاق افتد نوح با تو

نیکویی نکند.

ص:۲۹۲

۱- عزیزاللّه عطاردی، اخبار وآثار حضرت رضا علیه السلام، کتابخانه صدر، سال ۱۳۶۸ش، ص ۲۵۰ - ۲۴۹.

۲- گردیزی، تاریخ، ص ۳۴۱ - ۳۳۹.

چون به شعبان سال ۳۳۱ه .ق اسماعیل پیش از نوح مرد آن خشم در دل نوح بماند واحمد بن حمویه از وی بیمناک شد وازجیحون گذشت و به آموی رفت و در آن جا پنهان شد. چون نوح به مرو رفت، احمد بن حمویه خبر نداشت، از خانه بیرون شد و بدون خبر و ناگهانی به وسیله مأموران نوح دستگیر شد. چون او را نزد نوح آوردند و نوح او را

بدید به وی نیکویی کرد و به او امیدهای نیکو داد و دستور داد برای او مقرری و شهریه ای تعیین کردند. (سال ۳۳۲هق) چون که مردی کاری بود.

دلیل نیکویی نوح بن منصور را گردیزی بیان کرده است. که در سال ۳۳۱ه .ق در ناحیه نسا زلزله ای اتفاق افتاد بسیاری از روستاها خراب شدند و بیش از پنج هزار نفر زیر گل ماندند. خالی شدن خزانه و مشکلاتی از این دست نیاز نوح را به احمد بن حمویه محرز کرد، این دلیل نیکویی وی بود . از سیاق کلام گردیزی بر می آید که حاکم نسا با این

که یک میلیون درم به مردم زلزله زده داده بود، با این وجود هیچ کس خشنود نبود. با این

که ابوالفضل محمّد بن محمّد حاکم ماهی بیست درهم به مردم می داد، اما همچنان مشکلات لاینحل باقی مانده بود. و نوح بن منصور حل این مشکل را و این مهم را به دست احمد بن حمویه مقدور می دید. این اندیشه نوح رشک و حسادت محمّد بن محمّد حاکم را برانگیخت. تا این که نوح به سال ۳۳۳ از مرو به نیشابور رفت و پنجاه روز

در آن جا ماند. در سال ۳۳۴ه . ق که مستکفی خلیفه عباسی به خلافت نشست، جماعت ری با وی خلاف کردند و سر به شورش برداشتند. چون خبر به امیر نوح رسید، به مرو آمد و حاکم محمّد بن محمّد، امیر نوح را تحریک کرد که این همه تحریکات را احمد بن حمویه کرده است، تا دل تو مشغول باشد و بسیار بدگویی کرد تانوح بر احمد بدگمان و متغیّر گشت و دستور داد تا احمد بن حمویه را پیش حاکم زیر چوب بکشند. (سال ۳۳۵ه . ق)(۱).

۲۱۱ ابوالعباس فضل بن علی اسفراینی

ابوالعباس، فضل بن علی اسفراینی از دانشمندان و بزرگان قرن چهارم هجری است. وی حاکم اسفراین، از بزرگان مشایخ نواحی، دانشمندی برجسته، مردی ادیب، شاعری

۱- گردیزی، تاریخ گردیزی، تصحیح و تحشیه و تعلیق عبدالحی حبیبی، ص ۳۴۱ - ۳۳۹.

توانا و طبیبی دانا بود. مورخان قرن چهارم در باره دانش فراوان، سخاوتمندی وخُلق و خوی پسندیده او داد سخن داده اند. وی بسیار سماع حدیث کرد. از بشر اسفراینی وابوعلی محمّد بن علی حافظ و لاحق بن حسین و دیگران حدیث نقل می کرد. احمد بن ابی سعد مقری نیز از وی حدیث روایت کرده است.(۱)

ابو منصور ثعالبی نیشابوری، دانشمند معروف قرن چهارم هجری (م. ۴۲۹ه . ق) که خود معاصر فضل بن علی اسفراینی است در زمانی که وی حاکم اسفراین بوده، به خدمت فضل بن علی آمده و وصف الحال اسفراین و اوضاع این ناحیه و جایگاه اجتماعی ابوالعباس فضل بن علی را به خامه خویش بر دفتر تاریخ ثبت کرده است. ثعالبی در کتاب یتیمه الدهر فی محاسن اهل العصر می نویسد: «ابوالعباس فضل بن علی اسفراینی از دیگر بزرگان و نیکانی است که اوصافشان در دفاتر و کُتُب ثبت و ضبط است. وی از نیکان و مفاخر نیشابور و اکنون (قرن چهارم) حاکم و زعیم اسفراینی و ناظر

بر امور آن شهر و از دانشمندان اسفراینی است. وی در ادبیات دستی توانا دارد و دارای

فضیلت بسیار و طبعی بخشنده واخلاقی پسندیده است. اسفراین به طفیل نیک اندیشی و خِرد فضل بن علی چون حَرَم امن و بهشت جاوید شده و آبادان گردیده، در حالی که دیگر نواحی نیشابور، خراب و عموما مختل است. اسفراین در بین نواحی نیشابور همچون درخششی در تاریکی است و چون سپیدی بر پیشانی نیشابور است.»

از شگفتیهای مقام و منزلت فضل بن علی اسفراینی این بود که با وجود کمبود درآمد نسبت به مخارجش، جوانمردی و مروت و سخا را به پای می داشت؛ بسیار سفره داری می کرد، تا حدّی که بالاتر از او از نظر جاه و مقام در هیچ زمانی بدو نمی رسیدند.(۲) وی به زوار و میهمانان انفاق می کرد، تا جایی که ثروتمندترین افراد به بخشندگی او نمی رسیدند، چنان که اشجع اسلمی در باره او چنین گفت:

و لیس بأوسعهم فی الغنی

ولکنَّ معروفه أوسع

وی خطی خوش، محضری سودمند و بیانی پسندیده و اشعار زیادی داشت، که ازجمله آنها این دو بیت است در بحر طویل.

ص:۲۹۴

۱- عبدالغافر فارسی، ص ۶۲۱، رقم شماره ۱۳۸۷.

۲- یتیمه الدهر، ج۴، ص ۴۳۷ - ۴۳۹.

و کنت إذا ما سَرَّح المشط عارضی

رأیت سحیق المسک بین یدیًا

فصرت إذا خَلَّلته أناملی

تناثر کافور بِهِنَّ علیا

ابوالعباس فضل بن علی اسفراینی در وصف شمعی که وسط حوض نصب شده، ابیاتی سروده که بیانگر نازک اندیشی و قدرت شاعری اوست:

و شمعه وسط أیمَنِ البرکُ

تمیس فی الماء مَیْسَر مرتبک

کأنّها البدر فی السماء سری

فحار فی أوجُهٍ من الفلک

«آن شمع در وسط حوض، به سمت راست همی خرامد چون ماه شب چهارده در آسمان که در چرخ سرگردان است. و در وصف سیبی که روی فواره آب بازی می کرده، گوید:

و فواره سافلٌ ماءُها

بتفاحه مثل خَدِّ العشیق

کمِنْفَخه من رقیق الزجاج

تُداربها کُرَهٌ مِن عقیق

فواره ای که آبش بر سیبی چون رخ معشوق روان است، بادکنکی از شیشه زلال را ماند، که گویی عقیقی درونش می چرخد.

۲۱۲ ابوالعباس فضل بن احمد اسفراینی وزیر غزنویان (م. ۴۰۴ ه . ق)

ابوالعباس، فضل بن احمد اسفراینی از دولتمردان و دیوانیان عصر سامانی و وزیران دوره غزنوی است. از تاریخ تولد و آغاز زندگی او اطلاعی در دست نیست. آغاز کار دولتی و سیاسی ابوالعباس در دربار سامانیان بوده است. کهنترین سند تاریخی در باب شرح احوال اسفراینی، تاریخ یمینی نوشته ابو نصر عُتبی (م. ۴۲۷) از معاصران ابوالعباس فضل بن احمد اسفراینی است. بنا به گفته عتبی: «ابوالعباس از دبیران معروف

و اصحاب مشهور فایق (م. ۳۹۸ه . ق) سردار و کارگزار مشهور سامانیان بوده است.»(۱)

بنـا بر روایتی که سدیدالـدین محمّـد عوفی در جوامع الحکایات و لوامع الروایات از ابو صالـح خیاط نقل کرده است : «در آن وقت که او [اسفراینی] و کیل [کاردار، مأمور] فایق

بود به بخارا، در خانه من بود؛ من خانه به غلّه [به اجاره] به او داده بودم و او مردی عظیم،

۱- تاریخ یمینی، ص ۳۳۷.

با مروّت و ضیف دوست بود.»(۱) ازا ین حکایت معلوم می شود که اسفراینی به عنوان وکیل یا کاردارِ فایق در بخارا در دستگاه سامانیان، صاحب مقام بود. بنا بر گفته منشی

کرمانی: «او از اعیان کُتّاب و نوّاب باب عمید الدوله فایق بود.»(۲) زمانی که ابو علی سیمجور و فایق بر هفتمین امیر سامانی نوح بن منصور یاغی شدند، امیر نوح از ناصرالدین سبکتکین و پسرش محمود کمک خواست، آنان به یاری وی آمدند. ابوعلی سیمجور و فایق شکست خوردند و محمود با لقب «سیف الدوله» به جای ابوعلی سیمجور به حکومت نیشابور منصوب شد و به سپهسالاری خراسان رسید. در این هنگام ابوالعباس منصبِ «صاحب بریدی مرو را داشت».(۳) اسفراینی در مناصبی که بر عهده داشت، شایستگی و کفایت خود را به اثبات رسانید واز این رهگذر مورد توجه سبکتکین قرار گرفت. چون «امیر ناصرالدین را از کفایت و درایت و امانت او نُبَذِی معلوم

شد»(۴) پس به «حضرت ملک نوح نوشت و ابوالعباس را در خواست کرد تا به کفایت مهمات امور سلطان [= محمود] قیام نماید و به سمت وزارت او موسوم باشد.»(۵) امیر نوح خواسته وی را پذیرفت و طی نامه ای به ابوالعباس نوشت که به نیشابور رود و به وزارت همت گمارد. اسفراینی به نیشابور رفت و سلطان کدخدایی خویش بدو داد.

اسفراینی نخست به خدمت سبکتکین در آمد و پس از مرگ او (در سال ۳۸۷ه . ق) وزارت محمود یافت، و از آن پس تصدی امر وزارت را داشت.(۶)

اسفراینی از این به بعد به اداره امور سیاسی محمود جوان که قدرت خود را در نواحی شرق ایران تثبیت می کرد، پرداخت.(۷) محمود آنگاه که توانست پس از غلبه بر رقیبان، امپراتوری وسیعی بنیان نهد، برای اداره آن وزیری مدبر و با تجربه از خراسانیان

لازم داشت تا آیین مملکت داری سامانی را بدو بیاموزد، که حکومت بر خراسان آن

۱- جوامع الحکایات و لوامع الروایات، ص۲۳۲.

۲- نسائم الاسحار من لطائم الاخبار، ص ۳۹.

۳- تاریخ یمینی، ص۳۳۷، ۳۳۸؛ فلسفی، چند مقاله ادبی وتاریخی، ص ۱۹۴.

۴- همو، همانجا؛ عقیلی، آثار الوزراء، ص ۱۵۰.

۵- همو، همانجا؛ منشی کرمانی؛ ص ۴۰، ۳۹.

۶- منشی کرمانی، ص ۴۰.

۷- یتیمه الدهر، ۴/۴۳۷.

روزجز با توسّل به تجربه غنی سامانیان مقدور نبود. بنا براین، اسفراینی، عامل و وسیله

خوبی برای انتقال آن تجربه و درایت از سامانیان به غزنویان بود. و شاید یکی از دلایل

گزینش اسفراینی با وجود احمد بن حسن میمندی، که تقریبا هم سن محمود بود، همین بود.

از مهمترین کارهای ابوالعباس اسفراینی در ایام وزارتش این بود که فرمان داد دفاتر دیوانی و مکاتبات دولتی و رسایل را که پیش از وی به تازی نوشته می شد، به پارسی نویسند واز نوشتن مراسلات و دفاتر به زبان بیگانه تازی اجتناب کنند.(۱) این نکته قابل

ذکر است که در این راستا اسفراینی به خاطر رفاقت و صمیمت با استاد توس حکیم ابوالقاسم فردوسی، از آن دریای معرفت نیز بهره لازم بر می گرفته است و این دو گوهر گرانقدر عصر طلائی سامانی از هر نظر یکدیگر را می نواخته اند، یکی از جهت مالی و...

دیگری را می نوازد، چنان که استاد توس حکیم ابوالقاسم فردوسی بدان اذعان داشته است:

ز دستور فرزانه دادگر

پراکنده رنج من آمد بسر

و آن دیگر، دوست سیاستمدار خود را به فرهنگ دوستی و ادب پروری و میهن دوستی معرفی می کند و آن چنان که شایسته اوست می ستاید. در واقع این ابیات حجتی محکم و بسیار روشن است بر ارتباط ریشه دار و ارزش این دو ستون استوار سیاسی فرهنگی خیمه گاه ایران عصرِ سامانی، که چون نیک بر تارک تاریخ فرهنگ و ادب ایران درخشیده اند.

کجا فضل را مسند و مرقد است

نشستنگه فضل بن احمد است

نَبد خسروان را چنو کدخدای

بپرهیز و رادی و دین به رای

که آرامِ این پادشاهی بدوست

خرد بر سر نامداران از اوست

گشاده زبان و دل و پاک دست

پرستنده شاه و یزدان پرست

ز دستور فرزانه دادگر

پراکنده رنج من آمد به سر

کنون زین سپس نامه باستان

بپیوندم از گفته راستان(۲)

ص:۲۹۷

۱- فلسفی، نصراللّه، مجله مهر، شماره ۲ سال چهارم، تهران، ۱۳۱۵ش، ص ۱۱۶.

۲- ابوالقاسم فردوسی، شاهنامه، انتشارات امیرکبیر، چاپ پنجم، ص۳ و ۴؛ همو؛ شاهنامه، به کوشش ژول مول، تهران ۱۳۵۴ش، ج۴ ص۴ - ۵؛ همو، شاهنامه، به کوشش رحیم علییف، مسکو، ۱۹۶۷ میلادی، ج۵ ص ۲۳۶. در این کتاب به جای فضل بن احمد، نصربن احمد آمده است.؛ نظامی عروضی سمرقندی، چهار مقاله، به کوشش محمّد قزوینی و دکتر محمّد معین، تهران، ۱۳۲۳ش، ص ۷۸؛ تاریخ ادبیات ایران، ج۱ ص۴۷۰، ۴۷۶، ۴۷۷، ۴۸۰، ۴۸۲.

ابو نصر عتبی که به جانبداری از احمد بن حسن میمندی قلم زده است و این یکسونگری وی از تناقض گویی او در باب اسفراینی معلوم است؛ نوشته است که سلطان محمود «به خاطر رضای پدر» و علی رغم میل خود به وزارت اسفراینی تن داده بود. در پاسخ عتبی باید گفت اگر چنین امری حقیقت داشت، از سال ۳۸۷ه .ق که سبکتکین در گذشت، دیگر دلیلی نداشت که باز هم وزارت را به ابوالعباس اسفراینی بسپارد. در حالی که تا سال ۴۰۴ه .ق که سال درگذشت اسفراینی در زیر شکنجه علی خویشاوند و دیگر همپالکی های او، بر مسند وزارت بود و عاقبت خود به خاطر تهمت های ناروا کنج زندان را بر... ترجیح داد و جان به جان آفرین تسلیم کرد. عتبی توجه اسفراینی را به ادب

فارسی به عنوان زبان رسمی دیوانی را حمل بر بی مایگی او در ادبیات عرب دانسته است.(۱) در واقع او به توصیه احمد بن حسن میمندی مقدمات لازم را برای رسمی کردن مجدد زبان تازی به عنوان زبان رسمی تشکیلات حکومتی غزنویان با قلم خویش فراهم می آورد.

۲۱۳ اسفراینی و سبب عزل او

درباره علل کناره گیری و عزل اسفراینی و همچنین خوی و روش او در وزارت، مورخان قرون گذشته به اختلاف سخن گفته اند، که آمیزه ای است از حقیقت و غرض ورزی و اغلب نسبت به اسفراینی مغرضانه ونسبت به احمد بن حسن میمندی جانبدارانه است. عتبی که کتاب تاریخ خود را در عهد وزارت احمد بن حسن میمندی جانشین اسفراینی نوشته و آن را به میمندی هدیه کرده و در سراسر کتابش او را به امید

به دست آوردن شغل بسی ستوده، متأسفانه نسبت به ابوالعباس، سخت عناد ورزیده است. وی بعد از پایان یافتن کتاب، پاداش خوش خدمتی خود را گرفت و به اشاره احمد

۱- تاریخ یمینی، ص ۳۴۵.

بن حسن میمندی به منصب دولتی رسید و صاحب برید «گنج رستاق» شد.(۱)

عتبی گاه از کفایت اسفراینی سخن رانده، امّا در مجموع وضع قلمرو محمود را در دوران وزارت او بسیار وخیم وصف کرده است.(۲) به گفته وی، چون سلطان، وزارت را به ابوالعباس داد، او «دست دراز کرد و مال بسیار و خزاین فراوان جمع آورد و از کدخدایی

جهان و قهرمانی [مدیریت و سرپرستی امور دولتی و درباری] ملک جز توفیر [پس انداز ناشی از صرفه جویی] و مطالبات زواید وناواجب نمی شناخت و از آبادانی و عمارت و رعایت رعیت و آیین داد و انصاف دور بود...»(۳) سلطان محمود، وزیر را مسؤول نابسامانی دولت، ویرانی شهرها، کاهش در آمدهای دولتی می دانست، و اسفراینی خود را از این اتهامات مبرا می دانست و در برابر خواسته سلطان محمود، مبنی بر پرداخت کسری در آمدها، مقاومت کرد.

اسفراینی سرانجام از وزارت کناره گرفت و به اختیار خود به قلعه غزنین رفت و خود را محبوس کرد و سلطان دستور مصادره اموال وی را صادر کرد. پس از آن، سلطان بفرمود اسفراینی را به «افلاس» سوگند دادند و «خطی به اباحت خون از وی باز ستدند». اسفراینی به جان و سر سلطان سوگند خورد که دیگر او را چیزی نمانده است.(۴)

یکی از حاجبان دربار سلطان محمود به نام علی خویشاوند که منابع، او را عامل قتل اسفراینی وزیر معرفی کرده اند(۵)، با طرح توطئه ای سوگند اسفراینی وزیر را نزد سلطان محمود نادرست جلوه داد. او (خویشاوند) یک قبضه شمشیر مُرصَع و یک پیاله یاقوت، که از فتوحات هند به دست آورده بود ونیز اشیای قیمتی دیگری از دفاین سامانیان را برای اثبات گفته های خویش نزد سلطان محمود برد و چنین وانمود کرد که آن اشیا از آنِ

وزیر است. در نتیجه، سلطان بر وزیر خشم گرفت وعلی خویشاوند به اشاره سلطان،

۱- احمد منینی، الفتح الوهبی علی تاریخ ابی نصر عتبی، ج۲، ص ۳۵۷؛ فلسفی چند مقاله تاریخی و ادبی، ص ۱۹۶.

۲- تاریخ یمینی، ص۳۳۸ - ۳۴۰.

۳- تاریخ یمینی، ص۳۳۸ - ۳۴۰.

۴- همو، همانجا؛ شبانکاره ای، ص ۵۲، روضه الصفا، ج۴ ص ۱۲۴؛ ابوالفضل خطیبی، دایره المعارف بزرگ اسلامی، ج۵، ص ۶۶۶.

۵- نظام الملک، وصایا، ص۲۴ - ۲۷، بمبئی - ۱۳۰۵ق؛ مقایسه کنید با عقیلی آثار الوزراء، ص۱۵۱ - ۱۵۲.

اسفراینی را زندانی کرد. اوکه اسباب ریختن خون وزیر را خود فراهم آورده بود، اسفراینی را چندان آزار داد تا جان سپرد.(۱) این زمانی بود که سلطان از غزنین به جنگ بیرون رفته بود (سال ۴۰۴ه . ق). عاقبت علی خویشاوند، حسن میمندی و... که در پشت صحنه در این جنایت شریک بودند، به هدف خود رسیدند، امّا سلطان محمود چون به غزنین بازگشت ازمرگ وزیر بسیار متأثر شد.(۲)

روایت دیگر را عوفی از ابوالفضل بیهقی نقل کرده است که بر اساس آن سبب اختلاف اسفراینی با سلطان محمود غزنوی، امتناع وزیر از تقدیم غلام مورد درخواست سلطان ذکر شده است.(۳)

منشی کرمانی نیز این مطلب را تأیید کرده است و سبب عزل وزیر را پیشکش نکردن غلام خوش سیمایی دانسته از ترکستان برای او خریده شده بود. این امر باعث خشم سلطان بر وزیر شدوامر به گرفتن وزیر وغارت خانه اش کرد. پس از آن وزیر در ورطه مصادره وتعقیب افتاد در همین زمان، سلطان به جانب هندوستان رفت و در غیبت او وزیر به بهانه مطالبه اموال، آن قدر شکنجه و عقوبت شد تا جان سپرد.(۴) ابوالفضل بیهقی از گفت وگویی میان سلطان محمود و اسفراینی یاد کرده که سلطان او را ستوده و وزیر را

خلیفه خود خوانده است.(۵) عوفی نیز کفایت اسفراینی را در امر وزارت ستوده است.(۶) اما شبانکاره ای و میرخواند به پیروی از ابو نصر عتبی، اسفراینی را ظالم خوانده اند.(۷) بدیهی است که این اختلاف نظرها درباه ابوالعباس اسفراینی برخاسته از گفته های متناقض عتبی است، که گاه اسفراینی را به بی لیاقتی متهم کرده و گاه از کفایت او سخن

رانده است،(۸) در حالی که بنا بر گفته های خودِ عتبی، ابوالعباس اسفراینی به تنهایی

۱- نظام الملک، وصایا ص۲۶ - ۲۷.

۲- تاریخ یمینی، ص۳۳۹ - ۳۴۰.

۳- خطیبی، ج ۵، ص۶۶۶ به نقل از عوفی، جوامع الحکایات ولوامع الروایات، نسخه خطی، گنج بخش اسلام آباد، شماره ۴۰۹، ۱۳۸ب۱۳۹ الف.

۴- منشی کرمانی، ص ۴۰؛ حمداللّه مستوفی، تاریخ گزیده، ص۳۹۶ - ۳۹۷.

۵- بیهقی تاریخ، به کوشش علی اکبر فیاض، ص ۲۵۰.

۶- خطیبی، همانجا، به نقل از عوفی، همان کتاب، ۱۳۸ب.

۷- شبانکاره ای، ص ۵۲؛ روضه الصفا، ج۴، ص۱۲۴.

۸- تاریخ یمینی، ص۳۳۷، ۳۳۹، ۳۴۳.

مسؤول سیه روزی و بی نوایی مردم نبوده است. قحط و خشکسالی از یک سو و اخذ مالیاتهای بیش از اندازه برای تأمین مخارج لشکرکشی های سلطان محمود از سوی دیگر، نیز موجب ایجاد نابسامانی بوده است.(۱)

همان طور که گفتیم، یکی از موارد اختلاف سلطان محمود با ابوالعباس اسفراینی بر سر غلامی بسیار زیبا به نام «رامش» بود، که اسفراینی او را از ترکستان خریده بود.(۲) وقتی

آن غلام را پیش تخت سلطان بردند، بسیار مورد توجّه قرار گرفت و او را بر «ایاز» غلام

معروف خود که بعد از آن به سرداری رسید، ترجیح داد. با توجّه به غلامبارگی سلطان محمود واقبال وی نسبت به رامش و خودداری ابوالعباس از تقدیم وی و دلگیر شدن سلطان محمود از اسفراینی، معاندان وزیر موقع را مغتنم شمرده، او را به اتلاف اموال دولتی متهم و سلطان را بر او خشمگین تر ساختند، این مسأله علی رغم این که بعضی آن را مسأله مهمّی نمی دانند،(۳) در خور تأمل است و علت اساسی خشم سلطان نیز همین مسأله بوده است. بنا به گفته فلسفی، وزیر نیز چون از علت اساسی خشم سلطان آگاه بوده است، به گفته عتبی «به لجاج ایستاد و یک درم سیم به خویش فرا نگرفت مگر به عزل و حبس و از سر دلال و ملال و تبرّم سخن می گفت.»(۴) و چون بدخواهان وی باز از پای ننشستند و به قصد اثبات تقصیر او سلطان را تحریک کردند، سلطان، دهقان ابو اسحق محمّد بن الحسین را که، رییس بلخ بود، به حساب عمل و تحصیل بقایای مالیاتی خراسان فرستاد و ابوالعباس اسفراینی وزیر، آزرده تر شد.(۵) به قول عتبی: «[اسفراینی]از سر حدّت مزاج وخشونت طبع بر لجاج اصرار می نمود، و به اختیار به قلعه غزنین رفت و به حبس رضا داد واسباب تجمل جمله تفصیل کرد و به سلطان فرستاد.»(۶) با توجّه به گفته عوفی که: «اسفراینی در غزنین (در دیه آهنگران(۷)) قصری رفیع و کوشکی عالی بنا کرد و

۱- همو، ص۳۱۴، ۳۲۸؛ بارتولد ترکستان نامه، ج۱، ص۶۰۷ – ۶۰۸.

۲- نسائم الاسحار، همان صفحه.

۳- عباس اقبال، مجله یادگار شماره ۴ و ۵، ص ۱۵۹.

۴- تاریخ یمینی، ص ۳۳۹.

۵- چند مقاله، ص۲۰۱، ۱۹۸، ۱۹۹.

۶- تاریخ یمینی، همان صفحه.

۷- بیهقی، ص ۵۱۲.

اموالی خطیر درآن به کار برد.»(۱)، باید دلیل اساسی برکناری اسفراینی را در دارایی فراوانش و طمع ورزی سلطان محمود به اموال وی، به هنگام کاهش درآمدهای دولتی، جست و جو کرد. البته دخالت رقیبان و دشمنانی چون میمندی و علی خویشاوند، که از حاجبان بزرگ سلطان محمود بودند و همواره کدورتی میان آنها با اسفراینی بوده؛ نیز در

عزل او از وزارت و قتلش مؤثر بوده اند؛(۲) چنان که بیهقی نوشته: اسفراینی، کسی را نزد سلطان محمود فرستاد واز وزارت استعفاکرد، سلطان جواب داد که: «بر اوظلم و جوری روا نمی دارم و مالی که به قلم خود در ممالک جمع کرده، به خزانه رساند واز کار معاف

باشد.».(۳)

اخلاق و صفات ابوالعباس اسفراینی وزیر

از متون تاریخی قدیم بر می آید که، ابوالعباس فضل بن احمد اسفراینی، وزیری کریم و بسیار بخشنده و بلند طبع و با مروّت بوده و به آبادانی و بنای عمارات و دستگیری از

رعایا و زیردستان عشق فراوان داشته است.(۴) حکایت زیر که عوفی در جوامع الحکایات و لوامع الروایات تحت عنوان «حُسن عهد ابوالعباس اسفراینی» آورده است، بر صفات نیک او دلیلی روشن است:

«ابو احمد عبداللّه بن احمد فقیه چنین گفت که در آن وقت که خواجه ابوالعباس اسفراینی، وزیر سلطان محمود بود، در بلخ مدرسه ای بنا فرمود. من مشرف آن عمارت شدم. روزی مردی را دیدم که بر آن عمارت آمد و بر من سلام کرد و پرسید که این مدرسه را که بنامی کند؟ گفتم: وزیر غزنین ابوالعباس اسفراینی. آن مرد گفت: درآن وقت

که او وکیل ما بود به بخارا، در خانه من بود؛ من خانه خود را به غلّه بدو داده بودم، و او مردی عظیم با مروّت و ضیف دوست بود، و هر ماه زیادت از اُجرت به من رسانیدی، و در حقّ من و اطفال من تعهّد کردی. و چون از آن جا برفت، قماش و نقد، که داشت، جمله به من بخشید، و من پیوسته او را دعا می گویم. چون شنیدم که کار او عالی شده

۱- چند مقاله، ص ۹۷.
۲- نظام الملک، وصایا، ص ۲۴ - ۲۷.
۳- نفیسی، در پیرامون تاریخ بیهقی، ص ۶۴۴.
۴- چند مقاله تاریخی و ادبی، ص ۲۰۳.

است، عزم خدمت او کردم تا مگر حق صحبت من بشناسد و حُسن عهد به جای آورد.

چون این حدیث از پیر شنیدم، از سلیم دلی او بخندیدم. گفتم: این چه وسیلت باشد که تو خانه به مردی به غلّه دهی و آن را وسیلت خود سازی و چندین مسافت راه قطع کنی؟ باشد که او خود، تو را نشناسد؟ پیر از این سخن تنگدل شد و گفت: راست گفته اند که اگر کسی را نشناسی با او مشورت مکن. این بگفت و برفت، من از ساده دلی او تعجب کردم، و دلم بر وی بسوخت. بر اثر وی برفتم، و گفتم: دل خوش دار، که او مهتری بزرگ است و بی شک احسان در حقّ تو به جای آورد، و دو دینار از دستارچه بگشودم و بدو دادم، گفتم: این را زادِ راه ساز و مرا بِحِلّ کن. گفت: تو را بِحِلّ کردم، و از پیش من برفت. بعد از شش ماه، روزی من به مسجد نشسته بودم و پیر را دیدم که بیامد و دو غلام صاحب جمال با او بودند، و سلام کردند. از حال او پرسیدم، گفت: بدان که چون از پیش تو برفتم با خود اندیشه کردم که این مرد راست می گوید، و این را نه وسیلتی است. عزم

کردم که به بخارا مراجعت کنم؛ باز گفتم صواب نیست، که بیشترین راه آمده ام، به غزنین

روم و خیاطت کنم و از مزد کار، درمی چند به دست آرم. پس بدان جا رفتم و در کاروانسرایی نزول کردم، و جامه بشُستم و به گرمابه رفتم. روزی بر در سرای خواجه ابوالعباس از دور ایستاده بودم. چون خواجه ابوالعباس از سرای بیرون آمد، نظر به من انداخت و مرا بشناخت. سواری نزدیک من فرستاد وازمن پرسید: تو ابو صالح خیّاط نیستی؟ من گفتم: بلی، هستم. سوار باز آمد و مرا ببُرد به جایگاه نیکو بنشاند و خواجه را اعلام داد، و چون خواجه از بارگاه بازگشت ومصالح خلق را کفایت کرد، خادمی بیامد و مرا به خدمت خواجه برد و چون خواجه مرا بدید، من خدمت کردم. به بشاشتی هر چه تمامتر جواب من بداد و گفت: نکو کردی که حقّ صحبت بگزاردی و مرا فراموش نکردی. و از احوال و اهل و فرزند من پرسید. او را ازاحوال خود اعلام دادم؛ فرمود تا به جهت من حجره ای ترتیب کردند و فرش و اوانی مهیّا کردند. روز دیگر، خادمی بیامد و پنج هزار درم و پنج بار جامه در پیش من نهاد، و بسیار عذر خواست و هر شب مرابخواندی و در پیش خود بنشاندی و از من حکایت پرسیدی. چون هفته ای بر آمد، مرابخواندی و گفت: راست بگوی آن دوست تر داری که این جا مُقام کنی یا آن که باز گردی؟ اگر این جایگه خواهی بود، بگوی تا بفرستم و بُنه تو را نقل کنند و بیاورند. من

خدمت کردم و گفتم: اگر چه همه سعادتها در بارگـاه صاحب است، لکن مردم را از زاد و بوم خود نشکیبد. پس فرمود که فردا کار تو را ساخته گردانیم تا بروی.

روز دیگر، هزار دینار سُرخ به نزد من فرستاد؛ به جهت دو پسر، هر یک صد دینار و به جهت دختران، دویست دینار سه تا دیبا و ده تا قبا و دستارچه فاخر و شعرهای لعل تا

به دوستان راه آورد دهم. و بدین انعام و اکرام مراجعت کردم. و از حُسن عهدِ آن صدر نیکو خُلق کریم طبع، با ثروت و غنی بر گشتم.»(۱)

منوچهری نیز در قصیده ای سینیّه، که در مدح ابوالعباس فضل بن احمد اسفراینی سروده است، به بلند همّتی و عدالت اسفراینی اشاره کرده است و مرحوم علی اکبر دهخدا(۲) در لغت نامه مشهور خود در ذیل ابوالعباس اسفراینی، ابیاتی از این قصیده آورده است:

هزار دستان این مدحت منوچهری

کُنَد روایت در مدح خواجه بوالعباس

بزرگ بار خدایی که ایزد متعال

یگانه ای که به توفیقش از جمیع الناس

همه به کردن خیر است مرورا همّت

همه به دادن مال است ورا وسواس

هزار بار ز عنبر سهی تر است به خلق

هزار بار ز آهن قویتر است به بأس

چو عدل او باشد، آن جایگه نباشد جور

چو امن او باشد، آن جایگاه نیست هراس

خدای عزّوجلّ ازتنش بگرادند

مکاره دو جهان و وساوس خنّاس

ابوالقاسم محمّد بن فضل، پسر ابوالعباس اسفراینی، قصیده ای در مدح پدرش سروده است. در این ابیات به بعضی صفات

کریمانه اسفراینی اشاره شده است، عتبی در تاریخ یمینی، پنج بیت ازاین قصیده را به دست داده است، که مذکور آمد.(۳)

۲۱۴ وزیر شهاب الدین اسفراینی

بنا به گفته مؤلف دستور الوزراء، شهاب الدین اسفراینی، وزیر الراشد باللّه خلیفه بوده

۱- لباب الالباب، ص۲۳۲، ۲۳۳؛ چند مقاله تاریخی و ادبی، ص۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵ به نقل از جوامع الحکایات نسخه خطی دیگر.

۲- علی اکبر دهخدا، لغت نامه، ذیل ابوالعباس فضل بن احمد اسفراینی.

۳- نک: شرح حال ابوالقاسم محمّد بن فضل، به نقل از عتبی، ص۳۴۰، ۳۴۱.

است.(۱) الراشد باللّه، سی و یکمین خلیفه عباسی، به مدت یک سال خلیفه بوده است یعنی از سال ۵۲۹ه .ق تا ۵۳۰ه . ق.(۲)

۲۱۵ عمادالدین کاتب اسفراینی وزیر خوارزمشاه

عمادالدین، مؤیدبن احمد کاتب اسفراینی، شاعر دربار خوارزمشاهیان(۳) و از دبیران

سلطان علاءالـدین محمّد خوارزمشاه بود(۴) که سپس به منصب وزارت سلطان خوارزمشاه رسید.(۵) اززمان ولادت و تاریخ درگذشت وی اطلاعی به دست نیامد. رفیع لنبانی اصفهانی از شعرای قرن ششم هجری در مدح وی این ابیات را سروده است:

عماد دولت و دین، قرّه العیون کبار

که چشم اختر از او یافت کُحل بیداری

جهان معدلت وجود، چرخ دانش و فضل

که زیبدش که کند بر ملوک، سالاری(۶)

ابن یوسف شیرازی در مورد ممدوح رفیع لنبانی اصفهانی در شعر فوق گفته است که: «بدین نام و شایسته در این عصر، عمادالدوله والدین مؤید بن احمد اسفراینیِ کاتب

را می شناسم که عوفی وی را به همین تعبیر در لباب الالباب معرفی کرده و چنین معلوم می شود که در اوایل قرن هفتم جهان را بدرود گفته است.»(۷)

سدید الدین محمّد عوفی به سال ۶۰۳ در زمان حکومت سلطان علاءالدین محمّد خوارزمشاه به اسفراین آمده، به تعلیم فرزند وزیر معروف سلطان خوارزمشاه، عمادالدین مؤید بن احمد اسفراینی پرداخت. وی در باره عمادالدین گفته است: «الصدر الأجل عمادالدین مؤید بن احمد کاتب دبیر، که از افراد عهد و امجاد دهر وجود و در کمال فضل و بزرگی به درجه ای که ورای آن نتوان بود. در رفعت ومنزلت و عُلوّ منصب به

مکانتی که امرا و وزرای اطراف به عنایت و رعایت وی محتاج بودند و در قربت و

۱- دستور الوزراء، ص ۹۲.

۲- ادموند کلیفورد باسورت، سلسله های اسلامی، ص ۲۳، ۲۴.

۳- نظم و نثر در ایران، ص۹۴، ۹۵.

۴- لباب الالباب، تعلیقات قزوینی، ص ۵۶۹.

۵- همو، جوامع الحکایات، مقدمه کر، ص ۱۶ .

۶- رفیع لبنانی اصفهانی، نسخه خطی شماره ۱۵ نسخه خطی شماره ۹۸۶ مجلس شورای اسلامی.

۷- ابن یوسف شیرازی، فهرست خطی مجلس شورای ملی، ج۳، ص۲۸۶-۲۸۷.

اختصاص به حضرت سلطان سکندر [علاء الدین محمّد خوارزمشاه] او راآن منزلت

ممهد است، که هیچ کس از اقران او را در آن قرن میسّر نگشت و در اسفراین پسر او را دیدم که تعلیم می کرد. و در آن وقت که داعی آن جا رسید، روزی چند قصیده ای از قصاید جمال العرب، ابوالعباس ابیوردی پیش این بخواند. از وی شنیدم که از پدر خود نقل کرد(۱):

رباعی

دانی که فلک، بقای دهرت ندهد

یک شربت آب جز به قهرت ندهد

معشوقه بی وفاست دنیا، هشدار

تا در قدح جلاب، زهرت ندهد

***

سر گشته مرا دو زلف پیچان تو کرد

پس دردِ مرا امید درمان تو کرد

گفتی که، که کرد با تو این بیدادی؟

هجران تو، هجران تو، هجران تو کرد.

قصیده

هست با بحر کف او که گهر پاش سخاست

ابرتر دامن و کان خشک لب و شیدایی

چرخ با هیبت او لاف علو زد، گفتم:

مکن ای پیر، که با همت او برنایی

آب با طبعش دعوی لطافت می کرد

عقل گفتش که: زهی سر زده سودایی

صیت جودش گه پیمودن این مرکز خاک

باد راگفت : خهی!یاوه رو هر جایی

آتش تیز، اثر یافت ز قهر و غضبش

زان شدش پیشه، جهان سوزی وجان فرسایی

عوفی گوید: از صدرالدین ملک السادات ناصری نیشابوری، که «صاحب دیوان استیفای نیشابور بود... استماع افتاد که وقتی به اسفراین رفته شد، در اثنای راه این رباعی اتفاق افتاد:

ص:۳۰۶

۱- لباب الالباب، تصحیح و مقدمه و تعلیقات سعید نفیسی، ص۱۳۰، ۱۳۱؛ هفت اقلیم، ج۲، ص۲۹۶.

تاریخ در این زمانه، آیین آمد

گویی که برای منِ مسکین آمد

از جور سپهر سبزه وار این دل من

کوبان کوبان به اسفرایین آمد

سبزوار و اسفراین و کوبان [جوین] سه ولایت است، سخت نیکو نشان داده است، هر چند از راه طیبت بیان می کرد و چنان می نمود که او را در این معنی فکرتی نبوده است... در آخر عمر از شغل استیفا، استعفا خواست و به مراد دل نشست و از سر منصب برخاست و آن شغل به درّ آن دُرج سیادت و اختر آن بُرج سعادت، سیّد اجل عمادالدین حوالت فرمود.»(۱)

در مجالس النفائس امیر علیشیر نوایی نیز به عماد کاتب اشارتی مختصر رفته است که: «او نیز از استادانِ خطاطان عجم است و دیوان شعر او مشهور است و این شعر از اوست:

غزل

سوز هجران تو جز سینه ما نشناسد

هر که خود کرد، به درد تو، دوا نشناسد

باغبان روی تو را دید و به گل چیدن شد

ظاهر آن است که او گل ز گیا نشناسد

می دهی عشوه که دیگر نکنم جور و جفا

با کسی گوی نگارا که تو را نشناسد(۲)

۲۱۶ امیر علاءالدوله اسفراینی «بختیشاه» و پسرانش

وی مردی بسیار خوش طبع و درویش صفت و با صلاحیت بود. امیر علاءالدوله اسفراینی از امیر زادگان بود. از امارت و عظمت، که آیین اجداد او بود، گذشت و سررشته فقر و قناعت و دهقنت به دست آورد. پسرش دولتشاه، صاحب تذکره الشعراء است. امیر علاءالدوله اسفراینی از معاصران شیخ آذری اسفراینی (م. ۸۶۶ه) است. وی

در زمان آذری، حاکم اسفراین بود. دولتشاه، فرزند امیر علاءالدوله اسفراینی نیز از

۱- لباب الالباب، تصحیح سعید نفیسی، ج ۱، ص ۱۳۰، ۱۳۱.

۲- مجالس النفائس، ترجمه حکیم شاه محمّد قزوینی، ص ۳۹۴.

جوانی به کسب فضایل و کمالات، که زیب و زینت انسان است، پرداخت. کتاب تذکره الشعراء، بیانگر استعداد اوست. وی کتاب خود را به سال ۸۹۲ ه .ق نوشت. جامی

شاعر نامی قرن نهم از معاصران اوست.(۱)

بنا به گفته دولتشاه در تذکره الشعراء، پدرش امیر علاءالدوله بختیشاه، نزد سلطان

شاهرخ تیموری از جمله مقرّبان و ندیمان و محرمان سلطان بود. امیر رضی الدین علی، برادر دولتشاه و پسر دیگر امیر علاءالدوله اسفراینی هم از ندمای سلاطین وامرا بوده است. دولتشاه وامیر رضی الدین علی به دلیل این که در سمرقند سکونت داشتند و در دربار تیموریان بودند، به سمرقندی مشهورند.

امیر رضی الدین علی، جوانی قابل و فاضل بود و همواره نزد سلاطین منزلتی داشت و در شجاعت و مردانگی و منظر و مخبر یگانه بود و شعر فارسی و ترکی نیکو می گفت واین شعر را به حکم سلطان بابر گفته است:

می کنی جور و جفا جانا مکرر باش گو

آخرین غم بر سر غمهای دیگر باش گو

ناوکم در سینه و در دست تیغ آیی به قتل

سهل باشد جان من این نیز بر سر باش گو

با خیالش ساعتی در منظر جان خلوتی است

نیست جز جان محرمی و آن نیز بر در باش گو

عاشقان را چون میسر نیست در عالم مراد

دولت وصل بُتان هم نا میسر باش گو

حاکمی تا آب و باد و خاک را باشد دوام

سلطنت بر شاه بابرخان، مقرر باش گو(۲)

امیر رضی الدین علی، از ندیمان سلطان بابر و امیر محمّد خدای داد بوده است. به گفته دولتشاه، امیر رضی الدین علی در پاسخ امیر محمّد خدای داد،که از حال امیر منصور قرابوقه طوسی (م. ۸۵۴ه . ق) پرسید و او این بیت را برابر امیر خدای داد خواند:

۱- مجالس النفائس، ص ۹۶.

۲- تذکره الشعراء، ص ۳۴۱.

منصور ز غم بمُرد و وارست

از جور تو و جفای مردم(۱)

منصور در آن شب فوت شده بود.

امیر علاءالـدوله اسـفراینی معاصـر شـیخ آذری و حاکم اسـفراین بوده است. شـیخ آذری اسـفراینی (م. ۸۶۶ه . ق) اشـعاری در وصف جمال وی سـروده و این زمانی بوده است که شیخ آذری به اتفاق صدرالدین رواسی عارف در مشهد به دیدن اُلُغ بیگ میرزا رفته بوده اند و امیر علاءالدوله اسفراینی نیز در آن مجل حضور داشته است. امیر کمال الدین

حسـین طبسـی گازرگـاهی در حکـایت هفتـاد و دوم کتـاب مجالس العشاق خود، ضـمن شـرح حکایتی در مورد شـیخ آذری اسـفراینی و صدرالدین رواس و گفت و گوی آنها با الغ بیگ، جمال امیر علاءالدوله اسـفراینی را وصف کرده و نوشـته اسـت که او بسیار صاحب جمال بود و بر روی صورت خالهای زیبا داشت، این غزل را آذری اسفراینی از برای او گفته است:

ای روی خوشت آینه اهل صفا را

بگذار که در روی تو بینیم خدا را

تنها نه بلای سیه، این نرگس مست است

هر خال تو بر روی تو، تخمی است بلا را

بسیار گل عهد درین باغ بِکِشتند

کس نیست که او آب دهد، بیخ گیاه را

ذوقی است که ارباب ولایت نشناسند

با حاکم حکم نظری هست گدا را

از عمر خورَد «آذریِ» ما برِ جاوید

از وصل تو گر آب دهد باغ بقا را

از چشم بد خلق نگهدار خدایا

فرزند خلف، میر علادوله ما را(۲)

۲۱۷ خواجه صالح کلانتر

وی از بزرگـان اسـفراین و کلاـنتر این شـهر در دوره ناصـرالدین شـاه قاجار بود. اصل وی از ترکمانان است. کلانتر، موسـیقی اصیل ایرانی را نیکو می دانسته و می نواخته است. از

خواجه صالح کلانتر، یک فرزند به جای مانده به نام «خواجه عسـکر» و خواجه عسکر را سه فرزند بوده است به نامهای خواجه قـاسم، خواجه کاظم وخواجه رحیم. نوه وی، که خواجه حسـین نام داشـته، از جمله شاگردان خواجه صالـح کلانتر بوده است. وی به مرتبه

ص:۳۰۹

۱- تذکره الشعراء، ص ۳۴۱.
۲- گازرگاهی، مجالس العشاق، ص ۳۳۴.

استادی در دانش موسیقی رسید.

خواجه صالح در اسفراین وفات یافت. مدفن او و خاندانش در مسجدِ سلطان آباد قدیم اسفراین است، که بعدها گوشه ای از آن به قلعه نو معروف شد.

۲۱۸ نجف بیگ کلانتر

وی در زمان فتحعلیشاه قاجار، کلانتر اسفراین بود. ذکر وی در صدر فرمانی از طرف فتحعلیشاه قاجار آمده است. برای تعمیر آرامگاه امام زاده جعفر فرزند حضرت امام رضا علیه السلامکه در جنب آبادی کوشکی از اعمال اسفراین است و به مرور زمان خراب و مندرس شده بوده است، برای نجف بیگ کلانتر از طرف فتحعلیشاه، دستور صادر شده که او برابر یک زوج، ملک موقوفه مزرعه نظرگاه را اجاره کرده، محصول آن را صرف تعمیر آن روضه متبرکه کند. براساس این حکم، متولی این امر، میرزا حسن، خلف میر سلیمان حسینی گردید. این حکم در شوال المکرم سال ۱۲۳۹ه . ق صادر شده است.

۲۱۹ غلامرضا برزگر (سهرابی) (۱۲۸۴ – ۱۳۷۷هش)

مرحوم غلامرضا برزگر، فرزند غلامحسین برزگر، حاکم جوین(۱) در روزگار قاجاریه به سال ۱۲۸۴ه . ش در اسفراین چشم به جهان گشود. وی در سال ۱۳۱۲ه . ش در وزارت دادگستری استخدام و در سال ۱۳۱۴ه . ش به وزارت دارایی منتقل شد و خدمت در آن جا را از حسابداری شروع کرد سپس با طی مدارج اداری از قبیل ریاست غلّه و نان خراسان و آذربایجان، ریاست اداره حسابداری دخانیات ایران، ریاست حسابداری نخست وزیری و وزارت فرهنگ در سال ۱۳۳۷ به مدیر کلی وزارت دارایی رسید و در

۱- غلامحسینخان برزگر حاکم جوین به مرکزیت جغتای بود، املاکشان که، مهرآباد، آجقان و بطور پراکنده در اطراف آجقان واقع بود، در حکومت یوسف خان هزاره از اختیارش خارج شد. یوسف خان هزاره به فرمان ناصرالدین شاه قاجار تمام هزاره های جام و باخرز و منطقه مرزی تحت سرپرستی خود را به اسفرایین کوچ داد. در سال ۱۳۱۳ که ناصرالدین شاه به قتل رسید و یوسف خان هزاره اسفرایین را از طریق میان دشت ترک کرد، بعد از آن خاندان برزگر به آجقان بازگشتند و به املاک موروثی خود رسیدند. برای جابجائی ایل هزاره در خراسان نک: سید علی میرنیا، وقایع خاور ایران، چاپ دوم انتشارات اردشیر مشهد، ۱۳۷۳، ص۱۲۴–۱۲۵.

سال ۱۳۳۹ بازرس دولت در بانک مرکزی ایران و عضو شورای پول و اعتبار شد.

غلامرضا برزگر در سال ۱۳۴۱ به معاونت کُلّ وزارت دارایی منصوب گشت و سپس به عنوان معاون مسؤول وزارت دارایی معرفی و کفالت امور وزارت دارایی را عهده دار شد. برزگر با سمت معاونت وزارت دارایی در سال ۱۳۴۴ه . ش بازنشسته گردید و از مرداد ماه ۱۳۴۶ش با سمت قائم مقام نیابت تولیت عظمی در آستان قدس رضوی، افتخار و سعادت خدمتگزاری آقا علی بن موسی الرضا علیه السلامهشتمین آفتاب امامت و ولایت را یافت(۱)، و عاقبت الامر در تیرماه ۱۳۷۷ه . ش چشم از جهان فرو بست. از او، چهار فرزند باقی است؛ دو دختر و دو پسر. دکتر مهراب برزگر و سهراب برزگر فرزندان ذکور وی می باشند و دخترانش پوراندُخت و آذرمیدخت نام دارند. مرحوم غلامرضا برزگر از جمله اولین نویسندگان معاصر است که در باب معرفی اسفراین مقالاتی نوشته است. از جمله آثار وی عبارتند از:

۱ - کتاب زُهره و مسعود، که چاپ و منتشر شده است.

۲ - مقاله «تاریخ و افسانه شهر اسپرایین - معروف به شهر بلقیس» روزنامه بهار، شماره ۳۳، سال ۱۳۱۰ ه . ش ص۵۲۳.

۳ - مقاله «عارف اسفرایینی» مجله ارمغان، شماره های ۷ و ۸، ص۵۵۳ - ۵۶۲، سال یازدهم، ۱۳۰۹.

اولین مدرسه ای که در اسفراین به سال ۱۳۰۷ تأسیس شد، با همّت و پشتکار این مرد بزرگ بوده و اولین رییس این مدرسه آقای بیوک صادقی بود.

۱- حاج محمّد احتشام کاویانیان، کتاب شمس الشموس یا تاریخ آستان قدس رضوی، ص ۴۵۷.

۲۲۰ شهید محمّدحسن طیّبی (۱۳۱۰ه . ش – ۱۳۶۰ه . ش)

حجّه الاسلام محمّد حسن طیّبی نماینده مردم اسفراین در دوره اوّل مجلس شورای اسلامی بود. وی در سال ۱۳۱۰ه . ش در «رویین» از توابع شهرستان اسفراین در خانواده ای مذهبی چشم به جهان گشود. تحصیلات ابتدایی و قرآن و مقدّمات علوم اسلامی را نزد پدرش «ملّا رحمان» که در روستای رویین «مکتبخانه» داشت، فرا گرفت. شهید طیبی در عنفوان جوانی پدرش را از دست داد و با کمک برادر بزرگترش مرحوم حاج عبداللّه طیبی و مادرش از سنّ ۱۵ سالگی روانه حوزه علمیّه مشهد شد. وی محضر بزرگانی چون مدرّس، شیخ هاشم قزوینی واستاد وحید خراسانی را درک کرد و فقه و اصول آموخت. شهید طیبی پس از طی مدارج علمی به زادگاه خویش بازگشت و به تبلیغ علوم اسلامی پرداخت و در کنار آن به کشاورزی نیز علاقه نشان می داد. وی مردی خود ساخته و خدمتگزاری صدیق و متواضع بود. تحصیل در حوزه علمیّه وی را با مسائل سیاسی نیز آشنا ساخت و در این راستا با ایراد سخنرانی ها و خطابه هایی علیه رژیم ستمشاهی پهلوی همراه با پخش اعلامیه ها و نوارهای امام خمینی (ره) قبل از پیروزی انقلاب اسلامی، از چهره های شجاع و سودمند آن دوران بود. تلاش و فعالیّت سیاسی شهید طیبی از سال ۱۳۵۴ تا پیروزی انقلاب با تشکیل جلسات در رویین و سخنرانی وی در «خانه فرهنگ» اسفراین، که محلّ اجتماع مبارزان و انقلابی ها بود، دلگرمی بسیاری به

اسفراینیان می داد تا جایی که آن شهید بزرگوار را به عنوان «روحانی مبارز» می شناختند.

بعد از پیروزی انقلاب اسلامی در انتخابات اوّلین دور مجلس شورای اسلامی با توجه به شناخت مردم اسفراین و توابع نسبت به شخصیت سیاسی وعلمی ایشان، وی به عنوان «اوّلین نماینده مردم اسفراین» روانه مجلس شورای اسلامی شد.

حجه الاسلام طیبی در مجلس شورای اسلامی با عضویت درکمیسیون اصل ۹۰،

ص:۳۱۲

تلاش خود را در جهت رسیدگی به مشکلات مردم افزایش داد، وی از پیروان صدیق امام خمینی، رهبر کبیر انقلاب اسلامی بود. بر این اساس، لزوم اطاعت از رهبر اُمّت و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران، حضرت امام (ره)، یکی از اصول فکری و اندیشه انقلابی آن مرد پاک طینت را تشکیل می داد؛ چنان که در ۳ مرداد ماه ۱۳۵۹، عنوان اوّلین

خطابه وی در مجلس «لزوم اطاعت از رهبر کبیر انقلاب اسلامی امام خمینی» بود.

ص:۳۱۳

وی علاوه بر تلاشهای پی گیر در خصوص جا انداختن خط فکری و مشی سیاسی و مذهبی امام خمینی (ره) در جامعه به ویژه در بین نسل جوان در مدّت یک سال و اندی نمایندگی مردم اسفراین در مجلس شورای اسلامی، کوششهای مجدّانه ای در راستای محرومیّت زدایی از چهره محروم شهرستان اسفراین کردند که نمونه بارز آن: طرح جاده اسفراین - بجنورد، وصل برق اسفراین به شبکه سراسری، که در آن موقع دیزلی کم نیرو بود، خود کار کردن تلفن هندلی ا سفراین و اخذ موافقت احداث سدّ اسفراین، امّا این غریو انسان دوستانه و صادقانه او در ۷ تیر ماه ۱۳۶۰، در یکی از جلسات هفتگی که با حضور جمعی از نمایندگان مجلس شورای اسلامی در دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی تشکیل شده بود، در اثر انفجار بمب به وسیله سازمان مجاهدین خلق ایران خاموش شد و به ملکوت اعلا پیوست. و پیکر مطهر این شهید در زادگاهش روستای رویین در جوار امامزاده اسحاق علیه السلامبه خاک سپرده شد. برادر او، حاج عبداللّه طیبی از معلمان کهنسال و متواضع اسفراین، تاریخ شهادت وی را با این رباعی بیان کرده است:

طیبی در هزار و سیصد و شصت

کشتی او به بحرِ خون بنشست

دفتر حزب گشت قتلگهش

پشت یارانِ او ز غم بشکست

ص:۳۱۴

فهرست تفصیلی

ص:۳۱۵

ص:۳۱۶

ص:۳۱۸

ص:۳۱۹

منابع

منابع

« آ »

آذر بیگدلی، لطفعلی بیگ بن آقاخان: آتشکده آذر، تصحیح و تحشیه و تعلیق حسن سادات

ناصری.

آزاد بلگرامی، میر غلامعلی: خزانه عامره، طبع کانپور، ۱۸۷۱م.

آقا بزرگ تهرانی، شیخ محمّد حسین: الذریعه الی تصانیف الشیعه، احمد منزوی، ۱۲۸۹ه . ق/ ۱۹۶۹م.

آذری اسفراینی، حمزه: منتخب جواهر الاسرار، ضمیمه اشعه اللمعات جامی.

آذری اسفراینی، حمزه: عجائب الغرائب، نسخه خطی شماره ۱۱۳۴ مجلس شورای اسلامی و نسخه خطی شماره ۴۵۹.

آذری اسفراینی، حمزه: عجائب الدنیا، نسخه خطی شماره ۱۱۳۴ مجلس شورای اسلامی.

ابا حسین، الدکتور علی: فهرست مخطوطات البحرین، بیروت، ۱۳۹۷ه .ق / ۱۹۷۷م.

ابن یوسف شیرازی : فهرست خطی کتابخانه مجلس شورای اسلامی

ابن معصوم، نظام الدین حسینی حسنی: سلافه العصر فی محاسن الشعراء بکُلِّ مصر، انتشارات مرتضویه.

ابن رسته ابو علی احمد بن عمر: الاعلاق النفیسه، طبع لیدن، ۱۸۹۲م.

ابن رسته، ابو علی احمد بن عمر: الاعلاق النفیسه، ترجمه و تعلیقات دکتر حسین قره چانلو.

ابن حیّان بستی، محمّد: کتاب المجروحین، به کوشش محمّد ابراهیم زاید، بیروت، ۱۳۹۶ه . ق.

ابن نقطه، محمّد بن عبدالغنی: االتقیید لمعرفه الرواه والسنن و المسانید، حیدرآباد دکن،

۱۳۶۲ش / ۱۳۸۸ه . ق.

آذری طوسی اسفراینی، حمزه: دیوان، نسخه خطی شماره ۵۹۳۸ کتابخانه ملی ملک تهران.

آذری طوسی بیهقی: دیوان، نسخه خطی شماره ۱/۹۷۹ فرهنگستان علوم جمهوری ازبکستان، به خط : ایشان خواجه بخاری

تاریخ کتابت ۱۲۶۷ه . ق و شماره ۲/۱۶۱ به خط، شرف

الدین بن ابی السیف بلغاری، تاریخ کتابت ۱۲۶۷ه . ق.

ابن بطوطه: سفرنامه، ترجمه دکتر محمّدعلی موحّد، مؤسسه انتشارات آگاه، سال ۱۳۷۰.

ص:۳۲۱

ابن اثیر، عزالدین ابوالحسن: الکامل فی التاریخ، ترجمه عباس خلیلی به تصحیح دکتر مها خلیلی، ۱۳۵۰ه . ش.

ابن اثیر، عزالدین ابوالحسن: اللباب فی تهذیب الانساب، قاهره ۱۳۵۶ه . ق و نشره القدسی

قاهره، ۱۳۵۷ه . ق.

ابن داود، تقی الدین حسن بن علی بن داود حلی: رجال، چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۴۲.

ابن بلخی: فارس نامه، به سعی واهتمام گای لیسترانج ورینولد ألن نیکلسون، دنیای کتاب،

تهران، ۱۳۶۳ش.

ابن عساکر دمشقی: تبیین کذب المفتری فی ما نسب الی الامام الأشعری، قاهره نشره القدسی.

ابن حیّان بستی، محمّد : کتاب المجروحین، به کوشش محمود ابراهیم زاید، بیروت، ۱۳۹۶ه . ق.

اسنوی، جمال الدین عبدالرحیم: طبقات الشافعیه، به کوشش عبدالّله جبوری.

استخری، دکتر احسان اللّه علی: اصول تصوّف، انتشارات کانون معرفت، تهران ۱۳۳۸ش/ ۱۳۷۹ه . ق.

اسفراینی، ابو اسحاق: نورالعین فی مشهد الحسین، به کوشش حاج محمّد حسین بن حاج امان اللّه همدانی - بمبئی - هندوستان ۱۲۹۹ه . ق.

اسفراینی، ابو اسحاق: منازل الائمه، نسخه عکسی.

ابو عوانه اسفراینی، یعقوب بن اسحاق: المسند، حیدرآباد دکن - هندوستان، ۱۳۶۲ش / ۱۳۸۲ه . ق.

ابن تغری بردی: النجوم الزاهره، مصر، دارالکتب المصریه، ۱۹۳۲م.

ابن ابی سعید، جمال الدین ابو روح لطف اللّه: حالات و سخنان ابو سعید ابوالخیر، مقدمه

تصحیح و تعلیقات محمّدرضا شفیعی کد کنی، انتشارات آگاه، تهران، ۱۳۶۶ه . ش.

امیر خیزی، اسماعیل : مقاله: «آذری طوسی» ماهنامه وحید، شماره هفتم، ص ۴۹۰.

اسفراینی، امیر همایون: دیوان اشعار، نسخه خطی کتابخانه ملی ایران شماره ۳/۲۹۰.

اسفراینی، اسماعیل عارف: اجوبه المسائل البجنوردیه، نسخه خطی کتابخانه آستان قدس رضوی شماره ۵۹۰

اسفراینی، غلامرضا: شعر «گشت روزگاران»، مجله باغ صائب، سال بیستم، آذرماه ۱۳۵۷ه . ش.

اسفراینی، محمّـد تقی بن محمّد قاسم الحسینی مشهدی: مقامات العارفین، نسخه خطی شماره **۹۱۲۷** کتابخانه آستان قدس رضوی، کاتب امیر بیک بن حاجی سلطان میرک جورمکنی تاریخ تحریر ۷ رمضان ۱۰۱۲ه . ق.

اسفراینی، تاج الدین محمّد بن محمّد بن احمد: اللباب فی النحو، نسخه خطی شماره ۱۲۸۷ کتابخانه دانشکده الهیات و معارف اسلامی مشهد.

اسفراینی، عصام الدین: حاشیه تفسیر بیضاوی، نسخه خطی شماره ۴۳۹۳ کتابخانه مجلس شورای اسلامی.

اسفراینی، ابوالمظفر: تاج التراجم فی تفسیر القرآن للأعاجم، تصحیح نجیب مایل هروی - علی اکبر الهی خراسانی، نشر آثار مکتوب، ۱۳۷۶.

ابن اثیر، مجدالدین: جامع الاصول فی احادیث الرسول صلی الله علیه و آله به کوشش محمّد حامد تقی، قاهره، ۱۳۷۰ه . ق / ۱۹۵۰م

ابن اسفندیار، بهاءالدین محمّد بن حسن کاتب: تاریخ طبرستان، تألیف (۶۱۳ه . ق) به تصحیح عباس اقبال، به اهتمام محمّد رمضانی مدیر کتابخانه خاور ۱۳۲۰ه . ش.

ابن عماد حنبلی، ابوالفلاح عبدالحی: شذرات الذهب، المکتب التجاری، بیروت، لبنان، همو، نشره القدس، القاهره، ۱۳۵۰ه . ق.

ابن جوزی (م. ۶۵۴): مرآت الزمان فی تاریخ الاعیان، طبع الأُولی، حیدرآباد دکن، هند،

۱۳۷۰، ۵۱ ه . ق ۱۹م.

ابن خلکان، شمس الدین احمد بن محمّد بن ابراهیم اربلی: وفیات الاعیان وانباء ابناءالزمان،

تحقیق احسان عباس، الطبعه الثانیه ۱۳۶۴ه . ق.

ابن فضلان : سفرنامه ابن فضلان، ترجمه ابوالفضل طباطبائی، انتشارات بنیاد فرهنگی،

۱۳۴۵ه . ش.

ابن کربلائی، حافظ حسین کربلائی تبریزی: روضات الجنان و جنّات الجنان، تصحیح وتعلیق

جعفر سلطان القرائی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب تهران ۱۳۴۴و ۱۳۴۹.

ابن معصوم، علّامه مدنی سیّد علیخان: سلافه العصر فی محاسن الشعراء بکل مصر، مصر، ناشر المکتبه المرتضویه.

ابن فندق، علی بن زید بیهقی: تاریخ بیهق، تصحیح و تعلیقات احمد بهمنیار و مقدمه قزوینی

چاپ۳، ۱۳۶۱ه . ش.

ابن فندق، علی بن زید بیهقی: لباب الانساب والالقاب و الاعقاب، با مقدمه آیت اللّه مرعشی نجفی، تحقیق مهدی رجائی، سیدمحمود مرعشی،قم، مطبعه بهمن، ۱۴۱۰ه . ق.

ابن شاکر کتبی، صلاح الدین محمّد بن شاکر (۶۴۸ - ۷۶۴ه .ق): فوات الوفیات، تحقیق احسان عباس، بیروت ۱۹۷۳م؛ همو، دارالثقافه بیروت ۱۹۷۴م؛ همو، مصر ۱۲۹۹ه . ق.

ابن صلاح، عثمان بن عبدالرحمان: ادب المفتی والمستفتی، به کوشش موفق عبدالقادر، بیروت، ۱۰۴۷ق / ۱۹۸۶م.

ابوالفداء، عمادالدین اسماعیل: المختصر فی اخبارالبشر (تاریخ ابوالفداء) بیروت، لبنان.

اتابای، بدری: فهرست دیوانهای خطی و کتاب هزارو یک شب، کتابخانه سلطنتی.

اسفراینی، ابوالمظفر شاهپور: التبصیر فی الدین و تمییز الفرقه الناجیه عن الفرقه الهالکین، به کوشش محمّد زاهد الکوثری، مکتبه الخانجی بمصر.

ص:۳۲۳

اسفراینی، ابوالمظفر شاهپور : التبصیر فی الدین و تمییزالفرقه الناجیه عن الفرقه الهالکین، به کوشش کمال یوسف الحوت، مکتبه المثنی بغداد ۱۳۷۴ق ۱۹۵۵م.

اسفراینی، فخرالدین محمّد بن علی بن ابی نصر: الادویه المفرده، نسخه خطی شماره ۴۶۵۶ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران.

اسفراینی، نورالدین عبدالرحمن کسرقی: کاشف الاسرار، به اهتمام هرمان لندلت، انتشارات مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه مک گیل کانادا شعبه تهران، ۱۳۵۸ش.

اسفراینی، ملاّ اسماعیل عارف: دیوان، نسخه خطی شماره ۵۵۴۶ کتابخانه ملی ملک.

اسفراینی، قاضی ابو عبداللّه محمّد بن عبداللّه اسفراینی: الناسخ والمنسوخ، نسخه خطی

شماره ۱۳۳۹۸ آستان قدس رضوی ونسخه خطی شماره ۴۳۶۳ کتابخانه آیه اللّه المرعشی قم.

«اسنوی، جمال الدین عبدالرحیم» طبقات الشافعیه، به کوشش عبداللّه جبوری، بغداد، ۱۳۹۰ه . ق/ ۱۹۷۰م.

اقبال، عباس: مقاله «ابوالعباس فضل بن احمد اسفراینی» مجله یادگار، ش ۴ و ۵، تهران ۱۳۲۷ش.

اعتمادالسلطنه، محمّد حسنخان مراغی (م - ۱۳۱۳ه . ق): خیرات حسان، ۱۳۰۵ق.

اعتمادالسلطنه، محمّد حسنخان: مطلع الشمس، به اهتمام برهان لیمودهی، انتشارات فرهنگسرا، زمستان ۱۳۶۲ش.

ازرقی، ابوالولید: اخبار مکه، تحقیق رشدی صالح ملحس، ترجمه و تحشیه دکتر محمود مهدوی دامغانی.

افشار، ایرج: بیاض سفر، انتشارات توس، تهران ۱۳۵۴.

ایمان، رحم علیخان (م - ۱۲۲۶ه . ق): تذکره منتخب اللطائف، به اهتمام سید محمّدرضا نایینی ، دکتر سید امیر حسن عابدی، چاپ تابان ۱۳۴۹.

آصف فکرت ، محمّد : فهرست خطی کتابخانه آستان قدس رضوی.

« ب »

باقری نمینی، جمال الدین شیخ محمّد عبدالقادر: تذکره اقطاب اویسی، تهران.

بحرالعلوم طباطبائی، آیت اللّه العظمی سید محمّد مهدی - محمّد صادق - حسین: رجال (فوائدالرجالیّه).

برزگر (سهرابی)، غلامرضا: مقاله «اسفرائین افسانه و تاریخ، روزنامه بهار، شماره ۳۳، دوره پنجم، محمّد تقی بهار، تهران سال

۱۳۰۱ه . ش.

برزگر (سهرابی)، غلامرضا: مقاله «ملّا اسماعیل عارف روئینی» مجله ارمغان شماره ۸ و ۷ سال سیزدهم.

برزش آبادی، شهاب الدین امیر عبداللّه: رساله کمالیّه، به اهتمام اصغر منتظر صاحب،

ص:۳۲۴

انتشارات خانقاه احمدی، شیراز، ۱۳۴۶ه . ش.

بغدادی، اسماعیل پاشا: هدیه العارفین واسماء المؤلفین و آثار المصنفین، مطبعه المثنی بغداد واستانبول، سال ۱۹۵۱م.

بغدادی، ابو بکر احمد بن علی خطیب: تاریخ بغداد، مکتبه الخانجی بالقاهره ۱۳۴۹ه . ق /

۱۹۳۱م.

بغدادی، ابو منصور عبدالقاهربن طاهربن محمّد: الفرق بین الفرق، مقدمه و تصحیح محمّدجواد مشکور، ناشر کتابفروشی اشراقی چاپ چهارم ۱۳۶۷ه . ش.

بروکلمان، کارل: تاریخ الادب العربی، نقله الی العربیه عبدالحلیم النجّار، منشورات جامعه

الدول العربیه، الطبعه الثانیه ۱۹۵۹م، افست ایران – قم دارالکتاب الاسلامی.

بدوانی، عبدالقادربن ملوك شاه: منتخب التواریخ، به تصحیح مولوی احمد علی صاحب، به اهتمام کبیرالدین احمد، طبع کالج پاریس ، کلکته ۱۸۶۸م.

بیانی، مهدی: احوال و آثار خوشنویسان، نستعلیق نویسان، جلد سوم، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۸ه . ش.

بیدوازی، رشیدالدین محمّد: عشق و محبت، نسخه خطی کتابخانه ملی ملك، تهران شماره۴۲۱۶.

بیدوازی، رشیدالدین محمّد: مصباح، نسخه خطی آقای احمد شاهد؛ میکروفیلم شماره شماره ۵۲۲۷ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران.

بیدوازی، رشیدالدین محمّد: ریاض الافیاض، نسخه عکسی آقای عزیزاللّه عطاردی خبوشانی از روی نسخه هندوستان.

بیدوازی، ملاّ شمس الدین: مطلع الانوار، (دیوان اشعار)، نسخه خطی نگارنده؛ و نسخه خطی حجه الاسلام حاج علی بابائی، اسفراین.

بیدوازی، ابن موسی الرضا میرزای: کاتب نسخه خطی قرآن، مجلد شماره۳۴، تاریخ کتابت ۱۲۵۶ه . ق؛ مجلد شماره ۸۰، تاریخ کتابت ۱۲۶۸ه . ق به سفارش فرج اللّه آقا (قطع جیبی)؛ مجلد شماره ۱۲۸، تاریخ کتابت ۱۳۳۱ه . ق (قطع خشتی بزرگ) مجلد شماره ۱۳۳، تاریخ کتابت ۱۲۸۶ه . ق؛ مجلد شماره ۱۷۱، تاریخ کتابت ۱۳۵۰ه . ق.

بیرونی، ابو ریحان: القانون المسعودی، الطبعه الاولی، مطبعه دائره المعارف العثمانیه، حیدر

آباد – دکن – هند، ۱۳۷۴ه .ق ۱۹۵۵م.

بلاذری، احمد بن یحیی بن جابر: فتوح البلدان، ناشر میخاییل یان دخویه، لیدن ۱۸۶۶م.

بلاذری، احمد بن یحیی بن جابر: فتوح البلدان، (بخش مربوط به ایران)، ترجمه دکتر آذرتاش آذرنوش انتشارت بنیاد فرهنگ ایران، سال ۱۳۴۶ه . ش.

بغدادی، صفی الدین عبدالمؤمن:مراصد الاطلاع، تحقیق علی محمّد البجاوی، مصر ۱۳۷۲ / ۱۹۵۴م.

ص:۳۲۵

بیرونی، ابوریحان: القانون المسعودی، الطبعه الاولی، مطبعه دائره المعارف العثمانیّه،

حیدرآباد دکن – هند، ۱۳۷۴ه . ق/ ۱۹۵۵م.

پاپلی یزدی، دکتر محمّد حسین: فرهنگ آبادیها و مکانهای مذهبی کشور.

پرتوی اسفراینی، حکیم: ساقی نامه، نسخه خطی احمد شاهد اسفراینی.

پریور، محمّد بیگ: کتابخانه های استان خراسان.

« ت »

تاریخ سیستان، تألیف حدود (۴۴۵ – ۷۲۵ه . ق) تصحیح ملک الشعرای بهار، به همت محمّد رمضانی، مؤسسه کلاله خاور، تهران ۱۳۱۴ه . ش.

تحفه الالباء فی تذکره الاولیاء والشرفا، نسخه خطی شماره ۲۵۱۳ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران.

« ث »

ثعالبی، ابو منصور عبدالملک بن محمّد: تتمه الیتیمه، عنی نشره عباس اقبال، تهران، مطبعه

فردین، ۱۳۵۳ه . ق.

ثعالبی ابو منصور عبدالملک: اللطف واللطائف، تحقیق دکتر محمّد عبدالجاور، جامع بغداد،

طبع الاولی، ۱۴۰۴ه . ق / ۱۹۸۴م.

ثعالبی، ابو منصور عبدالملک بن محمّد بن اسماعیل، (۴۲۹ه . ق): یتیمه الدهر فی محاسن اهل العصر، تصحیح محمّد محیی الدین عبدالحمید چاپ مصر ۱۳۶۶ه . ق.

« ح »

حاکم نیشابوری، ابو عبداللّه محمّد بن عبداللّه بن محمّد بن حمدویه... الضبّی الطمهانی

النیشابوری، تلخیص احمد بن محمّد بن الحسن بن احمد، معروف به «خلیفه نیشابوری به کوشش دکتر بهمن کریمی – ناشر : کتابخانه ابن سینا – تهران ۱۳۳۷ه . ش.

حاجی خلیفه، مصطفی بن عبداللّه معروف به کاتب چلبی: کشف الظنون، عنی به تصحیح محمّد شرف الدین یالتقا و المعلم

رفعت بیلگه الکلیسی، استانبول، ۱۳۶۰ / ۱۹۴۱م.

حسرت دستجردی، برهان الدین محمّد: دیوان اشعار، نسخه خطی احمد شاهد.

حاکم نیشابوری، ابو عبدالّله(۳۲۱ – ۴۰۵) تاریخ نیشابور، به تصحیح وتعلیقات دکتر محمّدرضاشفیعی کدکنی، نشر آگاه ۱۳۷۵.

حسینی ، مجدالدین زینه المجالس، کتابخانه سنائی، تهران، ۱۳۴۲ ه . ش.

حاکم نیشابوری، ابو عبداللّه: تاریخ نیشابور، ترجمه.

حمویه، سعدالدین (م – ۶۵۰ه) المصباح فی التصوف، با مقدمه و تصحیح وتعلیق نجیب

مایل هروی، چاپ خوشه ۱۳۶۲ه . ش / ۱۴۰۳ه . ق.

« ج »

جوینی خراسانی، ابراهیم بن محمّد بن المؤید (۶۴۴ - ۷۳۰ه . ق): فرائدالسمطین فی فضائل المرتضی والبتول والسبطین، حَقَّقَه و عَلَّق علیه الشیخ محمّد باقر المحمودی، بیروت، موسسه المحمودی، ۱۳۹۸ه . ق / ۱۹۷۸م.

جاجرمی، محمّد بن بدر : مونس الاحرار.

جامی، عبدالرحمان: نفحات الانس، تصحیح دکتر اسداللّه خاوری، مقدمه و تعلیقات دکتر

محمود عابدی، انتشارات اطلاعات تهران، ۱۳۷۰ه . ش.

جوشقانی اسفراینی، ابوالمظفر، محمود بن علی بن ابی بکر بن احمد: مواقع النجوم و مطالع أَهلَّه الاسرار والعلوم، میکروفیلم شماره ۲۷۲۱و عکس شماره ۸/۶۰ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران.

جواهر الکلام، عبدالعزیز: دایره المعارف الاسلامیه.

جلالی نائینی، محمّدرضا: مقاله: «سفارت نورالدین عبدالرحمان اسفراینی» نشریه وزرات امور خارجه ایران، شماره ۱۰، دوره دوم (۱۳۳۸ - ۱۳۳۵ه . ش).

جنگ خطی شماره ۳۸۷۱ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران.

جنگ خطی مجموعه اشعار شعرای اسفراین در دوره قاجاریه (کتابخانه احمد شاهد) اسفراین

حسین پور، جان محمّد: نسخه خطی، اسفراین.

« خ »

خرمشاهی، بهاءالدین: مقاله قرآن واسلوب هنری حافظ: ذهن و زبان حافظ.

خدیویه : فهرست الکتب العربیه، طبعه مصر سنه ۱۳۰۸ - ۱۳۱۰/ه . ق.

خازنی، ابوالفتح عبدالرحمان : میزان الحکمه، ترجمه مدرس رضوی، انتشارات بنیاد فرهنگ

ایران، ۱۳۴۶ه . ش.

خاتون آبادی.

خوانساری اصفهانی، میرزا محمّد باقر : روضات الجنات فی احوال العلماء والسادات.

خواندمیر : غیاث الدین بن همام الدین : حبیب السیر، زیر نظر دکتر محمّد دبیر سیاقی، چاپ

سوم، تهران ۱۳۶۳ه . ش.

خاوری، دکتر اسداللّه: ذهبیه تصوف علمی، آثار ادبی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۲ ه . ش.

خوشگوی هندی : سفینه خوشگو نسخه خطی شماره ۲۷۲۴ مدرسه عالی سپهسالار (مدرسه عالی مطهری).

خواندمیر : فصلی از خلاصه الاخبار، با مقدمه و حواشی و تعلیقات استاد گویا اعتمادی،

چاپ دوم، دلو ۱۳۴۵.

خواندمیر، غیاث الدین بن همام الدین : دستور الوزراء، تصحیح و مقدمه سعید نفیسی، چاپ تهران ۱۳۱۷ ه ش.

« د »

درویش، محمّد هاشم : ولایت نامه، نسخه خطی شماره ۹۳۴۱ کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی.

دولتشاه سمرقندی : تذکره الشعراء، چاپ ادوارد براون، ۱۹۰۰م و به اهتمام محمّد رمضانی.

داودی، شمس الدین محمّد بن علی : طبقات المفسرین، به کوشش علی محمّد عمر، قاهره، ۱۳۹۲ه . ق / ۱۹۷۲م.

دانشوران ناصری، نوشته جمعی از فضلا و دانشمندان قاجاریه، چاپ اول، سال ۱۲۹۶ه.

دُلجی، شهاب الدین : الفلاکه والمفلوکون.

دانش پژوه، محمّد تقی : میکروفیلمهای کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۳ه . ش.

داودی، تقی الدین حسن بن علی بن داود حلّی : کتاب الرجال، چاپ دانشگاه تهران۱۳۴۲ه . ش.

« ذ »

ذهبی، شمس الدین محمّد : سیر اعلام النبلاء، نسخه عکسی آستان قدس رضوی ونیز تحقیق شعیب ارنووط.

ذهبی، شمس الدین محمّد : تذکره الحفّاظ ، طبع مجلس دایره المعارف العثمانیه، حیدرآباد،

هند ۱۳۷۶ه . ق / ۱۹۵۷م.

ذهبی، شمس الدین محمّد: العِبَر فی خَبر مَن غَبَر، به کوشش محمّد زغلول، بیروت، ۱۴۰۵ه .ق / ۱۹۸۵م و تحقیق دکتر صلاح المنجد، فؤد سید، الکویت، ۱۹۶۱م.

« ر »

راوندی، محمّد بن علی بن سلیمان: راحه الصدور و آیه السرور در تاریخ آل سلجوق ۵۹۹ه . ق، به سعی و تصحیح محمّد اقبال، کتابفروشی علی اکبر علمی چاپ دوم ۱۳۶۳ تهران.

ریاضی، غلامرضا: دانشوران خراسان، شرکت چاپخانه خراسان، مشهد، دیماه ۱۳۳۶ه . ش.

رشیدالدین فضل اللّه همدانی : بیان الحقایق، میکروفیلم شماره ۵۶۸ کتابخانه مرکزی دانشگاه

تهران.

رازی، امین احمد : هفت اقلیم، تصحیح وتعلیق جواد فاضل، کتابفروشی ادبیه وعلی اکبر

ص:۳۲۸

علمی ۱۳۴۰ه . ش.

« ز »

زرکلی، خیرالدین : الاعلام.

زبیدی، سید مرتضی : شرح الاحیاء عندالکلام علی ائمه اصول الدین.

زرین کوب، دکتر عبدالحسین : فرار از مدرسه انتشارات امیر کبیر، تهران، ۱۳۷۳ه . ش.

« س »

سمعانی، عبدالکریم بن محمّد: التحبیر فی معجم الکبیر، تحقیق منیره ناجی سالم، بغداد،

مطبعه الارشاد، ۱۳۹۵ه . ق /۱۹۷۵م.

سمعانی، ابو سعد عبدالکریم بن محمّد: الانساب، تصحیح وتعلیق شیخ عبدالرحمان بن یحیی المعلمی الیمانی، الطبعه الاولی مطبعه دایره المعارف العثمانیه.

سبکی، تاج الدین : طبقات الشافعیه الکبری، تحقیق محمود محمّد الطناحی – عبدالفتاح محمّد الحلو، طبع، بمطبعه عیسی البابی الحلبی و شرکاء حیدرآباد دکن – هند ۱۳۸۲ه . ق / ۱۹۶۲م.

سمعانی، ابو سعد عبدالکریم بن محمّد : الانساب، تقدیم و تحقیق عبدالله عمر البارودی، دارالجنان، بیروت، ۱۴۰۸ه . ق / ۱۹۸۸م.

سهمی، حمزه بن یوسف (م – ۴۲۷ه . ق) : تاریخ جرجان، الطبعه الاولی، مطبعه مجلس دائره

المعارف العثمانیه، بحیدرآباد دکن الهند، ۱۳۶۹ه . ق ۱۹۵۰م.

سیوطی، جلال الدین : نظم العقیان.

سیوطی، عبدالرحمن: طبقات الحفاظ، الطبعه الاولی، مکتبه الاستقلال الکبری – قاهر طبعه

الاولی، ۱۳۹۳ه . ق.

سیوطی، جلال الدین، بغیه الوعاه

سمنانی، علاءالدوله : خمخانه وحدت، به کوشش عبدالرفیع حقیقت (رفیع)، چاپخانه کاویان ۱۳۶۲ش.

سام میرزای صفوی : تذکره تحفه سامی ، به تصحیح و مقدمه رکن الدوله همایونفرخ.

سامانی (موج)، خلیل : اقتراح، طبع سال ۱۳۴۹ه . ش.

سامانی (موج)، خلیل: دویست شاعر، انتشارات صائب چاپ سوم ۱۳۵۰ه . ش.

سیدی فرخد، سید مهدی: سراینده کاخ نظم بلند، انتشارات آستان قدس رضوی، چاپ اول ۱۳۷۱ه . ش.

سمنانی، علاءالدوله، احمد بن محمّد بن بیابانکی : العروه لاهل الخلوه والجلوه، به تصحیح

نجیب مایل هروی.

ص:۳۲۹

سالک، عبدالمجید: الدره المکنونه، نسخه خطی حمید رحمانی، تاریخ کتابت ۱۲ ربیع الاولی سال ۱۲۸۴ه . ق.

« ش »

شریف ادریسی ابو عبداللّه محمّد بن عبداللّه بن ادریس بن المحمودی الحسینی: نزهه المشتاق

فی اختراق الآفاق، بیروت چاپ اول، ۱۴۰۹ه . ق / ۱۹۸۹م.

شیخ طوسی، ابو جعفر محمّد بن الحسن بن علی: الفهرست، به کوشش محمود رامیار، چاپ دانشگاه مشهد، ۱۳۵۱ه . ش.

شوشتری، قاضی سید نوراللّه : مجالس المؤمنین، کتابفروشی اسلامیه – تهران ۱۳۶۵ه . ش.

شیرازی، ابو اسحاق : طبقات الفقهاء، به کوشش احسان عباس، بیروت ۱۴۰۱ه . ق / ۱۹۸۱م.

شیرازی، محمّد معصوم : طرائق الحقائق، به تصحیح محمّد جعفر محجوب، کتابفروشی بارانی، ۱۳۴۵ه . ش.

شاهد : احمد، مقاله : میرزا سنگلاح، هفته نامه ندای قومس، سال پنجم، شماره مسلسل ۲۲۷ چهارشنبه ۹ اسفند ۱۳۷۴ه . ش. ص۷.

شروانی، جمال خلیل : نزهه المجالس، تصحیح و مقدمه دکتر امین ریاحی، انتشارات زوّار، چاپ اوّل ۱۳۶۶ه . ش.

شفیق، لچهمی نراین:شام غریبان، نسخه عکسی کتابخانه دانشکده الهیات مشهد از روی نسخه خطی هندوستان.

شهره، علیرضا (میرزا قاجار): بستان العشاق، نسخه خطی شماره ۴۴۵۵ آستان قدس رضوی.

شروانی، زین العابدین، ریاض السیاحه، تصحیح اصغر حامد ربانی، ۱۳۳۹ه . ش.

شروانی، زین العابدین، حدائق السیاحه، سازمان چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۴۸ه . ش / ۱۳۸۹ ه . ق.

شیرازی، عیسی بن جنید : تذکره هزار مزار، ترجمه شدالاذار؛ به صحیح و تحشیه دکتر نورانی

وصال، ۱۳۶۴ه . ش.

« ع »

عنقا، طلعت (اعتماد مقدم) تذکره طلعت مجموعه نغمه های پراکنده، چاپ تهران ۱۳۳۹ه . ش.

عتبی، ابو نصر : تاریخ یمینی، ترجمه ابوالشرف ناصح بن ظفر جرفادقانی، به اهتمام دکتر

جعفر شعار، بنگاه ترجمه و نشر کتاب ، تهران.

عقیلی، سیف الدین حاجی بن نظام : آثار الوزراء، به تصحیح وتعلیق میر جلال الدین حسینی

ارموی (محدث)، انتشارات اطلاعات چاپ دوم، تهران، ۱۳۶۴ه . ش.

ص:۳۳۰

عوفی، سدید الدین محمّد : لباب الالباب، به اهتمام ادوارد براون انگلیسی، طبع لیدن، مطبعه بریل، ۱۳۲۴ه .ق / ۱۹۰۶م.

عوفی، سدیدالدین محمّد: جوامع الحکایات و لوامع الروایات، به کوشش جعفر شعار، تهران،

۱۳۶۶ه . ش.

عبادی، محمّد بن احمد : طبقات الفقهاء الشافعیه، به کوشش گوستا وتیستام، لیدن ۱۹۶۴م.

عارف روئینی اسفراینی، ملّا اسماعیل : اسرارالعرفان، نسخه خطی آقای مجیدی اسفراین.

عارف روئینی اسفراینی، ملّا اسماعیل : العرفان، نسخه خطی آقای مجیدی اسفراین، نسخه

خطی شماره ۸۷۵۹ آستان قدس رضوی.

عارف اسفراینی، ملّا اسماعیل: دیوان اشعار (تحفه حیدریه) نسخه خطی شماره ۵۵۴۶ کتابخانه ملی ملک و شماره ۱۸۸۴۷ دانشکده الهیات مشهد.

عارف اسفراینی، ملّا اسماعیل : ایرج دبیری، نسخه خطی اسفراین.

عنقاد، ماه طلعت (اعتماد مقدم) از محمّد صلی الله علیه و آله تا محمّد قدس سره، تهران، انتشارات مکتب اویسی شاه مقصودی، ۱۳۵۶ه . ش.

علی دوست، محمّد علی: مقاله شیخ آذری و ترکیب بند او در رثای امام حسین علیه السلام مجله مشکوه سال شماره

عطاردی، عزیزاللّه: اخبار و آثار حضرت رضا علیه السلام انتشارات کتابخانه صدر، سال ۱۳۶۳ه . ش.

علامه مدنی، سید علیخان ابن معصوم : سلافه العصر فی محاسن الشعراء بکل مصر، ناشر، المکتبه المرتضویه – مصر.

« غ »

غنیمه، استاد عبدالرحیم: تاریخ دانشگاههای بزرگ اسلامی، ترجمه دکتر نوراللّه کسائی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۲ه . ش.

« ط »

طاش کپری زاده، : مفتاح السعاده.

طبری، ابو جعفر محمّد بن جریر : تاریخ الطبری، تحقیق محمّد ابوالفضل ابراهیم، دارسویدان،

بیروت، لبنان، ۱۳۸۷ه . ق / ۱۹۶۷م.

« ص »

صبا، محمّد مظفر حسین: تذکره روز روشن، تصحیح و تحشیه محمّد حسین رکن زاده آدمیّت، انتشارات رازی، تهران ۱۳۴۳ه . ش.

صفدی، صلاح الدین خلیل بن ایبک : نکتُ الهمیان فی نُکت العمیان تحقیق احمد زکی،

ص:۳۳۱

الجمالیه مصر، ۱۹۱۱م.

صفا، دکتر ذبیح اللّه : تاریخ ادبیات ایران.

صفدی، صلاح الدین خلیل بن ایبک : الوافی بالوفیات، دمشق ۱۹۵۳م و تحقیق محمّد بن محمود - ابراهیم بن سلیمان، دیسدریغ ۱۹۷۰م.

صریفینی، ابراهیم بن محمّد : تاریخ نیشابور، (منتخب السیاق عبدالغافر فارسی) به کوشش محمّد کاظم محمودی، قم ۱۴۰۳ه . ق / ۱۳۶۲ش.

صوفی، محمّد عبدالجبار خان.

صدر، آیت اللّه سید حسن : تأسیس الشیعه لعلوم الاسلام، شرکه النشر والطباعه العراقیه

المحدوده.

صفوی، سام میرزا : تذکره تحفه سامی، تصحیح ومقدمه رکن الدوله همایونفرخ

« ف »

فارسی، عبدالغافر بن اسماعیل (۴۵۱ - ۵۲۹ . ق) : الحلقه الاولی من تاریخ النیسابور المنتخب من السیاق، انتخاب ابو اسحاق ابراهیم بن محمّد بن الازهر صریفینی (۵۸۱ - ۶۴۱ . ق) ، اعداد محمّد کاظم المحمودی، ناشر جماعه المدرسین فی الحوزه العلمیه فی قم المقدسه المطبوع فی سنه ۱۴۰۳ه . ق. ۱۳۶۲ه . ش.

فلسفی، نصراللّه: چند مقاله تاریخی و ادبی.

فروزانفر، بدیع الزمان : ترجمه رساله قشیریه، ترجمه ابوعلی عثمانی، تهران مرکز انتشارات

علمی و فرهنگی ۱۳۶۱.

فخرالزمانی قزوینی، ملا عبدالنبی (۱۰۲۸ه . ق): تذکره میخانه، احمد گلچین معانی، ۱۳۴۰ه . ش.

فرخی سیستانی: دیوان اشعار به کوشش محمّددبیر سیاقی، چاپ سوم سال ۱۳۶۳ه . ش.

فسنقری، غلامرضا : نظری گذرا بر زندگی رشیدالدین محمّد بیدوازی، مجله بینالود، شماره ۳، ص ۴۴.

فسنقری، غلامرضا: مقاله «شیخ آذری عارف و شاعر قرن نهم هجری، روزنامه خراسان ۲۴/۷/۱۳۶۸.

فخری هروی، محمّد بن امیر : روضه السلاطین و جواهر العجایب، تألیف سال ۹۵۸ و ۹۶۲،

تصحیح و تحشیه سید حسام الدین راشدی - حیدرآباد.

فخری هروی، محمّد بن امیری : جواهر العجایب، طبع هندوستان، ۱۸۷۳م.

فاضل، محمود: فهرست نسخه های خطی کتابخانه الهیات و معارف اسلامی مشهد، ۱۳۶۱ه . ش.

فرشته، محمّد قاسم هندوشاه استرآبادی: تاریخ فرشته، چاپ سنگی وطبع کانپور ۱۸۷۴م.

« ق »

قشاسی، صفی الدین احمد بن محمّد بن عبدالنبی انصاری مدنی دجانی السمط المجید، بمطبعه مجلس دائره المعارف النظامیه الکائنه فی الهند، حیدرآباد دکن سنه ۱۳۲۷ه . ق.

قزوینی: آثار البلاد واخبارالعباد.

قمی، احمد بن حسین : خلاصه التواریخ.

قدامه بن جعفر: کتاب الخراج و صناعه الکتابه، شرح و تحقیق دکتر محمّد حسین الزبیدی،

دارالرشید، عراق، ۱۹۸۱م.

« ک »

کحّاله، عمر رضا: معجم المؤلفین، احیاء التراث العربیه، بیروت، لبنان.

کتانی، محمّد بن جعفر: الرساله المستظرفه، بیروت ۱۳۳۲ه .ق و دارالفکر بدمشق ۱۹۶۴م.

کسائی، دکتر نوراللّه : مدارس نظامیه و تأثیرات علمی و اجتماعی آن، انتشارات امیرکبیر،

چاپ دوم، تهران، ۱۳۶۳ه . ش.

کاظم: تذکره کاظم، نسخه خطی شماره ۹۰۱ مجلس شورای اسلامی.

کشاورز، صدر: از رابعه تا پروین.

کاویانیان، حاج احتشام: شمس الشموس یا تاریخ آستان قدس، اداره کل فرهنگ و هنر، ۱۳۵۴ه . ش.

« گ »

گردیزی، ابو سعید عبدالحی بن ضحاک : تاریخ گردیزی، به کوشش عبدالحی حبیبی، تهران، انتشارات دنیای کتاب، ۱۳۶۳ه . ش.

گازرگاهی، امیر کمال الدین حسینی: مجالس العشاق، «تذکره عرفا» به کوشش غلامرضا طباطبائی مجد، انتشارات زرّین. تهران، ۱۳۷۵.

گوپاموی هندی، محمّد قدرت اللّه : نتایج الافکار، هندوستان، چاپخانه سلطانی بمبئی نمبر ۳، هندوستان ۱۳۳۶.

گلچین معانی، احمد : کاروان هند.

گلشن آزادی، علی اکبر : صد سال شعر خراسان

« ل »

لاهوری، غلام سرور : خزانه عامره.

لاهوری، غلام سرور : خزینه الاصفیا، چاپ هند، سنگی

« م »

محمّد آبادی، دکتر باویل : ظرائف و طرائف، تهران ۱۳۵۸ه . ش.

مشیر سلیمی ، علی اکبر: زنان سخنور، موسسه مطبوعاتی علی اکبر علمی، تهران، چاپ اول

۱۳۳۷ه . ش.

مایل هروی، نجیب : در شبستان عرفان، مقدمه و تصحیح و تعلیقات، نشر گفتار، تهران ۱۳۶۹ه . ش.

مایل هروی، نجیب : نقد وتصحیح متون (مراحل نسخه شناسی و شیوه های تصحیح نسخه های خطی فارسی، آستان قدس رضوی ۱۳۶۹ ه . ش.

منینی، احمد بن علی : الفتح الوهبی علی تاریخ ابی نصر العتبی المطبعه الوهبیه، ۱۲۸۶ه . ق.

منشی کرمانی : نسائم الاسحار فی لطائم الاخبار.

مامقانی، عبداللّه : تنقیح المقال فی علم الرجال، المطبعه المرتضویه، النجف الاشرف، سنه

۱۳۵۲ ه . ق.

منزوی، احمد: فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان.

معجم المطبوعات.

متز، آدام : تمدن اسلامی در قرن چهارم هجری، ترجمه علیرضا ذکاوتی قراگزلو، انتشارات

امیرکبیر، تهران ۱۳۶۴ه . ش.

معجم المصنفین.

محمّد بن منور : اسرارالتوحید، با مقدمه دکتر علی اصغر حلبی.

مشکور، محمّد جواد.

مدرس رضوی، محمّد تقی : احوال و آثار خواجه نصیرالدین طوسی، چاپ دوم، انتشارات اساطیر، تهران ۱۳۷۰ه . ش.

معتضد، خسرو : محمّد زکریای رازی.

میرزا سنگلاخ : تذکره الخطاطین، چاپ تبریز سال ۱۲۹۵ه . ق.

مدرس تبریزی، میرزا محمّد علی : ریحانه الادب فی تراجم المعروفین بالکنیه واللقب کنی والقاب.

محبّی : محمّد امین بن فضل اللّه (۱۱۱۱ه . ق) خلاصه الاثر فی اعیان القرن الحادی عشر،

مکتبه خیاط - بیروت - لبنان.

مجاهد، احمد: آثار غزالی.

منتخب الاشعار، نسخه خطی شماره ۲۴۳ب دانشکده الهیات و معارف اسلامی مشهد.

میر خواند: محمّد برهان الدین : روضه الصفا، تهران ۱۳۳۹ه . ش.

مرقوم پنجم سلم السموات.

مشهدی اسفراینی، محمّد تقی: مقامات العارفین، نسخه خطی شماره ۹۱۲۷ آستان قدس

رضوی و شماره ۲۴۵ کتابخانه سپهسالار (مدرسه عالی شهید مطهری).

مجموعه صد کلمه نسخه خطی شماره ۷۱۳۶ کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی.

مجتبائی، فتح اللّه، مقاله : «شیخ آذری اسفراینی» در دایره المعارف بزرگ اسلامی جلد اوّل ص۲۶۶ - ۲۶۸.

منزوی، احمد : فهرست خطی فارسی.

مکی، حسین : گلزار ادب، چاپ دوم ۱۳۲۹ه . ش.

مجموعه خطی شماره ۵۲۴۹ کتابخانه ملی ملك تهران.

مجموعه اشعار خطی شماره ۳۳۲۹ کتابخانه مجلس شورای اسلامی .

مؤید ثابتی، سید علی : تاریخ نیشابور، انجمن آثار ملی، ۱۳۵۵ه . ش.

مشیخه : نسخه خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران به شماره ۲۱۴۳ تاریخ کتابت در فاصله

۹۸۸ - ۸۵۷ بیشتر در باب خاندان حمویه است.

مجموعه خطی شماره ۷۶۲ کتابخانه ملی ایران.

مشیر سلیمی، علی اکبر : زنان سخنور، چاپ اول، مؤسسه مطبوعاتی علی اکبر علمی، تهران

۱۳۳۷ه . ش.

میرزا قاجار، شاهزاده علیرضا : بستان العشاق، نسخه خطی شماره ۴۴۵۵ کتابخانه آستان قدس رضوی .

« ن »

نظام الملك، خواجه حسن: الوصایا، نسخه خطی شماره ۳۵۸۴ کتابخانه آستان قدس رضوی.

نفیسی، سعید : تاریخ نظم ونثر در ایران.

نفیسی، سعید : در پیرامون تاریخ بیهقی.

نووی، یحیی بن شرف: تهذیب الاسماء واللغات، قاهره، اداره الطبعه المنیریه.

نخجوانی، حاج حسین : موادالتواریخ، ناشر کتابفروشی ادبیه، شهریور ۱۳۴۳ه . ش.

نوائی، نظام الدین علیشیر : مجالس النفائس، به اهتمام علی اصغر حکمت و محمّد قزوینی

تهران ۱۳۲۳ه . ش.

نوایی، عبدالحسین؛ رجال حبیب السیر، تهران، ۱۳۲۴ه . ش.

نهاوندی، ملاّ عبدالباقی : مآثر رحیمی، چاپ سربی کلکته، ۱۹۳۱م.

نرشخی، ابو بکر محمّد بن جعفر : تاریخ بخارا، ترجمه ابو نصر قباوی، تلخیص محمّد بن زفر

بن عمر، تصحیح محمّد تقی مدرس رضوی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۱ه . ش.

« و »

واله داغستانی، علی قلی : تذکره ریاض الشعراء، نسخه خطی شماره۴۳۰۴ کتابخانه ملی ملک.

« ه »

همائی، جلال : غزالی نامه : انتشارات فروغی، تهران، چاپ دوم.

هاشم پور سبحانی، توفیق – آق سو، حسام الدین : فهرست نسخه های خطی فارسی کتابخانه دانشگاه، استانبول.

همدانی، امیر علی : رساله، میکروفیلم شماره ۳۷۱ دانشگاه تهران.

هروی، سیف : هراتنامه.

هاشمی سندیلوی : تذکره مخزن الغرائب.

هدایت، رضاقلی خان : تذکره ریاض العارفین، چاپ دوم، چاپخانه آفتاب، تهران تیرماه ۱۳۱۶.

هدایت، رضا قلی خان : مجمع الفصحاء.

همایونفر، بابا : مقاله : «قیمتی لفظ دُردری» کیهان فرهنگی سال یازدهم، شماره ۷ ص ۴۰ تا ۴۳.

هدایت، رضا قلی خان، انجمن آرای ناصری، چاپ سنگی نستعلیق تهران ۱۲۸۸ه . ق.

« ی »

یاقوت حموی، ابو عبداللّه : برگزیده المشترک وضعا والمفترق صُقعا، ترجمه محمّد پروین گنابادی، انتشارات امیرکبیر، تهران ۱۳۶۲ه . ش.

یاقوت حموی، ابو عبداللّه : معجم البلدان، دار صادر بیروت.

یاقوت حموی، ابو عبداللّه : معجم الادبا، قاهره.

یافعی : مرآه الجنان.

یوسفی، دکتر غلامحسین : فرخی سیستانی، انتشارات علمی ، چاپ چهارم بهار ۱۳۷۳ه . ش.

یعقوبی، ابن واضح : البلدان، ترجمه دکتر محمّد ابراهیم آیتی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، چاپ دوم، تهران ۱۳۴۷ه . ش.

یونینی، قطب الدین موسی حنفی : ذیل مرآت الزمان، حیدر آباد هند، ۱۳۷۴ه . ق ۱۹۵۴م.

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ یَسْتَوِی الَّذِینَ یَعْلَمُونَ وَالَّذِینَ لَا یَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹